آقای صحیفه
نجفزاده

بازدید شد
۱۳۸۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: ترجمه صحیفه سجادیه
مؤلف:
موضوع:
شماره قفسه: ۱۲۴۲۵

شماره ثبت کتاب: ۸۰۹۴
۱۳۸۰/۶

۱۱۲۵۸

خطی - فهرست شده
۱۲۴۲۶

بازدید شد
۳۶/۲۲

محمد الله علی

بسم الله الرحمن الرحیم

حدثنا السید الاجل نجم الدین بهاء الشرف ابو الحسن محمد بن
الحسن بن احمد بن علی بن محمد بن عمر بن یحیی العلوی الحسینی رحمه
الله قال اخبرنا الشیخ السعید ابو عبد الله محمد بن احمد بن شهریار
الخازن لخزانة مولانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فی شهر
ربیع الاول من سنة ستة عشرة وخمسمائة قراءة علیه وانا اسمع
قال سمعتها علی الشیخ الصدوق ابی منصور محمد بن محمد بن احمد بن
عبد العزیز العکبری المعروف رحمه الله عن ابی الفضل محمد بن
عبد الله بن المطلب الشیبانی قال حدثنا الشریف ابو عبد الله جعفر
بن محمد بن جعفر بن الحسین بن جعفر بن الحسن بن امیر المؤمنین
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام قال حدثنا عبد الله بن
عمر بن خطاب الزیات سنة خمس وسبعین ومائتین قال حدثنی
خالی علی بن النعمان الاعلم قال حدثنی عمر بن شوکل الثقفی البلخی
عن ابیه شوکل بن هرون قال لقیت یحیی بن زید بن علی علیه السلام
بمرج کل ابرهرون گفت که در وقات کردم یعنی رسیدم بنزد یحیی بن زید بن علی
بن الحسین بن زین العابدین است بعد از واقعه کربلا و شهید شدن پدر بزرگوار او و
متوجه الی خراسان در حالتی که بجهت سر زید روس آورده بود بشهر خراسان
که اقلیم چهارم است از اقالیم سبعه فسلمت علیه پس سلام کردم بر او یحیی
فقال لی من این اقبلت پس بحیی گفت مرا که از کجا آمدی قلت من الحج
گفتم از زیارت بیت الاسلام خانه معظمه که کعبه است فسئلنی عن اهله وبنی
محمد بالمدینة پس پرسید مرا از اهل بیت

کرده بودند فی الحقیقی السوالی و بسیار مبالغه نمود در سوال کردن و تفحص نمودن
عن جعفر بن محمد علیهما السلام از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که پسر حضرت
امام محمد باقر است که بر هر دو سلام فراوان باد فاخبرته بخبره وخبرهم پس خبر دادم
او را که آگاه گردانیدم یحیی را بخبر که از جانب آنحضرت داشتم و خبر اهل بیت او پس گفت یحیی نیز
وخبر ابنهم علی ابیه زید بن علی علیه السلام و اندوه داشتن ایشان بر پدر شهید
زید پسر امام زین العابدین صلوات الله علیه و ضربه السلام راجع است بحضرت امام زین
العابدین فقال لی پس گفت مرا یحیی که قد کان عمی محمد بن علی الباقر پدر کسی بود
هم سه حضرت امام محمد باقر ع و لفظ الباقر در بعض از نسخها نسخه است و داخل اصل نیست
اشار علی ابی بترک الخروج اشاره کرد بر پدر من زید بترک خروج کردن بر پادشاه ان
ظفر وخرج ان هو مرج و شاید اورا اگر او خروج کند بشرط فظفر فالملامة
و بدا لو خلافه بعد حضرت رسول ص ما یکون الیه مصیره الخ خواهد بود و سرانجام آن پادشاه
کار او یعنی کشته و آویخته خواهد شد از دار بر دست حجاج بن یوسف ثقفی که یکی از قال ظلمای
بنی امیه است لعنهم الله فصل لقیت ابن عمی جعفر بن محمد علیهما السلام پس یاد دیدم پسر
عم حضرت امام جعفر صادق ع را و بعضی از نسخها بدل لفظ علیه السلام نوشته اند قلت نعم
گفتم بلی بخدمت آنحضرت رسیدم قال فهل سمعته گفت یحیی پس آیا شنیدی از آنحضرت
یذکر شیئا من امر کار که یاد میکرد و مذکور میگردانید چیزی را از کار و بال من قلت نعم گفتم آری
جزئیات حالات ترا از آنحضرت شنیدم قال ثم ذکرنی بخیر قال گفت یحیی که بخیر و نیکو
یاد کرد مرا آنحضرت خبر وده مرا قلت حدثت فداک گفتم بگردم فدای تو ما احب ان اشافهک
بخواهم که مواجه بگویم در روی تو بما سمعته آنچه شنیدم از آنحضرت راجع است بما یسوءک
فتبسم فقال پس گفت یحیی و در بعض نسخها فتبسم ثم قال نوشته است ابا الموت یعنی
ابا بکر میترسانی مرا حیات بکر یعنی بیار و بگو ما سمعته آنچه شنیدی از آنحضرت
فقلت سمعته یقول پس گفتم شنیدم از آنحضرت که میفرمود انک تقتل وتصلب
بدرستی که کشته میشوی و آویخته خواهی شد از دار کما قتل ابوک وصلب جنانکه کشته شد

چرت دیده و آویخته گردید از دار فتیر جعفه پس تعبیر یافت رؤیای یحیی و رنگش زرد گردید
وقال یمحو الله و گفت محو میکرداند از خدای محو فاصامت الف بعد از دال بنا بر لغت ما یشاء
آنچه را که میخواهد و یثبت و در بعضی قرأتها لفظ و یثبت خوانده اند که مستقبل باب تفعیل است
وعنده ام الکتاب و نزدیک اوست اصل کتابها یا متوکل ان الله عز و جل
که خدای عز و جل بعضی نسخها لفظ عز و جل نیست آیة هذا الاحد بنا قوت داد این کار جنگ
و خروج بر اعدای دین را بما و جعل لنا العلم والسیف و مقرر گردانید برای ما دانائی بهمه علمها
و شجاعت را بشمشیر بیرون آیم فجمعنا الناس جمع کرده شدند هر دو جماعت ما و خلق بتنها
و مخصوص گردانیده ندپسران عم ما که اولاد حضرت امام محمد باقرند ع بالعلم و خرجنا بالسیف
شهانه غیر شجاعت و خروج بشمشیر فقلت جعلت فداک ایه رأیت الناس پس گفتم
بگردم بفدای تو بدرستی که هستند مردمان را الی ابن عمک جعفر بن محمد علیه السلام که بسوی
پسر عم تو یعنی حضرت امام جعفر صادق ع آئیل منهم الیک و الی ابیک مایل ترند از ایشان بسوی
تو و بدر تو یعنی خلایق بجانب حضرت امام جعفر صادق ع راغبترند که بطرف شما فقال ان
محمد بن علی و ابنه جعفرا علیهما السلام پس گفت یحیی بدرستی که عم من امام محمد باقر و پسر
گرامی او جعفر صادق علیهما السلام دعوا الناس الی الطیوة دعوت کردند و خوانده اند مردمان را
بترک جهاد و خروج کردن و نحن دعونا الی الموت و ما که از اولاد زیدیم و زید که پدر ماست
میخواهیم ایشان را بمقاتله کردن با دشمنان فقلت یا ابن رسول الله اهم اعلم ام انتم پس گفتم
آن فرزند رسول خدا آیا ایشان داناترند یا شما فاطرق الی الارض پس سر بزیر انداخت
و نگاه کرد بسوی زمین ملیا زمانی دور و دراز ثم رفع رأسه پس سر برداشت یحیی
سر خود را و قال کلنا نعلم و گفت همه ما و ایشان را دانشی هست غیر انهم یعلمون کل ما
نعلم و تفاوت در میان ما و ایشان آنست که ایشان میدانند مجموع آنچه ما میدانیم
و لا نعلم کل ما یعلمون و ما نمیدانیم آنچه که ایشان میدانند ثم قال لی اکتبت من ابن آتی
شیئا پس گفت یحیی مرا که یا متوکل آیا نوشتی از پسر عم من چیزی را از کلام او قلت نعم
گفتم آری قال اریه گفت بنمای بمن آنرا لفظ اریه بکسر و سکون ان هر دو خوانده اند

فاخرجت الیه وجوه نامه العلم پس بیرون آوردم و نمودم بیحیی چند باب از علم حدیث
و اخرجت له دعاء و بیرون آوردم برای او کتاب دعائی را که املاه بالف ساکنه بعد از
لام یا بهمزه مفتوحه بعد از لام یعنی املاء و خوانده اند املی ابو عبد الله ع هر سه بلفظ مبارک
خود حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و حدثنی ان ابا محمد بن علی علیهما السلام
و حدیث کرد مرا آنکه حضرت امام محمد باقر که بر هر دو سلام باد املاه علیه و اخرجه املاه
آنرا بر وی از من دعاء ابیه علی بن الحسین علیهما السلام و خبر داد آنحضرت او را
که آن از دعای پدرش حضرت امام زین العابدین است من دعاء الصحیفة الکاملة
از دعای صحیفه تمام و کمال فنظر فیه یحیی حتی اتی علی آخره پس نظر کرد در آن صحیفه یحیی یعنی
همه آنرا مطالعه نمود و قال لی اتأذن و گفت مرا آیا دستوری میدهی مراد در بعضی نسخها
بعد از لفظ اتأذن لفظ لی مکتوب گردیده فی النسخة در نوشتن و نسخه برداشتن از روی
آن فقلت یا ابن رسول الله پس گفتم ای فرزند رسول خدا الاستئذان آیا دستوری
میخواهی و رخصت می طلبی فیما هو عنکم در آنچیزی که از جانب شماست اصل بودن آن
و در بعضی نسخها بجای عنکم عندکم نوشته اند یعنی نزدیک شماست فقال ای لا آخرجن
پس گفت یحیی بدرستی که هر آینه بیرون آورم ای بفتح همزه و تخفیف میم کلمه تنبیه است
الیک صحیفة من الدعاء الکامل بسوی تو صحیفه از دعای کامل تمام الفایدة مما حفظ ابی
عنه ابی از آنچه حفظ کرده و نگاه داشته آنرا پدر من از پدرش حضرت امام زین العابدین
علیه السلام و ان ابی و بدرستی که پدر من زید اوصانی بصونها وصیت نمود و سفارش
کرده مرا بنگاه داشتن آن و منعها و منع کرد مرا از آنکه غیر بفتح را و در بعض نسخها
منع بزیادت لفظ عنه و کسر را و غیره مذکور گردیده اخبرها یعنی باز داشت مرا از
آن غیر اهل آن که سزاوار و اهلیت دعا خواندن نداشته باشد بدهم قال غیر قال ابی
نقمت الیه متوکل پدر غیر که راوی صحیفه کامله است میگوید که چون از یحیی این نسخه
استماع نمودم برخواستم و بسوی یحیی آمدم فقبلت رأسه پس بوسیدم از روی شوق
سر او را و قلت والله یا ابن رسول الله و گفتم مر او را که سوگند بخدا ای فرزند رسول خدا

انی لاذبح الله بدرستی که من هر آینه بعبادت میکنم خدای را بحکم وطاعتکم بدرستی شما را فرمان
برداری شما وانی لارجو ان تسعدنی و بدرستی که من هر آینه امید میدارم که نیکبخت و سعادتمند
گرداند خدای عز و جل مرا فی مجیئها و مجیئکم در زندگی و مردن کم من یؤلانیکم بفتح واو و کسر آن
هر دو آمده یعنی بدرستی شما فرمی بصحیفتی التی دفعتها و در بعضی نسخها بجای این لفظ بالصحیفة
التی کنت دفعتها است یعنی پس بینداخت یحیی صحیفه را آن صحیفه که دادم باو آنرا الیه
الغلام کان معه بسوی غلامی که بود با او وقال اکتب هذا الدعاء بخط بین حسن وگفت
مر او را که بنویس این کتاب دعا را بخط خوانای نیکو وامرضه علی لعلی احفظه و عرض
کن آنرا بر من تا شاید که بخاطر گیرم من آنرا فانی کنت اطلبه من جعفر پس بدرستی که من
بودم که می طلبیدم آنرا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حفظه الله عن نظره که نگاه دارد
خدای او را پس منع میکرد مرا و بمن نمیداد و عین بنظره بسکون و ضم هر دو خوانده اند
قال متوکل فندمت علی ما فعلت گفت متوکل پس پشیمان شدم آنچه کردم از نمودن صحیفه
خود را بیحیی ولم ادر ما اصنع و ندانستم که چکنم و چه چاره سازم ولم یکن ابو عبد الله علیه السلام
تقدم الی و نبود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که پیش از آن بمن گفته باشد الا وقد
اخذ که نداشت آنرا بهیچ کس ثم دعی بخیزه پس طلب نمود یحیی از خادم صندوقچه فاستخرج
منها صحیفة مغلقة مختومة پس بیرون آورد از آن صندوقچه قفل زده مهر کرده
شده فنظر الی الطابع وقبله وبکی پس نظر کرد بمهر آن و بوسید آنرا و شروع در گریه کرد
ثم فضه پس مهر آنرا برداشت وفتح القفل و بگشود قفل آنرا ثم نشر الصحیفة پس باز
کرد و منتشر ساخت اوراق صحیفه را ووضعها علی عینیه و بنهاد آنرا بر هر دو چشم خود یحیی عینه
تنبیه بنه واحد نوشته اند وامر بها علی وجهه و بکشید آنرا بر روی خود وقال والله یا متوکل
وگفت سوگند بخدای ای متوکل لولا ما ذکرت اگر نه آن بود که یاد کردی و مذکور
ساختی برای من قول ابن عمی از گفتار پسر عم حضرت امام جعفر صادق ع ابنتی
در بعضی نسخ بجای انی الا بفتح همزه و کسر آن هر دو و در دو لفظ آمده یعنی اگر نه اصل
واصلت گشته و آویخته میشود ما دفعتها الیک هر آینه نمیدادم این صحیفه را بتو ما بفتح لام

وطبقه

وبخفیف میم است ولکنت بها صنیعا و هر آینه می بودم بدادن آن بخیل ولکنی اعلم
ان قوله حق ولیکن من میدانم که سخن او راست و درست است و واقع شدنیست اخذه
و در بعضی نسخها بجای ان الحقه آمده یعنی فرا گرفته آنرا من آبائه علیهم السلام از پدران
بزرگوارش که سلام خدای بر ایشان باد و آنرا بکسر همزه و فتح آن یعنی بدرستی که آن حکم متحقق
متقریب راست میشود و بوقوع می انجامد فخفت ان یقع پس ترسیدم که واقع شود
مثل هذا العلم مانند این علم بمانند الی بنی امیة بدست حکام ظلمه که از فرزندان بنی امیه اند
فیکتموه ویدخروه و در اغلب نسخها فیکتموه ویدخروه نسخه که دهانه یعنی پنهان کنند آنرا
و ذخیره گذارند بآن فی صدورهم لانفسهم و در خزینهای خود شان برای نفس خود فاقبضها
پس بگیر این صحیفه را واکفنیها واندوه آنرا بر من سبکتر گردان و تو تفحص بها وضبط کن و
بخواه نگاه دار آنرا فاذا قضی الله عنه امره پس چون حکم کند پروردگار مر او را و امر بموالاة
الحرم و کار این جماعت ستمکاران را بشهر قاهر پس آنچه او حکم کننده است فهی امانة
لی عندک پس این امانتی است نزدیک تو حتی توصلها تا آنکه برسانی و تسلیم کردانی بی
خیانت آنرا الی ابنی عمی محمد وابراهیم بدو پسر من عمد و براهیم پسران ابنی علی عمد
ابن الحسن المثنی بن الحسن السبط بن علی علیهما السلام حضرت امیر المؤمنین صلوات
علیه وعلی الائمة المعصومین فانهما القائمان فی هذا الامر بعدی کمالشان هر دو قایم من
اند در معاملهٔ خروج کردن بشمشیر و مقاتله کردن بدشمنان دین پس از من قال المتوکل
فقبضت الصحیفة متوکل که راوی حدیث صحیفه است میگوید پس آنگاه بگرفتم صحیفه را از
یحیی فلما قتل یحیی بن زید پس در آنهنگام که کشته شد یحیی پسر زید هجرت الی المدینة رفتم
بسوی مدینه حضرت رسول صلی الله علیه وآله فلقیت ابا عبد الله علیه السلام پس بخدمت
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مشرف گردیدم فحدثته الحدیث پس مذکور ساختم
در خدمت حضرت هر چه را که شنیده بودم عن عمی یحیی بفتکی از یحیی حضرت امام علیه السلام
بگریست واشتد وجده بسیار و سخت اندوه و تاسف خوردن آن حضرت بر و در بعضی
نسخ بجای ع علیه نوشته اند وقال رحم الله ابن عمی وگفت آن حضرت که بخشد خدای

پسرم را بطهر با باء و اجداد و در رساند خدای او را بپدرانش و به پدر پدرانش علیهم السلام
والله یا متوکل ما منعنی من دفع الدعاء الیه بحق اسمه ای متوکل مانع نشد و باز نداشت
مرا از دادن دعا یحیی الا الذین خافه علی صحیفه ابیه بکر آنچه ترسید او بر صحیفه پدرش فرمود
این الصحیفه و بکجاست آن صحیفه فقلت ها هی پس گفتم اینست حاضر آن صحیفه فتحها پس
بگشود آنرا و قال هذا والله خط عمی زید و فرمود که اینست بخدا سوگند خط عم من زید بن علی
و دعا له بخیر علی بن الحسین علیهما السلام و دعا کرد برای زید حضرت امام زین العابدین پسر
امام حسین که بر هر دو سلام خدای باد ثم قال لابنه قم یا اسماعیل آنگاه آنحضرت فرمود بپسر
خود را که برخیز ای اسماعیل فاتنی پس حاضر گردان نزد من بالدعاء الذی امرتک ان تکتب
آن کتاب دعایی را که امر کردم ترا بحفظ کردن فقلت و نگه بانی آن و صورت و پنهان داشتن
آن از نظر اغیار فقام اسماعیل پس برخواست اسماعیل از جای خود فاخرج صحیفه
پس بیرون آورد صحیفه کانها الصحیفه التی دفعها الی یحیی بن زید چنانکه گویا بعینه
همان صحیفه بود که داده بود آنرا بپسر یحیی پسر زید فقبلها ابو عبد الله پس بوسید آن
صحیفه را حضرت امام جعفر صادق و وضعها علی عینه و جبهته و آنرا بر چشم خود و قال
هذا خط ابی و اخی و جدی علیهم السلام و گفت این خط مبارک پدرم و اخی و یعنی گفتار
جد بزرگوار من است حضرت امام زین العابدین که بر ایشان باد سلام خدای یحیی بن زید
که خواندن و نوشتن آن هر دو در حضور من بفضل آمد فقلت یا ابن رسول الله
ان رأیت پس گفتم ای فرزند رسول خدا اگر مصلحت بینی ان اعرضها بانکه و سوری
و هی مرآتا مقابله کم این صحیفه را تا عرض صحیفه زید و یحیی با صحیفه زید و یحیی فاذن لی فی
ذلک پس دستوری داد در مقابله کردن با آن فقال قد رأیتک لذلک اهلا
و فرمود بدرستی که یافتم ترا برای مقابله کردن سزاوار زیرا که اهلیت آن داری فنظرت
پس نظر کردم و اذا هما امر واحد و دیدم که آن هر دو صحیفه بعبارت و یک طرز بود
و لم اجد حرفا منها و نیافتم یک حرف از آن صحیفه و در بعض نسخها لفظ و اصرا که بعد از
حرفا مذکور گردیده نسخ کرده اند بخلاف ما فی الصحیفه الاخری که غیر لغت داشته

رسانانت

باشد با آن صحیفه دیگر ثم استأنفت ابا عبد الله علیه السلام پس آنگاه رخصت یافتم از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام فی دفع الصحیفه الی ابنی عبد الله بن الحسن در دادن و تسلیم نمودن صحیفه
بپسر یحیی هر دو و پسر عبد الله بن الحسن فقال ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها پس فرمود
امام که بدرستی که خدا امر میکند و میفرماید شما را بانکه ادا نمائید و برسانید امانتها را بصاحبانش
ثم قال و دفعها آری بدرستی و بسپارید این صحیفه یحیی بن زید را الیهما بپسران عبد الله ابن الحسن المثنی
فلما نهضت پس چون برخواستم و قدرت کردم للقائهما از برای دیدن ایشان قال لی
مکانک فرمود آنحضرت مرا که بباش بجای خود ثم وجه الی محمد و ابراهیم پس بفرستاد شخصی را
بطلب محمد و ابراهیم پسران عبد الله بن الحسن المثنی فجاءا پس بایشان هر دو آمدند بخدمت
آنحضرت فقال هذا میراث ابن عمکما یحیی بن زید ابیه پس فرمود آنحضرت که این کتاب میراث پسر عم
شما یحیی است از پدرش زید قد خصکما به دون اخوته بدرستی که مخصوص کرد یحیی هر دو شما را
بآن و شریک نگردانید در آن برادر خود را و نحن مشترطون علیکما و ما شرط کننده ایم بر شما هر دو
فیه شرطا در باب دادن آن شرطی مستحکم فقالا رحمک الله پس گفتند آن هر دو طلب دعای
مرا که یعنی نیکو دار رحمت خدا را فقال قولک المقبول بگو و بفرما که گفتار و فرمان تو پسندیده
و در بعضی نسخها بعد از المقبول علیه نوشته اند اما ظاهر اقیه بوده و داخل نسخه کرده اند فقال له
تحرجا پس آنحضرت فرمود که بیرون مروید ای صحیفه تحرجا خطاب است از فعل نهی للاحاد مجرد بمعنی
الصحیفه یا این صحیفه و همین عبارت با این روش نیز خوانده اند لا تخرجا فاخرجا الصحیفه یعنی
بیرون مروید این صحیفه را من المدینه از شهر مدینه قالا و لم ذاک گفتند چرا این را میگوئی و سبب
چیست قال ان ابن عمکما آنحضرت فرمود بدرستی که پسر عم شما یحیی خاف علیها اعظم ترسید بر این
کار بر او اخافه اما یکی کمی ترسم منه نیز از او بر شما قالا انما خاف علیها حسین علیه السلام گفتند
اینست و جز این نیست که ترسید یحیی بر آن صحیفه وقتی که دانست که او کشته خواهد شد فقال فیه
عبد الله و اسما خلافا مختلف پس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که شما هر دو نیز
باشید از آنچه بر زید و یحیی واقع گردید فوالله انی لاعلم انکما پس سوگند بخدا که بدرستی
که من میدانم که شما هر دو مستحق جان خواهید شد و بدرستی که بیرون آیید و خروج کنید

(ابی)

فاذن لی

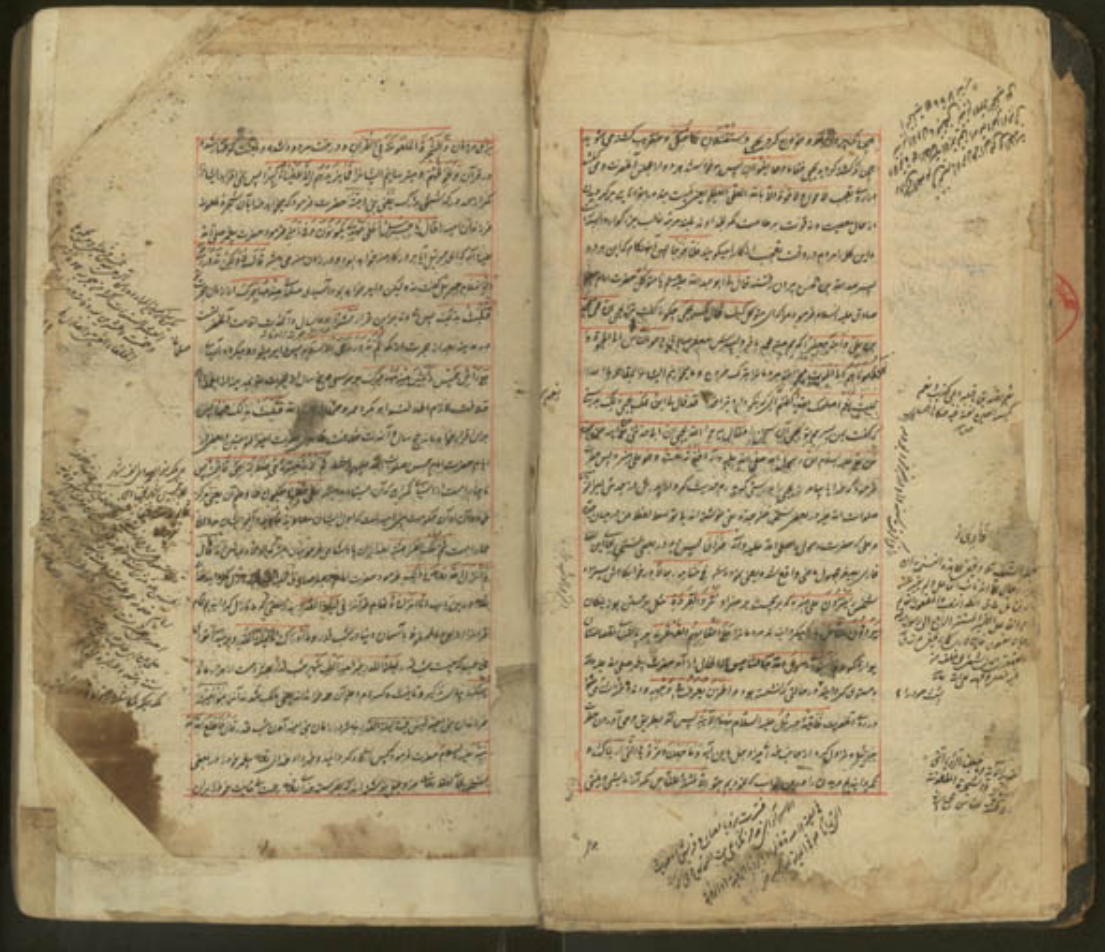

سرور عبد الله او این بنوا امیة تملک بضم لام و کسر آن انکه فرزندان بنی امیه مالک
میشوند سلطان بنی الامیة و ملکها طول هذه المدة پادشاهی میکردند و تسلط می یابند
بر امت و پادشاهی آنرا در درازی و امتداد مدت هزار ماه مذکور در بعضی نسخها کان
ملکها و لام طول را بضم خوانده اند بر طریق مبتدا و خبر یعنی پادشاهی و مملکت ایشان
درازی این مدت بیشتر فلو طالت لتهم الجبال پس اگر مطاول کنند با ایشان کوهها یعنی
درازی نمایند لقالوا هل من مزید هر آینه درازی خواهند و زیاده و افزون آیند بنی امیه بر جمیع
کوهها حتی یاذن الله بزوال الملک تا انکه دستوری دهد خدای تعالی بزایل شدن پادشاهی
ایشان و قتلهم و ذلک و ایشان در ان پادشاهی خود کشته شوند و ما اهل البیت
یعنی ائمه اهل بر سبیل بدیل انا و بضم آن و کسر آن بر تقدیر بسخن و منی یعنی در دل
و خاطر میدارند و شیعه ما که خاندان نبوت و ولایت پروردگاریم و بغضنا عطف است
بر مدا و شیعتنا اخیر اقتدیه و کینه ما جوده خدای تعالی بغیر خود را بما یلقی ما بخواهیم رسید
اهل بیت محبی و محل مودتهم و شیعتهم با اهل حضرت پیغمبر و دوستان ایشان و پیروان
ایشان در بعضی نسخها هر بغیظ شیعتهم بر دفع اعراب کرده اند منهم فی ایامهم و ملکهم از ما قائم
هر روزگار ایشان و پادشاهی ایشان قال و انزل الله تعالی فیهم حضرت فرمود که فرو فرستاد
خدای تعالی در شان بنی امیه و پیروان ایشان الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا آیا نمی بینی الجی طلب
هدایت تو و سرسیده ایم و نظر نمیکنی الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا بسوی آن گروه لانی
که تبدیل کرده اند امیر المؤمنین را که نعمت خداست بکفر که ابو بکر و عمر و عثمان است و احلوا
و فرود آوردند و ساکن گردانیدند و جای دادند قومهم دوستان و یاری کنندگان خود را دار البوار
در سرای هلاکت و منزل هلاکت جهنم که آن آتش سوزان و دوزخ فروزان است یصلونها
داخل میشوند و در می آیند در آنجا بئس القرار و بد قرارگاهیست آنجا برای کافران
مراتب و مناقب حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و نعمت الله
محمد و اهل بیت و نعمت خدا در آیه قرآنی حضرت پیغمبر و اهل بیت اویند از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام تا صاحب الزمان جهنم ایمان و دوستی ایشان و اجابت کامل

یدخل الجنة که داخل میگرداند صاحبش را در بهشت و رضوان الهی و بغضهم کفرا و نقاق
و دشمنی ایشان کفر بیست عظیم و ظلمی است بزرگ یدخل النار که میرساند صاحبش را بآتش
و قهر بادشاهی فاحمدوا رسول الله صلی الله علیه و آله پس هر آینه کفت پیغمبر و امت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله که صلوات بسیار نهایت از جانب خدا باد بر او و بر آل او بطریق سرود لفظ
و سلم که بعد از آله واقع شده محتمل است که عطف بر صلی بوده بمعنی و احتمال آن نیز دارد
که عطف بر لفظ خاتم رسول الله بوده باشد یعنی تسلیم کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ذلک الی علی
و اهل بیت آنحضرت آن امور را سپرد بحضرت امیر المؤمنین و فرزندان معصوم او
قال گفت راوی این حدیث ثم قال ابو عبد الله علیه السلام ما خرج نخواهد پس فرمود
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که بیرون نیامد و خروج نکرد و لا یخرج منا اهل البیت
و بیرون نیاید و خروج نکند از ما که اهل بیت نبوت و ولایتیم لام اهل را بضم و جر و نصب
هر سه میتوان خواند الی قیام قائمنا تا برخواستن قایم ما که خاتم اوصیاست و قتی که ظهور
کند احد هیچ یک از مردمان لیدفع ظلما تا دفع کند ظلمی را او ینعش حقا یا اقامت نماید
و بلند گرداند حقی را الا اصطلمته البلیة مگر انکه هلاک گرداند او را آفت و نکبت و کان
قیامه زیاده فی علمه و بنا و شیعتنا و بیشتر برخواستن و خروج کردن او باعث زیادتی
اندوه و آزار ما و شیعیان ما لفظ زیاده بنصب تنوین و رفع آن نیز میتوان خواند قال
المتوکل بن هرون ثم اقبل علی ابو عبد الله علیه السلام گفت متوکل که راوی این حدیث است
پس بار دیگر پس خواند بر من حضرت امام جعفر صادق علیه السلام الادعیة دعاهای مجموعه
بتخفیف عین و هی خمسة و سبعون باب و آن هفتاد و پنج باب بود از دعا و هفتاد و پنج نوع
از مطالب سقط منی منها احد عشر باب ضایع شد از من جمله آن دعا یازده دعا و حفظت
و بخاطر گرفتم از جمله هفتاد و پنج دعا بتقدیم نون و کسر یای مشدد و فای مفتوح مراد از بضع
اینجا چهار حد است و ستین باب یعنی شصت و چهار دعا از جمله هفتاد و پنج دعا بخاطر ماند
اشتمل این حدیث تا همین جا است و لفظ و حدثنا ابو المفضل ابتدای روایت حدیث دیگر
از روایت صحیفه کامله قال و حدثنی محمد بن الحسن بن روزبه ابو بکر الدایی بیاشاه

تحتانیه ساکن بعد از الف مسبوق بدال مهمله از جهت فرق میان این جمع مدینه و میان
مدائن که یک بلدهٔ معینه است الطهرة تربة الرجبیة بفتح را و سکون حاء مهمله و باء مفرده
موضعی است که در کوه ذیست و در شام نیز فی داره در خانهٔ خود قال حدثنی محمد بن احمد بن
مسلم المطهری در روایت او که گفت حدیث کرد مرا محمد پسر احمد و او پسر مسلم که او گفت
قال حدثنی ابی من حمزة بن متوکل اللخمی حدیث کرد مرا پدر من و او از حمزه پسر متوکل ساکن
بلخ عن ابیه المتوکل بن هرون قال لقیت یحیی بن زید بن علی علیهما السلام و او از پدر خود
متوکل پسر هرون که گفت ملاقات کردم و رسیدم یحیی پسر زید که او پسر امام زین العابدین
است علیه السلام فذکر الحدیث بتمامه الی الرؤیا النبی صلی الله علیه و آله پس مذکور ساخت حدیث
مطول بتمامی تا برؤیای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله التی ذکرها جعفر بن محمد بن آبائه
صلوات الله علیهم بالفظ بقی که ذکر نمود آنرا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که پسر امام
محمد باقر است از پدران بزرگوار خود که صلوات و رحمت و حمایت از نزد خدای بر ایشان
باد و فی روایة المطهری ذکر الابواب دیگر و در روایت محمد پسر احمد بن مسلم المطهری
ذکر اعداد دعوات صحیفهٔ کامله کرده که آن پنجاه و چهار دعاست دعاوه التحمید لله عز و جل
دعای اول در حمد خدای تعالی است دعاوه الصلوة علی محمد و آله دعای دوم در صلوات
بر حضرت پیغمبر و ائمه اطهار دعاوه الصلوة علی حملة العرش دعای سیم در صلوات بر ملائکه
حاملان عرش دعاوه الصلوة علی مصدقی الرسل دعای چهارم در تصدیق کنندگان پیغمبران
از مؤمنین دعاوه لنفسه و خاصته دعای پنجم برای نفس نفیس خود و برای مخصوصان خود
دعاوه عند الغیظ دعای ششم در نزد هیجان خشم دعاوه فی المهمات دعای هفتم در زود
برآمدن مهمات دعاوه فی الاستعاذة دعای هشتم در پناه بردن از بدیها بخدا دعاوه
فی الاشتیاق دعای نهم در اشتیاق مغفرت الهی دعاوه فی طلب الله تعالی دعای
دهم در پناه بردن بدرگاه الهی دعاوه بخواتم الخیر دعای یازدهم در عاقبت بخیری
دعاوه فی الاعتراف دعای دوازدهم در اعتراف کردن بگناهان دعاوه فی طلب
اطراح دعای سیزدهم در طلب حاجات دعاوه فی الظلمات دعای چهاردهم در

دفع

دفع ظلمها دعاوه عند المرض دعای پانزدهم در دفع بیماری دعاوه فی الاستعاذة دعای
شانزدهم در طلب اقاله دعاوه علی الشیطان دعای هفدهم نفرین کردن و بد گفتن
بر شیطان دعاوه فی الحوادث دعای هجدهم در دفع چیزهای حادث کردن دعاوه
فی الاستعاذة دعای نوزدهم در طلب باران دعاوه فی مکارم الاخلاق دعای بیستم در خوش
یافتن بصفات حمیده و خلق نیکو دعاوه اذا اهمه امر دعای بیست و یکم در وقتی که دلگیر گشته باشد
کاری و خواهد که کفایت آن کار بشود دعاوه عند الشدة دعای بیست و دویم در دفع دشواری
معاش و سختی کار دعاوه بالعافیة دعای بیست و سیم در طلب عافیت دعاوه لابویه دعای
بیست و چهارم در حق پدر و مادر دعاوه لولده دعای بیست و پنجم در حق فرزندان دعاوه لجیرانه
و اولیائه دعای بیست و ششم در حق همسایگان و دوستان خود دعاوه لاهل الثغور دعای
بیست و هفتم برای محافظت کنندگان سرحدها دعاوه فی التقرب دعای بیست و هشتم در تقرب
بخدا دعاوه اذا قتر علیه الرزق دعای بیست و نهم در تنگی رزق دعاوه الصلوة علی
قضاء الدین دعای سی ام در بازی یافتن برادای قرض دعاوه بالتوبة دعای سی و یکم در
طلب توبه دعاوه فی صلوة اللیل دعای سی و دویم در نماز شب دعاوه فی الاستخارة
دعای سی و سیم در وقت استخاره کردن دعاوه اذا ابتلی او رای مبتلی یقضیه بذنب دعای
سی و چهارم در وقت دیدن بلایی و یا دیدن مبتلایی بر هوای بسبب گناه او دعاوه فی الرضا
بالقضاء دعای سی و پنجم در رضا دادن بقضای الهی دعاوه عند سماع الرعد دعای سی و ششم در وقت
جستن برق و ظاهر شدن رعد دعاوه فی الشکر دعای سی و هفتم در شکر نعمت دعاوه فی الاعتذار
دعای سی و هشتم در عذر خواهی دعاوه فی طلب العفو دعای سی و نهم در طلب عفو دعاوه
عند ذکر الموت دعای چهلم در یاد کردن مرگ و رفتن از دنیا دعاوه فی طلب الستر والوقایة
دعای چهل و یکم در طلب پرده پوشی دعاوه عند ختم القرآن دعای چهل و دویم در ختم کردن
قرآن دعاوه اذا نظر الی الهلال دعای چهل و سیم در وقتی که به هلال ماه نو نظر کند دعاوه
لدخول شهر رمضان دعای چهل و چهارم برای داخل شدن در ماه رمضان دعاوه
لوداع شهر رمضان دعای چهل و پنجم برای وداع کردن ماه رمضان دعاوه للعیدین

والجمعة دعای چهل ششم برای دو عید یعنی عید ماه رمضان و عید قربان دعاوه لعرفة
دعای چهل هفتم برای روز عرفه که نهم ذی الحجه است دعاوه للاضحی والجمعة دعای چهل هشتم برای
عید قربان و روز جمعه دعاوه فی دفع کید الاعداء دعای چهل نهم در دفع کردن مکر و حیله
دشمنان دعاوه فی الرهبة دعای پنجاهم در ترسیدن از خدای عز و جل دعاوه فی التضرع
والاستکانة دعای پنجاه و یکم در زاری کردن و فروتنی نمودن بدرگاه خدای تعالی دعاوه فی طلب الحاجة
دعای پنجاه و دویم در ابرام و الحاح نمودن برای بخشش تقصیرات دعاوه فی التذلل لله عز
وجل دعای پنجاه و سیم در شکستگی و خواری نمودن برای عز و جل دعاوه فی استکشاف الهموم
دعای پنجاه و چهارم در طلب کشف همها نمودن و دفع غمها کردن و باقی الابواب بلفظ ابی عبد الله
الحسینی رحمه الله و باقی بابهای دیگر از صحیفه کامله بلفظ ابی عبد الله سید حسینی مذکور است که صحت
خدای بر او باد ۵ حدثنا ابو عبد الله جعفر بن محمد الحسینی قال حدثنا عبد الله بن عمر بن عمر بن خطاب الزیات
قال حدثنی خالی علی بن النعمان الاعلم قال حدثنی عمر بن متوکل الثقفی البلخی من ابیه متوکل
بن هرون قال قال علی علی سید الصادق ابو عبد الله جعفر بن محمد قال امی علی جدی علی بن الحسین علی ابی محمد بن علی علیهم
السلام بمشهد منی ۵ راویان حدیث مذکور پسندیده یکدیگر روایت کرده اند از متوکل پسر
هارون که او گفت خواند بر من سید من حضرت امام جعفر صادق
تمام صحیفه را و آنحضرت فرمود که خواند بر من آنرا پدر بزرگوار
من امام همام امام زین العابدین و پدر من امام محمد باقر
و در حضور من که بر همگی سلام خدا باد ۵

وکان من دعائه علیه السلام اذا ابتدأ بالدعاء

بدأ بالتحمید لله عز وجل والثناء علیه فقال

الاول بلا اول

الحمد لله الاول ستایش و سپاس مر خدایرا که پیش از همه چیز است بلا اول بکسر و تنوین و در نسخه
ابن ادریس بفتح بلا تنوین و ضابط این است که اول افعل تفضیل باشد غیر منصرف است و جایز است
بر موصوف مذکور یا مقدر و منه تفضیل مقدر است و اگر اول افعل صفت مشبهه باشد و جایز بر موصوف
باشد نیز غیر منصرف است مثل عجمت فی غیر عام اول و اگر سلخ کنی از وصفیت و صرف سازی معنی
برهم شود و چون مقطوع از اضافه مثل ان ابتدی اول فلک کذا و اگر بمعنی ابتدا باشد منصرف است
مثل پس اول و آخر برفع و تنوین و اعتبار وصفیت باصله صرف کاهی است که نقل کنند
از وصفیت باسمیت و ما نحن فیه مشترکست میان وصفیت و غیر منقول نیست کان
قبلا بی انکه پیش از و چیزی هست و این تاکید کلام سابق است و اگر مراد باولی که مذکور است
او لا تقدم بر همه چیز باشد بلکه مراد اولیت نسبیه باشد چنانکه هر علتی را علت دارد و بسبب
بمعلول خود پس تواند که تاسیس باشد و بر این قیاس است حق والاخر بلا آخر یکون بعده
چه او باقی است و غیر او هر فانی الذی قصرت بضم الصاد عن رؤیته ابصار الناظرین اگر
کوتاه است از دیدن او چشمهای بینندگان بمقتضای آیه کریمه لا تدرکه الابصار و بحرت
عن نعته اوهام الواصفین و حاجز است از بیان اوصاف جمال و جلال او وهمهای بیان کنندگان
اوصاف و این بیچ است بانکه ادراک را بآن راه نیست و آنچه گویند عظیم جوهر است و وهم نیز
حاجز است ابتدع بقدرته الخلق ابتداعا تعدی است بمعنی انشاء و ایجاد چیزی بر وفق آنچه
زنت و منه شیء زاده
سابق مثل آن موجود بوده و ماده آنشو و ابتداع بنا شریعی احداث عالم کرد ابتدا بی ماده و بمثل
سابق ابتداعا احداث کردنی که مقتضای علم کامل او بود و اخترعهم بمعنی ابتدعهم است پس
کلام سابق باشد علی مشیته اختراعا یعنی احداث کرد بمثل و ماده عالم را بر وفق خواهش خود
اختراع کردنی چنانچه بایست ثم سلکهم طریق ارادته پس داشت مخلوقات را بهر روشی که مراد
الهی بود در حیوة و معیشت و بنهج سبیل محبته و فرستاد آنها را براه محبت خود یعنی امر بآن نمود
لا یملکون تاخیرا عما قدمهم الیه در حالتی که مالک و قادر نبودند بر تاخیر آنچه بایشان پیش داده
از نعم و غیر آن و لا یستطیعون تقدما الی ما اخرهم عنه و نی توانستند مقدم ساختن چیزی را که حق تعالی

بلا اول

قصرت عن رؤیته ابصار الناظرین
عجزت عن نعته اوهام الواصفین

ابتدع الخلق

الاختراع الابتداع

سلکهم فی طریق ارادته

طریق

سبیل

تاخیر از

تقدما

آنرا موجود ساخته یعنی هر چیز را بمقتضای اراده خود وقتی معین کرده که تخلف نمیکند بر تبدیل آن قدرت
نیست و جعل لکل زوج منهم و گردانید از برای هر جفتی از مخلوقات و این بحسب عادت است چه
بعثت عالم بتزویج است و یحتمل که مراد بزوج صنف باشد ابن اثیر گفته الاصل فی الزوج الصنف
والنوع لکل شیء و در بعضی نسخ روح بجای مهد است یعنی هر ذی حیوة قوتا معلوما مقدرا
من رزقه و مقرر ساخت برای هر کس آنچه بآن زنده می نمایند که در علم ازلی اوست و قسمت
او معین شده در لوح المحفوظ از رزق او لا ینقص متعدی آمده من زاده ناقص در رزق هر
که حق تعالی زیاده مقدر ساخت هیچ کس نتواند کم کرد و لا یزید این هم متعدی آمده من نقص منهم
زاید در رزق هر کرا که کم تقدیر کرده کسی زیاده نتواند کرد ثم ضرب که فی الحیوة اجلا موقوتا
پس مقرر ساخت برای مردن هر زوج یا هر ذی حیوة وقتی معین و نصب که آمده بحد و دا
و تعیین کرد برای او مدت حیاتی که نهایتی دارد و این بمنزله عطف تفسیری فقره سابقه است
تحفظ الیه بایام عمره این چنین اجلی که کام نهاده بآن رسد بروزهای عمرش گویا بروزی مقرر
خطوه ایست و قیمت و میرسد بروزی بآن اجل بالموام دهره بوسیده سالها مدت حیوة
خود گویا هر سالی است که قطع میکند چه گفته اند لیل والموت وابنو اللعراب یعنی بر ابنا
بر آن مردن و بنا کنید برای خراب شدن حتی اذا بلغ تا چون برسد اقصی اثره بنهایت
عمرش و بعضی گفته اند اثر بمعنی اجل است ای غایت الاجل المضروب و استوعب وفر کرفته است
حساب عمره شمارهٔ عمر او را قبضه که حق تعالی بقبض قدرت خود در آورد و قبض روح او کند
الی ما ندبه الیه و برساند او را بآنچه خوانده است او را بسوی آن من کفور ثوابه از ثواب بسیار
که برای او مقدر ساخت بطریق اجر و تفضل او محذورا عقابه بالعذابی که از آن باید ترسید
اعاذنا الله منها لیجزی الذین اساؤا بما عملوا تا اگر جزا دهد بکسانی که بد کرده اند مثل آنچه کرده اند
و یجزی الذین احسنوا بالحسنی و جزا دهد نیکوکاران را بنیکی و ادخال جنت و رضای خود در
قنا الله ذلک بفضله عدلا جزا و این هر دو از روی عدالت الهی است و حسنی بفضل
نیز هست تقدیسه اسماؤه پاکست نامهای او و تطاهرت الآؤه و بسیار است نعمتهای
او گویا یکی اعانت دیگری میکند لا یسئل عما یفعل نپرسد کسی را که بپرسد از او آنچه کند و بپرسند

والعباد

وارد بندگان پرسید میشود که چرا کردید و الحمد لله الذی و سپاس مر خدایرا که تو حبس
من عباده اگر منع میکرد از بندگان خود معرفة حمده دانستن سپاس خود را علی ما انعم
من مزید المتابعة بر آنچه احسان کرده است از نعم پی در پی خود و اسبغ علیهم و تمام کرده بر بندگان
خود من نعمه المتظاهرة از نعمتهای الهیه که بسیار اند و متواتر فی مزیده فلم یجدوه هر آینه نعم نعمت
میکردند پس سپاس آن نعم بجای نمی آوردند و لو استعانوا فی رزقه فلم یشکروه و صرف رزق
او بتوسعه و افراط میکردند پس شکران نمیکردند و شکر و نعم الهی نیز بالهام و تعلیم
او است جنت الاوه و لو کانوا کذلک و اگر چنین بودندی که شکر نعمت نکنند طرحوا
من حد و الانسانیة الی حد البهیمیة هر آینه از مرتبه آدمیت بر آمده داخل حیوانات بهیمه شدند
فکانوا کما وصف الله کتابه پس بودند چنانچه در آیات محکمه قرآن که منسوخ نشده اند فرموده
که ان هم الا کالانعام نیستند ایشان مگر چون چهارپایان بل هم اضل سبیلا بلکه آنها گمراه تر اند از
انعام چه آنها ذی عقل اند بخلاف چهارپایان و الحمد لله علی ما عرفنا من تقدیسه و سپاس مر خدایرا
بر آنچه شناسا کرد ما را از ذات اقدس خود و الهمنا من شکره و بر آنچه بر دل ما انداخت
از شکر کردن بر نعم او و فتح لنا من ابواب العلم بر بوجه و بر آنچه گشوده بر ما از درهای دانش
بر ورد کاری خود و دلنا علیه و بر آنچه دلالت کرد ما را بر ابواب علم بر آن من الاخلاص فی
توحیده از اخلاص برای او در توحید او و جنبنا و دور داشت ما را من الالحاد والشک
فی امره از میل بسوی هوا و شیطان و از شک در کار او چنانچه کفار از توحید او مایل شده بکفر
راضی شدند و بعضی شک در توحید و سایر صفات و ذات و افعال او کردند حمدا انعم به یصیبنا
مجهول از باب تفعیل عز کفرح و علم بالشیء یعنی الجنان حمدی که دهند کافی که
شود ما را بآن حمد فیمن حمده من خلقه در میان جمعی که حمد او کنند و یسبق به من سبق الی رضاه
و عفوه و پیش گیریم بسبب آن حمد بر سایر کسانی که پیش گرفته اند بسبب آن از خلق و رسیده اند
برضا و عفو الهی حمدا یبقینا لنا به طلائع البرهان آنچنان حمدی که روشن سازد حق تعالی برای
ما بسبب آن حمد تاریکیها که از زمان موت تا بعث و یسهل علینا به سبیل البعث و آسان
سازد حق تعالی بر ما بسبب آن حمد راه زنده گی روز قیامت را و یشرف به منادی لنا و مشرف
گردانید

اولاهم ز ابلاء الانعام
ورزیدن نهایه

الفوات الزرع الانسان قدر
عرفنا من الحلیه الحلیه

الالی والعیلی والعدوان الزرع
بعض بهر من
عمره انه تعبیر اعمال عمره

حمده

الضوء النور الاضاء والاضاءة
اضاء سبقه الی سبقه
یستهل
یستهل

الشبق والالحاد ما بین الدنیا والآخرة
الی الموت الی البعث

وخوب سازد بسبب آن حمد جاهای ما را عند مواقف الاشهاد روز جاها که حاضران
روز قیامت ایستاده شوند یوم تجزی کل نفس بما کسبت وهم لا یظلمون در روزی که
جزا داده شود هر کسی را بآنچه کرده است از نیک و بد و حال آنکه بر ایشان ظلمی نشود یوم لا یغنی مولی عن
مولی شیئا ولا هم ینصرون روزی که بی نیاز نسازد هیچ صاحبی غلام خود را یا دوستی دوست
خود را بچیزی و مدد نتواند کرد کسی دیگری را و نه دیگری او را بهیچ وجه و آنکه شفاعت باذن الهی
کند داخل نصرت نیست چه نصرت ملایم جنبه است حمد ایرتع هنا در کتاب این
ادریس دو نسخه است یکی منادیم بنا الی علیین آنچنان حمدی که بلند شود از ما
و برسد بدرجه اعلای بهشت فی کتاب مرقوم و ثبت شود در کتاب اعمال ما یا ثبت
باشد در اول در لوح المحفوظ یشهده المقربون آنچنین کتابی که حاضر آید مژده
ملائکه مقرب حمد انقرت بفتح قاف نیوتنا آنچنین حمدی که منور و روشن شود بآن حمد
چشمهای ما و در نسخه نقوا از اقار بمعنی اضاء است یعنی گشت صاحب ضوء اذا ابرقت
بکسر را مرویست و در نهایه گفته بکسر بعض عرب است و بفتح بمعنی برق و لمعانست
الابصار وقتی که حیران شوند چشمها از هول قیامت یا گشاده بماند چشمها و حرکت نکند
از دیدن ملک الموت و خوف آن وتبیض به وجوهنا اذا اسودت الابشار و سفید و
نورانی شود بسبب آن حمد رویهای ما وقتی که سیاه شود رویهای کفار و عاصیان بشره
ظاهر جلد است جمع او بشر جمع ابلغ او البشار حمد انعتق بصیغه مجهول من النار
حمدی که بر برکت آن آزاد کردیم از آتش دوزخ دائم دهنده است ابی کریم جزا الله
بکرمه یعنی ذمت و عهد و پیمان یعنی آزادی در حالتی که بکرم بر سیم به پناه کرم الهی حمدا
نزاحم به ملائکة المقربین حمدی که بر برکت آن در جرگه ملک در آمده با آنها در مجلس انس
مزاحم شویم و این باستحقاق قوت حافظه و حاطه و تخلق باخلاق الهیه شود تا اتم افراد حمد بقدر
مقدور تواند کرد و نظام به انبیاء و المرسلین و جمع شویم بسبب آن حمد با پیغمبران مرسل
و در تحت لوای آنها محشور شده ساکن شویم و نظام بتشدید میم است گویند ضاحمهم یعنی
شروع در انضمام کردم و التیام نمودم فی دار المقامة در خانه که قرار گاه است یعنی در

بهشت

بهشت و مقام مصدر میمی است و یا و نا نیز گاهی بمعنی شود چنانچه در بعضی نسخه است
التی لا تزول آنچنان دار که زوال ندارد و محل کرامت و در جایگاه کرم الهی التی لا تحول آنچنان
کرامتی که تبدیل ندارد والحمد لله الذی و سپاس مر خدا را که آن الناضر برای نوع الناس
محاسن جمع حسن است بر خلاف قیاس الخلق جمع خلق بمعنی صورت و در نسخه بضم خا بمعنی سپاس
هر خدایرا که اختیار کرد و داد ما را خوبی صورت و شکل صورت بهایم نساخت کرانا خلقنا الانسان
فی احسن تقویم یاد داد خلق حسن متوسط میان افراط و تفریط نه مثل خلق اسد و ارنب و اجرنا
علینا طیبات الرزق و جریان کنایه از دوام و کرانست یعنی مادام الحیوة داد ما را رزقهای
نیک وجعل لنا الفضیلة بالملکة گویند زید حسن الملکة یعنی با زیر دستان خود نیکی میکند و در
الملکة القدرة والملک
که لا یدخل الجنة سیئ الملکة علی جمیع الخلق متعلق است بفضیلت یعنی ما را فضل داد بر خلایق بملکه
که حسن صنع است اگرچه اهل آن است ما را حسنه و سیئه چه در صحاح است که لا یدخل الجنة سیئ الملکة لیکن مراد
حسنه است بقرینه فضیلت فکل خلیقة منقادة لنا بقدرته پس جمیع مخلوقات الهی بسبب
حسن تابع ما اند بقدرت الهی و صائرة الی طاعتنا بعزته و اطاعت کننده با آخر ما را بعزت
و جبروت الهی گویا اشاره است بآنچه بعد از خروج صاحب الزمان شود و چون این دعای اهل
البیت علیهم السلام است این صفات از اختصاص ایشان است اگر مراد ایشان باشد و اگر مراد بخلق و خلیقه
نباتات و معدن و حیوان باشد این صفات مطلق ایشان را باشد چه آن نزاهت بر جنس قسمی از تسلط
و تفضل است والحمد لله الذی الخلق متشابه الحاجة الالهیة و سپاس مر خدایرا که بسته است
بر ما در احتیاج بلکه بسوی خود چه احتیاج ظاهری بخلق احتیاج بخالق است و باید ممکن
محتاج بواجب است و معلول محتاج است بفاعل و احتیاج بغیر فاعل بجهت استعداد قبول فیض اما فاعلیت
و صدور از فاعل اند پس در جمیع امور توکل بر ذات پاک او باید کرد و نظر بر جناب
قدس او باید کرد و نظر بر جناب قدس او باید نمود تکیف بطریق حمده پس چگونه طاقت
داشته باشیم بر سپاس او ام متی نؤدی شکره یا کی شکر او بجای آوریم و متی و این از باب
حکایت سیبویه گفته شخصی از جائی آمد حکیمی از وی پرسید من این یا فتی او در جواب
گفت للاین یعنی از این سوال مکن چرا که اینجا است امری که اهم از این است و آن سوالست

امی حسن خلاف المساوی

بیت

بقی فلان حسن الملکة ای حسن الصنع الی مملوکه
وفی الحدیث لا یدخل الجنة سیئ الملکة

انظم ارجاء الغیر فیه وفی نفوسه یا ایه تعالی
و یحتمل ارجاعها بالخلق فتا

انظم الخالق و نشره و یحتمل تعلقها بالجار
الاخیرة علی ما قیل

روی جابر از صفوة الارواح للقوس وبر عکوس الکبار وروح الایات وبر عبادات وروح القوة وبر جاه وروح الورد
وطاعوا الحشیش وروح الشهوة وبر اصابوا اللذة من الطعام والنکاح وروح البدن وبر بدنون وبر رجون الاربعة لاصحاب الیمین
نفعه روح القدس عنهم وثمة لاصحاب الشمال والدواب نفعه روح الایمان عنهم ه

از فضل وادب و اگر حکایت نمی بود و کلمه لا بر قرین داخل نمی شد و معنی صحیح ازین مفهوم
نگردید و شخصی از اهل حجاز گفت رایت زیدا دیگری ازو پرسید که من زیدا بنصب
زید پس حکایت باب مطرد می است در رجل و مفردات و معلوم است از لغت
وما عن فیه و مثل انکر بعد ازین درین کتاب چاپد ازین قبیل است یعنی جا گفتن حق
نیست زیرا که ادای شکر ممکن نیست چه توفیق شکر نعمت دیگر است و بران نیز شکر واجب
پس تسلسل لازم آید شاعر اذا کان شکر نعمة الله نعمة علی عجزه کیف السبیل الی الشکر و اگرچه
حق استفهام انکاریست لیکن ظاهرش صورت استفهام دارد بنا براین فرمود و لا حق
یعنی جا صورت استفهام نیز نیست و یحتمل که بر لا وقف باشد و بر حق نیز که هر کدام کلام مستقل
باشد که اکتفا بیک کلمه از الشد چنانچه کسی پرسد که زید آمده و جواب دهی نه یعنی زید
نیامده پس اینجا معنی لا اینکه نمیتوانیم تا ادای شکر نموده معنی حق اینکه کما می توانیم تا ادای شکر نموده
پس هر کدام تاکید حق نموده های شکر باشند والله اعلم والحمد لله الذی رکب فینا الآلات البسط
و سپاس مر خدا را که آفرید در ما و ترکیب داده در خلقت وجود ما آلتهای گشادن و بعمل
لنا ادوات القبض و گردانید برای نفع ما اعضا آبستن یعنی بعضی آنها را بعضی ترکیب
کرده و آن آلات و ادوات اعضا و اوتار و عضلات چنانچه در علم طب حقیقی است
احسن الی الیقین و منحنا بارواح المیمون و بلغه مدة ساحت ما را بسوی حق و اثبت فینا
جوارح الاعمال و اثبات و ایجاد کرد در ما معانی را که بآن کسب کنیم و عمل نمائیم و غذانا
بطیبات الرزق و غذای ما ساخت رزقهای پاکیزه و اغنانا بفضله و توانگر گردانید ما را بفضل خود
و اغنانا بمنه و داد ما آنچه دل بآن تعلق نموده و مایه تو و سلایم بمحض فضل و منت او بر ما و فیه
ذخیره را گویند و مراد علوم حقیقیه و معارف الهیه است که ذخیره نفس قدسیه است برای جوهر
ابد و بمعنی سرمایه و تجارت نیز آمده و تحی بمعنی مستعلی الیه و تحی بکسر بمعنی رضا آمده پس معنی چنین
باشد که راضی ساخت ما را بآنچه عطیه نمود و لم یزل ما تخیر طاعتنا پس امر کرد ما را بعبادات
تا امتحان کند و بر خلایق ظاهر شود که اطاعت امر او کردیم یا نه تا محبت او بر ما ثابت شود و نهینا
بر سبیل شکر تا و نهی کرد ما را از معاصی تا امتحان کند که شکر او کردیم یا نه و اشتن نفس از معاصی

ومراد اینست که با ما معامله مثل معامله امتحان کنند انما نفتاحن طریق امره پس مخالفت کردیم امر او
امر او و براه دیگر رفتیم و ارتکبنا منهیه زجره و سوار شدیم بر آنچه امور که از آن زجر و منع کرده بود
ما را یعنی بجا آوردیم منهیات را فلم یبدر نا بعقوبته پس شتاب نکرد با ما در عقوبتی که لایق بآن معصیت
ولم یعاجلنا بنقمته بکسر نون و سکون قاف و در نسخ بفتح نون و بکسر قاف و هر دو بمعنی مکافات
بعقوبت و با تعلق است بمعامله بعد از تعلق یعنی نکرده معامله با ما بنقمت در حالی که کشته کند
درین معامله بل تانا برحمته تکرما یکه رفیق معامله را کرد با ما برحمت خود و چون تانی لازم است پس
تعدیه بتعدین معامله است گویا گفته عاملنا برحمته بنا من نیز بجیة بالعذاب یعنی عمل کرد با ما برحمت
خود بی شتاب بعذاب و انتظار مرا جعتنا براجعة و مهلت داد ما را که رجوع با ما بطاعت و عبادت
و ترک معصیت کنیم و توبه نمائیم و در نسخه جزاء عصیان نداد بسبب رحمت خود منا و در نسخه تمنی
یعنی این مهلت از روی علم الهی است و تمنی مبالغه در علم است والحمد لله الذی وفقنا علی التوبة
التی لم تقدم الا من فضله و سپاس مر خدا را که راهنمائی ما کرد بر توبه که نداشتیم آنرا و توفیق بر آن
نیافتیم مگر بفضل او و در مغرب است قال مالا اعطائه و افاده یعنی استفاده منه است گویند افدت
الفرس ای عصلته لیکن بمعنی ثانی مستعمل کمن است چنانچه فرموده من فضله و در مجمل اللغة است
که افدت یفری علیه و افدت من یفری الی تعلقت منه و در اساس البلاغة است که افدت منه
جزاء ای استفدته پس در دعا بضم نون و کسر فا از باب افعال بصیغه معلوم است و مرئی
و مضبوط در نسخ معتبره عین است یعنی لم یستفد ها و در بعضی نسخ بضم نون و سکون فا بفتح
دال از افداد حذف و ایصال الی لم یلد بها من عذاب الله تعالی یعنی توبه فدیه ما است از معاصی
و فدای بعضی ست از هلاک اخروی و دلالت با بر توبه لشکر بفضل الهی و بصیغه مجهول
از باب افعال ضبط نموده اند و چون بمن مستعمل است پس یعنی لم یستفد ها بصیغه مجهول باشد
و این با طلب معنی و روایة فلو لم نفتدی من فضله الا بها لقد حسن بلاؤه عندنا یعنی
نعم او بر ما بسیار است و بر معتقد بها اند و اگر فدا اعتداد نکنیم از آنها مگر بسبب همین و لا
بر توبه و توفیق حصول آن هر آینه تحقیق خوبست نعمت او نزد ما که بآن امتحان نمود و همین
نعمت معتقد بها کافیست و حق احسانه الینا و جسم فضله علینا و هر آینه بزرگست احسان او بما

ارعظم ه

المتین الضرب اوشدیده مثنا الضرب
مکتنف الصلب ق

الاستدراج الاسراع ق
النقمة بکسر النون وفتحها والمکان الناقة
المکافات بالعقوبة ق

من الناس بعض الرفق ارا

نعتقدها ارا

کان الکسر اولی لافادة بعض الاستفادة
قال فی المجمل افدت فرسا ای علیه و افدت الزبیر

وعظیم است بفضل او بر ما که دلالت بر توبه کرد کما هکذا کانت مستقرة فی التوبة لمن کان قبلنا
چه انچنین نبوده طریقهٔ مسلوک الصحیه در توبه کردن امم سابقه زیرا که طریق توبهٔ آنها قطع
وقتل وحرق ونحو آن بوده پس اکتفا در باب ما بحرد پشیمانی نهایت فضل ونعمت عظیمه
بسیار است لقد وضع عنا ما لا طاقة لنا به هر آینه تحقیق که دور ومعاف کرده از ما چیزی
که ما را طاقت آن نیست ولم یکلفنا الا وسعنا وتکلیف نکرد ما را مگر همان قدر که در وسع و
قدرت ما بوده ولم یحملنا وتکلیف ما نکرد الا یسرا مگر انچیزی که بر ما آسان بوده ولم یدعنا لا حجة
منا بحجة ولا عذر او نگذاشت از جهل ما بر ما بی که بآن تمسک نموده عذر معصیت خواهیم چه تکلیف
ما لا یطاق نکرد فالهالک منا هر آنگاه که عذر نماند پس عاصی معاقب که بمنزلهٔ هالک مردود است
از حمد خلایق من هلک علیه کسی است که هلاک شود ومعاقب گردد بر حال که با عذر است
وبر حکم غالب است یعنی مخالفت آن کرده پس ضمیر علیه راجع بحال مذکور است وتعلق علی بهلک
بتضمین استعلاء است یا بتضمین ورود ای هلک حین ورود علیه وضمیر راجع بحق تعالی وحال
اینست که ورود علیه الکائن بالهلک وارد علیه مذ الموت وتعلیل مقام در شرح دوعای
اعتراف بتقصیر در شکر خواهد آمد والسعید منا من رغب الیه وسعادتمند از ما کسی است
که رغبت کرد بحکم الهی واطاعت نمود والحمد لله بکل ما حمده به لسان سمع ودر شنوا بستایش هم
به او ما یتکلم الیه وسپاس مر خدا را بهر صفت جمیل که سپاس او با نصفت کنند ومقرب ترین
فرشتگان او واکرم خلیقتی علیه وبا بخ حمد او کنند کسانی که معزز ترین مخلوقات حق تعالی
اند نزد او مثل پیغمبران وائمه هدی علیهم السلام وارضی حامد به للآلهة وکسانی که حمد ایشان
نزد خدای تعالی مرضی تر بهمه حمد ایفضل سائر الحمد کفضل ربنا علی جمیع خلقه یعنی حمد مر خدا را
آن چنان حمدی که زیادتی او بر جمیع حمدها بمجرد زیادتی پروردگار ما بهمه مخلوقات
او یعنی چنانچه فضل الهی نیز متناهی است فضل اول نیز متناهی است چه انچنین حمدی
لایق صفوت الهی است ثم له الحمد مکان کل نعمة له علینا وعلی جمیع عباده الماضین
والباقین شروعست در حمد بنهج دیگر لهذا اکتفا پس مر خدا را است سپاس وستایش
بجای هر نعمتی یعنی مقابل هر نعمتی که او را است بر ما وجمیع بندگان او که گذشته وباقی

بعون

وچون بنی آدم اعضای یکدیگرند پس حمد بر نعم ایشان نیز خوب باشد واما ذکر جمیع ما سبق در
سلسلهٔ طویله وعریضه در نظام وجود ونعمت است در حق عبد واحد چه همه اسباب وجود مبادی
تکون او شده ولهذا بقیه از آن نعم سابقه از وجود کنند وجه خوبست اما علم لفظ والباء قسمین
نیست عدد ما احاط به علمه من جمیع الاشیاء عدد آن حد مساوی عدد چیزها باشد که علم الهی
محیط است از موجودات ومکان کل واحد منها عددا وبجای هر یک از آن اشیا بعدد آنها
اضعافا مضاعفة مبالغه است در اضعاف مثل قناطیر مقنطره ودراهم بدراهم ودنانیر
مدنره واین عنصل فایده است چه حمد در فقرهٔ سابقه بعدد اشیا بود ودرین فقره باضعاف
مضاعفه او ابدا همیشه یعنی در زمان نیز متناهی استقبالی سرمدا یعنی دایم لا انقراض الی
یوم القیمة تا روز قیامت چه ابدیت عبادات تا روز قیامت است حمدا لا منتهی لحده انچنان
حمدی که نهایت نباشد مقدار او را لاحساب لعدده وعدد ش القدر باشد که در تحت حساب
در نیاید وعدد آنرا جز او کسی نداند ولا مبلغ لغایته ورسیدن بآخر آن نتواند ولا انقطاع لامده
وانقطاع نباشد زمان او را واگرچه امد بمعنی نهایت است لکن اینجا مراد زمان است بخواهد احمدا
یکون وصلة الی طاعته وعفوه انچنان حمد که باعث وصول طاعت الهی وموجب عفو تقصیرات
باشد وسببا الی رضوانه وسبب رضای الهی شود وذریعة الی مغفرته ووسیلهٔ مغفرت
الهی باشد وطریقا الی جنته وراه وصول بهشت او باشد وحفیظا وحافظ وحامی باشد من
نقمته از عقوبت وعقاب الهی وامنا من غضبه وسبب امن باشد از غضب الهی وسبب امن را
چنین امن گفته بمبالغه ظهیرا علی طاعته ومعاون باشد بر عبادت او وحاجزا عن معصیته ومانع
باشد از معصیت او وعونا علی تادیة حقه ووظائفه ومددکار باشد بر ادای حقوق الهی ووظایف
عبادات او وحمدا انسعه به فی المقعد امن اولیائه انچنان حمد که سعادتمند شویم بسبب آن در میان
سعادتمندان از دوستان الهی چه حامد با حقیقت آن است که باستکمال توفیق واستمام لطف
بهجت وسعادت نشاتین منتظم در سلک اولیا شود وتفسیر به فی نظم الشهداء السعید فی المقعد
وداخل شویم بسبب آن حمد در میان کسانی که بشمشیر ای دشمنان الهی شهید شده اند وایشان
زنده اند وخوشی اند بلقای الهی ومرزوق بیم احزدی یعنی ثواب حمد خود بقدر ثواب

نسبت سبب حمد بشیخ ای فضل الله عبده وعلی الرفع
تبدیل من خبره النظر فی الله ای عن مکان کل الاضافات

الابد عبارة عن تمدید الوقت لا غایة
لها فی المستقبل غایة

الوصلة کل ما یتوصل به الی غیره یا
جمع وصلة

الخفیر المجیر من الخفارة بالضم والکسر
الذمام والعهد جمع

الظهیر العون ومنه قوله تعالی والملائکة بعد
ذلک ظهیر ای عون

شهادت باشد یا بحمد بسبب شهادت شود از وی بدرستی که خدای تعالی اولی بتعریف است
خلق و ظاهر و مبین خلقت و بعد او حمید که محمود است و لایق بحمد است و بعد حمد با لاخره باو راجع است

الثانی

وکان من دعائه ع بعد هذا التحمید الصلوة علی رسول الله صلی الله علیه وآله

و بود از دعای حضرت امام زین العابدین علیه السلام بعد از حمد الهی در صلوات بر حضرت رسول
والحمد لله الذی منّ علینا بمحمد نبیه و سپاس مر خدا را آنچنان خدای که منت نهاد بر ما بارسال آن
سرور که نبی الله است صلی الله علیه وآله که رحمت الهی باد بر او و بر آل او و روایت متواتره بکسر
آل است بر مذهب محققین که تجویز عطف بر ضمیر مجرور کرده اند بی اعاده جار و در تبرک عطف
نیز است بر اتصال ام و کمال قرب آل آن سرور صلی الله علیه وآله حال آنکه اختلاف بصورتین و
کوفیین در حذف جار است از نیست نیز در مقدر منوبست و حدیثی که در منع ذکر کلمه کفته
اصلی ندارد و بعضی که آل را منصوب خوانند عطف بر محل ضمیر علیه کنند و دون الامم الماضیة نکره
که دشمنان و ما را باین عنایت سرافراز ساخت والقرون السالفة و نه بر اهل زمان که کشته
بقدرته التی لا تعجز من شیء و ان عظم و آن عنایت بمحض قدرت اوست که عاجز نیست
از هیچ چیز اگر چه آنچیز بزرگ باشد پس قادر بود بر ارسال آن سرور بر امت سابقه و آنکه ما را
ترجیح داد بر آنها محض فضل است بر ما و لا یغوشاه و ان لطف و آنچنان قدرتی که هیچ
چیز از تصرف او خارج نشود اگر چه دقیق و عجیب باشد فختم بنا علی جمیع
من فی ارضه بر جمیع مخلوقات یعنی ما را بمزایای مهر ساخت و چیزی است که کلمه آمین خاتم الهی است
بر مؤمنان یعنی چنانچه مهر بر کتاب حافظ و مانع است از اطلاع بر آنچه مکتوب است همچنین
آمین دفع کند از مؤمنین بلیات را پس امت محمد صلی الله علیه وآله و دافع بلیات اخروی
شوند بشفاعت و چون انتهای کتاب بمهر شود در این کلام تلیح بآن نیز باشد که کل امم
باین امت تمام شوند و تواند بود که ختم بمعنی انتهاء باشد یعنی ما را آخرین امم کرد پس تعلق
علی بختم بعد از متقدمین بمعنی استعلاء و بعد بشرو تواند بود که ضمیر بنا مخصوص بائمه هدی باشد
و جعلنا شهداء علی من جحد و گردانید ما را گواهان بر کسانی که انکار اسلام و ایمان کردند
و کثرنا بنیه علی من قل و بسیار گردانید ما را بعلت نهادن خود بر جمعی که کم بودند تمام است

بانکه

بانکه در مبدء اسلام امت اجابت کم بودند و بفضل خود آنها را بسیار کرد پس متعلق علی
مبدء باشد نه کثرنا اللهم فصل علی محمد بار خدایا چون بوسیله آن سرور بر ما این عنایت کردی پس
رحمت بفرست بر آن سرور و کونین امینک علی وحیک که امین تست بر وحی تو چنانچه جبرئیل
وحی آورده او تبلیغ نموده و نجیبک من خلقک و از بعد خلایق را و دارنده است او و در بعضی
نسخ بحبیبک است یعنی کریمی است که نجابت او ظاهر است و صفیک من عبادک و بر
گزیده تست میان بندگان و آنچه رئیس لشکر را جدا مقام حصه خود بگردانند آنرا صفی خوانند امام
الرحمة پیشوای است که محض رحمت الهی است بر عباد و قائد الخیر و پیشرو راه و کشنده بسوی
خلق را بسوی الهی بدعوت چنانچه شتربان اشتر را کشیده می برد و دلیل خیر و می راکشنده بمحض
برساند و مفتاح البرکة و کلید برکت است در دنیا و آخرت کما نصب لامرک نفسه یعنی چنانچه
او خود را بر تمشیت فرمان تو داده است و بسوی آن پرداخت همچنین تو در مقابل آن رحمت
بر وی بکن پس کما متعلق است بفضل و عرض فیک للمکروه بدنه و در راه تو بدن خود را معرض
مکروهات ساخت بجهاد و شکستن دندان مبارک و ایذا ایذا کفره و کاشف کوبند کاشفه
بالعداوة یعنی عداوت ظاهر ساخت فی الله تعالی الیک در باب دعوت خلق بسوی تو حاشیه خویشان
خود را یعنی رعایت خویشی نکرده آنها را هر چند تکلیف ایمان کرد و حارب فی رضاک نصرة دینک
کرد بجهاد فی رضای تو بقتل و خویشان خود و قطع فی اختیاره دینک رحمه و در روح دین تو
قطع صله رحم کرد و از بجا شد که در امور دینی صله رحم معتبر نیست و اقصی و دور داشت از خود
الادنین بفتح نون در مقصور تا دولت کند بر الف محذوف مثل اعلون و مصطفین و مثل این است
فما بعد جمعی را که بسیار نزدیک بودند با و از اقربا مثل ابولهب علی جحودهم بسبب انکار ایشان
دین الهی را و در بعضی نسخ صنودهم ملک است یعنی دیده و دانسته صادر میکردند و قرب الاقصین
و نزدیک ساخت بخود و علوت جمعی را که بسیار دور بودند از آن سرور مثل سلمان و بلال علی
الشجاعة بسبب قبول کردن ایشان مر امر ترا و والی فیک الابعدین و بجهت اطاعت
امر تو دوست داشت کسانی را که از او دور بودند و جمع خویشی و رعایت نداشتند و حاجی فیک
الاقربین و دشمنی کردند بجهت اقامت دین تو با جمعی که نهایت نزدیکی داشتند از خویشان و این

تا کوه و فقره سابق است وادوا نفسه و در جهد و تعب داشت خود را فی تبلیغ رسالتک
در رسانیدن آنچه باو مأمور شده بخلق واتعبها بالدعاء الی ملتک و رنج داد خود را بدعوت
کردن خلق بسوی دین تو وشغلها متعدی آمده یعنی مشغول ساخت نفس خود را بالنصح لاهل
دینک بنصیحت کردن و راه راست نمودن بکسانی که بایست آنها را بجانب تو دعوت
کند یعنی برفق و مدارا سلوک نمود با جمعی که ایمان آورده اند آنها برفق و مدارا بر اعمال خیر داشت
وهاجر الی بلدة الغربة ترک وطن اصلی کرد یعنی از مکه معظمه هجرت کرد بشهرهای غریب
که طایفه ان آنجا نبودند مثل مدینه منوره وفارق الناس عن موطن رحله و هجرت کرد بجائی
که دور بود از جایگاه اقامت او و موضع رحله و جای پای خود و مسقط رأسه بفتح قاف
و در بسکون بکسر قاف و چون نزد تولد اول سر بر زمین می آید جای تولد را مسقط رأس گویند
یعنی دور بود از جای تولد آن سرور که مکه معظمه است و فارق نفسه و از جای گرامگاه
دل او بود ارادة منه لاعزاز دینک یعنی این مجاهد و هجرت محض بجهت قصد غالب و ظاهر
ساختن دین تو بود نه بهوای نفس خود واستنصارا علی اهل الکفر بک و بجهت طلب نصرت
بود بر جماعتی که بتو کافر بودند چه اهل مدینه نصرت آنسرور کردند ولهذا آنها را انصار
گویند حتی استقبلت به ما حاول من اقامة دینک تا آنکه مهیا و مستقیم شد آنچه قصد کرد در باب
دشمنان تو یعنی اهل مدینه مدد کردند و غلبه کرد بر کفار واستتم له ما دبر فی اولیائک و باتمام
رسانید آنچه تدبیر کرد در حق دوستان تو یعنی اعلای دین نمود و اعزاز مؤمنین کرد
فنهد الیهم مستقلا بعونک پس نهوض کرد بسوی کفار و بمعاونت آنها بر خواست در حالتی
که طلب فتح داشت بمدد تو و مستقویا علی محاربتهم بضم ضاد بنصرک و در حالتی که قوت و غلبه
تمام داشت بر کفار بامداد تو و باوجودی که ضعیف بود بسبب قلت مؤمنین در مبدأ اسلام
فلقیهم فی مقر ایمانهم پس جنگ کرد با کفار در معظم شهرهای ایشان یعنی مکه معظمه که آنجا کفار
بسیار بودند وهم علیهم فی بحبوحة قرارهم و بناگهانی حمله کرد بر آنها در میان خانه ایشان
حتی ظهر امرک تا آنکه ظاهر شد فرمودهٔ تو یعنی مسلمان شدند بسیاری از آنها وعلت کلمتک
و غلبه کلمه توحید بفرمودهٔ تو ولو کره المشرکون و اگرچه این معنی بدی آمد کفار را که باقی بودند

رأب نفسه فی حمله ای جهده وتعب
وراء دیرها فهو راب صح

ای تهیأ واستقام صح
تم الشیء ای وازغیره واستتمه یعنی صح

عقر یقال شرّ اهله واهل المدینة یتوارثون
عقر الدار بالضم صح
بحبوحة الدار وسطها صح
القرار بالفتح والضم ای وسط الدار ومعظمها
وکذا الحبوحة صح

برکفر

برکفر القوم فارفعه بما کدح فیک الی الدرجة العلیا من جنتک بار خدایا چون چنین جهد و سعی
نمود در خدمات تو پس بسبب این جهد و سعی بلند گردان رتبه او را تا بلندترین درجات
جنت تو او را باشد حتی لا یساوی فی بصیغة مجهول فی منزلته تا آنکه برابری کرده نشود با او در هیچ جا یعنی هیچ
کس با او برابری نتواند کرد و بر این قیاس ولا یکافأ بصیغة مجهول فی مرتبة و مساوات
نتواند کرد کسی با او در هیچ مرتبه ولا یوازیه لدیک و مساوی نباشد با او نزد تو ملک مقرب
نبی مرسل در هیچ مرتبه فرشته مقرب و در هیچ پیغمبر مرسلی که مبعوث بدین یا کتاب جدید باشد
وتعرفه بالشناسان او را یعنی امر کن باو فی اهل الطاهرین در باب اهل بیت او که بهر باکند
بحکم آیه مطهره وامته المؤمنین و در باب امت اجابت او که مؤمنانند من حسن الشفاعة
از شفاعت نیک برای عاصیان چه شفاعت فی اذن الهی حرفی بیشه گو یا مصدر یعنی فاعل
واضافه صفت بموصوف اجل مفعول ثانی عرفه است ما وعدته بزرگترین و بهترین
آنچه باو وعده کرده حاصل آنکه بچشان او را حلاوت اجل امور که وعده کرده چه مکرر
خواهد آمد عرفنی حلاوة الاجابة یعنی چون وعده کرده که امت هدی و مؤمنین بوسیله
پیغمبر شفاعت مصادف کنند پس امر کن بآن سرور که رخصت دهد بامت و مؤمنین که امت
افراد شفاعت بجا آرند پس شفاعت آن سرور عصاة را بطریق اولی باشد یا مراد
این است که امر کن بآن سرور که شفاعت اهل بیت و مؤمنان بکند چه حسنات ابرار
سیئات مقربین است یا نافذ العدة بتخفیف ذال مثل وعده که در غیر مستقبل است
وایعاد و وعید در شر از آن کسی که وعده او نافذ است یعنی احتمال خلف ندارد و بعضی
ناقد بمهمله خوانده اند یعنی رسنده و ملایم است بعده چه نفاذ امر معجزه یعنی مطاع بودن
امر و بیان آنست و مناسبتی ندارد بعده لیکن مروی بمعجمه است و یا وافی القول
وای وفا کننده بهر چه گوید یا مبدل السیئات بالحسنات فیما من الحسنات ای تبدیل بفضل
خود بدیها را بنیکیهائی که چندین برابر آن بدیها باشد انک ذو الفضل العظیم بدرستی که
تو صاحب فضل عظیم و الجواد الکریم و تو صاحب جود و کرمی و این فقره بمنزله تبدیل است
چه تبدیل مقتضای فضل و کرم است وکان من دعائه علیه السلام

کدح فی العمل کمنع ای سعی صح

ای احقه حلاوة احق ما وعدته فیهم
وقد یکرر الحدیث وعرفه حلاوة
الاجابة صح

است

العدة الوعد یقال وعد الایعاد الوعید فی الشر
وانفذ الامر امضاه والنافذ المطاع
فی جمیع اموره وبالمهملة البالغ صح

کنده

الثالث

في الصلوة على حملة العرش وكل ملك مقرب ب وبود از جمله دعاى
حضرت امام زين العابدين عليه السلام در صلوات فرستادن بر حاملان عرش وتمام
ملك مقرب اللهم وحملة عرشك واو استيناف است وجمله مبتدا خبرش الذين لا يفترون
من تسبيحك خدايا حاملان عرش آنچنان ملائكه اند كه يك لحظه ترك ذكر وتنزيه تو نمى كنند
ويحتمل كه الذين صفت حملة باشد وهمچنين اسرافيل الذى وما بعدش پس اللهم ثانى تاكيد
اللهم اول باشد وفصل بخبر مبتدا باشد وچون دو مبتدا اول وموصوف موصول بفعل اند
وبقيه از توابع اولين اند در خبر آنها فاء در آمده مثل زيد الذى ياتينى فله درهم والله اعلم
ولا يسئمون من تقديسك وملال نميگيرند از ذكر پاكى تو از جميع نقايص ولا يستحسرون
من عبادتك ومانده نميشوند از عبادت تو ولا يؤثرون التقصير على الجد فى امرك واختيار
نميكنند وترجيح نمى دهند تقصير را بر جد وسعى در كار تو كه عبادت باشد ولا يغفلون بغم فا
وغافل نميشوند من الوله اليك از حيرت وتامل در جلال ذات تو يعنى هميشه در معرفت
ذات وصفات تو واله وحيران اند واسرافيل صاحب الصور واسرافيل كه در روز واپسين
صور ميدمد الشاخص الى السماء وايستاده است چنانچه كسى در بلندى ايستاده منتظر چيزى باشد
الذى ينتظر منك الاذن وصلول الامر انكه انتظار فرمان وصدور حكم تو دارد بدميدن
صور پس بعد از ان بيدارى كند مردگان را چه موت بمنزله خوابيست بالنفخة بدميدن
صور ضرعى جمعى كه افتاده اند در گورها رهائن القبور كه در گور وقبرها اند جمع در انجا قرار
گرفته اند هرى مضاف است بر اين ورهاين بقبور وميكائيل ذو الجاه عندك وميكائيل
صاحب جاه ومرتبه است در درگاه تو والمكان الرفيع من طاعتك وصاحب جاه
از طاعت تو يعنى طاعت را بمرتبه كمال رسانيده وجبرئيل ودر نسخه جبرئيل الامين على وحيك
امانت دار وحى تست كه خيانت بر وى نيست چنانچه فرموده به پيغمبر صلى الله عليه وآله
رسانيده المطاع فى اهل سمائك وملائكه آسمانها مطيع تو اند المكين لديك وصاحب
مكنت وجاه ومنزلت در درگاه تو المقرب عندك واز مقربان درگاه تست والروح
نام فرشته ايست الذى هو على ملائكة الحجب آنچنان فرشته كه حاكم است بر فرشتگان

ومو كل بر حجابهاى نورانيه الهى وبعضى گفته اند مراد بحجب ايمه اطهار اند كه نزد موت مومن
حاضر شده مانع ميشوند از مشاهده احوال الشداء اخروى وجمعى از ملائكه بجهت اين خدمت
موكلند پس آنها را دخل در حجب ومنع از چه جهت بعضى گفته اند اضافه ملائكه بحجب بيانيه است
والروح الذى هو من امرك وروح فرشته ايست كه از عالم امر است نه از عالم شهادت
ظاهرا همواه نفوس ناطقه انسانيه است كه حق تعالى در شان آنها فرموده كه قل الروح من امر
ربى اللهم تاكيد اللهم سابق است وشيخ بهاء الدين محمد عاملى رحمه الله گفته كه اين كلمه در نسخه
جديده نيست فصل عليهم يعنى اين ملائكه هرگاه اينچنين عزيزند پس حقت عزيزنهاد على الملائكة
الذين من دونهم وهر ملائكه كه رتبه آنها پائين تر از سابقين است من سكان سموات
كه اين ملائكه از ساكنان آسمانهاى تو اند اهل الامانة على سرك لديك واعيان احكام تو اند
كه هر چه فرموده اند بان مشغول اند والذين وآن ملائكه كه لا تدخلهم سئمة من دوب نميگيرد آنها را
ملالى از جد در عمل وهميشه جد وسعى ميكنند وملول نمى شوند ولا اعياء من الطلب وبه ماندگى كه
ناشى باشد از تعب ورنج ومشقت ولا فتور ونميگيرد ايشان را فترت از عمل يعنى تنبلى كارى نمى
ولا تشغلهم عن تسبيحك الشهوات ومشغول نميسازد ايشان را شهوتها از تسبيح تو يعنى شهوت
ندارند تا بان مشغول شوند واز تسبيح تو باز مانند ولا يقطعهم من تعظيمك سهو الغفلات وباز
نميدارد از تعظيم تو آنها را سهوى كه مقتضاى غفلت است چه آنها را سهو وغفلت نمى باشد
المتلع الابصار ودراى بصيرت ايشان همهشه در خشوع است وچشم بزير دارند از ادب وحيا
فلا يرومون النظر اليك پس طلب نمى كنند كه نظر تو كنند النواكس الاذقان سر در زير دارند
ودر نسخه الاعناق يعنى گردنها الذين قد طالت رغبتهم فيما لديك آنهاى كه بسيار است رغبت
ايشان بآنچه نزد تست يعنى طالب معرفت ورضاى تو اند المستهترون بصيغه مفعول يعنى
مولع ودر نسخه بصيغه فاعل بهمان معنى چنانچه در كتاب غريبين است بذكر الالك يعنى ايشان
مولعند بذكر نعم تو كه پروائى كس ندارند والمتواضعون ودر حق عظمتك وجلال كبريائك والمتواضع
كنند كانند نزد عظمت وكبرياى بزرگى تو والذين يقولون اذا نظروا الى جهنم وآن ملائكه
كه ميگويند وقتى كه نگاه كنند بسوى دوزخ سبحانك ربنا على اهل معصيتك زيرا خراج نفس است بعد از

حبس والجنین یقضی ممتد بر می آید و این کنایه است از شدت و دمیدن حرارت یعنی در حالی
که حرارت او بشدت در عاصیان کار کرده است گفته اند زفیر و از اول حرف امثال آنست
که از سینه بر می آید و شهیق آخر آن است که از حلق باشد و این معنی لطفی ندارد سبحان الله ما عبدناک
حق عبادتک و این مقول قول است یعنی چون ملائکه مشاهده عذاب کنند گویند پاک و انیم ترا
خدایا آنچه عبادت تست ما نکرده ایم و اعتراف بقصور نمایند فصل علیهم یعنی فرشتگان این
صفات جید دارند پس رحمت کن بر آنها باز دیاد معرفت تو که لایق ملائکه است و علی الروح
قیل من ملائکتک و بر ملائکه که لطیف اند روحانی بفتح را نسبت بروح نسیم و الف و نون در
نسبت زیاده شده بر خلاف قیاس و چون آنها اجسام لطیفه و دیده نمیشوند تشبیه روحانی
خاشند و برین قیاس روحانی بضم لیکن اینجا مروی فتح است گفته که مراد عقول و نفوس است
و اهل الزلفی عندک و آنهائی که اهل قربند بدرگاه تو و حمال الغیب الی رسلک و بردارنده امور
غیبی و رساننده اند به پیغمبران تو یعنی آنچه بر بندگان مخفی است آنرا بامر الهی میرسانند بر رسل
از اقسام وحی و المؤتمنین بفتح میم نائبی علی وحیک و امین گردانیده شده اند بر رسانیدن
احکام تو برسل چه خیانت در آنها متصور نیست و قبائل الملائکة الذین اختصصتهم لنفسک
و اقسام ملائکه دیگر از خاصان درگاه تو اند و بدیگری کار ندارند و اغنیتهم عن الطعام والشراب
بتقدیسک و بی نیاز ساخته آنها را از اکل و شرب بذکر تنزیه خود یعنی این ذکر بجای طعام
و شراب ایشانست و اسکنتهم بطون اطباق سموتک و جای داده آنها را در میان طبقات
آسمانهای خود و الذین و در نسخه هم نیز علی ارجائها اذا نزل الامر بتمام وحیک و حکمک و آنانکه
بر اطراف سموات اند وقتی که حکم شود بتمامیه آنچه وعده کرده بآن از علی سموات و افنای عالم
و در قرآن مجید است که والملک علی ارجائها ای نواحیها و اطرافها و خزان القطر و فرشتگان
که خزانهای باران بحواله آنها است و نزد امر انزال باران نمایند و قرنة السحاب و جمع
کنندهای ابر که آنها را سته های ابر نیز یعنی بر نه ابر را بهر جائی که امر الهی شود و الذین بعزتک
زجره و آن فرشته که باواز زجر و رانند ابر را بسبع جبل الزمرد و شنیده میشود بلندی از
رعد یعنی آوازی که از رعد مسموع میشود آواز آن فرشته است و اذا سبحت به عطف است

بر صوت یعنی آن فرشته چون روان شود سبب او یا بسبب زجر او خفقة و در لغت آواز شکم
یا آواز پای اسب هنگام تاختن و بعضی فاعل است التسبیح اضافه صفت است بموصوف یعنی
ابری که شنیده میشود صوت رعد او وقت جریان ابر التمعت جزای اذا است یعنی روشن شوند
و بدرخشند صواعق البروق صاعقهای و برقها و مشتبهی الثلج والبرد و همراهان برف و تگرگ که آنها را
بجای مقدر میرسانند و انها بعلین مع قطر المطر اذا نزل و آنهائی که فرود می آیند با قطرات باران
وقتی که باران نازل میشود چه مقرر است که با هر قطره ملکی می آید که آنرا بزمین رساند و القوام
علی خزائن الریاح و آنهائی که خزینهای باد را حواله آنها است و بقدر حکم صرف آن می کنند
و در قرآن مجید که در شرح مستعمل است و ریاح در خبر و الموکلین بالجبال فلا تزول و آنهائی که کوهها
حواله ایشانست که بی فعلت ایشان بر جا میمانند و الذین صرفتهم مثاقیل المیاه و آنانکه
تعلیم کرده باشی وزن آبها که در عالم قدر هر مثقال از آب و کیل ناخوبه و آموخته باشی آنها بپیمانه
کردن آنچه باه محیط اند کوائج الامطار اضافه صفت است بموصوف است یعنی امطار شدید و همچنین
و نحو الجنان و آنکه مضمر موصوف باشد و وقتی است که صفت بر وجاری باشد نه مضاف و همراه
باران هائی است که بطلطم باشد مثل طلطم موج دریا یعنی آن ملائکه که میدانند که هر باران چه
قدر است و چند پیمانه است و رسلک من الملائکة الی اهل الارض و آنهائی که از فرشتگان
فرستاده بسوی زمین بکروه ما ینزل بکسر را من البلاء بکروه آنی که نازل میشود از جنس
و مسرت و قحط و نحوهما الرخاء و از جنس فراوانی که مجلوب است یعنی هر بلیه و خیری که بما میرسد
بعضی از ملائکه را فرستاده اند که انرا برسانند و السفرة جمع سفر یعنی کاتب همچون کافر و کفره یعنی کاتبان
اعمال الکرام که مقرر الله البررة جمع بار یعنی نیکوکاران که خلاف و اقع شود و السفرة و الحفظة عطف
تفسیر سفره است بقرینه الکرام الکاتبین یعنی حافظان اعمال الله که کاتبان نیکو کردارانند و ملک الموت
و فرشته که موت خلایق بتصرف اوست یعنی حزائل و اعوانه و آنهائی که مددکاران ملک الموت اند در قبض
روح و برداشتن حیات موت و منکر و نکیر که در قبر سوال کنند و رومان نام فرشته ایست فتان
القبور صفت رومان است و فتن یعنی عذابست پس رومان اسم جنس فرشتهای عذاب
باشد و بعضی گفته اند که مستعاره است از فتنه یعنی کسر و وقتی یا از فتنه بمعنی امتحان و در نسخه الشیخ

کانه نسب الی الروح والروح هم نسیم الریح والالف والنون من زیادات النسب و یرید به انهم اجسام لطیفة لا یدرکها البصر نهایة

والسلام

تشبیه بفتح نون فتان است پس منصوب باختصاص یا بقطع صفت باشد بتقدیر اعنی و بعد
قاموس منکر است بانکه فتان القبور منکر ونکیر را گویند پس رومان عطف تفسیری منکر
ونکیر باشد والله اعلم ومغایرت اظهر است وشیخ زین الدین گفته که رومان نام فرشته ایست
که در قبرها با آدمی میباشد والطائفین بالبیت المعمور و فرشتگانی که گرد بیت المعمور میگردند
که برحذاء خانه کعبه شریفه است ومالک و فرشته که دوزخ حواله اوست والحزنة
و فرشتهائی که خزینه داران نعیم بهشت اند و رضوان و فرشته که بهشت حواله اوست
وسدنة الجنان و خادمان بهشتها والذین لا یعصون الله ما امرهم و سایر فرشتگان که
خلاف حکم الهی نمیکنند ویفعلون ما یؤمرون و میکنند هر چه بان مامور شده اند واگرچه
این صفت عام است لیکن چون اسم و خدمت باقی مذکور نیست بوصف عام تعبیر
یا مراد ملائکه مهیه اند و توصیف باین صفت عام بجهت اهتمام است چه بآنها خدمتی که متعلق
بخلق باشد مفوض نیست و همه در گاه الهی اند والذین یقولون و آنهائی که میگویند اهل
بهشت سلام علیکم سلامتی باد بر شما که از عذاب خلاصید بما صبرتم بسبب صبر کردن بر
محنتهای دنیا و احتمال اوامر و باز داشتن نفس از معاصی که مطلوب نفس بود فنعم عقبی الدار
پس بسی خوبست عاقبت کار شما در دار آخرت یعنی بهشت نعیم است والزبانیة مشتق است
از زبن بمعنی دفع و پیادهای مس را زبانیه گویند بجهت آنکه می اندازند مردم را بجحیم و ملائکه مردم را
اندازند در دوزخ زبانیه گویند الذین اذا قیل لهم و ملائکه که چون بآنها گفته شود خذوه بگیرید این
ساحر را فغلوه پس غل اندازید در دست و گردن او ثم الجحیم صلوه پس در دوزخ اندازید
که آتش او را بسوزد ابتدروه سرعوا اخاجزا اذا است یعنی مبادرت کنند بشتاب در انداختن و لم
ینظروه از باب افعال یعنی مهلت ندهند و تاخیر در انداختن ننمایند ومن اعرض عن ذکری
و آنهائی که ترک ذکر آنها کنند گویند اوهم من الطیب مائة الرقطا و اوهمت الشیء و ترکته
ولم تقم مکانه افراد ضمیر بسبب اراده جنس است منک یعنی و ندانستیم ربنا او را بدرگاه تو
و باقی امر و کلمه عطف است بر مکان یعنی ندانستیم که کدام خدمت بآنها مفوض است
همچنین بسبب ترک ذکر آنهاست وسکان الهواء والارض والماء و ساکنان این سه عنصر که

ان این خادم الکعبة صاحب سدنة سدن سدنا
و سدانة خدم الکعبة او هیت الصنم و حمل الجابة
ج سدنة ق

الذین س
همان ارواح

الزبانیة ماخوذ من الزبن وهو الدفع کانهم یدفعون
اهل النار فیها ص

الزبن الضرب والدفع والزبنیة کهیئة شمرة
الجن والانس والشدیدة الشر ظ ج زبانیة
او واحدها زبنی ق

حتی الحق بتقدیر حتی شواه والقاه فی النار للاحراق
کاصلاه وصلاه وصلاه بالنار سخنها واصلاه النار
وصلاه رماها وفیها وعلیها ادخله فیها ق
واشواه فیها ق اثوبة الزبنة ق
اوهم کنز من الطیب اسقطه ق

تدبیر عالم سفلی بآنها است و وجه ترک نار ظاهر نیست مگر که آنها داخل زبانیه باشند و من
عندهم سفلی الخلق و آنهائی که از جمله مطلق ملائکه یا از جمله ملائکه سفلی مامورند بتدبیر امور بندگان
بعضی گفته اند ملائکه سه قسم است مفارق محض و جسمانی محض و مجرد مطلق یعنی و ذکر
ثانی و ثالث شده که موکل اند بمطر و حدود اطلال ذکر قسم اول میکند که در عالم امرند و مشرف
اند بر عالم خلق و این محل تامل است فصل علیهم چون این ملائکه این صفات عظیمه دارند و مقربان
درگاه تواند پس رحمت بکن بر آنها و طلب رحمت بر مستحق آن موجب اجر طالب است
یوم تاتی کل نفس در روزی که بیاید هر کس بدرگاه الهی یعنی در روز قیامت معها
قائم در حالتی که با آنکس ملکی است که متکفل امر اوست و در نسخه ابن ادریس سائق و این
همراه قرآنست یعنی میرانند او را که بموقف عرض بیاورد و شهید و گواه حال آنکس است
یا حاضر است در درگاه الهی با آنکس وصل علیهم صلوة و رحمت بکن بر این ملائکه آنچنان رحمتی
که تزیدهم کرامة علی کرامتهم زیاده کند آنرحمت اکرام ایشان را بر آن اکرامی که دارند وطهارة
علی طهارتهم و زیاده کند پاکی آنها را بر پاکی که دارند اللهم واذا صلیت علی ملائکتک و سبک
بار خدایا چون رحمت کنی بر فرشتگان خود و بر پیغمبران و بعثتهم صلاتنا علیهم و برسانی بملائکه
و رسل صلوات ما را بر ایشان یعنی بسبب استجابت دعاهای ما بر آنها رحمت و یکی یکی فصل جزای
اذا است علیهم پس رحمت بکن بر ما و در نسخ مشهوره علیهم است و اول اظهر است بقرینه
بما فتحت لنا من حسن القول فیهم بسبب گشودن تو برای ما در نیکی قبول و دعا در حق ملائکه
انت جواد کریم بدرستی که تو بخشنده و کریمی پس رحمت کردن کار تست ما را فرو گذاشت
مخواهی کرد

وکان من دعائه ص فی ذکر آل محمد علیه السلام

و بود از جمله دعای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در صلوات فرستادن
بر پیغمبران و بر تصدیق کنندگان پیغمبران اللهم بار خدایا و اتباع المرسلین و پیروی کنندگان است خبر او فا
ذکرهم و اما مقدر است لهذا در خبر فا در آمده یعنی تابعان پیغمبران را یاد کن و قصة قومهم من
اهل الارض بالغیب و قصه قوم ایشان از اهل زمین که تصدیق پیغمبران کنند در امور غیبی که پیغمبران از آن
خبر دهند مثل وجود خدا و امر و نهی و ملائکه و بهشت و دوزخ و حساب و غیر آن چه تصدیق و تصدیق

قائم
وهو الموافق لاذا التزیدا

الرابع

امور حسی است نه محسوسات و معقولات عند معاشر المعاندین لهم بالتکذیب نزد معاندان لغت
کردن جمعی که با وجود مشاهده معجزات باهره از روی عناد تکذیب رسل کنند والاستباق بسا
موحده چنانچه در نسخهٔ شیخ شهید است و این معطوف است بر ارض یعنی بر اهل سبقت
الی المرسلین بحقائق الایمان متعلق است باستباق یعنی جمعی که پیشی گرفته اند بر غیر خود در تصدیق
پیغمبران با آنچه حق ایمانست و پیش از دیگران باعتقاد تمام ایمان آورده اند یا مراد سبقت
در قوت ایمانست که ایمان ایشان کامل تر است کما فی کل دهر و زمان معطوف تفسیری دهر است
و آنکه دهر را عمار زمان گویند نه قیقات خلق است و مقتضی لغت عرب نیست یعنی تصدیق
کرده اند در هر وقتی که ارسلت فیه رسولا فرستادی بخلق پیغمبری را و اقمت لاهله و برپای داشت
برای تبلیغ احکام الهی بمردم آن زمان دلیلا راهنمای بجوه من لدن آدم الی محمد از زمان حضرت
آدم تا پیغمبر صلی الله علیه و آله صلی الله علیه و آله که رحمت الهی بر او و بر آل او باد و من آدم الهدی
پیاده دلیل است یعنی از آنهائی که راه حق نمایند و پیشوای خلق باشند و قائدا و قاید کسی است که مهار
شتر کشد لشیعتها ایمه را قاید گفته اند چه آنها خلق را کشیده بحق رسانند اهل التقی یعنی اهل خدا که ترس
کارانند قاید خوانند آنها را که از اول بعلی عقد رشده اند و علی جمیعهم السلام برین دلیلان باد سلام
از ما شایسته فاذکرتم بصیغهٔ امر و چه امر است از تصدیق کنندهای رسل و ایمه دین فکنت بمغفرة
و رضوان پس یاد کن آن اتباع و مصدقین را بمغفرت و رضامندی خود و ذکر بمغفرت
کنایه است از عفو و بخشش و رضا که مرتبهٔ اعلی است در قرآن است که رضوان من الله
اکبر اللهم ارزقنا اللهم بارخدایا و اصحاب محمد مبتدا است خبرش فلا تنس و یاران آن سرور
خاصة یعنی اگرچه یاران داخل اتباع رسل اند و در رحمت عامه که سابق است نموده بشر واخلقه
و ما اینها را برحمت خاصه دیگر ممتاز کن یا مراد این است که این اصحاب را همه ما باین رحمتی الحال
الله ما علیه و ممتاز بکن حضوصا الذین احسنوا التحیة کسی که یاران را بخوبی کرده اند با تمام رسانیدند و آنچه حق دوستی و نصرت بود بجای آورند والذین ابلوا البلاء بمعنی احسان و انعام است
و اصل او ابلا بود و واو اول بدل بالف شد و بالتقای ساکنین افتاد و الف ساکن حذف شود
و بجای ضمه شود و اینرا حذف دادند تا دلالت کند بر واو محذوفه و همت بیچ باشد الحسن

عطف اما علی الارض او علی ارفعه و یحتمل
العطف علی الغیب الا بالنسبة و فیه بعد

الفرق بین ارض و عند ان الاول اقرب من الثانی
یق عند ما فی دهر غایب و الایق لدن الاول
بهر سبک مر

صلی الله علیه و آله

ابلاء کنایت نمودن و نعمت دادن کسی
البلوی ج ای الابتلاء الاحسان
والانعام تابع

فی نفسه در قرآن مجید است که و لیبلی المؤمنین منه بلاء حسنا بیضاوی گفته ای لینعم علیهم
بالنظر والقسمة و مشاهدة الآیات پس معنی ما نحن فیه چنین باشد که آنهائی که عطای نیک کردند
و نعمت خوب دادند بحق و ادای حق نصرت کردند والله اعلم و کانوا و معاونت آن سرور
کردند و استنصروا الی وفادته بکسر واو و در بعضی نسخ بفتح است یعنی شتاب کردند در آمدن
پیش او و سابقوا الی دعوته و سبقت کردند بدعوت او که زود دعوت او را قبول کردند بدعوت
و استجابوا له و اجابت او کردند یعنی قبول پیغمبری او نمودند حیث اسمعهم حجة رسالته چون
شنوانید ایشان را حجه قرآن مجید که دلیل حقیقت امور است که از احکام الهی بما رسانیده
و فارقوا الازواج والاولاد و جدایی اختیار کردند از زنان و فرزندان خود و فی اظهار کلمته
بجهة اظهار آنچه او گفت و بجهة اجرای حکم او یا مراد کلمه شهادت است و قاتلوا الآباء و قاتلوا آباء
فی نصرة نبوته و مقاتله کردند با پدران و فرزندان خود بجهة ثابت و مستحکم ساختن پیغمبری
او تا دین او شایع گردد و احقاق حق شود و انتصروا به و غالب آمدند بر جمعی که مقاتله کردند بر کلمت
وجود آن سرور یا غالب ساختند آن سرور را بر اعدای دین اگر با برای تعدیه باشد مثل ذهبت به
و من کانوا معطوفست بر الذین احسنوا منظمین علی محبته و کسی از اصحاب که بحجه بودند خود را
بر محبت آن سرور این کنایه است از کمال محبت یرجون تجارة لن تبور فی مودته امید دارند سودای را که هرگز کساد ندارد در دوستی آن سرور چه این دوستی البته موجب رستگاری و دخول
بهشت است پس زیان ندارد والذین هجروا العشائر و کسانی را که قبیلهای ایشان ترک ایشان
کردند و دور شدند اذ تعلقوا بعروته وقتی که دست زدند بحلقهٔ هدایت او و انتقلت منهم
القرابات اذ سکنوا فی ظل قرابته و بر طرف شد خویشی آنها با خویشان وقتی که جای گرفتند در سایه
دولت سرور یکی او فلا تنس لهم اللهم جز اصحاب محمد است که سابق گذشته و این مجاز است و مراد
این است که مکن با آنها یا رخدایا معامله کسی که حق خدمت آنها را فراموش نکند یعنی فعل جمیل
و احسان جزیل و رحمت وافر با آنها بکن اگر نسیان بمعنی ترک باشد چنانچه بعضی گفته اند و لا
تنسوا الفضل بینکم پس معنی ظاهر است ما تر کو الف و فیک مفعول لا تنسی است یعنی آنچه
ایشان برای تحصیل رضای تو بجهة اقامه احکام تو گذاشتند از قرابت و عشیره و اهل اینرا در حکم

وفد فلان علی الامیر ای ورد رسولا
فهو وارد و الاسم الوفادة ص

ای القرآن لانه لا یجاوزه حجة غیر رسالته صح

المنظوم علی محبته المنصر لها

السورة الملک

الظل الستر و ذلک یسمی الظلة

مبتغی مدار که اجر آن نرسد بجز درگاه الهی لا ابالی نیست وارضهم و بده بانها هر چه موجب
خشنودی و رضامندی آنها باشد من رضوانک چنان آنچه نیست که حق تعالی بانها بدهد و
راضی ساختن آنها بچه مطلوب اصلح اهم آنها رضامندی الهی است که رضوان من الله اکبر
وباحاشوا الطلق بلیک مثل قالوا اصل او حاشوا گویند حاش الابل یعنی راند و جمع کرد و معطوف
علیه صریح ظاهر نیست بلکه معطوف با معنی ما سبق است بلا حظ تقدیر معطوف علیه گویا گفته
راضی بکن آنها را بسبب آنچه گذشت از جنس محبت و ابلاغ مکاتبه و معارفه و مقاتله و هجرت
و بسبب جمع کردن خلق بر دعوت تو و ترغیب آنها بر اسلام و کانوا مع رسولک دعاة لک بلیک
و بوده اند با پیغمبر تو در حالتی که داعیان تو بودند و خلق را دعوت میکردند بمعرفت تو و اشکرهم
انهم مجاز است یعنی بکن با ایشان معامله کسی که شکر دیگری بجای آرد یعنی احسان در بارهٔ آنها بکن
علی هجرهم فیک و بار قومهم بسبب گذاشتن بجهت بندگی تو ملک و خویشان خود را و خروجهم من سعة
المعاش الی ضیقه بکسر ضاد و در نسخه بفتح است و بسبب بیرون آمدن ایشان از فراخی معیشت
که در ملک خود داشتند و اختیار تنگی معیشت نمودند در غربت و من عطف است بر من کانوا مظلومین
کثرت فی الغرائب ایضا من مظلومهم یعنی فراموش مکن و احسان بکن بکسانی که بسیار کردند بوجود
آنها مطیعان خود را در غربت ساختن دین تو از جمعی که کفار بر آنها ظلم کردند پس در مقابل
مظلومیت آنها احسان بکن و یحتمل که معطوف باشد بر هجرهم و شکرهم و من مظلومهم که چنان من
کثرت است و تقدیر چنین باشد که من کثرتهم من مظلومی الدعاة الیک و اجزاء دیگر و حاصلش
تکثیر رسیدن ظلم است بانها در راه خدا اللهم و اوصل الی التابعین لهم باحسان بار خدایا برسان
بجمعی که تابع صحابه بودند بنیکی که بعد از انقراض زمان صحابه بهم رسیدند و بر روی طریق نیک
ایشان کردند الذین یقولون تعبیر بمضارع برای استحضار صورت ماضیه است یعنی آنها که میگویند
ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان ای پروردگار ما بخش ما را و برادران دینی ما را
که پیش از ما ایمان آوردند از صحابه کرام غیر جزاک مفعول اوصل است یعنی برسان
باین تابعین بهترین جزای خود را از احسان و رضوان تو الذین قصدوا سمتهم صفت
بعد از صفت است برای تابعین یعنی آنانکه قصد جهت صحابه نمودند و پیروی ایشان کردند

وقرؤا اثرهم و قصد جانب ایشان کردند بعد از دین و دانستند و معنوا علی مناکبهم و رفتند
بر طریقه مذهب ایشان لم یثنهم لم یصرفهم ریب فی بصیرتهم باز نداشت و منزجر و رو گردان نساخت
ایشان را از راه حق شکی که طاری شود در عقل ایشان و لم یختلجهم و خلجان نکرد و جذب ننمود از راه
حق ایشان را شک فی قفو آثارهم شکی در متابعت آثار و آداب صحابه و لا یثلمهم هدایة هدایتی
و در اقتدا بهدایت یافتن از علم یا جاده مستقیم ایشان منکرین در حالتی که معاونان صحابه
بودند و موازرین لهم در صحاح است که الوزیر الموازر پس مفاعله بمعنی اصل فعل است
و مشتق از وزر بکسر یعنی بار ثقل چه وزیر کسی است که بار گران پادشاه بردارد و اعانت برای
خود کند و مراد اینجا معاونت آلت بمتابعت و یحتمل که مشتق باشد از وزر بفتحتین بمعنی ملجا و
بمعنی الاثم مضاف و بمعنی ملتجئین الیهم یدینون بهم در قاموس است که الدین الاسلام
بمعنی یسلمون باسلامهم یعنی اعتقاد و عمل ایشان اعتقاد و عمل صحابه است و گویند و الله
بمعنی منقادون و صدر یدینون محذوف است یعنی بهم و تعلق بالتبعین اعتراضیست بمعنی
ینقادون لهم معترفین بدینهم یعنی اطاعت ایشان می کنند در حالتی که معترف اند بطریق
ایشان و یهتدون بهدیهم گویند هدی بدی یهدی فلان ای سار بسیرته و راه رشد و مستقیم
می کردند بارشاد و راه نمائی ایشان یقتفون بتشدید تا چنانچه روایت ابن ادریس است
علیهم در حالتی که اتفاق میکنند بر ایشان بعضی بر اعانت و اطاعت ایشان و در بعضی
نسخ بتشکین تا است بوزن یطربون گویند اصل اتفاق اوتفاق است از وفق مثل
اتعاد از وعد و اتقاد از وقد و واو بدل بتا شده بکثرت استعمال توهم کردند که تا از اصل کلمه است
و از آن بنا کردند تفعل یتفق چنانچه جوهری گفته که اتخذ اصلش اوتخاذ است بهمزتین از اخذ
بعد از تلیین همزه بتبدیل یا بتا شده و بجهت کثرت استعمال توهم کردند که تا اصلیه است
و بنا کردند تخذ یتخذ که علم یعلم و در بعضی قراءة است لو شئت لاتخذت علیه اجرا و بعضی
گویند اتخاذ اصلش اتخاذ است بدو تا مشتق از تخذ از اخذ چه بتبدیل همزه بتا نیامده و الحاق
از اخذ اتخاذ است مثل ایتمام چه امش انکه بعد از تبدیل همزه بتا اگر تبدیل بتا شود چه مانع است
پس یتفقون بوزن یطربون مشتق است از اتفق یتفق و بروایت شیخ شهید بتقدیم قاف

لم یثنهم ای لم یعطفهم و لم یزجرهم
اختلجه اذ جذبه و انتزعه ص
ربهم اقتدیت به ای اقتدیت ص
المکافئ المعاون ص
الوزر الثقل و الوزیر من یحمل اثقال الملک
بهدیهم بتخفیف الهاء و سکون الدال ای بسیرتهم
یقفون س

برفا ولا یخیبونهم وتهم نمی دارند صحابه را فیما ادوا الیهم در احکامی که صحابه برسانند امت را
از آن سرور یعنی همه آن احکام را حق میدانند اللهم بار خدایا وصل علی التابعین پس رحمت
بفرست بر تابعان صحابه و صحیح عطف مغایر تعلق است که ناشی است از تقیید بقول آنحضرت
من یومنا هذا از این روز الی یوم الدین تا روز جزا معطوفست بر من یومنا و عطف بحرف ادوبا
ربط و تاکید است گویا گفته که وصل الی یوم الدین در بعضی نسخ واو نیست و این بهتر است
وعلی ازواجهم و رحمت بکن بر زنان ایشان وعلی ذریاتهم و بر اولاد و احفاد ایشان تطابقا علی
بطن بشرط ایمان وعلی من اطاعک منهم و برکت که اطاعت تو کنند از ایشان و این تخصیص بعد
تعمیم است برای بیان مراد صلوة تعصمهم بها من معصیتک آنچنان رحمتی که بسبب آن باز داری
تابعین را از کناه تو یعنی به برکت آن رحمت نتوانند تقصیر کرد و تفتح لهم و کلها بها مقدر است
بقرینه سابق و فراخ سازی بر ایشان بسبب آن رحمت جای ایشان را فی ریاض جنتک در باغهای
بهشت خود وتمنعهم بها من کید الشیطان و باز داری آنها را بسبب آن رحمت از معاصی که ناشی اند
از مداوت شیطان تخلیه وتعینهم بها علی ما استعانوک علیه من بر و اعانت کنی آنها را بسبب آن رحمت
بر چیزی که طلب اعانت کنند از تو بر آنچه از نیکویی وتقیهم بصیغه خطاب وصله محذوفست
بقرینه سابق یعنی بهم طوارق اللیل والنهار مفعول ثانی تقی است و طارق حادثه ایست که نازل
شود بشب و اضافه آن بسوی شب و روز بعد از تجرید است از قید شب یعنی می غلطت کنی آنها را
بسبب آن رحمت از حوادث روز و شب الا طارقا یطرق بخیر مگر حادثی که نازل شود بخیر
تبعثهم بها و برانگیزی آنها را بسبب صلوة و بیداری ایشان را علی حفظ و حسن الرجاء بر احتفاظ
کردن آنها خوبی امید از تو والطمع فیما عندک و بر طمع داشتن در نعمتی که نزد تست از حسن عمل
وترک الشهوة فیما نحویه ایدی العباد و بر ترک کردن آنها طلب آنچه در دست مردم است
تا متهم نشوند بطمع در آن یا آنکه مردم را متهم ساخته بگیرند از اجساد و در بعضی نسخ بنون است
بمعنی حرص و شهوت لترزقهم متعلق است به تبعثهم تا آنکه بگردانی آنها را از تو به یعنی الی الرغبة الیک
بسوی رغبت بجانب تو که ترا خوانند وبس الرهبة منک و بسوی ترس از تو تقتر بهم فی سعة
العاجل و دور کنی بر تنگ آنها را در وسعت دنیایی که بالفعل است وتجنبهم الیم العقاب الآجل

الطارق الوارد فی اللیل من خیر او شر
وقد یستعار للوارد مطلقا ۱۲

الآجل س

وانکه عجیب سازی نزد ایشان عمل صالح کردن ترا برای ثوابی که در روز قیامت موعود است والاستعداد
لنقلة الموت و مستعد شدن ترا برای آنچه بعد از موت است از خلاصی عذاب و استحقاق ثواب و این مشعر
بیقای نفس چه واجبست اجتماع نفس مستعد و یا مستعد و از سایر اعضا نیز وارد شده وتهون
علیهم کل کرب یحل بهم و تا آنکه آسان سازی بر آنها هر محنتی را که در دنیا بانها برسد و سکرات موت
ونیز یوم خروج الانفس من ابدانها در روز بیرون آمدن نفسها از بدنهای خود یعنی وقت
قطع علاقه نفس از بدن وتعافیهم و عافیت دهی آنها را مما تفزع به الفتنة از امور که بسبب آنها
واقع شود کما فی من محذورات چان فتنه است گویا گفته که تعافیهم من موجبات محذورات
الفتنة یعنی حفظ داری ایشان را از آنچه بیمناکیست که از آنها باید ترسید مثل سوای و عذاب که نا
شی اند از فتنه یعنی از ضلال و عصیان وبکنه النار عطف است بر ما تفزع یعنی و عافیت دهی از شدت و صعوبت
آتش و گفته اند مراد الکنه علی النار است یعنی بر دور انداختن و اضافه بادنی ملابسه است وطول الخلود
فیها مجاز است از مطلق بودن در جائی یعنی و عافیت دهی از کثرت بودن در آتش و حق تعالی
نجات دهد از قلت بودن ترا الا بمجرد ورود و موعود وتقیهم الی امن و برسانی آنها را بمحل امن
که تعبیر از آن بامن بطریق مجاز و مبالغه شده و لهذا تفسیر امن کرده بقولش من مقیل المتقین از
جای قیلولهٔ نیکوکاران به پرهیزکاری و مراد جای آسودن ایشانست یعنی بهشت و بعضی گفته اند مراد
بامن علم است بزوال آنچه متقیان از آن می ترسند در دنیا وکان من دعائه علیه السلام
لنفسه واهل ولایته و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین
برای خود و برای دوستان یا من لا تنقضی عجائب عظمته ای آنکسی که آخر نشود امور عجیبه عظمت او
وصل علی محمد وآله رحمت کن بر آن سرور و فرزندانش و چون تقدیم صلوة بر عرض مطلب
موجب استجابت دعوتست صلوة فرستاده و گفت واجنبنا عن الالحاد فی عظمتک و مانع
شو ما را از میل کردن بباطل در باب بزرگی تو که اثبات شریک و صاحبه و ولد برای تو بکنیم
و یا من لا تنتهی مدة ملکه و ای آنکسی که مدت پادشاهی او نهایت ندارد وصل علی محمد وآله رحمت
بکن خدایا بر آن سرور و آلش و وجه تقدیم صلوات که مثبت و قس علیه واعتق رقابنا من نقمتک
و آزاد بکن گردن ما را از عذاب خود چون حیوان بگردن بمرد رقبه را قایم مقام کل حیوانات

کتبة الشیء شدنه بعض شیء تنبها والیم عذابها
علی اضافة الصفة الی الموصوف ۱۲

من القیلولة وهی النوم فی الظهیرة ۱۲

الخامس

لد از حل والد تواحاد
عوض الحق ص

سازانند و معنی رقبه و ملک رقبه گویند هر چند که معتق مملوک کلی بدن است و فقه بکسر نون و سکون
قاف یا بفتح نون و کسر قاف هر دو مرویست و یک معنی است و یا من لا تفنی خزائن رحمته
الا انکه خزاین رحمت و نعمت او فانی نشود هر چند انعام دهد صل علی محمد و آله رحمت بفرست
بر آنحضرت و آلش و اجعل لنا نصیبا فی رحمتک و بدیه کن برای ما بهره و حصه در رحمت خود و ادنی
حضرا رحمت الهی بخشش گناه عالی است و هم لا منتهی لکبارا و همه الصغری اجل من الدهر
و یا من تقطع دون رؤیته الابصار الا انکه نزد اراده دیدن او مقطع منقطع شوند قوی ابصار
و بمقتضای آیه کریمه لا تدرکه الابصار نتواند صل علی محمد و آله درود بفرست بران مقتدای
رسل و هر آلش و ادنانا الی قربک و منزدیک ساز ما را بنزدیکی درگاه خود و این تقرب معنویست
یعنی رفع درجه و یا من تصغر عند خطره الاخطار ای انکه خطر و اهمیت نسبت بقدر و منزلت او هیچ قدر
و منزلتها ممکنات صل علی محمد و آله رحمت کن بران سرور و آلش و کرمنا علیک و معزز دار ما را در
درگاه عزت خود و یا من تظهر عنده کوامن بواطن الاسرار ای انکه هویدا است نزد او باطن هر چیزی و دانا
کرده است یا باطن صل علی محمد و آله رحمت بکن بر محمد و آلش و لا تفضحنا لدیک و رسوا نکن ما را نزد
خود بواسطه بد اعمال ناشایسته اللهم اغننا عن جمیع الخلق بار خدایا بی نیاز کن ما را از بخشش
بخشش کنندگان بجز تو یعنی آنقدر بده که بدیگری محتاج نشویم و اکفنا وحشة القاطعین
بعدیک و چون خویشان قطع صله رحم از ما کردند و ما را وحشت و تنهائی و جدائی از ایشان دو کفایت
ما کن و دفع وحشت از ما بکن با نظام ما در سلک مخصوصان درگاه خود حتی لا نرغب الی احد مع ذلک
تا ما رغبت نکنیم بهیچ کس با وجود ای تو و همچنان مستغنی شویم از عطایای کسی که قطع صله رحم کردند و لا نستوحش
من احد مع فضلک و از جدائی هیچکس مستوحش نشویم با فضل و کرم تو اللهم فصل علی محمد و آله
بار خدایا رحمت بکن بر آنسرور و آلش و کفنا و کید یعنی مکر است و مکر الهی جزای مکر خلق است
یعنی چون کفار با ما مکر کنند تو جزای مکر آنها بده و لا تکد علینا و جزای تقصیر ما مده و بفضل خود بخش
و در بعضی نسخ و لا تمکن لهم و لا تمکن علینا است و این اظهر است یعنی برای ما باش نه برای ما و انکر لهم
تمکر بنا تاکید فقره سابق است یعنی بدی جزای مکر دشمنان ما کنند و تمکن تقدیر ما مکن و مکر مکن
عفو کن و اولی لنا و در نهایه است که الاولی الغلبة یقال اللهم اولنا علی اعدائک و نصرنا علیهم

انکه خزاین الاحسان و خزانة الامتنان
علیه سبحانه مشکرا علی سبیل الاستکانة

الاولی الغلبة صح

پس وصل لام منصوب غالب باشد و معنی اوال زید لعمرو علی اعدائه اینست که نصرت داد زید عمرو را
بر اعدا پس معنی اول لنا این باشد که نصرت بده ما را و صله محذوف است و فتحه بجهة ظهور یعنی علی اعدائنا
و در بعضی نسخ اولنا در صحاح است که ولی علی فلان ای انصرنی علیه و بر این تقدیر یز صله مقدر است
و الاول منادر قاموس است که اوال الله من عدوه و مشتق است از اول در صحاح است
در جنگ غلبه کردن کرد بیت هر کرد هی پس وصل من مغلوب باشد یعنی ما را مغلوب اعدا مکن اللهم
صل علی محمد و آله خدایا رحمت بکن بر آنحضرت و آلش و قنا بک و محفوظ دار ما را از خود
یعنی از غضب و عذاب تو و احفظنا بک و محافظت ما بکن از بلیات بحفظ خود یعنی بفضل
و عنایت تو و ایدنا الیک و ما را بخود راه نما و برسان بمعرفت خود و لا تباعدنا عنک و دور مکن
ما را از رحمت خود و من تقه تسلم بدرستی که شان اینست که هر کرا که تو نگاه داری فلت کند بسلامت
ماند از مکروهات و من تهده یعلم و هر کس را که تو راه بینمائی او دانا شود و من تقربه الیک یغنم
و هر کرا که بدرگاه عزت خود نزدیک کنی و از مقربان خود سازی او صاحب غنیمت شود در آخرت
چنانچه در دنیا مجاهدین غنیمت برند اللهم صل علی محمد و آله خدایا رحمت کن بر محمد و آلش و اکفنا و کفایت
کن ما را یعنی دفع کن از ما حادثات نوائب الزمان تیزی مصیبتهای زمانه نشیب داده مصیبت را بشیری
که دمش تیز باشد و شر مقضیة الشیطان و دفع کن از ما شر داهیهای شیطان را و مرارة صور الشیطان
و تلخی ناحق یاد شاه را که تو اندازیت رسانه اللهم انما یکتفی المکتفون بفضل قوتک خدایا جمعی که
کفایت کار میشوند آن کفایت بنمیشود مگر بزیادتی قوت تو بمقتضای لا حول و لا قوة الا بالله
یا این معنی دارد که جمعی که کفایت مهمات مردم کنند آن کفایت نیست مگر بمدد تو فضل علی محمد و آله
و اکفنا پس رحمت بکن بر آنسرور و آلش و کفایت کار ما نیز بکن و انما یعطی المعطون من فضل
جدک و هر کرا چیزی بکسی می دهد او نمی دهد مگر از جهد عطیه تو یا و کرز اید باشد بر ضروریات او
فصل علی محمد و آله و اعطنا پس رحمت بکن بمحمد و آلش و بده بما آنچه خواهیم و انما یهتدی
المهتدون بنور وجهک و بهدایت یابند کان و هدایت نمی یابند مگر بنور روی تو و این مجاز است
فصل علی محمد و آله و اهدنا پس رحمت بکن بر محمد و آلش و هدایت ما بکن اللهم انک من والیت
بتقدیر والیته یعنی خدایا هر کرا تو متولی امر او شوی لم یضره و در بعضی نسخ لم یضره بادغام

انا ثبه المصیبة صح

المصیدة بالفتح مکان الصید و بالکسر
الصید و الجمع مصاید صح

الجهد الاستقصاء صح

و جز این نیست که راه می یابند راه یابندگان
بنور روی تو

خذلان الخاذلين ضرر کنند باو خارکنندگان ومن اعطیت بتقدیر اعطیت لم ینقصه منع المانعین
و هرکرا که تو عطا بدهی منع کردن منع کنندگان نقصان او نتواند کردن ومن هدیت بتقدیر هدیت
لم یغویه اضلال المضلین و هرکرا تو راه نمائی کنی غایب وخاسر وگمراه نمی سازد وگمراه ساختن
گمراه کنندگان فصل علی محمد وآله پس رحمت بکن بر محمد وآلش وامنعنا بعزتک من عبادک
ومنع بکن بعزت دادن تو ما را از التجا بردن به بندگان تو واغننا عن غیرک بارفادک وبی
نیاز ساز ما را از غیر تو بداد و دهش تو واسلک بنا سبیل الحق بارشادک وما را براه حق بدار بوسیله
راه نمائی خود اللهم صل علی محمد وآله واجعل سامر قلوبنا فی ذکرک خدایا رحمت بکن بر آن فرو
وآلش وبگردان سخن دلهای ما را در ذکر بزرگی خود وفراغ ابداننا فی شکر نعمتک وفراغت بدهنهای
ما را در ادای شکر نعمت تو وانطلاق السنتنا فی وصف منتک وروانی زبانهای ما را در بیان منت
اللهم صل علی محمد وآله واجعلنا من دعائک الذاکرین الیک خدایا رحمت کن وفرست بر محمد وآلش
بگردان ما را از جمله کسانی که مر درگاه تو صوت کنند وهدایتک الدائبین علیک واز راه نمایندگان
که مر درگاه تو راه نمائی کنند ومن خاصتک الخالصین لدیک یا ارحم الراحمین واز جمله خاصان
درگاه تو بکن ای رحیم

وکان من دعائه ع عند الصباح والمساء

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در وقت صبح وشام خواندن الحمد للّٰه
الذی خلق اللیل والنهار بقوته سپاس مر خدای را که خلق کرده شب وروز را بقوت خود وقدر
بینهما بقدرته وتمیز داده میان شب وروز بقدرت خود وجعل لکل واحد منهما حدا محدودا
واجزاء محدودة کرده اینده برای هر کدام نهایتی معین ومسافت کشیده ویرتج لکل واحد منهما
صاحبه ودر آورده هر کدام را در دیگری که چون یکی تمام شود دیگری در آید وبهم رسد ویولج صاحبه فیه
ودر آورد دیگری را در اول یعنی فاصله میانه آنها کرده واین تاکید فقره سابقه است ونوانده بود
که دیگر کلمه تلیج بجهت آن بدیگر است تا زیاده شود از اول بسبب ایلاج کل نه صاحبه یعنی کمی روز است از شب
در وقتی وکمی شب است از روز در وقت دیگر واین در هر افقی معین است از آفاق مایله لیکن در
اوقات مختلفه متفاوت سال بسبب تفاوت قوس نهار وقوس لیل ومدت ایلاج صاحبه فیه ای حین یولج

فی صاحبه اگر هر کدام کم از صاحب باشند وصاحب هم کم از او در یکوقت یا در افق واحد لیکن در
دو بلد متقاطر بلدی شمالی ویکی جنوبی متفق العرض چه افق هر دو یکی است یا در آفاق مختلفة العرض
واین معنی اگرچه وقتی دارد اما خالی از تکلفی نیست بتقدیر مرنه للعباد بسبب آنچه مقدر ساخته برای بندگان
فیما یغذوهم پرورانچه غذا دهد بندگان را بان واین متعلق است بتقدیر یعنی مقدر ساخته که در هر روز وا
شب باشد آنچه غذا دهد وینشئهم علیه ومقدر کرده آنچه منشو ونامی بندگان بان کند فخلق لهم اللیل لیسکنوا
فیه پس شب را خلق کرد برای بندگان تا در آن ساکن شوند واستراحت کنند من حرکات التعب
از حرکاتی که باعث رنج آنهاست وسکنات النصب وآسوده شوند از برخواستن خاستنها وسترده
کردنها که سبب آنها تعب کشند واین عطف تفسیر فقره سابقه است ودر بعضی نسخ وتهدأت بتاء موحده
یعنی بارسکین که در بیداری متحمل آن شوند وماندگی کردند ودر بعضی نسخ بیای موحده وظاء منقوطه است
وآنهم یعنی شتفلت وجعل لباسا تا که دانیده شب را لباس یعنی پوشش لیلبسوا بتقدیر فیه من راحته
ومنامه تا بپوشند در آن شب از راحت وخوابی که در آن شب بکنند یا از راحت وخوابی که حق تعالی
کرده وچون راحت وخواب بمنزله لباس قرار داد وشب را که سبب این راحت است نیز لباس گفت
مجازا فیکون ذلک پس باشد آن استراحت لهم جماما بفتح جیم یعنی رفع ماندگی وچون استراحت
سبب دفع است بجام گفته مجازا یعنی تا شود این خواب باعث نشاط وراحت وقوة وباعث
قوت بدن ولینالوا به لذة وشهوة وتا که برسند ودریابند بآن شب لذت وشهوت را چه متعارف
در تحصیل شهوات شب است وخلق لهم النهار مبصرا وخلق کرد برای بندگان روز را باعث که دیدنی است
وسبب ظهور نام اشیاست بر چشمها لیبتغوا فیه من فضله تا طلب کنند در او آنچه خواهند از فضل الهی
ولتبتغوا الی رزقه تا بسبب تحصیل رزق مقدر شوند یا آنکه تا طلب اسباب الهیه در تحصیل رزق صرف
نمایند ولتسرحوا فی مرابعه تا بسراح یعنی رفتن در روز است چنانچه رواح بمعنی رفتن است در شب
یعنی تا در آنروز در زمین الهی تردد کنند طلبا لما فیه نیل العاجل من دنیاتم برای طلب کردن آنچه در آن
مقدر است از رسیدن بنعم الهیه که پیش داده از امور دنیویه ایشان وادراک بفتح را یعنی رسیدن للآجل
آنچه بعد از دنیا مقدر کرده فی آخرتهم در آخرت برای ایشان چه دنیا مزرعه آخرت است بکل ذلک
بهر که ایم از این شب ورود واستراحت وطلب رزق وکسب سعادات یصلح شأنهم صلاح کار ایشان

می کنند در دنیا و دین وَیَبْلُوَ آخْبَارَهُمْ و امتحان کار ایشان می کنند که بر آنها حجت قایم شود و
بر خلق ظاهر گردد که اطاعت و شکر او کردند یا نه وَیَنْظُرَ کَیْفَ هُمْ فِی اَوْقَاتِ طَاعَتِهِ و به بینند بلکه بر دم
بنماید که چگونه ایشان عمل کنند در اوقاتی که بر آن طاعت الهی مقرر شده وَمَنَازِلِ فَرَائِضِهِ و منزلهای
فرایض الهی که آیا در آن منازل اقامت بندگی نمودند یا تمرد کردند وَمَوَاقِعِ اَحْکَامِهِ و در جاهای احکام
الهی چگونه سلوک نمودند لِیَجْزِیَ الَّذِینَ اَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا جزا بدهد بدکاران را بآنچه کردند یعنی مناسب
عمل ایشان چیزی داده بر آن عذاب کنند وَیَجْزِیَ الَّذِینَ اَحْسَنُوا بِالْحُسْنَی و جزا دهد بنیکوکاران را به نیکی
و احسان با دخال جنت و زیاده بر آنچه عمل کنند بمحض فضل خود اَللّٰهُمَّ فَلَکَ الْحَمْدُ بارخدایا چون اینچنین
نعمت داده پس مر ترا است سپاس عَلٰی مَا خَلَقْتَنَا مِنَ الْاِحْتِیَاجِ بر آنچه خلق کرده برای ما روز
کردن کوبا سبب راشکافته و روز را از آن بیرون آورده وَمَتَّعْتَنَا بِهِ مِنْ ضَوْءِ النَّهَارِ و بر آنچه
متمتع و بهره مند ساخته ما را بآن از روشنی روز وَبَصَّرْتَنَا بِتَقْدِیرِهِ چنانچه در بعضی نسخ است
مِنْ مَتَقَلَّبِ الْاَقْوَاتِ و بر آنچه نموده ما را از جاهای که طلب قوتهای از آن جا کنیم یعنی طریق
طلب قوت را تعلیم کرده وَحَفِظْتَنَا فِیهِ و حفظ ما کرده در آن روز مِنْ طَوَارِقِ الْاٰفَاتِ از آفتها که در آن روز
نازل شوند و این اضافه صفت است بموصوف اَصْبَحْنَا وَاَصْبَحَتِ الْاَشْیَاءُ کُلُّهَا و روز کردیم ما و همه اشیا
عالم روز کردند بِحَیْثُ لَا تَمْلِکُ در حالتی که همه اشیا مر ترا است و همه چیز را مملوک و فرمان بردار تو اند
سَمَاءٌ مَرْفُوعٌ بدل است از اشیا و تفصیل آنست وَاَرْضٌ وَمَا بَثَثْتَ فِیهَا و چه پراکنده ساختی در زمین
کدام از جمله اشیا اند و چه هر مخلوقی که پراکنده ساختی در هر کدام از آسمان و زمین از مخلوقات که معلوم الهی
است مَاکِنَهُ بر رفع نون بدل از کل ما و یجر بدل از کل بحسب اختلاف نسخ و بر این قیاس وَمُتَحَرِّکَهُ و متحرک
وَسَاکِنَهُ و چه ساکن از جمله اشیا و چه متحرک و چه ایستاده و چه مرتفع وَمَا عَلٰی فِی الْهَوَاءِ و چه آنچه
بلند شده در هوا وَمَا کَنَّ بصیغه معلوم متعدی است یعنی و آنچه حق تعالی آنرا مستور ساخته و پنهان نموده
تَحْتَ الثَّرٰی زیر خاک و در بعضی نسخ بصیغه جمع مؤنث از ماده کان یعنی معدن آنچه را که بوده اند
در زیر خاک پس این اشیا صبح کردند با حالی که مملوک و زیر حکم تو اند اَصْبَحْنَا فِی قَبْضَتِکَ و روز کردیم ما در حالتی
که همه در قبضه قدرت تو ایم یکجا بحذف حرف عطف مُلْکُکَ وَسُلْطَانُکَ یعنی در حالتی که محیط است
بما پادشاهی و ملکیت تو وَتَصَرُّفُ مَشِیَّتِکَ و در بر گرفته ما را اراده تو وَتَصَرُّفُ مَنْ اَمَرْتَهُ و تصرف آن کس که امر کرده تو در کار ما

بیکنیم در امر تو نیکویی تو یعنی باقتدار و تمکین تو وَتَقَلُّبُ فِی تَدْبِیرِکَ و می گردیم از حالی بحالی در آنچه تو
تدبیر ما بکنی لَیْسَ لَنَا مِنَ الْاَمْرِ اِلَّا مَا قَضَیْتَ هیچ کار نتوانیم کرد مگر آنچه تو در ازل مقرر ساخته وَلَا مِنَ الْخَیْرِ
اِلَّا مَا اَعْطَیْتَ و نیست و نرسد بما هیچ چیز مگر آنچه تو داده وَهٰذَا یَوْمٌ حَادِثٌ جَدِیدٌ و این روز
تازه ایست که پیدا کرده وَهُوَ عَلَیْنَا شَاهِدٌ و او بر ما گواه اعمال ما است عَتِیدٌ حاضر و مهیاست اِنْ
اَحْسَنَّا وَدَّعَنَا بِحَمْدٍ اگر در این روز کار نیکی بکنیم وداع ما بسپاس میکند وَاِنْ اَسَأْنَا فَارَقَنَا بِذَمٍّ و اگر بد
بکنیم جدا میشود از ما بمذمت اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنَا حُسْنَ مُصَاحَبَتِهِ خدایا رحمت کن بر
محمد و آل او و روزی ما کن خوبی مصاحبت این روز را که در وی کارهای نیک بکنیم وَاعْصِمْنَا مِنْ سُوءِ مُفَارَقَتِهِ
و محفوظ دار ما را از بدی جدائی او یا از ارتکاب جریرهٔ او اِقْتِرَافِ صَغِیرَةٍ او کبیرهٔ او کبیره مرتکب
شدن و یا کسب کردن ما گناه خورد و بزرگ را وَاَجْزِلْ لَنَا فِیهِ الْحَسَنَاتِ و بسیار کن برای ما
در این روز نیکیها را یعنی توفیق نیکی بسیار بما بده وَاَخْلِنَا فِیهِ مِنَ السَّیِّئَاتِ و خالی ساز ما را
در این روز از بدیها وَکَتَّابُنَا مَا جَنَّ وَاَمْلِ لَنَا مَا جَنَّ طَرْفُهُ کَذَا اَشْکُرُ وَاَجْرُ وَذُخْرُ وَفَضْلُ وَاِحْسَانُ
و پر کن برای ما تمام این روز را بسپاس الهی و شکر او و با جر بسیار و ذخیرهٔ بیشمار برای قیامت
و بفضل و احسان خود اَللّٰهُمَّ یَسِّرْ عَلَی الْکِرَامِ الْکَاتِبِینَ مُؤْنَتَنَا خدایا آسان بکن بر فرشتهای بزرگ
مرتبه که کتابت اعمال ما میکنند مؤنت نوشتن اعمال ما را چه آشکارا نوشتن اعمال بدکران و آزاد است
پس را توفیق نیکی بده تا بر آنها نوشتن آسان شود وَاَمْلِ لَنَا مِنْ حَسَنَاتِنَا مَا یُقْنِعُهُمْ و پر کن از
برای ما از نیکیهای ما صحایف اعمال ما را که فرشتهای نویسنده در بعضی نسخ وَاَمْلِ صَحَائِفَنَا مِنْ حَسَنَاتِنَا
وَلَا تُخْزِنَا عِنْدَهُمْ بِسُوءِ اَعْمَالِنَا و خوار مکن ما را نزد کرام الکاتبین بسبب اعمال ما یعنی محفوظ دار ما را از بدی
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اجْعَلْ لَنَا فِی کُلِّ سَاعَةٍ سَهْمًا مِنْ عِبَادَتِکَ خدایا بدید کن برای ما در هر ساعتی
از ساعات امروز نصیبی از بندگیها تو که از آنها در امور دینی و دنیوی متنفع شویم و آنها نصیب ما شود
و در بعضی نسخ عبادتک است و این اظهر است وَطَیِّهِ الْبُعْدَ است وَنَصِیبًا مِنْ شُکْرِکَ و بهره از شکر تو
وَشَاهِدًا صِدْقٍ مِنْ مَلٰٓئِکَتِکَ و گواه راست گوی از فرشتگان تو که آن عبادت و شکر را نوشته گواهی دهند
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاحْفَظْنَا مِنْ بَیْنِ اَیْدِینَا خدایا صلوة فرست بر آن سرور و آلش و محافظت ما بکن
از شر شیطان که از هیچ جانبی دخل نتواند کرد نه از پیش روی ما وَمِنْ خَلْفِنَا و نه از عقب ما وَعَنْ اَیْمَانِنَا

وَمِنْ جَمِيعِ نَوَاحِينَا

وَمِنْ شَمَائِلِنَا وَ نه از جانب راست ما و نه از جانب چپ ما وَ از جمیع جوانب ما حَتَّى فوق و تحت
و قریب و بعید حِفْظًا حَافِظًا مِنْ مَعْصِيَتِكَ آنچنان محافظتی که نگاه دارد ما را از گناهان تو
هَادِيًا إِلَى طَاعَتِكَ راه نماینده یا رساننده ما را بطاعت تو مُسْتَعْمَلًا بصیغه مجهول مفعول پس از باب
حذف و ایصال است ای مستعملا فِيهِ لِمَحَبَّتِكَ در حالتی که در آن طاعت استعمال کرده شده باشد بجهت
و اخلاص تو از طاعت منده باشد و در نسخه ابن ادریس بصیغه فاعل است یعنی در حالتی که من
استعمال نماینده و بکار برنده باشم در آن طاعت بجهت تو و این اظهر است اللهم صل علی محمد و آله
و وفقنا فی یومنا هذا و لیلتنا هذه و فی جمیع ایامنا و در نسخه و لیالینا خدایا رحمت بکن بر آنحضرت
و آلش و توفیق بده ما را درین شب و در جمیع روزهای ما و شبهای ما لِاسْتِعْمَالِ الْخَيْرِ وَ تَرْكِ الشَّرِّ
وَ شُكْرِ النِّعَمِ برای عمل نیک و ترک بدی و شکر نعمتها وَ اتِّبَاعِ السُّنَنِ وَ مُجَانَبَةِ الْبِدَعِ و برای متابعت
سنتها و اجتناب از بدعتها وَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ و برای امر نیکی و نهی از بدی
وَ مُحَافَظَةِ الْإِسْلَامِ و برای عمل بجمیع لوازم اسلام وَ انْتِقَاصِ الْبَاطِلِ باطل شمردن متعدی نیز آمده یعنی
برای کم ساختن باطل و دفع آن و در نسخه بضاد معجمه است یعنی شکستن باطل و دفع آن وَ إِذْلَالِهِ و خوار ساختن باطل وَ نُصْرَةِ الْحَقِّ وَ إِعْزَازِهِ و برای یاری دادن و عزیز کردن حق وَ إِرْشَادِ
الضَّالِّ وَ مُعَاوَنَةِ الضَّعِيفِ و برای راه نمودن گمراهان و مدد کردن ضعیف وَ إِغَاثَةِ الْمَلْهُوفِ
الضَّعِيفِ و برای دریافتن و فریاد رسی کردن داد مظلوم مضطر مستغیث متحیر و این فقره در نسخه
شیخ شهید نیست و در بعضی نسخ است و مساعدة الکفیف و برای مدد دکور درمانده اللهم صل
علی محمد و آله خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش وَ اجْعَلْ أَيْمَنَ يَوْمِ عَهِدْنَاهُ بِكَ و بگردان آن روز را ایمن روزی که عهد کردیم با تو
وَ أَشْرَفَ وَقْتٍ عَرَفْنَاهُ فِيهِ و بهترین وقتی که آنها را دانستیم یعنی ماضیه و حال و افضل صاحب صَحِبْنَاهُ فَاضْلَرِ و بهترین دوستی
که مصاحب او شویم و در نسخه صاحبناه وَ خَيْرَ وَقْتٍ ظَلِلْنَا فِيهِ و بهترین اوقاتی که بودیم و روز در آن
وَ أَفْضَلَ أَرْضٍ مَنْ مَرَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ مِنْ جُمْلَةِ خَلْقِكَ و بگردان ما را از جمله مجاهدی که راضی ترین
کسانی اند که شب و روز بر او گذشته از جمله مخلوقات تو خلاصه معنی آنکه شب و روز بر همه مخلوقات
میگذرد و بعضی نسبت باقی راضی ترند با تو خواست الهی باشد پس دعا میکند که مرا از این بعض
گردان و چون مفضل جمعی اند و تفضیل نسبت بغیر آن جمع است پس هیچ وارد نشود اشکر بتنوین

و عطف محذوف است و معطوف علیه من ارضی است و تقدیر این است که واجعلنا اشکرهم و در نسخه
ابن ادریس بکسر را پس معطوف علیه ارضی باشد یا اشکر بدل باشد از ارضی و همچنین در اقومهم واو
قَوَّمَهُمْ لِمَا أَوْلَيْتَ مِنْ نِعَمِكَ بگردان ما را از جمله مجاهدی که راست ترند بر نعم تو که عطیه نموده و اقومهم
بِمَا شَرَعْتَ مِنْ شَرَائِعِكَ و بگردان ما را از جمله مجاهدی که قایم ترند در اقامت شرایع تو بدانکه واو
و یا در مثل العین اسم فاعل ثلاثی مجردی که فعل او تعلیل شده باشد تبدیل بهمزه شود مثل قائل و
بایع بخلاف عاور بجهت صحت سوا اگرچه بخلاف قیاس است و همچنین واو یائی که در طرف باشد
بعد از الف زایده بدل بهمزه شوند مثل کساء و رداء بخلاف شقاوت و سقایة بجهت اعتداد بنا پس
گویا در طرف نیستند پس در جهادت شاذ باشند و همچنین واو و یا بعد از الف با سبب مساعد بهمزه بدل
شود بشرط که قبل از الف نیز واو و یا باشد مثل اوایل جمع اول و غایر جمع غیر و در شرایع قبل از الف واو
و یا نیست پس بهمزه نتوان خواند البته بیا باید خواند و واو قَوَّمَهُمْ مَا حَذَّرْتَ مِنْ نِعَمِكَ و بگردان ما را از جمله مجاهدی که
توفیق کننده ترند و باز دارنده تر خود را از آنچه تو حذر از آن فرموده از منهیات خود و اگر چه
مصدر بمعنی مفعول است اما چون لفظ او مصدر است در و مساوی است مغفرة و جمع اللهم إِنِّي أُشْهِدُكَ
خدایا ترا بگواهی میگیرم وَ كَفَى بِكَ و باز آید است شَهِيدًا و پسندیده تو در حالتی که گواهی یعنی با گواهی
تو گواه دیگر هر ذرتیت وَ أُشْهِدُ سَمَاءَكَ وَ أَرْضَكَ و گواه میگیرم آسمان و زمین ترا وَ مَنْ أَسْكَنْتَهُمَا بحذف
و ایصال بتقدیر و من اسکنه فیهما مِنْ مَلَائِكَتِكَ بیان کلمه من است و گواه میگیرم کسانی را که در زمین
و آسمان خود ساکن کرده که انبیا و ملائکه توانند وَ سَائِرَ خَلْقِكَ بگیر را عطف است بر ملائکه و در نسخ بفتح است
پس عطف است بر من اسکنه یعنی و گواه میگیرم باقی مخلوقات ترا فِي يَوْمِي هَذَا وَ سَاعَتِي هَذِهِ وَ لَيْلَتِي
هَذِهِ وَ مُسْتَقَرِّي هَذَا و درین روز و ساعت و درین شب و درین مکان که هستم یعنی در شب گواه
میگیرم شب را و روز را و الا جمع هر دو محال است أَنِّي بتقدیر علی انی چه حذف جر از آن فیاست
أَشْهَدُ أَنَّكَ بتقدیر بانک انت تاکید کانت الله جز آن یعنی همه اشیا را گواه میگیرم بر اینکه من
شهادت میدهم بانکه تو خدایی الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ آنچنان خدایی که نیست معبودی بحق مگر تو قَائِمًا
بِالْقِسْطِ جز بعدالت جز قسط بی عاطفه و همچنین عدل و رؤف و مالک و رحیم یعنی تو قایمی بر راستی عدل
وَ ثَابِتًا بعدالت یعنی هرچه کنی عین عدالت باشد و ذکر مصدر بجهت مبالغه است یعنی بسیار عادل

ف المتعهد افضل وجه بخط
شارحه ایضا المحقق
الاصیف الضغط

انتصب علی المدح و الجر علی البدلیة من جملة او من خلقک
بل الاظهر ان النصب علی البدلیة محاذی ارض
و الجر علی البدلیة من تقدیره

الارض بقیه و لا اکلها سایر الیوم الی ما بقی منه ما خوذ
من سنور الانا و هو ما بقی منه و الاکله نصب سایر
الیوم جمیعه و هو غلط تقدیره صدا اخضر منه
ارجا و فارق سایر من ذوات الطریق
الفواص

فی ملکه در آنچه فرمائی رؤف بالعباد بسیار مهربانی بر بندگان یا مالک الملک تمام عالم ملک تست
رحیم یا خلق رحم کننده بر خلق و ان تشهد بر و بان محمدا عبدک و رسولک و گواهی میدهم باینکه محمد
صلی الله علیه و آله بنده برگزیده تست و فرستاده او را بجانب خلق برسالت و خیر خلقک بکسر خا
و فتح یا اسم مصدر است یعنی خوبی پس از باب زید عدل باشد و بسکون یا نیز اسم مصدر است
من خلقک یعنی او بهترین مخلوق تست محمد رسالتک فادّاها او را حامل رسالت خود کردی
پس ادای رسالت کما ینبغی نمود و امرته بالنصح لامتک فنصح لها و فرمودی باو که امت خود را نصیحت
بکن و او نصیحت آنها کرد و هر که قبول نصیحت نکرد اللهم فصل علی محمد و آله خدایا چون محمد چنین بنده ایست
تو پس رحمت کن بر محمد و آلش اگر سبب مفعول مطلق التشبیهی است بتقدیر کاکثر یا مثل اکثر و در نسخه
کاتم ما صلیت علی احد من خلقک چون بیشترین رحمتی که بر یکی از مخلوقات خود کرده باشی
تفصیل مقدر را بنیز بتقدیر اکثر مما و برین قیاس است و آتیه منا افضل ما آتیت احدا من عبادک
و بده باو بهترین آنچه داده یکی از بندگان خود یا بهترین از آنچه داده [illegible] همزه وصل است
منا افضل و اکرم ما جزیت احدا من انبیائک من امته و چون انبیاء رسالت بامت خود میرسانند
در عوض جزای خیر باید دادن بدست حق تعالی است و باختیار امت نیست و چون آن سرور
تبلیغ رسالت بر وجه اتم کرده پس جزای خیر از جانب عابده بهترین جزای که از جانب امت
بپیغمبر دیگر بآن پیغمبر داده یا بهتر از آن بده و انک المنان بالجسیم بدرستی که تو بسیار منت نهنده
بعطیه عظیم الغافر مغفر یعنی پوشنده و مستور ساختن است و چون بخشیدن گناه بمنزله پوشیدن
اوست بنابرین بخشنده را غافر گویند و در نسخه الغافر الغفر للعظیم و تو بخشنده گناهان
عظیم را و انت ارحم من کل رحیم و تو رحم کننده تری از هر رحمت کننده فصل علی محمد و آله و چون
منان بالجسیم پس رحمت کن بر محمد و آلش الطیبین که همه آل او پاکانند الطاهرین و پاک کننده
بمقتضای آیه تطهیر الاخیار الاخیرین نیکان و بسیار نجیب انه سلام الله علیهم اجمعین
وکان من دعائه ع اذا عرضت له مهمة او نزلت به ملمة وعند الکرب
و بود از جمله دعاهای حضرت زین العابدین علیه السلام در وقت عرض امر و مهمی و نزول
سخت و نزد بلیه عظیم یا من تحل به عقد المکاره ای آنکسی که با عانت او گشوده میشود گرههای

مالک الملک س

حاذل ورا ودم

التنبیهین ز
برگزیده

التابع

مکروهات

مکروهات یا من یفثأ به حد الشدائد ای آنکسی که ساکن کرده میشود با مداد او تیزیهای بلیات شدید
و یا من یلتمس منه المخرج الی روح الفرج و ای آنکسی که خواسته میشود از او بیرون آمدن از شداید و وصول براحت
فرج از شدت محنت ذللت لقدرتک الصعاب خوار است نزد قدرت تو شداید صعبه بآسانی
دفع کنی و تیسرت لعطفک الاسباب و هر سببی که در عالم است لطف تو آنرا سبب ساخته و مجرای نفوذ
القضاء و جاری شده بقدرت تو حکمها که کرده و عطفت علی ارادتک الاشیاء و همه چیزها بارادهٔ تو
میرود فهی بمشیتک دون قولک مؤتمرة پس آن اشیا بخواهش تو قبول آن امر می کنند نزد گفتن بلفظ
کن فیکون و همه مطیع فرمان تو اند و بارادتک دون نهیک منتهیة و بارادهٔ تو نزد نهی کردن
تو از چیزی اشیا قبول را جری کنند یعنی انکه اشیا اطاعت امر و ترک معاصی می کنند نیز بارادهٔ تست
انت المدعو لملمات الامور پس ای آنکه نزد هر عرض مهمات باو دعا کنند و انت المفزع فی الملمات و تو
آنکه در وقت نزول بلیات باو التجا برند لا یندفع منها الا ما دفعت دفع نشود از آن بلیات
مگر آنچه تو از کرم خود دفع کنی و لا ینکشف منها الا ما کشفت اما بلیه مستور است مردم غافل شوند
از نه بر دفع آن چون مکشوف بسهولت دفع شود پس کشف کنایه است از دفع یعنی دفع نشود
بلیات مگر آنچه تو دفع کنی پس عطف تفسیری فقرهٔ سابق است و قد نزل بی یا ربّ و بتحقیق که نازل
شده بمن ای پروردگار من ما قد نکأ فی ارباب تفاعل و هر دو بمعنی مشق علی است از کوفه یعنی
صعوبة ثقله یعنی بتحقیق که نازل شده بر من ای پروردگار من بلیه که شاق و مشکل شده بر من برداشتن
بار گران آن بلیه و الم بی یعنی نازل شده بمن ما قد بطظی حمله بلیه که سنگین و دشوار است بر من
برداشتن آن و بقدرتک اوردته علی و بقدرت خود وارد ساختهٔ این نازل را بر من و بسبب آنکه
وجهته الی و بپادشاهی و نهایت قوت خود این بلیه را فرستاده بسوی من و متوجه من ساخته فلا
مصدر لما اوردت صدر بفتحتین رجوع ما منافی است از مقصد بعد از وصول و ورود و وصول
بآن مطلوب است یعنی بلیه که تو بر کسی ایراد کنی هیچکس نتواند او را باز گرداند و لا صارف لما وجهت
و نیست صرف کننده و برگرداننده مر آن بلیه را که تو متوجه یکی کرده باشی و لا فاتح لما اغلقت
و نیست کشاینده آنچه تو او را ببندی و لا مغلق لما فتحت و نیست کسی که قادر است آنچه تو در آنرا
بکشائی و لا میسر لما عسرت و نیست آسان کننده آنچه تو آنرا مشکل و دشوار سازی و لا ناصر

نکأ

فثأت الرجل غضبه اذا کسرته عنک
بقول او غیره و سکنت غضبه صح

انه ان لفظ دون فی الصفحتین بمعنی عند
وقد قیل انه بمعنی غیره

وخیبتک

ای بلیه ما لیس ان من الامور العسرة ای
شدیدة کانه المطر بن
ارتفعت ان نزلت من النوازل الترنا صح

نکأ

نکأ و نیز و نکاء ای مشق و تفعل
و تفاعل صح

بفظ الحمل بفظ ای ثقل و غیر منه صح

اصدرته فصدر ای رجعته فرجع صح

الطول الفضل والزيادة صح

الضيع بالضم مصدر ضاع الشيء ضيعا ضياعا

كلو ابر تا كنت مز غرتب فهو ضيع صح

الوحي السريع صح

الاهتمام افتعال من الهم كالحزن والغم لازم بالاسر بمعنى قصده ٢ ق

سنتك س

لئن تخذلت ونيست يارى دهندهٔ كسى كه او را خوار كنى و ترك نصرت او نمائى فضل على محمد وآله
چون محمد امور بدست تست پس رحمت بكن بر محمد وآلش وافتح لى يا رب باب الفرج بطولك
وبكشاى براى من اى پروردگار من در خوشحالى و دفع غم را بقدرت خود واكسر عنى سلطان الهم
بحولك وبشكن و دفع كن از من پادشاهى وصولت هم را بقدرتى كه در تصرف امور دارى واكفنى
حسن التفاتى فيما شئلت وبرسان بمن نيكى التفات خود را در دفع بليات كه شكايت از آن بتو كردم
واذقنى حلاوة الصنع فيما سئلت وبچشان بمن شيرينى احسانى كه بمن كنى در آنچه از تو سوال نمودم
وطلب كردم وهب لى من لدنك رحمة وفرجا هنيئا وبخش بمن از پيش خود رحمت را و خوشحالى
بى تعب را معنى گوارا است پس ندارد واجعل لى من عندك مخرجا وبكن براى من بفضل خود در روى
ازين محنت فرجى كه آن در روز و دو سريع بيشتر از دوى بقصر و صاحب بعد بمعنى سرعت والاشتغال
بالاهتمام و مشغول ساختن ما را باهتمام و علاج اين بليه و بگرفتارى آن واظهر آنكه مشتق است از هم
بمعنى حزن نه بمعنى قصد من تعاهده متعلق است بالاشتغال فروصيك و باز مدارا از تفقد فرضها
و بفعل آوردن آنها واستعمال سنتك واز عمل كردن بسنت تو چه سنن پيغمبر باشد آلهى است
وشيخ شهيد در ذكرى گفته قد يترك النافلة لعذر وهو من اللمم والغم وكاظم عليه السلام را چون مى ترسيدند
مى شد كاى ترك نافله كردى واز رضا عليه السلام نيز نزد هم ترك شدى و هم بجهت و قوع مكروه
قدر يافت است و هم بجهت توقع آن در مستقبل واز حضرت امير المؤمنين عليه السلام منقولست
كان القلوب اقبالا وادبارا فاذا اقبلت فاغتنموها واذا ادبرت فلا تغتنموها عليها بالنوافل پس دعا ميكند كه آنچنان
اى بوده كه بسبب مشغولى بآن از سنتى باز مانيم فقد ضقت لما نزل بى يا رب ذرعا پس تحقيق كه
دلتنگ شده ام بجهت نزول اين بليه بمن اى پروردگار من كويند ضقت بالامر ذرعا وقتى كه طاقت
آن امر نباشد واصل ذرع بمعنى كشودن و استهانت كويا ميكويد بسيط دست كردم و تنگى كرد پس
نرسيد بمطلب وايضا ضيق ذرع كوتاهى است و سعت آن طولش و دست كوتاه نرسد بآنچه
طويل رسد پس ضيق ذرع كنايه باشد از عدم قدرت و نارسيدن بمطلب وامتلأت بحمل ما حدث على
بنا و بر ما هم بسبب برداشتن بحمل كه بر من حادث شده و بنا تميز است از فاعل امتلأت واصل
امتلأ على لفظ ما حدث به و تنوى كه قادر بر ازاله آن كه من بآن مبتلا شده ام و دفع ما وقعت فيه

محنة وبلية اذا ابتليت بى

وبر دفع آن حادثه كه در آن افتاده ام فافعل بى ذلك پس بكن با من آنرا يعنى كشف و دفع
كن وان لم استوجبه منك واكر من مستوجب و مستحق و لايق اين انعام از تو نيستم يا ذا العرش العظيم
اى صاحب عرش بزرگ و بروايت ابن طاوس بعد از ين چنين است كه فانت قادر يا ارحم الراحمين
يا رب العالمين

وكان من دعائه ع في الاستعاذة من المكاره وسيئ الاخلاق ومذام الافعال

و بود از جمله دعاهاى حضرت امام زين العابدين عليه السلام در پناه گرفتن بخداى عز
وجل از مكروهات واز اخلاق بد وافعال ذميمه كه شايسته معقل و شرع نباشد اللهم اني اعوذ بك
من هيجان الحرص خدايا بتو پناه مى برم از جوش زدن حرص وسورة الغضب واز شدت غضب
وغلبة الحسد واز غالب شدن حسد كه طلب زوال نعمت از غير و ضعف الصبر واز سستى صبر كه كيفيت
آن ناقص باشد وقلة القناعة و كمى قناعت كه كيفيت آن مجرد تدبير نباشد وشكاسة الخلق واز بد خوئى خلق
والطلب للشهوة واز غلبه شهوت كه طلب آن نكند وملكة قدرت واستعلا بر چيزى الجبرية تيزه و استكاف عن
از قدرت واستعلا بر عار و ننگ كردن از خلق ومتابعة الهوى واز تابع هواى نفس شدن ومخالفة
الهدى واز مخالفت راه حق وسنة الغفلة واز غفلتى كه تميز نيكى است وتعاطى الكلفة واز خوض كردن
در تكلفات يا در امورى كه باعث ازار است وايثار الباطل على الحق واز ترجيح باطل بر حق كه اختيار
باطل كنم و عمل بآن نمايم و ترك حق كنم والاصرار على المآثم واز مصر بودن بر گناه كه توبه نكنم واستصغار
المعصية واز كوچك و سهل دانستن گناه واستكبار الطاعة واز بزرگ شمردن طاعتى كه بكنند چه كدام
طاعت لايق كبرياى درگاه الهى است ومباهاة المكثرين واز مفاخرتى كه متموليان باز مفاخرت
كردن با مستمولين والازراء بالمقلين واز تباهون و تحقير كسانى كه مال كم دارند و در سنجو على المقلين
وسوء الولاية يعنى توليت لمن تحت ايدينا واز بدى سلوك با زيردستان وترك الشكر لمن اصطنع
العارفة عندنا واز ترك تعظيم كسى كه نيكى كرده بما او ان نعضد ظالما يا اكون ظالما يعنى از ين هم بخدا
پناه ميبريم او نخذل ملهوفا يا آنكه خوار داريم مظلوم مضطر جبر انرا او نزدوم عاليس الناجية يا خواهيم چيزى
كه حق ما نيست او نقول ما لم نعلم يعنى يا آنكه در مطالبت على خصوصا مسايل دينى دانستن آن چنانچه
شان علماى سوء است ونعوذ بك بتقدير من ان نتطاول على من تحتنا او در بعضى نسخ مفض صح و پناه

الفاس

رجل شكس النكس اى سيء الخلق ص
الخلق بالضم والضيق السجية والطبع
والمروة والدين ق

فدون تيماطى كذا اى نخوض فيه س
الايثار الاختيار ق

المباهاة المفاخرة ص
على المقلين س
اذ [illegible]
العارفة والمعروف [illegible]
الملهوف المظلوم المستغيث والملهف
المضطر واللهاف المتحير ص

مثلم ز

می بریم بتو از اینکه بیهوده شویم بر اظهار خلاف آنچه در دل است بکسی و باری دهیم او را و بیهوده
کن به است از انصاف آن و ان تعجب بصیغه مجهول مرویست و معلوم نیز مناسب است با ما قبل
و از این که تعجب آورده شویم یعنی یکی فخر کنیم بعبادت ما و عجب متاخر است از عبادت و مفسد عبادت
سابقه نیست و یا مقارن عبادتست و مفسد آن و نعوذ فی امالنا و از اینکه طول امل کنیم و از روی
که عاقبت آن معلوم نیست در نظر بداریم و نعوذ بک من سوء السریرة و پناه می بریم بتو از امر بدی
که در دل پنهان کنیم و باطن بد باشد باعتقادات و احتقار الصغیرة و از مسهل و استمن گناه صغیره
و ان تشحذ مستعمل است بر اصل با اعلال بر خلاف نظایرش مثل استقام علینا الشیطان و از اینکه
مسلط شود شیطان بر ما او یتکبنا الزمان یا اینکه بما رسد نکبت و شر روزگار او یتهضمنا السلطان
یا اینکه ظلم کند و غضب نماید و نقصان رساند بما پادشاه و نعوذ بک من تناول الاسراف و پناه می بریم
بتو از یافتن آنچه بآن اسراف کنیم پس اسراف مفعول تناول نیست بلکه اضافه با دنی ملابسه است
و من فقدان الکفاف و از نیافتن آنچه پسندیده است از ضروریات معیشت مشتق است از کف
یعنی آنچه باز دارد از فقیر و بی نیاز مند سازد از غیر و نعوذ بک من شماتة الاعداء و پناه می بریم
بتو از خوشی دشمنان از وصول بلا بما و من الفقر الی الاکفاء و از احتیاج بسوی همسران و مساویان
خود و من معیشة فی شدة و از زندگی گذرانیدن در تنگی و خواری و بیچارگی و پناه بگیریم و در
نسخه ابن ادریس بقطع میم علی شدة و از مردن بی استعداد که عمل صالح نکرده باشیم و نعوذ بک
من الحسرة العظمی و پناه می بریم بتو از حسرت بزرگ یعنی بر آنچه خوردیم و حسرت شود از نجات
اخروی و المصیبة الکبری و از مصیبت بزرگ که دوزخ است و اشقی الشقاء و از بدترین شقاوتها
که غضب الهی باشد و سوء المآب ظرف مکان است یا مصدر میمی یعنی و از بدی محل که رجوع بجهنم
باشد یا بدی نفس که رجوع او با عصیان باشد و حرمان الثواب و از محرومی اجر بسبب عدم طاعت
و حلول العقاب و از رسیدن عقاب بما اللهم صل علی محمد و آله و اعذنی من کل ذلک برحمتک
خدایا رحمت کن بر محمد و آل و پناه ده مرا از همه این بلیات برحمت و فضل و رحمتک بنصب
عطف است بر اعذنی المؤمنین و المؤمنات و پناه ده از این بلیات همه مردان مومن

استریره الذی یکتم سره

نکبات الزمان رواهیه و شروره

یتهضمنک القوم ای یظلمونک

الشماتة الاستعداد والتهیؤ

ومؤمنه را یا ارحم الراحمین ای رحیم ترین رحم کنندگان **وکان من دعائه ع فی الاشتیاق**
الی طالب المغفرة من الله جل جلاله و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین
علیه السلام در اشتیاق بطلب مغفرة از حق جل و علی اللهم صل علی محمد و آله و صیرنا الی محبوبک من التوبة
خدایا رحمت کن بر محمد و آل و برسان ما را بتوبه که دوست می داری آنرا یعنی توفیق توبه بده ما
و اذ لنا بکرمک من الاصرار و دور دار ما را از اصرار بر معاصی که مکروه است و از آنکه توفیق بازگشت
بنا بهم اللهم و متی وقفنا بین تقصیرین و در نسخه تقصیر بنا بدین او دنیا تقصیر بنا تنوین چه نیز منصرف است
چنانچه جوهری گفته در کتاب تقدیم و در قاموس است که کلمه منون نیز آمده گفته اند چون
جاری بر موصوف مذکور تا مقدر باشد مثل مسلمات و یا جهة پس حکم افعل تفضیل دارد در منع صرف
و حال آنکه الف مقصوره کافی است در منع صرف یعنی وقتی که بایستیم میان نقصان در دین
یا در دنیا و امر ما متردد باشد که اگر اختیار دین کنیم نقصان دنیا شود و بالعکس فاوقع النقص
بایسرهما فتاه پس ناقص بکن چیزی را که زود تر خالی شود یعنی نقصان دنیا بکن و صیغه تفضیل
بمعنی اصل فعل است و مفهوم مخالف معتبر است و چون صرف دنیا سرعت بآن تغییر کرده
و اجعل التوبة فی اطولهما بقاء و بگردان پشیمانی و ندامت ما را در آنچه بقای آن کثیر تر است
که آخرت باشد یعنی توبه از عصیان داخل امور اخرویست و توبه از عبادت داخل امور دنیویست
پس سبق اولی نیست ما کن و اذا همنا بامرین و چون در وقتی که قصد بکنیم دو چیزی که در حال آمده
یرضیک احدهما عنا و یسخطک الآخر علینا اینچنین دو چیز که فعل یکی موجب رضا تست
از ما و فعل دیگر موجب غضب تست بر ما فمل بنا پس مایل ساز ما را الی ما یرضیک عنا بسوی چیزی
که ترا از ما راضی کند و آثرنا و در نسخه قوتنا و در نسخه قوانا تسخطک علینا و سست و ضعیف ساز قوت
ما را از فعل آنچه موجب غضب تو باشد و لا تحل از باب تفعیل بضم تاء و تشدید لام مکسوره که بیند
خلیت حلیها و در نسخه ابن ادریس از باب تفعل بحذف یکتاء و فتح تاء و کسر حاء مشدده بجهة
دلالت بر یائی محذوفه و ظاهر فتح است و تفعل متعدی نیز آمده و مشتق است از تحلیت منهما
یا از تحلیت لکذا یعنی لقرعت له فی ذلک بین نفوسنا و اختیاره و در باب میل شکوه
از بدن و روح و ورود حین تحلیه مکن میان نفوس ما و اختیار آنها یعنی اختیار ما را بدست

التوبة الرجوع

عز و جل س

تقصیر ای م در آن مقصر

تحل س

نفوس ماده و اختیار که مانع نفس است از اجبار پس اگر جبر نکند گویا خالی کرده مسافتی را که میان نفس
و اختیار است فَاِنَّهَا تَخْتَارُ لِبَاطِلٍ علت نهی از تجلد است یعنی از جهت که نفس اختیار کننده باطل است
اِلَّا مَا وَفَّقْتَ بتقدیر و فقتها یعنی مگر نفسی که تو توفیق او بدهی تا از باطل بگذرد و اختیار حق نماید و در نسخه
الا ما وقیت یعنی مگر نفسی که حفظ او کنی از باطل اَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ جز بعد از جز است اِلَّا مَا رَحِمْتَ
بتقدیر رحمتها یعنی نفس بسیار امر کننده است بدی مگر نفسی که تو بر وی رحم کنی اَللّٰهُمَّ وَاَيْنَ مِنَ الضَّعْفِ
بضم ضاد و خلاف قوت خَلْقُنَا خدایا بدرستی که تو ما را از ناتوانی خلق کرده یعنی ماده خلقت
ما ناتوان است که استعداد قوت در وی نیست وَعَلَى الْوَهْنِ بِنْيَتُنَا و بر سستی بنای ما کردی که اساس آن
بنا نهاده است وَمِنْ مَاءٍ مَهِيْنٍ ابْتَدَأْنَا و از آب منی حقیر ابتدای خلقت ما کردی فَلَا حَوْلَ لَنَا اِلَّا
بِقُوَّتِكَ و چون وجود ما از ضعف و حقارت است پس نیست ما را حرکت مگر بقوتی که تو بدهی
وَلَا قُوَّةَ لَنَا اِلَّا بِعَوْنِكَ و نیست ما را قوت مگر بدو تو فَاَيِّدْنَا بِتَوْفِيْقِكَ پس تقویت ما کن
بتوفیق خود تا توانیم عمل خیر کرد وَسَدِّدْنَا بِتَسْدِيْدِكَ و صواب در قول و فعل ما نصیب کن بتوفیق
دادن تو ما را بر صواب در قول و فعل وَاَعِمِّ اَبْصَارَ قُلُوْبِنَا عَمَّا خَالَفَ مَحَبَّتَكَ و کور ساز چشمهای
دل ما را از آنچه مخالفت دوستی تست وَلَا تَجْعَلْ لِشَيْءٍ مِنْ جَوَارِحِنَا نُفُوْذًا فِيْ مَعْصِيَتِكَ و مگردان
مرتبه یکی از اعضای ما را در آمدن در معصیت تو یعنی قدرت بران ما را ده و گفته اند که این از باب
قلب است یعنی امن پس وجود امری در جبر اگرچه صادق نفوذ جبر است و راه اما در جبر مستقیم
نیست و در این باب تامل است چه مراد نفوذ معنی حقیقی نیست و لازم محل تامل است اَللّٰهُمَّ
فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ و اگر پس خدایا رحمت بکن بر آنحضرت و آل او وَاجْعَلْ حَسَّاسَ حِسِّنَا و از معنی و مراد
دقایق افکار و خطرات و ارادات نفس ناطقه است یعنی قوت نظریه و عقلیه قَلْبًا و بگردان
او از پست دلهای ما را مَحَرَّكَاتِ اَعْضَائِنَا و جنبش اعضای ما را وَلَحَظَاتِ اَعْيُنِنَا و دیدنهای چشم
چشمهای ما را وَلَهَجَاتِ اَلْسِنَتِنَا و تکلمهای زبانهای ما را و این در نسخه نیست فِيْ مُتَعَلِّقٍ است
بِجَعْلِ مُوْجِبَاتِ ثَوَابِكَ یعنی بگردان و بکار دار همه امور مذکوره را در آنچه سبب ثواب
تو باشد حَتّٰى لَا نُقَدِّمَ شَيْئًا یعنی تا آنکه فوت نشود از ما هیچ کار خیر بسبب آن
مستحق شویم جزای خیر را وَلَا نُؤَخِّرَ شَيْئًا یعنی نشویم بِمَا يُعَاقَبُ و باقی نماند برای ما کاری که

اجتناب

الوهن الضعف و بکرة العلق

التسديد التوفيق السداد و الصواب و القصد و القول و العمل عدم السديد المستقيم

اشرب جزاء الطاعة

لیس اگر

لیس ان مستوجب عقاب شویم وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ ع فِي اللَّجَاءِ اِلَى اللّٰهِ تَعَالٰى

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در باب التجا بردن بدرگاه الهی
اَللّٰهُمَّ اِنْ تَشَأْ تَعْفُ عَنَّا خدایا اگر خواهی که گناهان ما را بخشی بِفَضْلِكَ پس آنرا بخشیدن بمحض
فضل تست بما چه هم استحقاق ما بخشیدن را و تعفو جزای آنست و فاء فصیحه است وَبِفَضْلِكَ
جز بسته اَحْمَدُ و فاء است تقدیر مثل فذلک بفضلک و هر دین قیاس وَاِنْ تَشَأْ تُعَذِّبْنَا یا جزای
آنست و در نسخه ابن ادریس بعض باشد و وجهش ظاهر است فَبِعَدْلِكَ و اگر خواهی که عذاب کنی ما را
پس آن تعذیب مقتضای عدالت تست که بعد از تقصیر است فَسَهْلٌ لَنَا عُقُوْبَتُكَ پس آسان بر ما
عقوبت خود را بجهت نهادن توبه ما که ایمن شویم وَالْاَمَاجِرَ بِهِ کَرِيْهٌ تَبَارَكْتَ بر ما هست نهادن
و اجر تا مین عَذَابَكَ تَجَاوُزُكَ و خلاص کن ما را از عذاب کردن تو ما را بگذشتن تو از عقوبت
ما و بخشیدن تقصیر ما فَاِنَّهُ لَا طَاقَةَ لَنَا بِعَدْلِكَ چرا که ما را طاقت عدل تو نیست وَلَا مَحِيْصَ
دون عفوک و نیست نجات از عذاب هیچیک ما را بی عفو تو یَا مُنْتَهَى الْاَفْنِيَةِ ای پناه زنان
مثل پادشاه پادشاهان هنا حرف تنبیه است و برسم تکلم مرتبت و الا غیر نسبت بحق تعالی یعنی تا
نحن عبادک پس بندگان تو ایم و در پیش تو حاضریم هر چه بخواهی بتوانی کرد وَاَنَا الْفَقِيْرُ
الْفَقِيْرُ اِلَيْكَ و من محتاج ترین محتاجانم بسوی تو فَاجْبُرْ خبر حق ساختن فقیر است فَاقَتَنَا ملحق
به اجبر متضمن دفع و الاظهر اجبر نابود بتو پس حق کن ما را در حالتی که دفع کننده فاقه فقر
ما باشی یعنی بقدرت بحتمل که تقلی جبر بفاقه بطریق مجاز مقلی باشد وَلَا تَقْطَعْ رَجَاءَنَا بِمَا نَسْتَحِقُّ قطع
امید ما مکن بمنع کردن تو فضل و کرم خود را و ما فَتَكُوْنَ قَدْ اَشْقَيْتَ مَنْ اسْتَسْعَدَكَ قطع امید
یکی پس تو شقی کرده باشی و بدبخت نموده کسی را که طلب سعادت و نیکبختی از تو کند وَحَرَمْتَ مَنِ
اسْتَرْفَدَكَ و محروم ساخته باشی کسی را که طلب اعانت از فضل تو کند فَاِنِّيْ مِنْ حِيْنِيْ هٰذَا مُنْقَلِبٌ
بدرگاه تو محروم و ناامید کنی پس از درگاه تو روگردان شده بگردم رجوع کنیم وَاِلٰى اَيْنَ مَذْهَبِيْ
و بکجا روم از درگاه تو سُبْحَانَكَ نَحْنُ الْمُضْطَرُّوْنَ الَّذِيْنَ اَوْجَبْتَ اِجَابَتَهُمْ پاکی خداوندا آن مضطرانیم
که بر خود تفضل خود لازم ساخته قبول دعای آنها را بمقتضای آیه کریمه یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف
السوء و اهل السوء الذین وعدت الکشف عنهم و ما نیم بدکارانی که بمقتضای آیه کریمه و یکشف السوء

العاشر

بالجزم علی البدلیة من قوله تشأ و کذا قوله تعف بالرفع علی الاستئناف و کذا قوله تنا و لا تمن تستکثر ۵

الاستزفاد الاعانة ص

هذا اشارة الی قوله تعالی امن یجیب المضطر

وعده کرده از اثر بدی از آنها و اشبه الاشیاء بمشیتک و شبیه ترین امور باراده تست و در نسخه
بمشیتک یعنی بطریق معهود از تو و اولی الامور فی مطلبک و بهترین و لایقترین اشیا در بزرگی تو
در نسخه من استرحمک ترحم کردن و اجابت نمودن ملتمس کسی است که از تو طلب ترحم و اجابت
نماید و غوث بمعنی اعانت من استغاث بک و غوررسی و فریادرسی کسی را است که بدگاه تو فریاد
یاری شود و از شر شیطان و نفس و غیرهما فارحم تضرعنا الیک چون تو اولی بترحم و فریادرسی پس
ترحم بکن بر تذلل و تضرع ما پیش تو و حقیقت مرحوم متذلل است لیکن تذلل سبب رحمت
مرحوم است باین علاقه تذلل را مرحوم گفته مجازا و اغثنا اذا ظرعنا القنا بین یدیک و ما را
بی نیاز ساز از خلق چون اندوخته ایم خود را پیش تو اللهم ان الشیطان قد شمت بنا اذ شایعنا
علی معصیتک خدایا بدرستی که شیطان خوشحال شد بابتلای ما بگناه وقتی که ما متابعت او کردیم
فصل علی محمد و آله و لا تشمته بنا چون مردود درگاه ما شماتت کرد از تقصیر ما بگذر تا او شماتت
نتواند کرد بعد نزکیا اباه لک و رغبنا عنه بعد از آنکه ما ترک آن ملعون کردیم برای تو و توجه از او
بتو کردیم یعنی بعد از توبه و انابت رو گردان شدیم از او و در نسخه شیخ الشهید و کلهی برحمتک یا ارحم الراحمین

وکان من دعائه علیه السلام بخواتیم الخیر

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام بجهة آنکه عاقبت بخیر خود یا من
ذکره شرف للذاکرین ای آنکسی که ذکر او شرف ذاکر کننده گانست و یا من شکره فوز للشاکرین
و ای آنکه شکر نعمت او رسیدن است بمطلب بر شکر کننده گان را و یا من طاعته نجاة للمطیعین
و ای آنکه بندگی او موجب نجات طاعت کننده گانست صل علی محمد و آله و اشغل قلوبنا بذکرک
عن کل ذکر رحمت بکن بر آنسرور و آل او و مشغول ساز دلهای ما را بذکر خود از هر ذکر دیگر و ذکر
منحصر در ذکر تو باشد و الهمنا بشکرک عن کل شکر و مشغول کن زبانهای ما را بشکر خود از هر شکر دیگری
که راجع بشکر الهی است پس قصر بر شکر الهی بلا واسطه اولی باشد و الا شکر منعم واجب است یا مراد
آنکه ما را مشغول نیز خود مکن تا شکر او بایه کرد و خود متولی امر ما شو و جوارحنا بطاعتک عن کل طاعة
و مشغول ساز جمیع اعضای ما را به بندگی خود از هر طاعتی تا طاعت غیر تو نکنیم فان قدرت لنا فراغا
من شغل پس اگر در ازل مقدر کرده برای ما فارغ بودن از اشکال دنیا فاجعل فراغ سلامة لنا

وَاغْنِنَا

ای اتبعناه والشیء الاتباع ص

الشماتة الفرح ببلیة العدو ص

اِلَیْکَ ص

الحادی عشر

الغوث اغاثة والظفر بالخیر ص

فیه نعمة و هو ما یتبع الشیء من النوایب یکروان آن فراغ را فراغ سلامتی گرد نسند بجا و دران فراغ
کنای و تقصیری و لا تلحقنا فیه و در نسخه ابن ادریس معه شدة و لا حق نشود دران فراغ بما ملالی
یعنی بعضی بیت در هر نسخه منا الکتاب بکسر کاف و تخفیف تا جمع کاتب چون تاجر و تاجر و در نسخه
بضم کاف و تشدید تا الکتاب بصحیفة و در نسخه بصحیفة پس تقدیر الفراغ بلام یعنی استغنا است
خالیة من ذکر سیئاتنا تا آنکه باز گردند از ما نویسنده ای بدیهای ما و باز دیر نه کاغذهای خالی از ذکر
بدیهای ما چه هرگاه در وقت فراغ از عبادت تقصیری واقع نشود تا جا بجا صحیفه سیئات خالی بماند
و یتوفی بصیغه بیت کتاب بضم کاف و تشدید تا در جمیع نسخ الحسنات منا مصروفین بالکتب
من حسناتنا و باز گردند نویسنده ما خوبیها از پیش ما شادی کنان آنچه نوشته اند از نیکیهای ما
و اذا انقضت ایام حیاتنا و چون تمام شود ایام زندگی ما و تقرضت مدة اعمارنا و منقطع شود
مدت عمرهای ما و استحضر فقدنا و موتنا و حاضر شود نزد ما طلب تو ما را یعنی موت الذی لا بد منها
و من اجابتها آنچنان دعوتی که ناگریز است از آن همه را و اجابت آن دعوت لازم است
فصل علی محمد و آله و اجعل ختام ما تحصی علینا کتبة اعمالنا توبة مقبولة پس رحمت بکن بر محمد و آل محمد
و بگردان آخرین آنچه جمع کننده و نویسنده بر کاتبان اعمال ما توبه که قبول افتد لا توقفنا از باب
افعال و در نسخه از باب تفعیل و در نسخه لا تقفنا و هر سه یک معنی است بعد ما علی ذنب اجترحناه
آنچنان توبه که آگاه و مطلع نسازی ما را بعد از آن توبه بر گناهی که کرده باشیم و کسب آن نموده
باشیم و مراد این است که بعد از آن گناه نکنیم چه بعد از گناه علم بآن است عاقل مکلف را پس عدم
علم مستلزم عدم گناه باشد و لا معصیة اقترفناها و مطلع مکن ما را بر معصیتی که کسب کرده باشیم و آن
عطف تفسیر فقره سابق است و تاکید آن است و لا تکشف عنا ستر استرته علی و متعلق است
بلا تکشف رؤس الاشهاد جمع شهید است بمعنی حاضر یعنی آنچه در دنیا از تقصیرات ما بر مردم پوشیده
آنرا در پیش حاضران درگاه تو از ملائکه و عباد و انبیا کشف مکن و رسوا مساز یوم تبلو السرائر عباد
روزی که امتحان و اختبار احوال بندگان خود کنی و حساب آن بپرسی یعنی در روز قیامت انک
رحیم بمن دعاک بدرستی که تو رحم کننده بکسی که از تو طلب چیزی کند و بدرگاه تو التجا بیاورد و مستجیب
لمن نادیک و قبول کننده و اجابت نماینده مر کسی را که ندای تو کند و از تو طلب بخشش کند وکان

تعه

کتاب

تقصرت الشیء و بها اذا قطعته و حرمت
الرجل صرما اذا قطعت کلامه ص

تقفنا

الاجتراح الاکتساب ص

الاقتراف الاکتساب ص

من دعائه ع في الاعتراف وطلب التوبة الى الله تعالى

الثاني عشر

وهو از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در باب اعتراف بگناهان و طلب توبه
اللهم انه يحجبني عن مسئلتك خلال ثلث خدایا باید بسبب کرشان منزه اینست که مانع میشوند مرا از سوال
بدرگاه تو سه صفت بدی که دارم وتحدوني عليها خلة واحدة و باعث میشود بر سوال صدا دهد مرا
یک خصلت من پس اوصاف ثلثه اول کرده میفرماید يحجبني امر امرت به فابطأت بلزم مانع میشود
از سوال تو اولا امری که بآن مرا مامور ساختی ومن درنگ کردم در اطاعت آن پس اگر بآن من
اطاعت نکرده باشم بطریق اولی مانع از سوال شود ونهي نهيتني عنه فاسرعت فاسرعت اليه
وثانیا آنچه منع از آن کردی ومن شتاب در مخالفت آن کردم ونهی را بفعل آوردم ونهيه انفذ
بعضا على فقصرت في شكره وثالث نعمتی که بمن عطا کردی ومن تقصیر در شکر آن کردم پس بیان
خصلتی میکند که باعث بر منع سوال است وتحدوني على مسئلتك تفضلك على من اقبل بوجهه اليك
وبرانند و باعث میشود مرا بر سوال تو از تفضل و احسان تو بمحض کرم تو بر کسی که روی بدرگاه تو آورد
وقد عجز عن فنية اليك و وارد شده چاره بدرگاه تو بکان تخوفی توجه فرموده انا عند ظن عبدك
وبدرگاه کان تخوفی باعث تفضل بنده جرم بان باعث شود بطریق اولی افرجيع احسانك تفضل
چرا که همه احسانهای تو محض فضل است از بنده چه اید که شایسته درگاه الهی باشد ما التراب ورب
الارباب بنده خاکی را چه رتبه است با کسی که پروردگار جمیع پروردگانست واذ كل نعمك ابتداء
چرا که جمیع نعمتهای تو پیش از عمل است چرا که ایجاد و چه غیر آن همه محض فضل است و جمیع ممکنات مستند
بذات حق تعالی مرة واحدة و مرتبه پس طبقه امکانی مقتضی است بهبه تو و نعم و استعدادات
وفایضند از فیاضیه الهیه فما انا اذا یا الهی اقف بباب عزتك پس ایک من ای خدای
بدرگاه بزرگی تو و قوف المستسلم الذليل بچون ایستادن کسی که منقاد و خوار و معترف بتقصیر
وحیائك علی الحیاء مني وحیا مانع است از کاری بسبب عدم رتبه و قدر خود یعنی سوال
کنندهام از تو با وجود شرم من از این سوال چه رتبه سوال ندارم سوال البائس المعيل بچون
سوال کردن کسی که بسیار محتاج و عاجز باشد و فقر و فاقه داشته باشد مقر لك باني لم استسلم
وقت احسانك الا بالاقلاع عن عصيانك اقرار کننده بدرگاه تو این که نمی توانم منقاد

الاقلاع عن الامر کونه عنه صح

وسطیع

وسطیع در وقت احسان تو مگر بباز داشتن خود از گناهان تو یعنی طریق انقیاد کف نفس است
از گناه و اعتراف دارم بعدم کف نفس لم اخل في الحالات كلها من اقتحامك و مقتحم بانکه در جمیع
جمیع حالات چه در حال اطاعت و چه در حالت عصیان قادر بود بر هلاک من ومع ذلك انواع
نعم وادی فضل تغذی بالعطاء قرار منه غذا کسی بود و ما اكتسبت پس ایا نفع می کند و از غضب تو نجات می
دهی مرا ای معبود منزه از اقرار منه نزد تو بدی آنچه کسب کرده ام وهل تجيرني منك اجارتي لك بقطع نازه نکبت
وآیا نجات می دهی مرا از عذاب تو اعتراف من بدرگاه تو بدی آنچه ارتکاب آن کرده ام ام اوجبت
بلی مقامی هذا استحقاقك و یا انکه لازم و واجب ساخته از برای من درین مقام که ایستاده ام
غضب خود را ام لزمتني في وقت دعائي مقتك یا لازم است مرا در وقت دعا کردن من مقت
تو و این عطف تفسیر فقره سابقه است سبحانك لا ايئس منك تنزیه تو میکنم ترا از جمیع نقایص
و مایوس نمی شوم از تو یاس از رحمت الهی کفر است وقد فتحت لي باب التوبة اليك حال
انکه تحقیق که گشوده برای من در توبه و رجوع بدرگاه تو پس چون مایوس شوم بلی اقول مقال
العبد الذليل بلکه میگویم همچون گفتن بنده که خوار رتبه الظالم النفس جانی خود و ظلم کرده باشد
بجانب پروردگار خود المستخف بحرمة ربه و سهل کننده باشد بر خود تقصیر را در باب حرمت
صاحب خود یا اطاعت اوامر و نواهی او الذي عظمت ذنوبه جلت آنچنان بنده که عظیم است
گناهان او پس بسیار بزرگ شد گناهان او وادبرت ایامه فولت و پشت کرده است روزگار
بر او پس برگشته روزگارش حتى اذا رأى مدة العمل قد انقضت تا انکه چون دید که مدت عمر او
گذشت یعنی برگشته و غاية العمر قد انتهت و مدت عمر منتهی شد و این عطف تفسیر است وايقن انه
لا محيص له عنك بیقین دانست که او را جای دیگر پناه گاهی از عذاب تو نیست تلقاك بالانابة
جزای اذا است تلقی نمود ترا و اقبال کرد بدرگاه تو بر رجوع و توبه واخلص لك التوبة و توبه
خالص کرد بدرگاه تو فقام اليك تعديه به تضمین رجوع است بقلب ظاهر بتقی پس ایستاد در
گرد بدرگاه تو با دل پاک برچیده از حسد و نقص و ریب و ریا و غیر هما ثم دعاك بصوت خائل
خفی پس دعا کرد بدرگاه تو با آواز متغیر بسبب خوف و خفی و انفعالست از تو و در نسخه خامل
یعنی ساقط بالاعتبار قد نقاه طالك در حالتی که تحقیق کردن بر تو کرده از برای تو تنقی پس منقی

طالك

نکس ای سر فرو افکنده

وکج شده از کثرت انفعال و نکس رأسه فانثنی و سر بزیر انداخت پس دوتاه شده قدار خشیت
خشیة رجلیه تحقیق که در رعشه و لرزه آورده ترس او از غضب تو هر دو پای او را و عرقت وجنتیه
تحدیرا و عرق کرده از اشکهای چشم او رخسارهای او را یعنی رخسارهای او عرق شده از اشکهای او
یدموک یا ارحم الراحمین میخواند ترا باین عبارت که ای رحیمترین رحم کنندگان و یا ارحم الراحمین
من الشابة المسترحمون و ای رحیمترین کسی که مرة بعد اخری توبت بتوبت بدرگاه او آیند طالبان
ترحم و یا اعطف من اطاف به المستغفرون و ای مشفق و مهربانترین کسانی که بدرگاه تو آنها نزول
نمایند طلب کنندگان بخشش که گناه کارانند و یا من عفوه اکثر من تقصیره و ای آنکه بخشش او بیشتر است از جنب
او و یا من رضاه اوفر من سخطه و ای کسی که راضی شدن او از خلق زیاده است از غضب او
چه او راضی باشی چیزی شود و یا من تحنن الی خلقه بحسن التجاوز و ای آنکسی که منت نهاده بر خلق
بگذشتن از تقصیرات آنها بر وجه نیک و یا من عوده قبول الانابة و ای آنکسی که معتاد
ساخته بندگان خود را بقبول توبه و بازگشت و یا من اصلح بالتوبة فاسدهم و ای آنکسی که سبب
صلاح و خوبی بندگان خود کرد بتوبه که اندر خود ناکار ایشان بخوبی بدل شود و یا من یعفی عن فعلهم
بالیسیر و ای آنکسی که عفو شود میشود از افعال بندگی با اندکی و یا من کافی قلیلهم بالکثیر و ای آنکه جزا
داده فعل قلیل دنیوی متناهی را بثواب کثیر اخروی غیر متناهی عالیکن در قاموس است و بعضی جزا
دادن کافا بهمزه است چنانچه در بعضی نسخها است و یحتمل که همزه بالف بدل شده باشد و یا من
ضمن لهم اجابة الدعاء و ای آنکسی که ضامن شده برای عباد اجابت دعا را که فرموده ادعونی استجب
لکم و یا من وعدهم علی نفسه بتفضله حسن الجزاء و ای آنکسی که وعده کرده بخلق خود
بمقتضای کریمه کتب علی نفسه الرحمة لازم ساخته بر خود بفضل تفضل خود خوبی جزا را که بعض رحمت
و یا من یا عصی من عصاک فغفرت له از باب ما انا اقلت است یعنی نه من عاصی ترا از عاصیان
دیگرم که آنها را بخشیده بلکه از همه عاصی ترا بخشیده و یا من یلوم من اعتذر الیک فقبلت عذره
لوم بد گفتن مردمست بر فعل قبیح کسی و هر که قبیح کند لوم بر او بیشتر یعنی نه من ملومترین جمعی ام که
بدرگاه تو عذر آوردند پس تو قبول عذر از آنها کردی یعنی از همه بدکارتر بودند عذر تقصیر گفتند
و تو بخشیدی الشاهد و یا من یا ظلم من تاب الیک فعدت علیه و نه من ظالمترین جمعی ام که

ان کس المتعاطی ای انسه

فلان تحنن علی ای شفق

عوده کالعید فتعوده

بالامر

بر نفس خود یا بر غیر ظلم کرده بدرگاه تو توبه کرده اند پس تو بر آنها رجوع برحمت و بخشش و انعام
کرده یعنی از من ظالمتر از رجوع برحمت کرده اتوب الیک فی مقامی هذا توبه میکنم بدرگاه تو در این
جای که ایستاده ام یعنی توقف میکنم که بجای دیگر رفته توبه کنم متوسلا نادم علی ما فرط منه تخفیف
راء یعنی بهیچ توبه کسی که پشیمان باشم از آنچه پیشتر از او صادر شده مشفق مما اجترح علیه و ترسان
باشد از تقصیراتی که بر او جمع شده خائف الحیاء مما واقع فیه و شرمنده تمام باشد از افعالی که در او افتاده
و از او صادر شده و حیای او مشوب بشاء از عدم حیا باشد عالم بان العفو من الذنب العظیم لا
یتعاظمک و دانا باشد باین که عفو گناه بزرگ نزد تو بزرگ نیست و ان التجاوز عن الجلیل
لا یستصعبک و دانا باشد بانکه بخشیدن و گذشتن از گناه بزرگ پیش تو صعب و مشکل نیست
و ان الاحتمال للجنایات الفاحشة لا یتکاءدک از باب تفعیل یعنی دانا باشد باینکه برداشتن
گناهان قبیح و بخشیدن آنها بر تو شاق نیست و ان احب عبادک الیک من ترک الاستکبار علیک
باینکه دوسترین بندها نزد تو بنده ایست که ترک بزرگی بر تو کند و خود را در پیش تو خوار و ذلیل
بداند که ما للترب و رب الارباب و جانب الاخصاء و اجتناب کند از اصرار بر گناه و لزم
استغفار و الزام کند توبه و طلب بخشیدن را یعنی ملازم توبه شود و انا ابوء الیک بنعمتین منها
ان استکبر و من بدرگاه تو التجا برده بتو پناه میگیرم از تکبر و اعوذ بک من ان احبه و پناه می برم
بتو از اصرار بر گناه و استغفرک لما قصرت فیه و طلب مغفرت میکنم از تو بر آن گناهی که در آن
تقصیر کردم و استعین بک علی ما عجزت عنه و طلب مدد از تو میکنم در کردن کاری که عاجزم
از کردن آن اللهم صل علی محمد و آله و هب لی ما یجب علی لک خدایا رحمت بکن بر آن سرور
و آلش و بده بمن و مدد کن چیزی را که واجب است بر من کردن آن از بندگی تو و خلصنی مما استوجبه
منک و عافیت بخش و خلاصی ده مرا از آنچه مستحق آنم در درگاه تو از عذاب بسبب تقصیرات
و اجرنی مما یخاف اهل الاساءة و خلاصی ده مرا از آنچه می ترسند از او گناه کاران یعنی عذاب
آخروی فانک علی ما تشاء قدیر بعد از یاد بردن فعیل از ملاکه بیند ملاکه ای عاوند در مغفرت
الملی العفی المقتدر شرح کفته اخرا ملاهم یعنی اقدرهم در اساس است که هو ملی بکذا مضطلع به پس
معنی چنین باشد که خلاصی ده مرا که تو قادر بر عفو و اعتماد تمام بر عفو تست و در روایت کفعمی بشد بدیا
است

لا یتعاظمنی ای لا یعظم عندی شیء ما

استصعب علی الامر ای صعب ما

جانبه و رجنبه بمعنی ما

الملی و المقتدر الغنی مطرزی

کو حرزه قلب باشد و بر السنه همین جاری است و در قول الهی والصبر فی طلبها یعنی زمانا ظرف از علاوه است
و یا بدل حرزه منت مرتجو للغفرة هر کس امیدوار بخشایش تو انه معروف بالتجاوز و معروف و مشهور
کلمه مشتق از القصیرات لیس لحاجتی مطلب سوی آن نیست برای حاجت من مطلبی سوی آنکه مطلب نه ام
والذی عاذ بک غیرک و نیست از برای گناه من بخشنده غیر تو حاشاک یعنی معاذ الله یعنی پناه و التجا
جست و بحیثی که مراد این بشر که منزهی از آنکه دیگری تواند گناه بخشید و شریک تو شود در این پس اگر جا
مربوط ما بشر با قبل یعنی سبحی که و اگر یعنی آلات باشد تاکید تبرک است و اگر مربوط بما بعد بشر
پس منزهیت از آن که عبد نترسد مگر از حق و انکار درجات عرفان الت عدم خوف مگر از حق نکند
جوابش انکه عقاب همچو تادیب معلم و کسی طلب است پس در مقام طلب رحمت خوف باشد چه عقاب
نیز از رحمت است و ایضا شدت کمال صفات مقتضی آن است که نزد طلب مغفرت ملاحظه
رحیم مانع آید از استشعار بشدة العقاب و ایضا در درجات رجا و خوف متساوی اند هر کدام مانع
الد از استشعار بدیگر لقمان پسر خود را گفت بترس از خدای آنچنان که اگر یکی ثقلین ترا باشد خدا
کند و امیدوار باش آنچنان که اگر ملء ثقلین ترا باشد رحمت کند باقر علیه السلام فرمود که در دل
مومن نور خوف و نور رجا برابر است پس در مقام رجا خوف نیست بخلیبن گفته اند و محل تامل است
و در تاخیر رجا تشدید است برانکه باید خائف رجا باشد و لا اخاف علی نفسی الا ایاک و می
ترسم بر خود مگر از تو انک اهل التقوی و اهل المغفرة بدرستی که تو ای سزاوار که از و باید ترسید
و صاحب بخشش صل علی محمد و آل محمد و اقض حاجتی رحمت کن بر محمد و آلش و روا کن حاجت
مرا و انجح طلبتی و بساز مطلب مرا و تغفر ذنبی و بخش گناه مرا و امن خوف نفسی و در امن
دار از ترسها نفس مرا یعنی خوف را با منه بدل کن انک علی کل شیء قدیر بدرستی که تو بر همه چیز
قدرت داری و ذلک علیک یسیر و همه چیز بر تو آسان است آمین رب العالمین اجابت دعای
من کن ای پروردگار عالمیان

وکان من دعائه علیه السلام فی طلب الحوائج الی الله تعالی

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در طلب
آنچه احتیاج است از حق تعالی اللهم یا منتهی مطلب الحاجات خدایا ای آنکه مطلب
کردن حاجتها و منتهی شود زیرا که هر چه از کسی طلبی آنکس نیز محتاج در تحصیل آن بتو خود

باشد و آن نیز محتاج است بدیگری تا رفته رفته منتهی بحق تعالی شود و یا من عنده نیل الطلبات
بکسر لام و ای آنکسی که نزد او است و از او حاصل شود رسیدن بندگان بمطالب خود و یا من لا یبلغ حمده
بالبیان و ای آنکسی که نفرموده شد نعمتهای خود را بقیمت و بها چه عبادات مقتضی بنده گی است و نعم او
محض تفضل است و کسی نتواند بهای آن داد و اول نعم که ایجاد است کدام بها بر آن گرفته و یا من لا
یکدر عطاءه بالمنان و ای آنکسی که مکدر و چرکین نسازد بخششهای خود را بمنت نهادن چه نعم او در جنب عظمت
او شایسته نداده بقتضای ذات جمیل او صادر شده شان او ارفع است از انکه ایشان را در نظر او وقعی داشته
باشد و باعطای آن منت نهد و انکه فرمود قل لا تمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هدیکم للایمان که یعنی
گرویدن مسلمان شدن بر آنسرور منت منهادند حکم شد که بگو بر من منت منهید که مسلمان شدیم بلکه حق بر شما منت
که خدای بر شما منت نهد بانکه شما را بدایت بایمان کرد نه انکه حق تعالی بر شما منت گذاشته چه منت بر
کسی گذارند که او را در جنب منعم وقعی باشد بالتراب و رب الارباب و یا من یستغنی به و لا یستغنی عنه
هر دو بصیغه مجهول آنکسی که بطفیل او غنی توان شد و از او طلب غنا توان کرد و از او مستغنی نتوان
شد و یا من یرغب الیه و لا یرغب عنه و ای آنکه اراده تقرب بدرگاه او توان کرد و از درگاه
او دور نتوان اراده کرد و یا من لا تفنی خزائنه المسائل و ای آنکه فانی نگشتند خزانهای او را سوالها
چه خزانه او غیر متناهی است و سوالهای متناهی است و یا من لا تبدل حکمته الوسائل و ای آنکه حکمت
او را تبدیل نتوانند کرد وسیلها یعنی بسفارش کسی خلاف مقتضای حکمت او بفعل نیاید چنانچه بر سبیل
در دنیا خلاف تدبیرات مردم میشود بلکه اگر سفارش نیز مقتضای حکمت او باشد اثر کند و یا من
لا تنقطع عنه حوائج المحتاجین و ای آنکسی که بر طرف نشود احتیاج خلق با او چه احتیاج لازم ممکن است
و یا من لا یکثره در نسخه ابن ادریس از باب تفعیل است و در نسخه از باب انفعال دعاء الداعین و ای
آنکه بسیار در نیاورد او را دعای دعا کنندگان بر خلاف خلق که از کثرت طلب رنجه شوند و در
نسخه لا یعییه از اعیا یعنی مانده نگشتند و در بسیاری از نسخ لا یلحیه مضارع من یعنی للقصده
و الهمزة و اذان است حدیث من حسن المؤنة عالا یعنیه تمت بالغنا و عن خلقک بفتح
خلق معجمه من خلقک متعلق بتمت بتضمین ارتفاع یعنی بسیار حمد و نفع رسانیدی بخلق
در حالتی که رفیع المرتبه از خلق و در نسخه ابن ادریس بالغنی من خلقک پس من متعلق بغنی باشد

یعنی بی نیاز از مخلوقات بحیث [illegible] سوات الی الغنی عنهم و تویی صاحب
بی نیاز از خلق و نسبتهم الی الفقر و هم اصل الفقر الیک و نسبت داده خلق را بسوی احتیاج و ایشان
صاحب احتیاجند بسوی تو فمن حاول سد خلته من عندک پس کسی که قصد نمود که خود در کار او
شده آنرا بیند و اصلاح خلل خود از درگاه تو طلب نماید و سرا صرف الفقر عنی بتقسیمک و خواست
که فقر از خود دور کند بوسیله قسمت تو فقد طلب حاجته فی و در نسخه من مظانها پس تحقیق
که طلب کرد مطلب خود را از جائی که مظنه طلب آن حاجت بود و تکلف متاعه جزم غیبت بنده را
که مطلب و تحقیق ساخته میشود یا نه و الی طلبته من وجهها و آمد پیش مطلوب خود از روی طلب
یعنی از وجهی که حصولش از آنجا طلب توان نمود و من شی جهده جهد جهده الی احد من خلقک
و هر که حاجت خود را از مخلوقی طلب کرد در طلب آن حاجت متوجه بمخلوق شد او جهد سبب تحصیل
دو تک یا گردانید اسم السبب کارساز خود نه ترا فقد تعرض للحرمان پس تحقیق که متعرض شد
از درگاه تو مر محرومی را از آن درگاه و خود را در معرض حرمان در آورد و استحق من عندک
فوت الاحسان و مستحق آن شد که از تو احسان باو نرسد اللهم و الیک حاجة خدایا مرا بتو یک
حاجتی است که قد قصمت از باب تفعیل و در نسخه از باب کرم منها جهدی بضم جیم تحقیق که بسیار
قاصر و ناقص است از تحصیل آن طاقت من و تقطعت دونها حیلی و پاره پاره شد یعنی ضایع
گردید و بکار نیامد نزد تحصیل آن تدبیرات من و مددت الی نفسی و زیلت داد پیش نفس من رقبتها
الی من یرفع حوائجها الیک نزدیک بردن و عرض کردن آن حاجت را بکسی که او عرض مطالب خود
بتو کند مثل سلطان اگرچه قدرت او پیش از فقیر است اما سلطان نیز مطالب خود از درگاه الهی
خواهد و لا یستغنی فی طلبها بتکرار ملک و بیاز نیست در تحصیل مطلب خود از تو و یحیی لقد
من زلل الخاطئین و در نسخه ابن ادریس الخاطئین و آن رفع حاجت بغیر تو لغزشی است
از لغزشهای خطا کنندگان و عثرة من عثرات المذنبین و افتادنی است بر راه از افتادنهای گناه
کاران چه احتیاج بمحتاج بردن خطاست و آن التجا بغیر ناشی است از غفلت که بمنزله خواب است
ثم انتبهت بتذکیرک لی من غفلتی متعلق است بانتبهت یعنی پس بیدار شدم از خواب غفلت
خود بسبب یاد دادن تو مرا و نبهتنی من ازین غفلت و تو خبر دادی بتوفیقک من رقدتی و بر خواستم

الجهد بالضم و الفتح الطاقة

حیلتی

اعتماد بر از بین

ازین لغزش خود بتوفیق تو مرا و تنبهنی من عثرتی و رجعت بتسدیدک و برگشتم بتوفیق تو مرا بر جنس
و ثواب و میازروی در قول و فعل عن مثلی از افتادن بر روی بسبب لغزش و غفلت و قلت
سبحان ربنا و گفتم پاکست و منزه پروردگار من کیف یسئل محتاج محتاجا چگونه سوال کند محتاجی
از محتاجی که آن مثل استفاهام انکاری است از ندائی و الی یرغب معدوم الی معدوم و کی و بکجا میل
میل کرده فقیری مشتق است از عدم بوزن قفل از باب افعال لازم پس معدوم یعنی زو
فقر باشد و مشتق نیست از عدم بوزن فرس که مقابله وجود است فقصدتک یا الهی بالطلب
پس قصد تو کردم ای معبود من برغبت یعنی رغبت بتو کردم و از سوال غیر تو روگردان شدم
و اوقدت علیک رجائی و بدرگاه تو آوردم امید خود را و بالثقة بک باعتماد تمام بفضل تو
و علمت ان کثیر ما انعمت به یسیر فی وجدک و دانستم که آنچه از تو طلبم هر چند در نظر من بسیار
بنظر در جنب فضل تو و سعت قدرت تو کم است و ان خطیر ما اسئلک حقیر فی وسعک و آنکه
مطلوب من آنچه از تو طلب بخشیدن آن کنم در جنب سعت ملک تو حقیر است و ان کرمک لا یضیق
عن سؤال احد و آنکه کرم تو تنگی نمی کند از سوال هیچ کس و ان یدک بالعطاء یا اعلی من کل
ید و آنکه دست تو بانعام بلندتر است از هر دستی اللهم فصل علی محمد و آله و احلنی بکرمک علی الفضل
خدایا چون من باین اعتماد دست امید بفضل و کرم تو زده ام پس رحمت بر آنسرور و آلش بکن
و بار کن مرا بر تفضل خود بکرم خود یعنی تکیه گاه و پشت و پناه من تفضل خود بکرم انعام بی استحقاق
و لا تخلنی بعدلک علی الاستحقاق و حمل مرا بر استحقاق مکن خلاصه معنی آنکه با من بعدل کار مکن
بلکه بتفضل خود عمل کن فانا یا قول راغب الیک فاعطیته و هو و هو در نسخه شیخ
شهید نیست نه اینجا و نه در فقره دویم یستحق المنع پس نیستم من اول کسی که بدرگاه تو التجا برده
پس تو مطلب او را ساخته حال آنکه او مستحق منع بوده یعنی با وجود عصیان چندین کس التجا برده
بانعام تو سرافراز شده و لا یا قول سائل سألک فاعطیته علیه و نیستم من اول سائلی که از تو سوال
کرده باشد پس تو تفضل بر او کرده باشی بلکه هر چند کس تفضل کرده و هو یستوجب الحرمان حال
آنکه سایل مستحق محرومی بوده باشد اللهم صل علی محمد و آله و کن لی حاجتی مجیبا خدایا رحمت
بر محمد و آلش بکن و باش برای دعای من اجابت کننده و من ندائی قریبا و باش برای فریاد

و نگفت

نگفتی تا عقبه از ربع مهر

بسوی فقیری

دعای

من نزدیک و این کنایه است از سرعت اجابت و لا تقطع رجائی و باش برای من تقطع رحمت
کننده و لا تقطع ساعاتی و باش شنونده آواز مرا و این هم کنایه است از تعجیل اجابت و لا تقطع
رجائی عنک و قطع امید من از کرم تو مکن و این کنایه است از رد دعا و عدم اجابت
و لا تثبط سببی عنک و جدا مکن ریسمان مرا از تو و قطع ریسمان کنایه است از رد دعا و لا تقطع
رجائی فی حاجتی هذه و غیرها الی سواک و حواله مکن مرا و متوجه مساز مرا بغیر تو در این مطالب
یعنی در تحصیل مطلب مرا حواله بغیر مکن و تولنی بنجح بضم نون طلبتی و خود متولی شو مطلب
دادن مرا بر مطالب من که محتاج بغیر تو نشوم و قضاء حاجتی و تولی بودن قتل قبل
زوالی عن موقفی هذا و تو خود متولی شو بسامختن حاجت من و برسیدن من بمسئول من
پیش از حرکت من از اینجای که ایستادم یسیر لی فی العسیر و آسان کردن تو برای من آنچه مشکل است
و حسن تقدیرک لی فی جمیع الامور و تقدیر نیک خود برای من در همه کارها و صل علی محمد و آل
صلوة دائمة نامیة و رحمت بکن بر آن سرور و آلش رحمت دائمی که روز بروز زیاده شود
و در نسخه زاکیه نیز است لا انقطاع لامدها بخصوص صلواتی که ابدیت او را انقطاع نباشد و لا ینفد
مبالغه و تاکید است چه ابد را انقطاع نمی باشد و لا منتهی لامدها و زمانه او را نهایت نباشد
و اجعل ذلک عونا لی و بگردان صلوات مرا بر آن سرور و آلش یاری دهنده مرا و سببا لنجاح
طلبتی و سبب وصول مرا بمطلب من انک و انه کریم بدرستی که تو غنی و کریمی آنچنان غنی که فیض تو
بجمیع عالم رسیده و من حاجتی یا رب و از جمله حاجتهای من ای پروردگار من کذا و کذا کنایه
است از آن حاجتی که او را یاد و تذکر حاجتک و یجای کذا و کذا حاجتی کرداد ذکر کند و این از
الفاظ و عادت نیست بلکه تعلیم است که چه باید کرد ثم تسجد و تقول فی سجودک پس سجده کند و در سجده
بگوید که مفتقرک الیک غنی فضل تو موانست کرد با من و سبب انس من شد و احتاج الی و امید
تو دلیل راه من شد فاسئلک بک و بحقه و آله صلواتک علیهم ان لا ترد بی خائبا پس میطلبم از تو
بوسیله تو و بحق و آلش رحمتها ترا بر ایشان که نگردانی مرا از درگاه خود ناامید و بمطلوب و در
بعضی نسخ انک سمیع الدعا قریب مجیب انک بالاجابة جدیر انک علی کل شیء قدیر
و کان من دعائه ع اذا اعتدی علیه او رای من الظالمین ما لا یحب

و رجائی ص
الیت القطع ص
السبب الحبل و ما یتوسل به الی غیره ۱۲
سواک غیرک الفاء و ان فتحت مدات
تاء الجر ص
الجامع الغنی الذی وسع غناه فاقة عباده
و اسع رزقه جمیع خلقه ۱۲
الرابع عشر

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام و در نزد تعدی ظالمی بر و یا دیدن
یکی از ظالمان را و کسی را که دوست نمی داشت دیدن او را یا من لا یخفی علیه انباء المتظلمین تظلم کنندگان
کسی است که مظلوم شده نزد کسی تا داد او بدهد ای آنکه بر او پوشیده نیست اخبار مظلومانی که فریاد
بدرگاه او کنند یا این معنی دارد که تو میدانی که او بر حق فریاد میکند یا مظلوم نیست و تهمت میکند
و یا من لا یحتاج فی قصصهم الی شهادات الشاهدین و ای آنکه در دانستن واقعه مظلومان
محتاج نیست بگواهی دادن گواهان چه او عالم السر و الخفی است و یا من قربت نصرته من المظلومین
و ای آنکه نصرت او نزدیک است بمظلومان و یا من بعد عونه عن الظالمین و ای آنکه دور است
مدد او از ظالمان قد خلت یا الهی ما نالنی بتحقیق که در گذشته ای خدای من آنچه رسیده بمن من
فلان بن فلان از فلان پسر فلان اینجا باید نام آن ظالم و پدرش ببرد بجای لفظ فلان
ها حضرت بیان ما نالنی است از آنچه تو منع کرده چه از آن چیزی بی وجه مرا ممنوع و حرام است
و انتهک منی انتهاک یعنی شکستن حرمت متعدی است و معطوف است نالنی و ضمیر راجع است بما و مراد
اینجا عرض است یعنی و انتهک تو که شکست عرض من کرده مما جرأت علیه بسبب آن جرأت که بر معصیت
یعنی مخالفت مرا و آنچه تو او را منع کرده چه هتک عرض ممنوع است و در نسخه و انتهک منی بجرأت
پس عطف است بر ما نالنی بطلب الی هتک عرضه از روی شدت فرح و رغبت تو که نزد او است
یعنی همان باعث زیاده سرای او شد و اغترارا و از روی نازی خود دن و مغرور شدن او بتکبر
علیه بکم فلان الامر بکسر امر عهد و جهالت کنایه است از تاخیر عقوبت یعنی چون کارهای بد کرد
و امهال در انتقام عقوبت او کرد مغرور شده هتک عرض من کرد گفته اند اغترار افتعال است
از غره بوزن شدة یعنی غفلت و یا یعنی نقل است یا اغترار بمعنی بجا آورده و اجتراء است و یا بمعنی
علی بهره و معنی تغییر شده ما عزتک بر تک اللهم فصل علی محمد و آله و خذ ظالمی و عدوی من ظلمنی
بقوتک متعلق است بخذ خدایا چون عدو بر من ظلم کرده پس رحمت بر آن سرور و آلش بفرست
و بگیر بقوت و قدرت خود کسی را که بمن ظلم کرده و دشمن دار بدل ظلمی که بمن کرده و اقطع حده عنی
بقدرتک و بشکن بقدرت خود تیزی دم شمشیر دشمن مرا تا آسیب او بمن نرسد و اجعل له
شغلا و بگردان بمن و در نسخه بضمیر مفرد مشغول ساز و گرفتار بکن او را بچیزی

انباء الخبر ص
الحظر الحجر و هو خلاف الاباحة و المحظور المحرم ص
انتهک عرضه ای انتهاکا شتمه ۱۲
الجرأة ص
البطر شدة الفرح ص
الکبر الانکار و الاحتقار الجرد بالجیم
و فی بعض النسخ الفتح و الاغترار باتباع تغییر کرده
و هذا المعنی اصوب علی الاصل و فی بعضها بالدال
اباه و هذا الجزء اصوب علی الاصل و فی بعضها بالدال
علیه و فی بعضها باتباع تغییر کرده ۱۲
ما عزتک
نقل فتحه ما فعل ای کسره ۱۲

متعلقات او است تا فرصت از او هم نداشته باشد و تجرأ قاینا و به و عاجز بکن او را از آنچه
قصد کند و از روی افتحی رعداوت با من کند چه نوئی بمعنی قصد است پس باب مفاعله بمعنی اصل
فعل باشد و ایضا ناوه منا و الهمزه بمعنی فاخره و عاری است از نوء بمعنی نهوض للعداوة پس
با بدل همزه باشد اللهم صل علی محمد و آله و استینا فت خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و لا تمکن
ظالمی ورا و اعدا مرا و اگر ظلم بمن بکند یعنی مگذار که ظلم کند و احسن علیه عفوی علیه متعلق است
بعفو یعنی اعانت من بر عدوی من نیکو بکن تا من بعد تو بر و طالب شوم و از او متنفر نشوم
و اعصمنی من مثل افعاله و محفوظ دار مرا از مثل آنچه او می کند از نقدیها بخلق و لا تجعلنی فی مثل
حاله و مگردان مرا در مانند آن حالت ظالم اللهم صل علی محمد و آله و اعذنی علیه عند نوی گویند
گویند استعذت بحاذیه الامر اعذ الامیر علیه یعنی از زید فریاد رسی شنیدم نزد امیر و طلب
اعانت کردم پس امیر اعانت من کرد عدوی بالف مقصوره بمعنی معونه است باشقام از عدو
حاضرة تکون من غیظی و شفاء و اعانت من بر عدوی من بکن اعانت کردن سریعی که باشد
سبب شفای خشم و غضب من از او و من حنقی علیه و فاه و افی باشد بشدت خشم من و قدرت
آن از آن شود اللهم صل علی محمد و آله و عوضنی من ظلمی عفوک خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش
و در عوض ظلمی که عدو بمن کرده تقصیرات مرا عفو کنی و ابدلنی و در نسخه ابن ادریس و ابدلنی
و در نسخه و ابدله منه صنیعة بی رحمتک و تبدیل بکن کاری را که بمن کرده است برحمت تو
بر من یا رحمت بکن بر و نادیگر بدل نکند فعل مکروه جلل بمعنی عظیم و بمعنی آسان از جدا و ادنت
وفاه تعلیل است دون سخطک بودن فرس و قفل بر دو نسخه است یعنی چرا که هر مکروه
سهل است غیر غضب و عقاب تو پس با رحمت تو بر من ظلم عدو بین است و کل
مرزئة بفتح میم و کسر زا بمعنی مصیبت در نسخه الشهید است و ما در نسخه دیگر اسم فاعل باب
افعال است از زرء بوزن قفل بمعنی نقص سواء و در نسخه الشهید شوی بمعجمه و تنوین بمعنی
هین و بسیر و گویند رجل سواء یعنی وجود و عدم مثل برابر است مع موجدتک یعنی با ادنی
غضب تو چه جای غضب تام تو و وجود و عدم مبین برابر است یعنی هر گاه بنده علیه که ادنی
غضب الهی است در جنب آن مصیبت و بیولی چه نماید اللهم فکما کرهت از باب تفعیل الکاف

مرا و اینده بر دیعنی بسرعت و یحتمل که بای سببیه باشد که بسبب بردن حق من مرا با خود بدو اند
و نزدیک باین است نسخه که بعد است پس همه آنست که گویند حاضر الرجل صاحبه وقتی که دست او گرفته
برادر رو و بلکه در حاضره یعنی هنگام او که یعنی در کمر بند او و در نسخه بهمه لیتین است گویند واجب
دهد حضرت بدر را یعنی حق مرا بر وی عوض و در نسخه بحقین است در صحاح است که یحاضرنی بحقی ای
یمنعنی و یماطلنی فیه و یحاصرنی ای یذهب بحقی جهارا و این نسخه انسب است والله اعلم و عرفه
حتی قلیل ما اوعدت الظالمین و در نسخه الظالمین و بشناسان آن ظالم را و راندک زمانی آنچه بآن وعید
ظالمان کرده از عقاب و دگر بدن کنایت است از رسانیدن چه بعد از رسیدن عذابی محسوس و معلوم
معنی می باشد بهمین معنی است و عرفنی ما وعدت من اجابة المضطرین و ثبت من مرا آنچه وعده کرده
در اجابت دعای مضطران چه فرموده که امن یجیب المضطر اذا دعاه اللهم صل علی محمد و آل
و وفقنی لقبول ما قضیت و علی خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و توفیق ده مرا از برای قبول کردن
من هر چه تو در ازل حکم بآن کرده در باب من خواه بجهة نفع من و خواه بجهة ضرر من در دنیا و رضنی
بما اقضیت و رضنی و راضی کن مرا یعنی در دل من القا کن که راضی باشم بآنچه بسبب قضا خواه از کسی برای من
و خواه از منزلی دیگر و اهدنی للتی هی اقوم و راه نمای بکن بطریقی و طبقی که محکم و راست
تر است که آن طبقه نبویه است صلی الله علیه و آله و استعملنی بما تهوی العلم و مرا بر کار بدار که سلامتی از
عذاب الهی در آن کار بیشتر باشد اللهم و ان کانت الخیرة بودن مید بی عندک فی تاخیر الاخذ
خدایا اگر مختار سازی تو مرا آمدن یعنی بهبود من در نزد تو در تاخیر گرفتن و دشمن باشد و توقیف عقاب
او بجهة من یعنی در مکافات ظلمی که بمن کرده و در نسخه الاخذ بحقی و ترک الانتقام ممن ظلمنی الی
یوم الفصل و جمع الخصم و در نسخه جمع الحکم یعنی اگر بهبود من در ترک انتقام از ظالم من باشد تا روز
قیامت که خصومات در آنروز فیصل یابد و تا وصول شود بمحل خصومت و موضع حکم که عرصه
قیامت است فصل علی محمد و آله و ایدنی بذلک اگر بهبود من در ترک او تاخیر عقاب ظلم است
پس رحمت بکن بر محمد و آلش تائید و تقویت من بکن از جانب خود بفضل تو بتیسیر صادقه
یعنی در هر حالت ظلم او تقویت من بکن بنیت راست یعنی نیت خوب بده که نیتی باشد بر وفق
اعتقاد بعدم رسیدن ظلم و بوصول جزای ظلم هر وقتی که خدا خواهد و صبر دایم و صبر بمحنت تا دام

الحیوة به و اعذنی من شر عاجل الفتنة و پناه بده مرا از بدی زحمت یعنی از میل بملاهی و بلغ بی الرضی
و از شدت جزع و دلتنگی که صاحبان حرص را می باشد و صیر بی قلبی الی ما ادخرت لی من ثوابک و فضل
بکن و ثبت ساز در دل من صورت آنچه ذخیره کرده برای من از ثواب خود و اعددت لخصمی من جزاء
و عقابک و چون آماده ساخته برای دشمن من از جزای خود و عقاب تو او را بر ظلم من هر گاه این
معنی در دل نقش شود ناچار صبر بانت صاد قرجع شود و اجعل ذلک سببا لقضائی بفتح قاف یا قضیت
و بکردان آن نیت و صبر و قصور را سبب رضامندی من بآنچه در ازل حکم کرده در باب من و تقبل بما
تخیرت و بسبب اعتنی و من بآنچه اختیار کرده در باب من آمین قبول کن و مستجاب گردان دعای مرا
رب العالمین ای پروردگار اقسام عالم انک ذو الفضل العظیم بدرستی که تو صاحب فضل عظیم
و بسبب استحقاق عنایت کنی و انت علی کل شیء قدیر و تو بر هر چیز قادر و از انواع احسان و فضل و جزا

وکان من دعائه عم اذا مرض او نزل به کرب او بلیة

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در وقت مرض یا در وقتی که نزول
می یافت باو محنتی یا بلائی روحیه اللهم لک الحمد علی عالم ازل التصرف فیه من سلامة بدنی بیان عادت
خدایا مر ترا است سپاس و سلامتی بدن من که همیشه بوسیله آن سلامتی تصرف در لوازم حیوة میکنم
و لک الحمد علی ما احدثت بی من علة فی جسدی و مر ترا است سپاس بر بیماری که در بدن من پیدا کرده
یعنی حمد مر ترا است بر هر نوع ضرر که در بدن من پیدا کرده یا الهی ای الخالقین احق بشکرک پس بدرستی ای معبود
من که ازین دو حال کدام سزاوارتر است بشکر کردن مر ترا و ای الوقتین اولی بالحمد لک و ازین
دو وقت کدام است که اولی است بسپاس گفتن بر تو او وقت الصحة التی هنأتنی فیها طیبات رزقک
آیا اولی بشکر وقت صحت است که در وی گوارا ساخته برای من رزقهای پاک حلال خود را که بی تعب
داده آنرا منشطة لی فیها لابتغاء مرضاتک و فضلک و نشاطا و لذة بمن بسبب آن رزقها
از برای طلب امور که مرضی تست و برای خواستن فضل تو و قویتنی معها علی ما وفقتنی له من
طاعتک و تقویت کرده مرا بآن تهیه رزق و نشاط در طلب رضا و فضل بر آنچه توفیق داده مرا بآن
از طاعت تو پس بر این امور شکر واجب است ام وقت العلة التی تحططنی فیها ابواب فضلک
بهمیلتی و تخصیص پاک کردن و خالص نمودن طاعات با آنش از شوائب ردیه یا اولی بشکر وقت

بیماری است که پاک کرده مرا بآن از گناه و سبب بخشیدن تقصیرات من شده و النعم التی عطف
تقصیر علت است الحقتنی بها و وقت نعمتها که ملحق داده بمن جمیع محن دنیا سبب نجات
آخرت است پس نعم باشد چنانکه میفرماید تخفیفا لما ثقل به علی شیخ بهاء الدین گفته که لفظ علی
در نسخه جهة هست ظهرت الخطیئات پنهان است یعنی این محن را که بمن عطا نمود بجهة تخفیف
دادن گناهی است که سبب آنها بر پشت من بار گران بود و نظیره ایضا انعمت فیه من السیئات
و بجهة پاک کردن از کثافت گناهانی که در آن مخلوط خورده بودم و تنبهنا الی التوبة و بجهة متنبه
ساختن بر توبه کردن چه آدمی را چون محنتی پیش آید رجوع بدرگاه الهی می کند و توفیق توبه می
یابد و تذکیرا لنعم الخویة بجهة یاد دادن من و متذکر ساختن من محو کردن گناه بقدیم النعمة و من
نعمتها و غایتها که درین محنت مندرج است نعمت قدیمه است که در ازل مقدر شده و فی خلال
ذلک ما کتب فی الکاتبان و در اثنای آن محنت مشتمل بران نعم نیز واقع است آنچه نوشته شد برای من
کاتبان اعمال من زکی الاعمال ما اغلب ظهره و اللسان ینطق به و لا جارحة تکلفه اداء اعمال نیک
آنقدر که زود ادای آن کرده بود و نه زبان تکلم بآن نموده بود و نه هیچ عضوی که متحمل محنت آن شده بود
بلا افضاء الیک علی و احسانا من صنیعک الی و در نسخه کلفتنی منه حسن صنیعک یعنی صنیعک الی بلکه این
اعمال که در جریده من کاتبان ثبت کردند بمحض فضل تو بود بر من بجهة احسانی است که از جهة عنایات
تو بمن رسیده و اینی معلوم شد که وصول محنت و مرض باعث حسنات است که بکرم الهی ثبت شود
بی آنکه از بنده صادر شود پیغمبر صلی الله علیه و آله با تمام دیده تبسم کرده فرمود دوست بیمار نگاه
مؤمنه آمدند تا عمل شیا نزد او را بنویسند او بیمار بود بدرگاه الهی عرض کردند حکم شد که تا او
در دام بیماری است حسنات می نوشته باشید برای او و مثل آنچه در صحت ادای اعمال خیر میکرد که هنوز او
در زندان کرده ام ملکی عرض کرد که فلان بنده بیمار شکایت کرد حکم شد که اگر حبس کنم و منع او
شکایت کنم انصاف نکرده باشم بنویسید مثل آنچه در صحت عمل خیر میکرد و گناه را مینویسید تا از حبس
خلاص کنم و برای او نیز بنویسند مثل اعمال صالحه که در بیماری کرده سر شکر انکه نیة المؤمن خیر من عمله
اللهم فصل علی محمد و آله و حببت الی ما رضیت لی و چون محنت باعث این همه کرم است پس رحمت
بر محمد و آل محمد و محبوب من بکن آن محنت را که مرضی است که بآن بلیه مبتلا شدی باشم و آنچه رضای

وفی نسخة اخری بظهوری یعنی لیکون ظهوری بدون غیری علی اوپا نداده الله اعلم

الحوب بالضم الاثم یقال حوبت بکذا ای اثمت توب حوبا و حوبة صح

الخلال الفرجة بین الشیئین و الجمع اخلال الکسر قمی

تکلفه ارکبته بکلفة و مشقة صح

قوله من صنیعک ای من عنایتک و معروفک و تبعیضیه او بیانیه و الکاف الجر زائدة اعنی الجار یتعلق بصنیعک و یحتمل صلة ان یکون احسانا صح

لست انزاد و دوست دارم و یسر لی ما تحملت لی و آسان بکن بر من آن بلیه را که نازل کرده
بر من و مرا محمل آن ساخته و طهرنی من دنس ما اسلفت و پاک کردان مرا از چرک معاصی که کردم
و اتح لی سفرا فقد تمت و پاک کردان از من بسی هر چه پیش ازین کرده ام و اوجده اخلاوة العافیة
گویند اوجده فلان مظلوما ای اظفره به یعنی رسانیده بمطلب یعنی مرا ظفر بده بر شیر عافیت
که دفع بلیه است و برسان باین حلاوت و عافیت مراد رفاه موسل است که العافیة دفاع الله
عن العبد و اذقنی برد السلامة و بچشان مرا سردی هر آمیزی سلامت را و استعمال ذوق و تعلق
او بسرد و اسباب سردی برای سلامتی همچنان است و اجعل مخرجی عن حبسی الی مغفرتک و بگردان در
رهائی مرا از بیماری مغفرتی که نتیجه تعلقت من عفو تو باشد و مخرجا مصدر میمی است عن حبسی
بفتح صاد بلغت بنی تمیم و در نسخه ابن ادریس بکسر صاد بلغت قیس الی نجاوزک و بگردان انتقال
مرا ازین افتادگی بیماری عفو تو که گذشتن تو از تقصیرات من و بخشیدن آنها و خلاصی من کرب
الی رؤیتک خلصنی الیه یعنی وصل الیه و بگردان رسیدن مرا از محنت بسوی رحمت خود یعنی چون
انتقال ازین بلیه کنم برحمت تو رسم نه بغضب تو و محتمل که خلاصی یعنی متعارف باشد و تعدیه
بالی بتضمین معنی وصول یا انتقال باشد چنانچه در فقرهٔ دویم است و سلامتی من هذه الشدة
الی فرجتک و بگردان سلامتی مرا ازین سختی و محنت در حال وصول باز آن تو غم مرا انک المتفضل
بالاحسان بدرستی که تو تفضل کنی بجود و تفضل بی استحقاق المتطول علیهم بالاء
متنان امتن علیه ای انعم علیه و اصطنع عنده صنیعة پس تعلق بالامتنان بمتطول بعد از بجر
از معنی انعام و استعمال آن در مجرد اعطا یعنی تو منی که دهنده بطریق انعام و فضل جمیل
بغیر الوهاب الکریم ذو الجلال و الاکرام تو منی که بسیار بخشنده و کریمی و صاحب
صفات عظیم که اراده قهر و غضب صفات جمال و احسان و تفضل

وکان من دعائه ع اذا استقال من ذنوبه او تضرع فی طلب العفو عن عیوبه

بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در نزد طلب
اقاله یعنی بخشیدن آنها مجازا اقاله گفته که آن بیع است و در نزد تضرع در طلب عفو
از عیبهای خود اللهم یا من برحمته یستغیث المذنبون خدایا ای آنکه نزد رحمت او داد

او جده ای مطلوبه ای ظفر به صح

مرع افتادن کرک

تفضل اذا امتن علیهم

الاحسان الانعام صح

یدا است

التاسع عشر

خواه مؤمن کند کافر و هر رحمت او بر علیت همه آنها کند و یا من یلی ذکره اجابة المضطر
المضطر تو ای فرع الیه استغاثت به و ای آنکه مردم نزد اضطرار التجا برند بذکر احسان او و طلب
اعانت از او نمایند بذکر تفضل او و یا من یخیفه تخجل الخاطئون و ای آنکه بجهت ترس او
باواز بلند گریه کنند خطا کنندگان و عاصیان یا الشح یعنی مؤانس و مفیض انس بجان بجهت
مبالغه مثل رایة عدل و همچنین لفظ فرع فیما بعد کل مستوحش غریب ای دهنده انس هر وحشت
زده غریب دور افتاده از دوستان یا فرج کل مکروب کئیب و ای دافع غم هر مغموم بدحال
از حزن و یا غوث کل مخذول فرید و ای فریاد رس هر که بخواری افتاده و تنها شده و یا مخذول
مراد معین است مجازا کل محتاج کلیه و ای مدد کننده هر محتاج را نه که مردم اعانت او کنند
و از جهل خود بر آنند انت الذی وسعت کل شیء رحمة و علما تو ئی آنکه رحمت و علم تو شامل
همه چیز است و انت الذی جعلت لکل مخلوق حقا علیک و در نسخه لغتک حقا تو ئی آنکه
بهر مخلوقی در لغتها خود حقی داده و انت الذی علوه اعلی من کل شیء تو ئی آنکه علو او بلند
تر و برتر از هر چیز است و انت الذی تسعی رحمته امام غضبه و تو ئی آنکه رحمت او پیش
پیش غضب او و ایضا رحمت او غضب عقب نیز باشد بمقتضای فان مع العسر یسرا ان مع
العسر یسرا پس با هر عقبی و عسری و رحمت و یسر باشد سابق و لاحق و انت الذی عطاؤک
امنک من منعه تو ئی آنکه بخشش او بیشتر است از منع او و انت الذی اتسع الخلائق کلهم فی
وسعه تو ئی آنکه گنجیده اند همه مخلوقات در وسعت رحمت او گویند وسع الظرف الماء و گویند
اتسع الماء الظرف چنانچه گویند این کوزه گنجایش آب دارد و یکمن آب درین کوزه می گنجد
و مراد ثانی است و انت الذی لا یرغب فی جزائه و من العطاء تو ئی آنکه هر کس علیه کسی طلب
جزا و مکافات از او نکند چه غایت فعل الهی علم او است بنظام خیر و انت الذی لا یفرط فی
عقاب من عصاه و تو ئی آنکه افراط نکنی و زیاده از حد و سط عقاب عاصیان نکنی و بر آنست
شهید از باب نصر از فرط علیه عمل و عدا و در نسخه ابن ادریس از باب تفعیل گفته اند
و معنی آنکه شتاب نکند و در اخذ عاصیان و تقصیر نکند در تاخیر عقاب چه مهلت داده تا موت
و انا یا الهی عبدک الذی اسرته بالذنوب فقال لبیک و سعدیک و من ای خدای من

آنچنان

آنچنان بنده توام که او را فرمودند که دعا کن و طلب حاجت از درگاه تو بکند پس گوید آن بنده که اینک
در بندگی تو ایستاده ام و مساعده می کنم یعنی اطاعت میکنم منتهی الاربة مطروح بین یدیک
اینکه منزل افتاده ام در پیش تو انا الذی اوقرت الخطایا ظهره منم آنکه سنگین ساخت گناهان پشت
او را و انا الذی افنیت الذنوب عمره و منم آنکه عمر او بگناهان گذشته و فانی کرده و انا الذی جهلک
عقله و منم آنکه بسبب جهل تو عقل خود را تو کردم و ترا نافرمانی نمودم و لم یکن له جرأة لذنوبه
آن نبود که او عقیده تو کند چه نفع تو شامل حال او است هل انت یا الهی ارحم من دعاک فابلغ فی
ای معبود من آیا تو رحم کننده تر کسی که دعا کند تو کند و از تو طلب رحمت نماید تا منتهی مبالغه در طلب کنم و این
و این استفهام تقریری است یعنی رحمت بکن و همچنین ما بعد ام انت خیر من اجابه آیا تو بهتر کسی
و رنه و اینجا منا حب نیست بلکه از باب حذف و ایصال است تقدیرش بکی بعد که گفته اند بقصد خواهی
اشک و بعد صوت و آواز گریه کننده فاسرع فی الاجابة آیا تو بخشنده تر کسی را که در درگاه تو گریه کند
تا من شتاب کنم در گریه ام انت متجاوز عن عاصیک و جهد تذللا آیا تو درگذرنده از تقصیر و بخشنده
کسی را که خاک آلود سازد روی خود را در درگاه تو از روی خواری ام انت مغنی من شکا الیک فقره
توکلا یا تو بی نیاز کننده کسی را که عرض فقر خود بدرگاه تو کند و اظهار احتیاج خود بتو نماید و توکل
التجا نبرد و از تو طلب کند از روی توکل بتو الهی لا تخیب من لا یجد معطیا غیرک خدایا خایب مکن
چنانچه نیابد آنچه تو طلب و جز توحید کردان کسی را که نیابد غیر از تو دهنده و چه مالک کل توئی و لا تخذل
من لا یستغنی عنک و در نسخه لا یستعین باحد دونک و خوار مکن کسی را که بی نیاز نیست از تو یا عانت
هیچکس غیر تست بلکه نیازمند درگاه تست و و بدیگری التجا ندارد و آنکه گفته اند که بصیغه معلوم است
از باب علم یعنی سقوط اشفار و جفن از بشره یا گریه بصیغه مجهول از باب افعال چگونه اخذ البکاء
العین مستحق نیست الهی فصل علی محمد و آله و لا تعرض عنی و قد اقبلت علیک پس رحمت بر آنسرور
و آل او و روی مگردان یعنی بی عنایتی مکن و حال آنکه من روی بدرگاه تو کرده ام و بتو پناه آورده ام
و لا تحرمنی و قد رغبت الیک و محروم مساز مرا و حال آنکه رغبت بسوی تو کردم و بتو التجا آوردم و لا
تجبهنی بالرد گویند جبهه بالمکروه یعنی روی بروی کرد او مکروه را و قد انتصبت بین یدیک و در مقابل
من رو من مکن حال آنکه ایستاده ام پیش تو بندگی و تجز انت الذی وصفت نفسک بالرحمة تو ئی

الفرج الاعانة ص

الخطاؤن انتجع رفع الصوت ببکاء ص

الکآبة سوء الحال والانکسار ص

حزن الحزن ص

تذاکرت رجعاری ضعفت ص

الطرد الابعاد ص

فاشتبع

قد اوقره الدین اثقله ص

افنیت فنیات العمر ریکت فلانا باثاء ص الفنو الکسر

الدعاء

تعفیر الوجه بسحه بالتراب

لا یخیب

که خود را بر تحت موصوف ساخته فضل علی محمد و آله و ارحمنی پس بفرست بر محمد و آل او و رحم کن بر من
وانت الذی سخیت نفسک بالعفو بسکون فا و در نسخه بضم فا و تشدید واو و این اظهر است و مجاز است
فاتف علی و توئی که بعفو نام خود کرده پس مرا بچش قد ترکنا الهی قبض دمعی من خیفتک بحقیقتی که
می بخشی ای خدای من جریان اشک مرا از ترس تو و وجیب قلبی من خشیتک و اضطراب دل مرا از ترس تو
وانتقاض جوارحی من هیبتک و لرزیدن اعضای من از ترس تو و از علی نیست که گفته اند انتقاض بالفاء
وضاد معجمه است از تنقضت الارض عن الکلاء ای تفطرت لکل ذلک بجاه بر رفع خبر کل است و در نسخه
بنصب مفعول له است با تمیز و خبر محذوف است یعنی کائن حیاء منی و علی هذا این فیض و وجیب
و انتقاض بجهت شرمندگی من است از کار ای بد و الذلک محذوف از باب لفه و علم صوتی من الجار بودن
خلس و در نسخه شهید الجار بودن الغلام هرو و بعضی فریاد و تضرع در دعا الیک و بسبب شرمندگی بلند نمی
شود او آزمنه و ساکن است از فریاد و تضرع بدرگاه تو که روی دعا و فریاد و ابتهال ندارم بسبب
تقصیرات خود و کل لسانی عن مناجاتک و بسبب حیا کلال و کسی گرفته زبان من از بازگفتن و مرعن
اسرار خود نمودن یا الهی فلک الی فلم فاء تعلیل است عن غایة الحیاء است بجهت استقرار و مروی
چاست بهمزه و در نسخه شهید کلم من نیست سکرتها علی فلم تقطعنی الی معبود من چون رسیا فریاد و
مناجات ندارم پس حمد تو میکنم و ترا است سپاس چرا که چندین عیب مرا پوشیدی و تقطیع من کردی
فلم تخزنی ذنب فضحته علی فلم تشهرنی و چندین گناه مرا پوشیدی از خلق و نشهیر من نکردی و فلم تنزل
چای موحده و چرکنت و در نسخه بنون خلاف زینت لمحت بها فلم تفضحنی عن سترتها و چندین چرکنت
کرمن نزول بآن کردم و وارد بر آن شدم و بفضل آوردم پس تو پرده آنرا پاره نکردی و مخفی داشتی
ولم تقلدنی تقلد لبس القلادة و هی ما یجعل فی العنق و منه تقلید البدنة شیئا یعلم به انه هدی نکردی
کشف عیب و عار و اضافه صفت بموصوف است یعنی پوشانیدی و در گردن من بمنزله قلاده
نکردی عیب و عار مکروه آن چرکنت را که مردم بآن قلاده چرکنی مرا بدانند بلکه آنرا از خلق پوشیدی
بفضل جود و لم تبدیها لمن یلتمس معایبی و ظاهر نکردی بدیها و زشتیهای آن چرکنیهای که کردم معاصی
مرا نزد کسی که تفحص معایب من میکرد و ابدا هر کس التماس تحقیق آن میکرد و من چرکی از اعمال بکار
من یا از اعمال کنان منه که خلاف مقتضی اعمال نیکو عهد نموده در مقام عیب جوئی من می شدند

دنوی عجی س

وجیب القلب وجیبا اذا اضطرب صحاح
انتقاض الشیخ ۱۲
نقض ای تحرک صحاح

مناک الموعد ای

الجوار

الشاب واحدة الشواب و هی القذر والدنس
و فی ذاک الشیء بالنون بعد الهمزة ای تخفه
عجب المعنی لا یطلب الروایة ۱۲ ق
انتهک خرق الستر صحاح

الشد الجیب الجارحی س

جیب الجی س

نسخه چرکی و حسدنی لفلک عندی و از حاسدان بر نعمت تو که مرا دهنت و بمن عطیه نموده ثم لم تهتکنی
فلم تخزنی ان جریت الی سوء و در نسخه اسوء ما عهدت منی عهد بمعنی معرفت آمده یعنی پس آن حسادت
مرا مانع نشد از عمل بدی که در السنه یعنی از مثل آنچه قبل از این جنایات از من صادر شده بود و تو ترا
میدانی یا بعد از این از من صادر شد بدتر از آنکه سابق شده فمن اجهله منی یا الهی پس کیست
جاهلتر از من ای پروردگار من بر شد خود و رشد بمعنی استقامة است بر طریق حق یا تقلب
در آن و بمعنی هدایت نیز آمده و من اغفل منی عن حظی و کیست غافلتر از من از نصیب خود از خیر و
فضل و من ابعد منی و در نسخه من من استطلاع تقیه و کیست دورتر از طلب صلاح کار خود از من
یعنی از همه کس دورتر و ترحم حین انفق ما اجریت علی من رزقک صیاما لتهتنی عند من معصیتک و در هنگامی که کردم
صرف رزق را که بمن عطیه نموده و در معاصی تو که از آن نهی کرده مرا و من ابعد غوره فی الباطل و کیست
که بیشتر از غور در باطل کرده باشد و بیشتر بجانب باطل رفته باشد از این گویند غار یعنی الغور فهو غار
و اشد اقداما علی السوء منی و بیشتر اقدام بر بد کرده باشد از من یعنی از همه در بیشتر و حاصل ترحم
حین اقف بین دعوتک و دعوة الشیطان در هنگامی که بایستم و محتز باشم میان اجابت
دعوت تو بخیر و صلاح و میان دعوت شیطان بشر و معاصی فاتبع حکم از افعال است و در نسخه فاتبع
علم دعوته پس تابع دعوت شیطان شوم و اختیار شر و عصیان کنم علی غیر عمی منی فی معرفة
با وجود آنکه کور نباشم در معرفت شیطان و لا نسیان من حفظی له و با وجود آنکه فراموش نکرده باشم
آنچه محفوظ من بود در باب آن ملعون یعنی با وجود آنکه می دانم که او بد و زشت است و دشمن است بر کار
تابع او شوم پس معنی اجهل و ابعد و بیشتر ترحم از خود و انا حینئذ موقن بان منتهی دعوتک الی الجنة
منتهی مصدر میمی است و در نسخه منتهی دعوتک الجنة پس منتهی ظرف مکان است و همچنین و منتهی دعوة
الی النار و در نسخه بترک الی عین یقین من در اینهنگام که از همه اینچنین بی سعادتی صادر شده یقین
میدانم که انتهای طلب تو بسوی بهشت است و انتهای طلب او بسوی دوزخ است سبحانک الحجة الشهیدة
علی نفسی پاکا خدا و ندا حجت آنچه مرا که ای بان میدهم بر نفس خود و از قبایح و افعال زشت
تکتم العذر و حیلت آنرا از کار ای پوشیده خود و عجب منی ذلک انک غنی و بجهت از اشتهارت
و تعداد منه است حلم و وقار تو در تعذیب منه و ابطاء تو عن معاجلتی و در دیر کردن تو از شتاب

ای ذهابا علی غور الباطل و توغلا فیه ۱۲ ق
قال الجوهری ماء غور ای غائر

فاتبع س

الاناة الحلم س

مع برای عفو و اغلاط منصوب است که جز کان ناقصه باشد و در نسخه مرفوع است که جز مبتدا است یعنی
جزاء و کان تامه است و ضمیر شان مستتر فاعل اوست فان تعذبنی فانت غیر ظالم بی هرگاه که مستحق
نار بودم پس اگر مرا عذاب کنی تو ظلم نکرده باشی بحسب الهی فاذ قد تعذبنی بسترک علم تقضی خدایا من
پس چون پوشیدی گناهان مرا از خلق بستر رحمت خود و دفعه معذب نساختی و تفضیح منکردی
و ما ینبغی لکریم علم تعاجلنی و تانی در نیک کردی بمحض کرم خود و شتاب نکردی در تعذیب و تفضیح
و حلمت بضم لام و در نسخه مشهد و حلمت یعنی بتفضلک علم تغیر لطفک علی و حلم ورزیدی در کار من
یا برداشت این تغیر منه کردی بمحض فضل خود و تغیر نکردی از منه لطفی را که عطیه نموده بودی بر من
و لم تکدر معروفک عندی و چیر کین نکردی انعام خود را نزد من یعنی بتبدیل آن نمودی بعذاب یا
بنقص در آن لغت فارهم جزای فاذ قد تعذبنی است طول تضرعی و ریشه مسکنتی و سوء موقفی یعنی
چون ستر و تانی و حلم نمودی پس اتمام آن بهمین نهج بکن و رحم بکن بر کثرت تضرع و جزع من در
طلب عفو بر شدت مسکینی و عاجز شکسته و بر بد ایستادن من در مقام گناهکاری و سوء اللهم
صل علی محمد و ارزقنی من المعاصی خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و نگاه دار مرا از گناهان تا بعد
از آن گناهی نکنم چه حفظ آن بعنایت تو شود و استعملنی بالطاعة و مرا توفیق عمل بر طاعت بده
و ارزقنی حسن الانابة و نصیب من بکن رجوع نیک از معاصی که بعد از این بهیچ وجه عصیان نکنم از باب
الامانة ای اقبل و گوید انابه ای تاب و رجع و طهرنی بالتوبة و پاک کن از گناهان گذشته بتوبه
و انقنی بالعصمة و تقویت من بکن بر ترک تقصیرات بعصمت و حفظ خود و استصلحنی بالعافیة
و بصلاح آر حال مرا بدفع کردن تو از بلیات و علل با و اذقنی حلاوة المغفرة و بچشان مرا شیرینی
بخشیدن و اجعلنی طلیق عفوک و عتیق رحمتک و بگردان مرا گذاشته عفو خود و آزاد کرده رحمت خود
و اکتب لی امانا من سخطک بنویس برای من فرمان در نسخه مشهد بوزان قفل و بنویس یعنی بفرمای تا
ملائکه بنویسند بر انگشت خط امان از سر خشمی تو یعنی از منه راضی بفضل خود و بشرنی بذلک فی العاجل
دون الآجل و بشارت بده مرا باین بخشش و رضا در دنیا تا خاطر جمع شوم و این بشارت
موقوف بر آخرت مدار لیتنی بقصر بد شتوین آمرزنا الجنان لیت کاش من در دنیا بدانم آنرا و بان
خوشدل شوم و عرفنی فیه حلاوة اثبتیها و ثبت کن مرا در دنیا حلاوت بخشش و رضا که یقین من

حلمت

روشن شود ان ذلک لا یضیق علیک فی وسعک بدرستی که این بخشش و بشارت و رساندن ملک
و مشکل نیست در قدرت و اسعه کالقوة و لا یتعاظمک از باب تفاعل و در نسخه از باب تفعیل است
فی قدرتک و شاق و مشکل نیست در پیش قدرت تو و در نسخه این عبارت زیاده است و لا
یتصعدک شأن ان تجیبنی و لا یؤودک عجز بلیغ بلیغک الذی دللت علیها ایاک انک تفعل ما تشاء و تحکم ما
یعنی شاق و صعب نیست بر تو در تانی تو و صلح در تاخیر عذاب و بر تو گران نیست و بسیار دانی
بخشش خود که آیات قرآنی بر آن دلالت کند بدرستی که تو میکنی آنچه خواهی و حکم کنی با آنچه مراد تست
انک علی کل شیء قدیر بدرستی که تو بر هر چیز قدرت داری و در نسخه امین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

التاسع عشر

و کان من دعائه ع اذا ذکر الشیطان فاستعاذ منه و من عداوته و کیده

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در وقت ذکر شیطان و طلب پناه
از او بخدای عز و جل و همچنین از عداوت و مکروهات او اللهم انا نعوذ بک من نزغات الشیطان
الرجیم خدایا بتو پناه می گیریم از فسادهای شیطان که ملعون و رانده شده از رحمت تو در قرآن مجید
که من بعد ان ینزغ الشیطان بین صلحی و کیده و از مکر و حیله و خبث او و این لفظ در نسخه
شهید نیست و مکائده جمع یکید یعنی کیده و من التقحم فی ما یتهیبه جمع انتهیبه و مواعیده و از اقتحام در سختی
بدرستی ساخته او و یا بر آرزوهای باطل که در دل القا نماید و بر وعدهای کاذب او پس اعالی پای
شده و احادیث مختلفه و الکاذب مقابل صادق باشد از اتمامی اختلفوا و اختلفوا و اصل امن بوزن
فلس یعنی تقدیر و اندازه چه کاذب اندازه می کند در دل الفاظ را چنانچه متمنی تقدیر و تحریر می کند
در نفس خود آنچه از روی آن دارد و غرور بضم غین معجمه آنچه کسی بآن مغرور شود از متاع دنیوی
و مصائده جمع مصیده آنچه بآن صید میکنند مثل دام یعنی پناه میگیرم از مصیدهای او و بآن مانند
مغرور سازد و از دامهای که بآن مارا بقید خود آورد ان یطمع نفسه اضلالک من طاعتک و از آنکه
شیطان بطمع اندازد خود را در گمراه کردن ما از طاعت تو و امتهانها بمعصیتک مصدر است
استخدامنا
بر اضلال گوید امتهن یا متهن از محنة یعنی خدمه یعنی خدمت فرمود پس خدمت کرد لازم و
متعدی هر دو آمده یعنی در خدمت او ما را بمعصیت چه خدمت [illegible] و در نسخه هوا
و است و این بهتر است و همچنین بعد از این ان یحسن بعدنا ما احسن لنا اول از مجرد ثلاثی

تفضیل و در نسخهٔ بر مکن بمعنی پناه میگیرم بتو از این که خوش آید ما را آنچه تحسین کند برای ما او
و در نسخهٔ بهو او آن یشغل علینا ما کرّه الینا و از اینکه بر ما گران آید آنچه او مکروه می سازد از جهات
اللهم اخسأ عنّا بعادتک خود یاد و رد از شیطان از ما و بران از پیش ما و خوار کن او را بعادت
کردن ما ترا چه بدرگاه توفیق عبادت با هم او خار و مطرود میشود کوینه خسأت الکلب اذا طردته
و اکبته و ذلیل بکن و بر و اندار شیطان را بدوینا فی تحنیثک بسبب جد و تعب کردن ما در بردن
محبت تو از عبادت و اجعل بیننا و بینه سترا لا یهتکه بصیغهٔ غایب و در نسخهٔ بخطاب تحنیثک
لا یهتکه و بگردان میان ما و شیطان پرده که نتواند شیطان آن پرده را دریدن و در ما هتکت الستر
و بگردان و بکن میان ما و او سدی محکم بلا تخویف که نتواند آنرا شکست اللهم صل علی محمد
و آله و اشغله عنّا بعض اعدائک خدایا رحمت بکن بر آن سرور و آلش و مشغول کن شیطان را
از ما ببعضی از دشمنان دین خود که تا از ما غافل شده بدشمنان تو پردازد و اعصمنا من کیده
برحمتک و محفوظ دار ما را از شر رعایت نیک خود و ما بود و در نسخهٔ ابن ادریس و شیخ شهید نیز
هر کدام نسخهٔ خود نوشته این عبارت آینده را و اکفنا شرّه و کفایت کن و دفع نمای از ما
شر و حیلهٔ او را و در نسخهٔ خطره و وسوسه او را بجانب ما بکن و اقطع عنّا اثره
بوزن جعفر و بر و به بیزار از ما در پی بودن او ما را یعنی آنچنان کن که پی ما را بگذارد و در پی ما نیفتد
یا آنکه قطع کن از ما تیزی تیغ او را که ضرر تیغ او بما نرسد اللهم صل علی محمد و آله تا بجا است
در آن نسخه و بعد از این بهم مشترک است و اعصمنا و در نسخهٔ و متعنا من الهدی بمثل صلاته
و متمتع و بهره مند ساز ما را از هدایت بانقدر که شیطان گمراه است و زوّدنا من التقوی خوراک
و تقوی را توشه ساز ما را بر خلاف آنکه توشهٔ او گمراهی است و استمسک بنا من التقی بخلاف سبیله من
الردی و بیر ما را براه تقوی بر خلاف راه شیطان که راه هلاک و افتادن در چاه ویل است اللهم لا تجعل
له فیّ بنا عنه مصدر میمی است یا ظرف مکان یعنی خدایا بگردان او را در دلهای ما در آمدنی و نزول
یا منزلی و در نسخهٔ شهید اسم فاعل است از افعال یعنی ایجاد مکن ما را که باعث دخول و نزول
او باشد در دلها یه من قیاس منزلا و لا توطّن و در نسخهٔ شهید و لا توطّن بابه تفعیل یا توطّن
تفعیل که بجا آورد یا منزلا و جا دهد او را در پهلوی ما در هیچ منزلی اللهم و ما سوّل لنا من باطل فعرّفنا

الزین

خدایا

خسأت الکلب خسأ از طردنه صحاح

دأب فلان یدأب جد و تعب صحاح
اکبت الفرس و الاذلال یکبت الیه العدو
ای صرفه و اذلّه صحاح
الهتک خرق الستر صحاح و اراده صحاح

ای ما

خطره س
الخطرة الفکرة یقال خطرة فهو خاطر صحاح

وسقنا ر
الفی الغلال و الخبة الغلة صحاح

لا توطّن س

خدایا بر باطلی معلوم ما بکن تا از و باز می گردیم و اذا عرّفته فقنا و چون بشناسی ما را که آن باطل است
پس ما را گذار از آن باطل که عمل بآن نکنیم و بصّرنا ما نکابده بپیما منشاء اصل از بصره و بنا و معلوم ما بکن
آنچه با و حیله و تدبیر مخالفت او بکنیم و الهمنا ما لغة له و در دل ما القا بکن آنچه کنیم از برای احتیاط و التحفظ
من سیّئة الغفلة و بگردان متعلق است بالکاینا المقدّر الیه و بیدار کن ما را از خواب غفلتی که حاصل میشود
بسبب او میل بجانب آن ملعون و احسن بتوفیقک معونتنا علیه و بتوفیق خود نیک مدد ما بکن تا غالب آییم
بر و اللهم و اشربت امر است از باب افعال یا از خود یا از شراب یا از اشراب بمعنی ملوّن پس بیان
مکان اشراب کرده فرمود قلوبنا انکاره خدایا مخلوط ساز بدل ما انکار او را مثل صاحب آب و مخلوط
او با حال بدن یا مثل مخالط لون بلون مطلوب همچون و اشربوا فی قلوبهم العجل یعنی محبت عجل و حرص بر عبادت
آن مداخله کرده همچون آب بیرون یا با لوان و الطف لنا فی نقض حیله و توفیق و عصمت بده ما را در شکستن
و باطل کردن حیل و مکر و تدبیرات او اللهم صل علی محمد و آله و حوّل سلطانه عنّا خدایا رحمت بکن بر محمد
و آلش و بگردان سلطنت شیطان را از ما بگردان که او را بر ما قدرت نماند و اقطع رجاءه منّا و قطع امید او بکن
از ما و اذدنا من الولوع بنا در جمیع نسخ بضم واو است و در صحاح گفته که مصدر و اسم هر دو بفتح است
و دفع کن او را از مولع بودن ما اللهم صل علی محمد و آله و اجعل آباءنا و امّهاتنا و اولادنا
و اهالینا و ذوی ارحامنا و قرباءنا و جیراننا من المؤمنین و المؤمنات منذ فی جزء حاضر
خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و بگردان پدران ما و مادران و فرزندان ما و عیال ما و کسانی که از جهت
مادر و پدر با ما نسبت دارند و خویشان دیگر و همسایگان ما را که مؤمنند از مردان که بهر را جا باشد و بجای
حکم محفوظ را که بسیار محکم باشد و حصّن حافظ و کهف مانع و پناه در قلعه که حفظ آنها کند از شر شیطان
و دور داری از کوه که مانع باشد از تصرف آن لعین که مراد حفظ و رحمت الهی است و الهم منه متعلق
بواقیه جملنا واقیة و بپوشان آن جماعت را سپرهای که نگاه دارنده و محافظت کننده آن سپرها باشند
از شر آن ملعون و اعظمهم علیه اسلحة ما فیه و بده انها را بجهت غلبه بر آن لعین سلاحها که دوخته و قطع
کننده اند اللهم و اجمع بذلک منهم شمل کلمتک بالتربیة خدایا این حرز و وسیله و سپر را عام و شامل کن
که هر کسی را که شهادت بخدائی و پروردگاری تو داده و با لوازم شهادت و اخلاص کلمهٔ توحید و اخلاص
کرده بتو و بوحدت تو یعنی بوحدانیت تو قایل شده از روی یقین و عادة لک بالعبودیة العبودیة

مهیا ر

رکن بالکسر رکوک رکونا ای مال الیه و سکن صحاح

الولوع حریص شدن کرم

بیان فلان کهف فلان ای ملجأه صحاح

الجنة السترة و الجمع الجنن صحاح

مضیت الامر انفذته صحاح

و استغنی کرده با شیطان با آنچه حق جهد و منت و استظهر بک علیه با معرفة العلوم الربانیة و استعانت
جسته بتو در رد شیطان در دانستن آنچه تعلق بمعرفة الله دارد چه او لایق است ادا این علوم چون حق
تعالی کسی را اعانت کند و تعلیم این علوم نماید انکس غالب آید بر شیطان و هیچ امری بر شیطان سخت تر از
علم حق نیست اللهم احلل ما عقد و افتق ما رتق خدایا بگشا آنچه او درست و محکم کرده و افتق در هر
بفتح سین و ضابطه قاموس تقاصتاهم میکند و فسخ بمعنی افساد رای و بمعنی نقض می آید ما دبرته فاعتبد
کن یا بشکن و برهم زن آنچه او تدبیر کرده و ثبطه اذا عزم و چون عزم اضلال نماید مشغول ساز او را
از آن عزم و مانع ساز از آن و انقض ما ابرم و بشکن آنچه او محکم کرده اللهم و ابرم جهده خدایا مکر او را
بگردان و مغلوب ساز و ابطل کیده و باطل کن مکر و حیله او را و ابرم کهنه و بیندار و خراب کن غار
محکم او را و اربه از باب افعال و در نسخه از باب منع الرب و بخاک مال بینی او را و آلوده کن بعنی غار
و ذلیل بکن او را پس ما خود دست از ارغام بعنی خاک و بعضی گفته اند که اشتقاق از رغم بر وزن قفل است
بعنی ذل و خضوع و ملایم او و نیست اللهم اجعلنا و در نسخه و اجعلنا فی نظم اعدائه خدایا بگردان ما را
در جمع اعدای او که بجز آنها نباشیم که در یک رشته کشیده باشند و اعزل عن عداوة اولیائه و دور
دار ما را از شماتت دوستان او لا نطیع له اذا استهوانا حال آنکه اطاعت نکنیم او را وقتی که ما را حیران
سازد یا تزیین مطالب خود پیش ما کند و استمار و حفظ نمودن خود بر یک حال خود گمراه سازد و لا نجیبه
له اذا دعانا و اجابت دعوت او نکنیم وقتی که بخود بخواند ما را تا مرجعنا و آیه و در نسخه بهمزه است
و اصل الف همزه است که ماده او نا و امر کنیم بعد او است او بر خواستن بجهت او و من اطاع امرنا
کسی را که سخن ما باشد و اطاعت امر ما نماید و نهینا عن بتقصیر منع متابعت متابعة من اتبع زجرنا
و نصیحت کنیم در حالتی که منع کننده ایم از متابعت او هر کسی که تابع زجر و منع ما شود اللهم صل علی محمد
و آله خاتم النبیین خاتم بکسر تا بمعنی آخر و بفتح نیز روایت است بمعنی زینت دهنده چه انگشتری زینت
دهد پوشنده را خدایا رحمت بکن بمحمد و آل او که آخر انبیا یا زینت دهنده انبیا است و سید المرسلین و بزرگ
ترین رسولان است که از جمله انبیائی که مبعوث اند بکتابی یا دینی و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین
و بر اهل بیت او که همه نیکند و پاکند بحکم آیه تطهیر و آنچه گویند که فضل بعلی خوب نیست محض تعصبات است
و حدیث من فضل علیا فقد اربی بعلی لم یثبت شفاهی ثابت و مروی نیست و اهدنا و ایانا و پناه ده ما را

ارتق صدع الفتق ص
فتقه شقه ص

ثبطه عن الامر ثبیطا شغله عنه ص

انقض نقض البناء و الحبل ص
ابرمت الشیء احکمت و ابرم الحبل الفتل مع منه
مفتولین فتلا حبلا واحدا ص

و ارغم ص

استهوته الشیاطین قال ابن عرفة ای ذهبت
به و قال غیره استمالت ای الفتنة الشیاطین
فهو ای اسرع عاد عنه الیه ص

ناوآه ای عاداه ص
و یکون ان یکون المراد طلب سقوطه
من الحق الی الباطل ص

و اهل و عیال ما را و اخواننا و جمیع المؤمنین و المؤمنات و برادران ما را و همه مؤمنین را از مردان
و زنان متعلق است باعذنا استعذنا عذاذ آنچه ما از او پناه طلبیدیم و اجرنا مما استجرنا بک من خوفه بدان
اشتمال است از ما استجرنا یعنی خلاص کن همه ما را از خوف آنچه از تو طلب خلاص کرده ایم و اسمع لنا دعوتنا
و بشنو از ما آنچه بآن دعا کرده ایم یعنی اجابت آن بکن و در نسخه شهید از باب افعال یعنی بگردان دعوت
ما را مسموع و مستجاب و اعطف ما اطلقنا و بر ما را آنچه ما از طلب آن غافل شدیم و ما اخرنا و ما
در دین و دنیا و احفظ لنا ما نسینا و محفوظ بدار از برای ما آنچه ما آن را فراموش کرده ایم و طلب آن نموده ایم
و صیرنا بذلک فی درجات الصالحین و بما این اعاده و اجابت و سماع و اعطا و حفظ مندرج کن ما را
در درجات نیکوکاران و مراتب المؤمنین و داخل در مرتبهای مؤمنان بکن آمین رب العالمین اجابت
دعای ما بکن ای پروردگار همه عالمیان

و کان من دعائه علیه السلام اذا دفع عنه ما یحذر او عجل له ما یطلب

و بود از جمله دعای حضرت امام زین العابدین علیه السلام
در وقتی که خواستی دفع شود آنچه از او حذر لازم بود یا وقتی که مطلب بزودی خواستی که حاصل شود
اللهم لک الحمد علی حسن قضائک خدایا مر ترا است سپاس بسبب نیکی حکم تو در حق من و بلائک بالبسیر است
و مر ترا با محمود علیه نه صفحه الت تا مر خوار و محمود به بدرا صرفت عنی من بلائک بسبب آنچه دور
کردی تو از من از جنس بلای خود فلا تجعل حظی منه رحمتک ما عجلت لی عافیتک پس مگردان حظ من رحمت
و دفع بلا هم کردی پس مکن نصیب مرا از رحمت خود مجرد آنچه در دنیا داری از عافیت و دفع بلا
بلکه عافیت آخروی نیز بدهی کون جواب سهی است قد شقیت بما احببت چون نصیب بعضی
آخرت هست و اگر نصیب من مجرد عافیت دنیوی باشد همانرا طلب کنم نه نعیم آخروی را پس شقی شوم
و در حسرت افتم بسبب آنچه دوست داشتم و طلب کردم از عافیت دنیوی فانی و سعد غیری بما
کرهت و سعادتمند شود غیر من بآنچه من نخواستم و طلب نکردم از نعیم آخروی باقی و ان یکن ما طلبت
فیه و اگر باشد آنچه روز در آن گذرانیده ام او وقت فیه یا شب در آن گذرانیده ام من نعیم العاجلة باقی
ساده اسمه لیس یدل بلا لا ینقطع یعنی اگر عافیت مقدم باشد بر بلای آخروی که منقطع نشود
یعنی قابل باشد که عظیم نشود و نه آنکه غیر متناهی باشد چه عذاب مؤمنین انتها دارد یعنی اگر بلای آخروی
در این عافیت دنیوی باشد و زیر لا یرتفع و این عافیت را نقل و اثم و جزای گناهی در پی باشد

اغفلت الشیء ترکته علی ذکر منک ص

الثامن عشر

کرده و معطل نشو و فقدم بما اخرت و اخر عنی ما قدمت پس مقدم بکن برای من آنچه مؤخر کرده
و مؤخر بکن آنچه مقدم کرده یعنی بلا را در دنیا بده و عافیت را در آخرت بده چه بلای دنیوی فانی و
منتهی است و عافیت اخروی باقی و غیر متناهی حاصل آنکه اگر عافیت دنیوی در عقب خود نجات و عافیت
اخروی داشته باشد پس نعمی و کرمی و اگر در عقب خود عذاب را دارد پس بعید دار مکیم فقیر اگر باقی
پس بسیار نیست آنچه عاقبت او خاصت یعنی عذاب دنیوی گذارنست و غیر قلیل عاقبته البقاء و کم
نیست آنچه عاقبت او بقا باشد یعنی عاقبت اخروی باقیست پس اگر در دنیا عذاب شود و اگر در آخرت
عافیت تمام فضل الهی است و اگر بر عکس شود داخل شقاوت است چه یک لحظه عذاب افزون زیاده
بر هزار ساله عافیت دنیوی است و اگر هر دو جهان عافیت زهی سعادت و صلی الله علی محمد و آله و رحمت
بکن بر محمد و آل او ختم صلوات کرد چنانچه سابق ابتدا صلوات میکرد بطریق تفنن و مطلب
هم چنین است که صلوات با طلب حاجت ختم شود که بطفیل آن دعا قبول شود

وکان من دعائه علیه السلام عند الاستسقاء بعد الجدب

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در نزد طلب نمودن باران
بعد از آنکه کمی آب و خشکی سال و قحطی واقع میشد اللهم اسقنا الغیث خدایا نازل گردان باران
بکن برای ما باران را و انشر علینا رحمتک و پراکنده کن برای ما رحمت خود را که شامل همه
چیز و همه کس شود بغیثک المغدق بباران تو که قطرهای کلان دارد و در نهایت است الغدق
کثیر المطر الکبیر القطر و الغدق مفعل منه تاکیدا من السحاب المتراکم فیثبت ارضک الذابل
که رانده و آورده شده برای رسیدن اقسام گیاه زمین الطوق الی جمیع الاطراف که روینده
سبزه و موجب رونق است در جمیع اطراف عالم مجلا النق یعنی گیاه و فرح است و موجب
آن یا موفق یعنی انیق است ای حسن معجب گویند انقی حسنه ای اعجبنی و امنن علی عبادک بالرفاهیة
و منت گذار بر بندگان خود به فراخی و رسیدن انها بمرتبه که توان چید و بان منتفع شد و احی
بلادک بلوغ الزهرة و زنده کن شهرهای خود را برسیدن نبات و شکوفه آن بکمال و اسقهم
بمنک الکرام السفرة جمع سافر یعنی کاتب یعنی حاضر ساز فرشتگان را که در درگاه تو معزز و مکرم
اند و احوال بندگان کنند و در اسفار نویسند که بجزو انها رحمت نازل شود و الی آنست
که گوییم وقت استسقا خلق جمع شوند و دعا و تضرع و گریه کنند و کرام الکاتبین انها را

در نامه اعمال نویسند و بآن گواهی دهند و این معنی باعث رحمت الهی شود لیسقی مثلک نافع بسبب
انزال باران تو که نفع کننده اند و الجم غرزه که بیشتر بشکر کثرت او و مراد بدهد ام طول تستر تا
درزه و در اکثر نسخ بکسر دال ضبط شده و در بعضی نسخ بفتح چنانچه در قاموس است و ظاهر میشود
و درزه بکسر یعنی دفع و ریزش و در نسخ درره و این اظهر است یعنی بهم جا را فرو گیرد و ریزش او
یا درر یعنی لبن است که استعاره شده برای مطر و ابل باران بسیار سریع عاجل زود آینده بالشباب
تجدد به ما فقدناه که زنده کنی بان باران نباتاتی را که مرده اند و تردّ به ما فقدناه و برگردانی بآن هر چه
بتحقیق فوت شده و از دست رفته و تخرج به ما هویت و بیرون آری بآن از زمین آنچه آینده و روینده است
و توسع به الاقوات القوت المسکة من الرزق و المکنة لقدره ما یمسک الابدان من القدر و الشراب
یعنی توسعه کن بآن در رزقی که حفظ بدن کند یعنی تا گویا مفعول فعل محذوف است بتقدیر و طلب
محمایا ارسل سحابا مثرا بالای همه دیگر هنیئا خوش آینده مریئا محمود العاقبة مرعی کفیر الانی مالا تعب
و لا ثم فیه المرئی ما لا داء فیه طبقا که بپوشد روی زمین را مجللا رعد دار باشد غیر ملیث
و دقه ضعیف الخرق نباشد باران او و لا ظلیب برقه و برق آن خالی از باران نباشد که بطمع آورده
خلاف آن بگیرد اللهم اسقنا غیثا مغیثا خدایا نازل کن و بباران برسان که فریاد رس باشد یا غیث
یعنی مطر است و مغیث ماخوذ از غیث یعنی گیاه است مجازا ای مطرا موجبا للنبات مریعا
بفتح میم و بدون شد ای صاحب ریع و هو النماء و الزیادة و گویند بضم میم نیز نسخه است یعنی موجب
ریع و بهر تقدیر معنی اینست که سبب خصب و فراوانی کننده نعمت و نافع باشد ثم خا اسم فاعل از
افعال است گویند مرع و الواو ای بضم الواو ای صار ذا کلا پس ممرع از ارذالی و فراوانی کننده باشد
عریضا بسیار پهن و در نسخ عریضا بمعجمتین یعنی ظریا و ایضا بهم جا رسنده غزیرا بسیار نمودار
ثره بهیضه که بگردانی بآن از خشکی بطراوت نباتی و تجریه الهیض و درست کنی بآن استخوان
شکسته را و این استعاره است و مراد بحال آمدن نباتست اللهم اسقنا سقیا خدایا نازل کن و بباران
برسان را که تسقیل از باب افعال هذه الظرائب و روانه سازی باران نکها را این مجاز است یعنی
از آن باران سیلها روان سازی هر رودی پشتها و تنها و ذکر تخصیص تل بجهة ظهور روانی سیل بر آنست یا مراد
آنست که آنچنان باران بسیار شود که رودهای کوچک کداخته شود و بان سیل روان شوند و گویا در بعضی

لسحاب ذره ای صب الجمع در ص

الوابل المطر الشدید ق

تراکم الشیء اذا اجتمع ص
الهنیء الذی اکل الرزق ما یجد مغبته ص
مطر طبق ای عام ص
الثلث الالحاح و دوام المطر ق الث المطر
دام دوما لا ینقطع ص
الخلب البرق الذی لا غیث فیه
نهایه خلب ص

اریع النماء و الزیادة ص

اریع الخصب ص

اراع ای اخذ ص

عریض ای طریا ص
الغزیر الکثیر ق
تهیض العظم ای استوی ص
الهیض الکسر بعد الجبر
و هو یشبه یکون بعد
الجبر الکسر نهایه

انظراب الجبال الصغار ص

حتی تخراب بعضا واست لهذا گفته اند که جمع ضد است بودن کنف بمعنی استکنها تیز از زمین برآمده
و در روایت کنفعی تا بتسیل و عذاب و خم تیلا خلا و رفع جیاد و برای تکمیل است فیما بعد و تمامه
الجیاب و چه کنی بآن باران جاهای و کوهها و مواضع عمیق را و تفجر به الانهار و روان کنی بآن
باران جویها و تنبت به الاشجار و بروی بآن درختان را و تخرج به الاثمار و ارزان سازی بآن میوها
رخیص الاسعار و در عرض شهرها و تمشی به البهائم و الخلق بفتح تا و شین و بضم یا و خلق و از جای
برخیزانی و خوش وقت و دفع فاقه کنی بآن چهارپایان را و آدمیان را در قاموس است که نعشه دفعه کا
نعشه و در صحاح گفته لا یقال انعشه و هر دو نیز مجرد است و متعدیست و تکمل لنا به طیبات
الرزق و بکمال رسانی بآن باران بستان و زراعت ما را و تدر به الضرع و روان کنی برای ما بآن
باران بستان و زراعت ما پستانهای چهارپایان را که شیر بسیار بدهند و تزیده ایها قوة الی قوتنا و زیاده
کنی بآن قوت بدن ما را و بیفزای قوت را بر قوتی که داریم اللهم لا تجعل ظله علینا سموما بار خدایا
مگردان سایه سحاب را که سایه افکند بر ما سموم که بآن متضرر شویم و لا تجعل برده علینا حموما
و مکن سردی آن ابر را بر ما حموم و نحس و لا تجعل صوبه علینا رجوما و مکن ریختن باران را
از آن ابر بر ما بمنزله سنگ زدن که ضرر کند و ضرر ضایع گرداند و لا تجعل ماءه علینا اجاجا
و مکن آب آن ابر بر ما بمنزله آب تلخ و شور که بهیچ کار نیاید و ضرر کند اللهم صل علی محمد و آل محمد و
ارزقنا من برکات السموات و الارض خدایا رحمت بکن بر محمد و آل او و روزی بده ما را از برکتهای
آسمان و زمین انک علی کل شیء قدیر بدرستی که تو بر همه چیز از قدرت داری

العشرون

و کان من دعائه علیه السلام فی مکارم الاخلاق و مرضی الافعال

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در طلب خلقهای نیکو و فعلهای پسندیده
اللهم صل علی محمد و آله و بلغ و اوزایده است بایمانی اکمل الایمان خدایا رحمت بکن بر محمد و آل او
و برسان ایمان مرا بمرتبه کمال که مراتب ایمانست و اجعل یقینی افضل الیقین و بگردان یقین مرا
در معارف الهیه بهترین یقینها و انته بنیتی الی احسن النیات و منتهی کن و برسان نیت مرا بهترین
نیتها و بعملی الی احسن الاعمال و برسان عمل مرا بهترین عملها که آخر کار او منزه بهترین کارها باشد اللهم
و فرج و در نسخه شهید و فرج است و مرجع ضمیر نیت است بتاویل مذکور پس نیتی بدل از

الحبیب الذی لم تطلعه صح

یقال نعشه الله اذا رفعه صح

وکاملی کنی زراعتها را بآن باران روزیهای نیکو
وتنبت لنا به الزرع صح

السموم الشوم صح
الصوب نزول المطر صح
اصل الرجم الرمی بالحجارة صح

فجر

خیر و فرج باشد بلطفک یعنی خدایا و افرکن بلطف خود نیت مرا یعنی بکمال برسان و خالص لوجه
الله بکن و صحح بما ترضاه یعنی بما متعلق است به یقینی یعنی یقین و اعتقاد منه بآنچه نزد تست از صفات
ربوبیت صحیح کن یا متعلق بصحح و مراد باعتدک تفضل و کرم الهی است یعنی بفضل خود و تصحیح یقین منه
بکن و استصلح بقدرتک ما فسد منی و بصلاح آر بقدرت خود آنچه از من فاسد شده اللهم صل علی
محمد و آله و اکفنی ما یشغلنی الاهتمام به خدایا رحمت بکن بر محمد و آل او و کفایت بکن و تو خود مشتغل
شو آن چیز را که مرا ضرور باشد و اهتمام من در تحصیل او مرا از بندگی تو مشغول سازد و چون تو بفضل
خود کارسازی منه کنی توانم فارغ البال شده بعبادت تو مشغول شوم و استعملنی بما تسئلنی غدا عنده
بدار مرا بر کاری که فردای قیامت از آن پرسش نمایی و استفرغ ایامی فیما خلقتنی له و بذل جهد من
بکن و صرف کن روزگار مرا در کاری که برای آن مرا خلق کردی و اغننی و بی نیاز بکن مرا از خلق و او
علی ما رزقتنی و تو سعت کن بر منه در رزق که بدهی و لا تفتنی بالنظر و اعزنی و مغرور و مهمان مکن مرا
ببلا بانظار نعمتی که مبتلا بفتنه و فخر شوم و منتظر رحمت باشم بلکه عزت بده و بسربلند در تو سعه یا مغرور
مکن بمهلت دادن که جزای اعمال در آخرت دهی که این نهایت اهانت است بلکه در دنیا تا قی تقدیرات من بکن
تا در قیامت مثل انبیا و ملائکه و غیرها معزز باشم و لا تبتلنی بالکبر و مبتلا مگردان بکبر یعنی اگر گفته اند و او خالی
و لای نافیه و تبتلنی لک و خیلا مکن مرا بکبر بلکه مرا بیندگی خود بدار و نگاه خود مکن و بر عبادت
خود بدار و لا تفسد عبادتی بالعجب و فاسد مکن عبادت مرا بخودبینی و فخر بآن عبادت و اجرنی من
علی بیع الخیر و در نسخه بتشدید یا بصیغه و تثنیه و جاری کن برای مردم بر دست من خیر را که بر مردم خیر برسانم
و لا تمحقه بالمن و محو مکن آن خیر را بمنت نهادن من بر مردم و هب لی معالی الاخلاق و بده مرا خلقهای نیک و ملکات
حسنه و اعصمنی من الفخر و محفوظ دار مرا از افتخار بر غیر اللهم صل علی محمد و آله خدایا رحمت بکن بر
محمد و آل او و لا ترفعنی فی الناس درجة الا حططتنی عند نفسی مثلها و بلند مکن در میان مردم هیچ درجه مگر
آنکه پست سازی مثل آن درجه را نزد خود سازی و لا تحدث لی عزا ظاهرا الا احدثت لی ذلة باطنة عند نفسی
بقدرها و احداث مکن برای من عزت ظاهر میان خلق مگر آنکه احداث کنی برای من خواری باطنی پیش
نفس من بقدر همان عزت ظاهر و در اکثر نسخ بقدرها بودن فلس است و در بعضی بودن فرس است
و از قاموس معلوم میشود که هر دو بمعنی مقدار و مبلغ آمده اللهم صل علی محمد و آل محمد خدایا رحمت

الجبیب الذی لم تطلعه صح

یقال نعشه الله اذا رفعه صح

وکاملی کنی زراعتها را بآن باران روزیهای نیکو
وتنبت لنا به الزرع صح

السموم الشوم صح
الصوب نزول المطر صح
اصل الرجم الرمی بالحجارة صح

استفرغت مجهودی فی کذا ای بذلته صح

بالتطرح ابطر الطغیان عند النعمة صح
انظر الاستغراق صح

تبتلنی صح

محقه یمحقه محقا ای ابطله صح

بکن بر محمد و آل او و منتهی جهدی فی صالح لا استبدل به و تمتع بده مرا هدایت راه حق و نصیب من بکن
که راه نیک بگیرم و هرگز آنرا براه دیگر تبدیل نکنم و طریقه حق لا ازیغ عنها و بر دوش حق که هرگز
میل و انحراف از آن نکنم و نیت رشید لا اشک فیها و نیت استقامت و تقلب بر طریق حق بی شک
نیتی که مشوب بشک در آن منوی نباشد و ظاهر عبارت مشعر است باینکه آن نیت مملوک
بها باشد و این مراد نیست و عمرنی ما کان عمری به لذة فی طاعتک و زنده بدار مرا مادامی که عمر من مبذول
مصروف باشد در طاعت تو و مانند شباب بلاله باشد که آنرا می فلت نکند و همیشه بهم کشند در خانه
و در وقت خدمت و آنرا شباب المهنیة نیز گویند چه مهنه بمعنی خدمت است فاذا کان عمری مرتعا
للشیطان فاقبضنی الیک پس هرگاه عمر من چراگاه شیطان شود که حاصل عمر را او فانی سازد و هر
قصری که داند بکند چنانچه چهارپایان در چراگاه کنند و تخریب مرغزار نمایند و ملوث بروث
و بول سازند و درین کلام تلمیح است بآنکه اگر چرا از تصرف شیطان فی الجمله خلاصی ممکن نیست
مگر مقصور ما را اما هرگاه بمرتبه رسد که مشرف بران باشد که بمنزله چراگاه شود آنزمان قبض روح
من بکن و بجانب درگاه خود ببر قبل ان یسبق مقتک الی پیش از آنکه سبقت کند و برسد بغضب و نقمت
تو یعنی پیش از آنکه از من صادر شود افعالی که موجب غضب تو باشد بر من او یستحکم غضبک علی
یا قبض روح من بکن پیش از آنکه غضب تو بر من مستحکم شود یعنی قوی و ثابت و لازم شود
گویند احکمته فاستحکم ای صار محکما قویا پس مفعول احکم مستحکم بکسر است و نصب غلط شایع
قبیح است مطرزی گفته احکمت الشیء فهو مستحکم بالکسر لا غیر اللهم لا تدع خصلة تعاب
منی صفت بعد اتخذه است مر خصلة را و منی متعلق بتعاب چه عاب متعدی بنفس است و کان
لازم باشد مثل عاب ای صار ذا عیب و نکم بلد عاب منی بلکه علی بها او علیها و تعلق بلا تدع نیز به
نیست الا اصلحتها ای مثل هذا چه هیچ خصلت مرا که بد باشد و مردم عیب کنند مگر آن خصلت را
که اصلاح کنی و تبدیل نمائی بصفت جمیله یعنی هیچ خصلت بد مرا بی اصلاح مگذار و لا تاتیه چه ناقص
نه بهمزه این لفظ در قاموس نیست و ظاهر است که مراد العریست که باعث عیب شود لوثبت
بها انبة کاملها یعنی عیبه و لانبة ابن اثیر گفته التانیب المبالغة فی التعنیف و التوبیخ و اعتبار
جمیع لغت مشهور است و او بیت مروی بواو است که بدل همزه است الا حسنتها و مگذار در من هیچ

انزع الخیل صح

رقعت الکاشیة برقع رقعا ای
اکملت ما شاءت صح

کریب آن مردم مرا ملامت کنند مگر آنکه او را بنیکی تبدیل نمائی یعنی بی تحسین مگذار و لا اکرومة
ناقصة الا اتممتها و مگذار در من هیچ صفت نیکی که ناقص باشد یعنی مشوب باشد بزیادتی که آن اکرومه را
از رتبه تمامیت منحط سازد مگر آنکه تمام کنی آنرا و از غالب آن زیادتی منزه سازی و این حل معنی است
بهمین که فی بتشدید یا باشد و ناقصة منصوب و بزرگی گفته که بتخفیف یا حرف جر است و ناقصه
مجرور و صفت موصوف محذوف است ای مرتبة ناقصة او فی غالبة زیادتی ناقصة لاکرومه چه نقص
متعدی آمده پس اکرومه منصوبه باشد یا ناقصه مصدر است مثل کاذبة و عافیة و جمیع تقدیرات
و تاویلات از مذاق بلاغت خارج است خصوصا مصدریت ناقصه چه این در لغت نیست و ایضا
آن بزرگ گفته منه القاصرین فی عصرنا من لم یستطع المدارک الغامضات تحرف فی الی التشدید و نصب
ناقصه علی انها صفة اکرومة علی الحریف فی النسخ الجدیدة و لم یفطن الف و افیه منه و جهین الاول
ان مقتضی العطف علی حینئذ ان یکون التقدیر و لا تدع منی اکرومة فیجمع منی و فی و هو وخیم الثانی
ان الفصل بین الموصوف و الصفة بالجار و المجرور انی فی تمایعد جنیا انتهی جواب از اول آنکه
مقتضای عطف بر خصه آنست که چنین تقدیر کنند و لا تدع اکرومة فی ناقصة پس جمع نشد و از ثانی
آنکه فی نیز صفت اکرومه است بتقدیر کائنة فی پس فصل بامنی نیست و اگر ثابت شود که
مرتکب تخفیف فی و هر ناقصه الت مصطلح شویم بتکلفات مذکوره والله اعلم اللهم صل علی محمد و آل
محمد و ابرمنی من بغضة بکسر با اهل الشنان بوزن خفقان و در بعضی نسخ بوزن شکران هر دو بمعنی
بغض و عداوتست و اول شاذ است بحسب معنی چه حرکت عین فعلان و فعلان در کلام ایست که در معنی
آن حرکت و اضطراب باشد مثل ضربان و خفقان و ثانی شاذ است بحسب لفظ چه مصدر باین وزن
کم آمده است مثل لیان الملحبة مفعول ثانی ابدل است یعنی رحمت بکن بر آل سرور و آتش و بغض
داشتن و دشمنی کردن مرا با اهل بغض یعنی با جمعی که بمن عداوت دارند بدل کن بمحبت من آنها را
و این لازم دارد که دشمنی اشرار با مشبه بدل کند بمحبت آنها نیز یا مراد این است که برای من این کار
بکن که بعضی که اهل عداوت من نیست بمن دارند ایشان را بدل کن بمحبت ایشان مراد بعضی دشمنان مراد وست
منه کن و این معنی اظهر است و بعضی از فقرات این مناسب معنی ثانی اند و بعضی مناسب اول
و من حسد اهل البغی المودة یعنی اهل بغی که خارجند از طاعت امام حق حسدی که اینها بمنزله دارند آن

ای خذ عنی الاتباع بالواو والاصل
فیه الهمزة صح

الاکرومة بزرگی صح

الاکرومة مناالکرم کالاعجوبة من العجب صح

البغضة بالکسر الشدة البغض صح

حسنه با بدی کن بدوست داشتن آنها مرا وَمَنْ ظَلَمَنِي بکسر ظاء معجمه یعنی تهمت اهل الصلاح و الثقة
و متهمت اهل صلاح و کان بد آنها را بدی کن با من و بد آنها که هرگز کان بد با آنها نکنم یا کان بد که
اهل صلاح بمن دوشنه باشند آنرا بدی کن با منتها و کردن آنها بر من تا کان بد بمن نکنند و متهم ندانند
وَمَنْ قَطَعَنِي الادنین بفتح همزه و نون اصل او ادنیین یای اول بدل یا الف شد بالتقاء ساکنین اقرب
بودن اقربین یعنی نزدیکتر آن که خویشان باشند الولایة متولی در نسبت و تصرف مشتق است بفتح واو
و متولی در امور ملک مشتق است از ولایة بکسر مثل امارة و اینجا فتح است یعنی عداوت اقربا را بمن
بدی کن بنصرت آنها مرا وَمَنْ عَقَّنِي ذَوِي الارحام البَرَرَة و هاء شدن خویشان نزدیکتر را بمن بدی کن
بواصلت و احسان ایشان بمن تا عقوق بمن نکنند یا عکس وَمَنْ حَرَمَنِي الاقربین النَّصَرَة و آنکه نزدیکان
و خویشان مرا خوار دارند بدی کن آنرا بنصرت کردن ایشان مرا یا العکس وَمَنْ حَبَسَ الدارین عَنِّي
الطَّيِّبَة و جمعی که بطریق مدارا بضرورت اظهار محبت نمایند بمن بدی کن آن محبت ظاهری را بدوستی
صحیح واقعی یا العکس و شاید که مراد این بشر که جمعی کشان و طریق اهل مدارا است وَمَنْ رَدَّ اللَّيْلَ عَلَيَّ
كَرَّ العَشِيَّة و جمعی که تلبیس نموده در زی دوستی تخطیه و رد کنند آن تلبیس و تخطیه را بدی کن بخوبی اختلاط
که تلبیس نکنند و دوست حقیقی شوند و در نسخه العشیة بمعنی قبیله یعنی چنانچه قبیله تلبیس نکنند آنها نیز
تلبیس ایشان نکنند وَمَنْ سَرَّنِي خَوْفَ الظالمین حَلاوَةَ الامنیة کعلبة یعنی و تلخی ترس ظالمان را بدی کن
بشیرینی امن از شر آنها اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ لِي يَدًا عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي خدایا رحمت بکن بر محمد و آل
و بده مرا قدرت مرا بر کسی که بر من ظلم کرده وَلِسَانًا عَلَى مَنْ خَاصَمَنِي و بده بمن زبانی که بیان آنچه حق است بکنم
و غالب آیم بر کسی که با من خصومت کند وَظَفَرًا بِمَنْ عَانَدَنِي و در نسخه عاندنی و بده مرا ظفر بر هر کسی که
عناد کند وَهَبْ لِي مَكْرًا عَلَى مَنْ كَايَدَنِي و بده مرا قدرت بر جزای کیدی که کسی بمن کند یعنی هر کس بمن
خدعه و خیانت کند من توانم خلاف او نمودن و رد مکر او کردن چنانچه در قرآنست وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ
وَقُدْرَةً عَلَى مَنْ اضْطَهَدَنِي و بده مرا قدرت بر کسی که خواهد مرا مقهور کند اصل او اضطهاد است
از باب افتعال گویند ضهده فهو مضهود و مضطهد یعنی مقهور و کلمه بیاء تحتانی قهرنی و قدرت بده
مرا بر دفع کوکردن کسی را که عیب من کند وَسَلِّطْهُ عَلَى مَنْ تَوَعَّدَنِي و مسلط کن از کسی که بمن وعید کرده
و تهدید نموده و گفته که بتو آزار میرسانم وَوَفِّقْنِي لِطَاعَتِهِ مِنْ سَدَادٍ و توفیق بده مرا با طاعت

نطنه تهمت نهادن کسی

از دشمنی

ابر خلاف العقوق البرة شده صح

حسب فلان علامی ای خلقه صح

الثقة ای القة المحبة والوثق المحبة صح

لا لبست الامر خالطته و لبست فلانا عرفت باطنه صح

الناشرة التی الطفة و کذلک الناشر و الاسم النشرة صح

الامنة الامن صح

ضهده فهو مضهود و مضطهد ای مقهور و مضطر صح

قصبه ای غایة الشرف صح

و موفقه

و موافقت کسی که مرا براه مستقیم بیارد و آنچه صواب و میانه روی در قول و فعل باشد بران بدارد
وَمُتَابَعَةِ مَنْ أَرْشَدَنِي و بمتابعت کسی که ارشاد و هدایت کند و بخوبی هدایت خواهد اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ و رحمت
خدایا رحمت بکن بر محمد و آل و توفیق صواب و اقتصاد در قول و فعل بده لِأَنَّ امْرَأً حَاصَمَنِي
غَضْبَى بالفتح تا آنکه در مقابل کسی که آنچه نفس الامر و حق نصیحت بود بمن نکرد و بلکه آنچه در دل او مضمر
بود خلاف آن ظاهر کرد من در مقابله و معارضه او نصیحت خالص کنم و آنچه حق است با و بگویم
و این نیز سداد است در قول وَأَجْزِي مَنْ هَجَرَنِي بِالبِرِّ و تا جزا دهم کسی را که ترک من کرد و از من
دور گرفت با احسان که در مقابله بدی او نیکی کنم و این نیز سداد در فعل است وَأُثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي
بِالبَذْلِ متعلق است به أثیب و کسی که مرا محروم ساخته از احسان خود او را عطا کنم و ثواب دهم
باحسان و انعام وَأُكَافِيَ مَنْ قَطَعَنِي بِالصِّلَةِ و کسی که از من قطع کرد مکافات او کنم با مداومت و اتصال
و دوستی وَأُخَالِفَ مَنِ اغْتَابَنِي إِلَى مُحَسِّنِ الذِّكْرِ و کسی که غیبت من کند و غایبانه بد من گوید
من مخالفت با او کنم و او را بخوبی یاد کنم وَأَنْ أَشْكُرَ عطف است بر آن أعارض الحسنة وَأُغْضِيَ عَنِ
السَّيِّئَةِ و تا آنکه شکر احسان مردم بکنم و چشم بپوشم از بدی که مردم بمن بکنند گویند اغضی
القبیل ای اظلم و ستر این هم بنوع سداد است اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَحَلِّنِي بِحِلْيَةِ
الصَّالِحِينَ خدایا رحمت بکن بر محمد و آل و زینت بده مرا بزیور صالحان که اطاعت اوامر
و اجتناب مناهی است وَالبَسْنِي زِينَةَ المُتَّقِينَ و بپوشان مرا زینت متقیان و در نسخه و زینتی
بزینة المتقین فِي بَسْطِ العَدْلِ در گشودن و جاری ساختن عدالت با خلق متعلق است
بحلی و البسنی وَكَظْمِ الغَيْظِ و در فرو بردن غضب و خشم وَإِطْفَاءِ النَّائِرَةِ و در نشکین فتنه و فرو
نشاندن آتش آن فتنه یا مراد بنائرة عداوت و حقد مردم با یکدیگر وَلَمِّ الشَّعَثِ و جمع کردن پراکندگی
التیام دادن و صلح دادن میان جمعی که از همدیگر جدائی نمایند و جنگ کنند وَإِصْلَاحِ ذَاتِ
البَيْنِ و در اصلاح دادن اخوانی که میان مسلمانان باشد از مخالفات و منازعات وَإِفْشَاءِ
العَارِفَةِ وَسَتْرِ القَبِيحَةِ و در ظاهر و مشهور ساختن نیکیها مردم و پوشیدن معایب ایشان وَلِينِ
العَرِيكَةِ و در نرمی طبیعت و سلوک کمالیت وَخَفْضِ الجَنَاحِ و پست کردن بازو یعنی نرمی
و همواری با مردم وَحُسْنِ السِّيرَةِ و نیکوئی طریقت و اهلیت وَسُكُونِ الرِّيحِ و ساکن شدن باد

غضب بفتحه غضبا بالکسر و شی مغضوب خلاف المستغضب صح

الاغضاء اذا اغمض صح

تحلی بالحلی تزین بها صح

وزینتی ای و بیا کردن مع قوله زینة او کون مضمونه متعلقا صح

کظم غیظه ای حبسه فهو جمل کظیم و الغیظ مکظوم صح

النائرة العداوة تنائر ای تشاحنوا صح

و شی ای الشهادة

الاخلاق العروف صح

قد کون الریح بمعنی الغلبة و القوة و منه قوله تعالی و تذهب ریحکم صح

وما یا بعنی تندی و شدت چه تغییر از آن بیاد کند وطیب الخالق اخوبی معاشرت با مردم
که حسن خلق نیز گویند بزرگی جاه و جلال و فا تصحیح کرده اند و تفسیر حسن موافات نموده و تائید این کرده
کرآن سرور در بیان اصحاب مواخات کرده و ضعف این ظاهر است والتبیین الی الفضیلة و پیش گرفتن
بتحصیل صفات نیک و رسیدن به برتر رفیع در فضل و کمال و ایثار الفضل و اختیار کردن تفضل
وترک التقصیر و ترک سرزنش خلق و اطلاق عار بر مردم و هر چه از نسبت آن بی لازم آید آنرا عار
گویند و عامه گویند میزه بکذا و صواب میزه کذا است و در نسخه التقصیر یعنی تنگ گیری در معیشت
که حد اسراف است والافضال عطف است بر تغییر علی غیر المستحق و دادن انعام بکسی مستحق
آن نباشد و این مناسب نسخه تقصیر است چرا که بغیر مستحق دادن داخل اسراف است والقول بالحق
وان عنی و در نسخه وان ضر و گفتن بغیر آنچه حق است و اگر چه سخت باشد بران نیز یا ضرر کند
والصمت عن الباطل وان نفع و خاموش بودن از جواب باطل و اگر چه نفع و ثنائی باشد
واستقلال الخیر وان کثر میز قولا و فعلی بیان ضمیر کرده است یا بیان خیر یعنی هر چند از قول
و فعل من خیر بسیار شده باشد انرا کم داند و عجب از کثرت آن چیز بهم نرسد و بر این قیاس استکثار
الشر وان قل من قولی و فعلی و در نسخه من قولا و فعلا و این بهتر است و بسیار دانستن شری که فعل
انکس باشد هر چند آن شر در نفس الامر کم باشد والاجمل عطف است بر الاکثر یا بر علی ذلک یا
و کامل ساز و بمرتبه عالیه برسان آنچه شر از صفات حسنه برای من بدوام الطاعة و
لزوم الجماعة یعنی تکمیل آن بکن بدوام طاعت تو و لزوم شدن من نماز بجماعت یا مراد
الزام صحبت مؤمنان و اتفاق نمودن با ایشان است در احکام دین و طریق اینست قول
ورفض اهل البدع و ترک صحبت بدعت و مخالفین دین و مستقبل الرای المخترع و بکار
بر ندگان رای خود که اختراع کرده اند و بهوای نفس خود معانی قرآن و حدیث گویند و بد
عتها پیدا کنند و رد دین پس این عطف تفسیر اهل البدع است اللهم صل علی محمد وآله واجعل
اوسع رزقک علی اذا کبرت بکسر با بار خدایا رحمت بکن بر محمد و آل او و رزق مرا در وقتی
که پیر شوم زیاده کن از رزقی که در جوانی بدهی والقوی قوتک فی اذا نصبت بکسر صاد وقتی
که تعب و محنت بکشم و تنزه و بکم از زبان قوت مرا زیاده بکن بر قوتی که در وقت بیهودگی

تا تو انم

تا تو انم تحمل آن تعب کنم و در بخل نشوم والا تبتلینی بنون ثقیله و در نسخه والا تبتلنی بنون ثقیله
بالکسل عن عبادتک و مبتلا مکن مرا بکسل در عبادت تو والا علی العمی و در نسخه والا بالعمی و این اظهر است
عن سبیلک و مبتلا مکن مرا بکور از شناختن راه تو والا بالتعرض لمخالفة محبتک و مبتلا مکن مرا
بتعرض و التفات بخلاف دوستی والا بجماعة من تفرق عنک و نه با جتماع و التیام با کسی که از تو جدا
گرفته از کفار و فساق والا مفارقة من اجتمع الیک و نه بجدائی از کسی که بتو متوسل است و الفت
دارد و مطیع تست اللهم اجعلنی و در نسخه اللهم صل علی محمد وآله واجعلنی اصول بک فیه الغرور
خدایا بانچنان کن که بعون تو حکم کنم بر دشمن نزد ضرورت که او در مقام ضرر من باشد واستکفیک
الحاجة و از تو می طلبم نزد احتیاج بدیگری التجا نبرم والتضرع الیک فی المسکنة و تضرع بدرگاه
تو کنم نزد مسکینی و فقر و فاقه والا تفتنی بالاستعانة بغیرک اذا اضطررت بصیغه مجهول و مفتون
مبتلا مکن مرا البته بطلب مدد از غیر تو وقتی که مضطر شوم از مدد والا بالمسئول بغیرک
اذا افتقرت و نه مفتون ساز بنده را از برای طلب نمودن از غیر تو وقتی که فقیر شوم والا بالتضرع
الی من دونک اذا رهبت و نه بتضرع پیش کسی که از تو کم و زبونست وقتی که بترسم از مدد و چون هیچ عالم
نیست بحق تعالی زبون و کم است پس گویا گفته الا بغیرک فاستجب لی ذلک و منکم و امراء
یا ارحم الراحمین هرگاه استعانت بغیر تو کنم و سوال و تضرع نزد غیر تو نمایم پس مستحق شوم باین عمل
خوار کردن تو مرا و منع کردن تو اعانت و امداد مرا و یا ارحم الراحمین ای رحم کننده ترین رحم کنندگان
یعنی بمقتضای رحم تو مرا مفتون باین بلیه مساز اللهم اجعل ما یلقی الشیطان فی روعی بوزن فعل من
التلقی والتلقن اصلش تلقن است یعنی احتمال ظن و ارغام و ان والروع ذکر یعظیک خدایا
آنچه شیطان القا میکند در دل من از جنس آرزوهای باطل و گمانهای بد و حسد بر خلق تبدیل بکن اهداء
بذکر بزرگی تو در حدیث است که ان روح القدس نفث فی روعی الی فی بال و تفکرا فی قدرتک
و تدبرا علی عدوک و بدل کن بتفکر و قدرت تو و تدبر غالب آمدن بر دشمن تو که شیطانست
وما اجری علی لسانی عطف است بر ما یلقی و آنچه جاری کند شیطان بر زبان من بر تلفظ فحش
از کلمه فحش او هجر بضم ها یعنی فحش و بفتح بعض هذیان و در هر دو روایت است لیکن بفتح ظاهر است
و در اکثر نسخ بفتح است او شتم عرض او شهادة باطل یا دشنام کسی و هتک عرض او یا گواهی

اصول ای احمل علی العدو

دهیت

الروع بالضم العقل والقلب

المنطق فی الظن خاطر لا یا احدی الخوات

جری

او انتهاک

دروغ او اغتیاب مؤمن یا غیبت کردن مؤمنی غایب تاکید است و بیان واقع و الا غیبت
حاضر یا در حضور نمی باشد مگر آنکه گوییم در حضور نیز به کسی گفتن نمیکند که او غافل باشد و مطلع نشود
داخل غیبت است اما برین تقدیر قید غایب خوب نیست چه قسم ثانی غیبت نیز بدست مگر آنکه
گوییم این قید احترازی نیست و جایی بجای غایب است مثل و ربما یکم الذی فی تجویکم و مثل
فقره ثانیه یعنی او سبّ حاضر دشنام بغایت بد است و تواند بود که اینها همه داخل باشند
و عاشه ذلک و آنچه شبیه باین افعال و اقوال باشد نطقا بالحق یعنی بگیر و آن این اقوال قبیحه را
و تبدیل آنها بکلام بحمد تو یعنی آنچنان مشغول بحمد خود بکن که فرصت تکلم بچیزی دیگر نماند و اغراقا
فی الثناء علیک و تبدیل کن آنرا باستیفای ثنای خود گوینده اغراق نه نزع القوس و فی ثنائک
کشیدن چله کمان کند و دأبا بالتمجید و برفتن در سبیل ذکر عظمت تو و شکرا لنعمتک و الطاعتک
و اعترافا باحسانک و باعتراف احسان تو و اعتصاما بعصمتک و بتعداد نعمتهای و احسانهای تو و در نسخه
بعصمتک مغفرة اللهم صل علی محمد و آله و لا تظلمن بصیغه مجهول و انت مطیق للدفع عنی هذا یا رحمت
بکن بر محمد و آل او و منه البته مظلوم نشوم و کسی بر من ظلم نتواند کرد حال آنکه تو طاقت و قوت
و قدرت بر دفع آن ظلم دارد و لا اظلمن بصیغه معلوم و انت القادر و در نسخه و در علی القبض
منی و من بر کسی ظلم نتوانم کرد حال آنکه تو قادری بر قبض روح من و لا اضیقن و قد امکنک
و البته کراه نشوم حال آنکه ممکن است ترا هدایت من کردن و لا افتقرن و بروایت کافی
و لا افترن بزرگ فرموده اقتر الرجل البقرة و الدار للصیرورة اولیا حال آنکه این همزه مشکل است
و معنی و محل در کتب مذکور نیست و من غیرک ابغی و البته فقیر نشوم حال آنکه از پیش تست
بلا یاری منه و در قاموس است الوسع الجدة الغنی و لا اطغین و طغیان و تجاوز از حد
کنم یعنی کفر تو نورزم و اسراف و تعاصی نکنم و من غیرک و تجدی بوزن تفعل یعنی و سخا است
حال آنکه از پیش تست غنی و بی نیازی منه پس چون بتو کافر نشوم و اسراف در معاصی نکنم و در نسخه
شهید و لا اضیقن بفتح همزه از ضیاق الرجل اذا بخل و بضم همزه از اضاق الرجل اذا ذهب
اللهم الی مغفرتک و قدرت خدایا دارد مدعم بر مغفرت تو یعنی میدان بخشش تو شدم و الی
تجاوزک اشتقت و اشتیاق دارم بسوی آنکه بخشش تو از سر تقصیرات منه که مشتاق شدم و بفضلک

طغی جاوز الحد صح

وجد فی المال استغنی صح

تجاوزک

و الی عفوک و صلت
بعفو آن بخشش تو تقدم دارم

و نعمت

و نعمت و احسان بر فضل تو کردم و لیس عندی ما به جسیم مغفرتک و نیست نزد من چیزی که بزرگ
من واجب سازد بخشیدن تو مرا و لا شیء علی ما استحق به عفوک و نیست در اعمال منه علی که بسبب آن مستحق
عفو تو شوم و ما لی بعد ان حکمت علی نفسی الا مقتک و نیست برای منه بعد از آنکه حکم کردم بر نفس خود
بآنچه گذشت مگر مقت تو که او دست بگیرد و از ورطه هلاک برآرد فصل علی محمد و آله و تفضل علی پس
رحمت بکن بر محمد و آل او و بر من تفضل بکن و بی استحقاق و مغفرت بهشت نصیب منه کن اللهم و ارزقنی
یا الهی خدایا گویا ساز مرا بآنچه راه راست باشد و الهمنی التقوی و در دل من انداز ترس خود را و توفیق
لتقی یعنی ذکی و توفیق بده مرا برای عمل و عقیده که پاک تر است و استعملنی بما هو ارضی و بکار
دار کار فرمای مرا بکاری که مرضی تر است نزد تو القم الشکل بالفتح یا منقولست الطریقة المثلی
مؤنث امثل یعنی افضل و اقرب بخیر خدایا پیر مرا برای کاشبه است بحق و اقوم و افضل است
و در نسخه اسلک الطریقة و اجعلنی علی ملتک اموت و احیی و مرا بر شریعت و دین خود بمیران و بران
زنده بدار اللهم صل علی محمد و آله و متعنی بالاقتصاد خدایا رحمت بکن بر محمد و آل او و مرا متمتع گردان
بمیانه روی و از افراط و تفریط نگاه دار و اجعلنی من اهل السداد و بگردان مرا از اهل صواب
در قول و فعل و من ادلة الرشاد و از دلیلها هدایت که مردم را راه مستقیم حق بنمایم و من صالحی
العباد و از جمله بندگان صالح خود بگردان مرا و ارزقنی فوز المعاد و نصیب منه بکن که در قیامت
فایز گردم بفضل تو و از اهل بهشت در رضوان شوم و سلامة المرصاد و نصیب منه کن سلامتی مکان
که در آنجا منتظر عدو باشم یعنی در آنجا مرا بر شیطان غالب کن اللهم خذ لنفسک من نفسی ما یخلصها
خدایا بگیر برای خود از منه آنچه باعث خلاصی منه باشد یعنی در هر امری که موجب نجات منه باشد
مرا بدان بدار پس اگر در محنت و فقر و بیماری و موت و گرفتن سلامتی و غنی و حیات و نجات
من باشد آنهم مطلوب است و در نسخه لنفسی من نفسک یعنی صفات ذمیمه و افعال قبیحه مرا دور
کن و ابق لنفسی من نفسی ما یصلحها و بگذار از برای منه از صفات حسنه بدرد و توفیق بده مرا بآن
فان نفسی بالکة او یعصمها بنصب او بجزم الا ان الا پس بدرستی که نفس منه اماره بسوء هلاک
شونده است مگر آنکه تو او را حفظ کنی از قبایح اللهم انت عدتی ان حزنت طاهرم حاجت
بصیغه مجهول چه اگر بفتح حاء از حزونت ضد سهولت است از باب علم گوید حزن یحزن

یلتک ص

لتقیک ص

انت عزی ان حزنت خ

العدة بالفتح الاستعداد

قال ابن الاثیر فی هذا الفصل و الاذان للی الخیر
و المثلی تانیث الاشل صح

القصد بین الاسراف و التقتیر صح

الرشاد خلاف الغی صح

المرصاد الطریق صح

طوم حزین و حزن بضم حا از حزن خلاف سرور و اخزان الامر زیدا فهو محزون خدایا تو می‌دانی
من اگر محزون شوم وعده بضم و تشدید آنچه آنرا آماده کنند که در وقتی بکار آید مثل سلاح و مال
یعنی از تو امید دارم روز محرومی از آفات یا از فقر وانت متجعی ان تحرمنی گویند انجع
زید عمرا یعنی آمد زید نزد عمرو بجهت طلب امداد و احسان تو می‌دانی اگر از او طلب احسان کنم
اگر محروم شوم از احسان خلق و در نسخ شهید حرمت بمهمله و با موحده بصیغه مجهول گویند حرب
یعنی گرفت مال او را و بی‌چیز کرد و بیک استغاثتی ان گرفت و بتست بازگشت و فریاد و داد خواهی
من اگر مبتلا بمشقت و شدت شوم و علیک مخافات خلق و نزد تست عوض آنچه از جا برده و ان
فسد صلاح و صلاح هر چه فاسد شود و ان کثرت تغییر و تغییر و تبدیل دارد آنچه خواهی فافعل
علی قبل البلاء بالعافیة پس منت بنه بر من پیش از رسیدن بلا بعافیت دادن که بلا متوانند بمن
رسید و قبل الطلب بالهدیة و پیش از طلبیدن من یعنی بعطیه منت نه و قبل الضلال بالرشاد و پیش
از گمراهی بهدایت که گمراه نشوم و اکفنی مؤنة معرة العباد و کفایت کن یعنی دفع کن از من مؤنت
و مشقت و دفع مکروهات که از بندگان تو بمن رسد یعنی تو بفضل خود تکفل دفع مکاره
شو تا من از دغدغه دفع آن فارغ باشم و هب لی امن یوم المعاد و بده بمن و بخش مرا از محنتها
در روز قیامت و امنحنی حسن الارشاد و بخش بمن خوبی راه نمائی کردن مردم را یا خوب راه نمودن
تو مرا اللهم صل علی محمد و آله و اورا بی بفضلک خدایا رحمت بکن بر محمد و آل و دفع کن از
من هر بلیه و محنت و عذاب را یا بگذران از من و گرفت مکن بر تقصیرات من چرا آنهم بمنزله دفع است
و اغذنی بعزتک و مدد ای من بکن نعمت خود را و اصلحنی بکرمک و اصلاح حال من بکن بکرم خود و داوی
بفضلک و علاج من بکن بنیکی خود یا بدانش خود و اظلنی فی ذراک و در سایه بلند ترین جایها
خود مرا بدار یعنی در سایه عرش جای بده که آفتاب روز قیامت بمن ضرر نکند در قاموس لغات
ذرا نیست و در اکثر نسخ بفتح ذال معجمه است و در نسخ و اصلنی فی کنفک یعنی در بهشت در آرمرا
و حببنی رضاک و رضای خود را بر دلم خوش بکن و وفقنی اذا اشکلت و در نسخ اشکلت علی الامور
یعنی بدیها و چون کارها بر من مشکل شود مرا توفیق بده بآنچه اقرب بصواب و رشد باشد
و اذا تشابهت الاعمال لدیها و نزد من مشتبه شدن اعمال که ندانیم کدام را اختیار باید کرد یعنی

توفیق

توفیق بده مرا بعملی که پاکیزه‌تر باشد و اذا تناقضت الملل لدیها و نزد من تناقض ادیان و اختلاف
اشد توفیق بده مرا باختیار دینی که مرضی‌تر باشد نزد تو اللهم صل علی محمد و آله و توفنی بالحسنی
و بپوشان مرا تا بحد کفایت کردن تو کارهای مرا یعنی مرا سرافراز کن بانکه مهمات مرا بسازی و سمنی
بضم سین از سوم منه یعنی علامت و بکسر سین نیز روایت شده از وسم سوا اذا اثرت فیه بمیسم یا
بکیوی و همچنین لا تسمنا در دعای استسقا و لا تسمنی در دعای عرفه یعنی ضم سین و کسر هر دو جایز است
و در روایه فتح و کسر نیز آنچه جایز است حسنی و در نسخ بحسن الولایة و متولی امور بکن مرا نیکوئی
در تدبیر آن کارها یا متولی کار من شو بخوبی و این حسن تدبیر کار مرا علامت من بکن که مردم بآن
مرا بشناسند و نشانه اعتبار من باشد للفضل تو و در نسخ شهید و سمنی است گویند ساسهم سوسا
یعنی متولی امور ایشان شد چنانچه والیان امر بایشان کنند و در نسخ کفنی و اولنی و بهجة و صل اعظم
و اتم از دلوت الرجل اذا رفعت به یا از باب افعال یعنی ارسال گویند ادلیت الدلو ارسلتها البئر
چون برآورند گویند دلوته و هب لی صدق الهدایة و ببخش مرا هدایت صادق که خللی در آن نباشد
یا هدایت کردن من خلق را بی خللی و لا تفتنی بالعبرة و مرا مفتون مکن بطرا علی یعنی سبقت مزد
و تقول را باعث ابتلا و طغیان و کار کار من مکن و امنحنی بکسر نون و فتح هر دو و حسن الدعة
و بده مرا آسودگی خوب و راحت و در نسخ الدعة یعنی رعایت خوب بکن و لا تجعل عیشی کدا
و مکن زندگانی مرا مشقت و پر طلب که در تحصیل ضروریات محتاج بمشقت و طلب از کسی
شوم و کدا ثانی تاکید است و مراد از تاکید نهی است نه تاکید منهی تا عدم تاکید لازم آید
و لا تردنی دعائی بسکون یا و فتح هر دو نسخ است علی رد و مکن دعای مرا بر من رد کرده
بلکه اجابت آن بکن فانی لا اجعل لک ضدا چرا که من برای تو ضد و شریک در الوهیت ثابت
نکرده‌ام و بآن قایل نیستم و لا ادعو معک ندا و نخوانم و قایل نیستم با تو خدای تو با تو
که در مقابله آید و عبادت کنم با تو و در نسخ شهید لا ادعوه پس ضمیر راجع بضد است اللهم
صل علی محمد و آله و امنحنی من الشرف خدایا رحمت بکن بر محمد و آل و منع کن مرا از اسراف
و حصن رزقی من التلف و محافظت بکن رزق مرا از تلف شدن بنوائب دهر یا باسراف

ترجمه حسنی الحالة ارایه والاورده علیه صح
من بعض النسخ المشهورة وسمی الفتح حسن ۵
ای البسه انواع حسنه
قال الجامع بتمام الجوب

ارده التفتیش الاستقصا صح

المنح العطاء بضم عین و الام المنحة
الکرم و هی العطیة صح
الکدة الشدة فی العمل و طلب الکسب کدودت الشیء الی التعبة صح

ترجمه تجعلت فلانا اذا اتیته لطلب معروفه صح
انتجع المراعی طلب الکلاء صح

کربت س
کربته الغم یکربه بالضم ای اشتد علیه
وقع منه المشقة صح

ممتاس

المعرة الامر القبیح المکروه صح
المعرة الاثم صح

انقرد الرفع صح

واغنی بها

واظلنی فی دارک س

ظل الشیء و الظل ای عمره و التحلیل السحاب
الذی یظل الناس یعم صح
اشکلت س

وفرقني بالبركة فيه والسيار بكن مال و مملوكات مرا بركت كردن و ران ملک و در نسخه مالی
والطريق السبيل الهداية للفرق بينها التفرق منه بضم همزه است از نفقه و برسان مرا براه بی بزرگی
نیکی و آنچه از بعد آن ملک صرف کنم در نفقه یعنی در نفقه توفیق بده که بصرف صرف کنم اللهم صل
علی محمد وآله واکفني مؤنة الاكتساب خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و کفایت بکن مرا مؤنت
مشقت کسب یا یعنی رزقی بده که محتاج کسب نباشد و رنج ندارد و مؤنت مشقت کسب را
آسان کن و مؤنت هر چیز ده و علل حصول آنچه ملاست و مؤنت عیال آنچه قایم بکفایت
حال ایشان و پسندیده باشد بده وارزقني من غير احتساب و رزق من بده از جائی که آمده
نکرده باشم و ندانم فاذا اشتغل عن عبادتک بالطلب تا مشغول نشوم بطلب رزق و باز نمانم
از عبادت تو ولا اختل اخرتي بار و نقل تبعات بفتح تا و کسر با جمع تبعه و در قاموس است
که وهو الشيء الذي لک فيه تبعة شبه ظلامه والظلامة ما اخذه منک و ظاهر اینجا مناسب نیست
و چون ظلامه مستلزم آزار و مشقت است شاید مراد همین باشد المكتسب تا بر ندارم بار محنت
کسب تا در وقت کسب کسی بر من ظلم نکند و بر ندارم بار آن ظلامه را یا در کسب آن گناهی نکنم
و بار آن بر ندارم پس تبعه یعنی گناه نباشد اللهم فاطلبني امر از باب افعال است یعنی اسعفني
واطلبه یعنی احوجه الی الطلب نیز آمده پس از هذا باشد بقدرتک ما اطلب پس قضا حاجت
من بکن و بده بمن آنچه از تو طلبم واجرني یعنی تک مما ارهب و خلاص کن مرا بعزت و جلال
بزرگی خود از آنچه می ترسم اللهم صل علی محمد وآله وامسن وجهي بالیسار خدایا رحمت بکن بر
محمد و آلش و محافظت بکن روی مرا از ذل سوال بدادن مثل و یسر ولا تبتذل جاهي بالاقتار
و مبتذل و خوار مکن منزلت و رتبه مرا بفقر فاسترزق اهل رزقک چنان طریق ابتدا
بعض چون فقیر شوم طلب رزق کنم از جمعی که رزق آنها را واسع کرده پیش آنها آبرو بهم
پس منزلت من ساقط شود و خوار شوم واستعطي شرار خلقک و طلب عطا کنم از مردم
بد اخلاق که متمولین بد اند فافتتن بحمد من اعطاني پس مفتون و مبتلا شوم بسبب
کسی که مرا عطا دهد از اشرار چه حمد منعم واجب است و ادای حمد حسن بجوز و نیکی

بدرم من منعني و مبتلا شوم بمذمت کسی که مرا محروم ساخت و نداد و این شیوه شنیع است
که اکثر مردم دارند وانت من دونهم حملني الاعطاء والمنع و حمل کن مرا بر دادن و ندادن
تو می نه آنها اللهم صل علی محمد وآله وارزقني رحمة بالعباد خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش
و بده مرا صحبت بندگان در عبادت کردن و فکرا بالزهاد و حافظت و فراغت از محنت بزهاد
و رغبت بدین و خلقا باستقلال و علما بالعمل و ورعا بالجمال و تقوی و صلاح و یاتی و اعتدال
در طلب اللهم اختم بعملک اجلي خدایا ختم کن بعمل خود امر مرا که در وقت رسیدن اجل مملوک
تان کرده باشی و از دنیا مطلوب برآم و حقق بالرجاء رحمتک املي و عمري و ثابت کن در امید
رحمت تو آرزوی مرا که بدانم مرحوم و سهل الی بلوغ رضاک سبلي و آسان کن برسیدن رضای تو
راههای مرا که بآنها طی بر مرضیات تو کنم و حسن لي في جميع احوالي خلقي و بکو بکن در جمیع احوال منه علی مرا
اللهم صل علی محمد وآله وتهيئ لزيارتک في اوقات الخلوة خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و مهیا ساز
برای زیارت تو اوقاتی که خالی شوم از آن واستعملني بطاعتک في ايام المهلة و مرا بطاعت خود
بدار و توفیق طاعت بده در ایام مهلت که ایام زندگی است چه بعد از آن مهلت عبادت نیست
واتبع بي الى محبتک سبيلا سهلة و بدار مرا براه واسع مستقیم آسان بسوی محبت تو و چون سبیل سهل
سهل نیز آمده در صفت او تا داخل شده الجلي عطف است بر اینهم بحذف حرف عطف و در نسخه
واجمع لي بها خير الدنيا والآخرة کامل بکن برای من بآن راه نرم آسان خیر دنیا و آخرت را چه همه خیرات
تابع محبت الهی است اللهم صل علی محمد وآله کما عقل ما صليت علی احد من خلقک قبله خدایا رحمت
بکن بر محمد و آلش همچون بهترین رحمتها که هر یکی از مخلوقات خود ذکر کرده و پیش از آنها و انت مصلي
علی احد بعده و همچو افضل رحمتها که کنند بر هر کس بعد از آن سرور و انت مصلي علیه سنة في الآخرة
و بده ما را در دنیا نیکوی یعنی سعت رزق و حسن خلق و زن صالح و در آخرت بزیر ده ما را
نعمت جنت و حور پسندیده و وقني و در نسخه و قنا و این اسب بالاصل است برحمتک عذاب النار و محافظ
دار مرا برحمت خود از عذاب دوزخ و در نسخه کفني اليمين انک علی کل شيء قدير و بهو علیک یسیر
یا اله العالمين و اکرم الاکرمين و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين و علی جميع المرسلين و عباد
الله الصالحين وکان من دعائه ع اذا اهتم بامر من الامور حزنه امر واهمه الخطايا

اهتم بامر من الامور حزنه امر واهمه الخطايا

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در وقتی که محزون ساختی او را کاری
یا کار باری در هم و غم آوردی او را این ترجمه بنا بر این است که در اکثر نسخ حزنه بزاء و نون است
و بروایت شهید ثانی موحده است بدل نون گویند حزبه الامر اذا اصابه و الهم اللهم یا کافی
الضعیف خدایا ای کفایت کننده کارهای کسی که تنها و ضعیف است و واقی الضعیف المخوف
و محافظت کننده بنده از آنچه بترسد پس حذف و ایصال بمعنی من الامر پس از او قید بمعنی
عنه من الاذی باشد و یحتمل که اضافه بمفعول ثانی باشد از وقیته الشر یعنی کفیته ایاه و فرجتی الغم
فلا صاحب یعنی مرا شاد ساخت کتابان و جدا کرد از نیکان پس هیچ یار نیک ندارم چه
مطلوب منه مصاحب نیک است نه مطلق مصاحب و ضعفت عن غضبک فلا مؤید لی
ضعیف شدم از برداشت غضب تو پس هیچ کسی نیست که تقویت من کند و اشرفت علی خوف
لقائک فلا مسکین اسر منی و مشرف شدم بر ترس ملاقات تو یعنی بر موت پس نیست کسی که شکسته
خوف من کند یا آنکه بشوی کتابان مشرف شدم بر خوف لقای تو یا آنکه لذت لقای تو ایام سعادت
آن و ابهج است و من یؤیسنی منک و انت اخفتنی و کیست که مرا در امن دارد از غضب تو و حال آنکه تو
مرا ترسانیده بوعیدی که در قرآن مجید برای عاصیان فرموده و من یسایدنی و انت افرأتنی و کیست
که مساعدت و یاری دهد و مدد کند مرا و حال آنکه تو مرا تنها کردی و کسی را بی حکم تو قدرت شفاعت
هم نیست و من یقوینی و انت اضعفتنی که مرا قوت دهد و حال آنکه تو مرا ضعیف خلق کردی
فلا تحرمنی یا الهی الاثابة علی ما ربوب متعلق است بقادر و قرآن چه تقدیر اجاره علامه مذکور نیست
در کتب لغت خلاص نمیکند از بلیات یا در جوار و ذمت خود نمیگیرد انه لعبد من کمر بر کافر
باشد بر تربیت کرده او یعنی مکر خدا بر بنده خود و مثل این است و لا یؤمن الا غالب علی مغلوب
در امان خود نمی آرد از بلیات مگر از غالبی که قادر است بر مغلوبی و لا یعین الا طالب علی مطلوب
این متعلق است بر یعین و اعانت نمیکند بر مطلبی که طلب آن مطلب باشد و چون عبادت مطلوب
الهی است بدان اعانت کند و رسانی این سه فقره بعضی از اکابر گفته اند یعنی چون خدا بنده را
در جوار خود گیرد نتواند هیچ کس نقض ذمت او کرد در حدیث است که بحر علیم ادناهم یعنی چون
ادنی مسلمی ذمه دهد کافر را بمنزله ذمت کل است و هیچ کس نتواند نقض عهد کرد پس چون غالبی

امان دهد کسی را چگونه مغلوبی نقض آن تواند کرد و طالب بسبب تسلط بر مطلوب چرا که دعا سبب
حصول بغیه است انتهی و این فایده لطیف است لیکن مدلول کلام نیست و بیدک یا الهی جمیع
ذلک السبب و بدست قدرت تست ای خدای من جمیع این اسباب و الیک المفر و المهرب
و بسوی تست گریختن که بتو پناه برند و المهرب عطف تفسیری مفر است و هر دو مصدر میمی اند و
الیک متعلق بآنست فصل خاتمه و آره و اجرنی بفتح راء و سکون غلط است پس رحمت بکن
بر محمد و آلش و خلاص کن یا در ذمه خود یکبار مرا که فرار نموده بتو التجا آورده ام و هرب را مفعول
اجر کرده مجازا چه ماخوذ منکلم است لیکن سبب تخلیص هرب است و انجح مطلبی و برآر مطلب مرا
اللهم الیک و در نسخه اک نیست ان صرفت عنی وجهک الکریم خدایا بدرستی که تو اگر بگردانی
از من روی کرم خود را یعنی از من اعراض کنی و در نسخ شهید ان بفتح همزه است بزرگی فرموده
ای من جهت ان صرفت و من خفی علیه ذلک قال توجه نیز ظاهر است هی و این تقدیر بر ایول الکلام
نیست و معنی حسنی ندارد او منعتنی فضلک الجسیم یا منع کنی از من فضل خود را که عظیم است او حظر
علی رزقک یا منع کنی از من فضل رزق خود را که انه حظر بمعنی منع بسکون ظاء است و بمعنی تحریم
بفتح ظاء است والله اعلم او قطعت عنی سببک یا ببری از من رشته امید خود را که بتو دارم و
در نسخ سببک یعنی عطیه خود را لم اجد جزای آنست السبیل الی شیء من الیک نیابم راهی
بهیچ آرزوی خود غیر ترا لم اقدر علی ما منعتنی بعجوزتی سواک و نتوانم گرفت آنچه در قبضه قدرت
تست پس چون بمطلب خود برسم از عنایت تست ناصیتی بیدک موی پیشانی من بدست
قدرت تست و این کنایه است از نهایت عجز و بندگی و زهری گفته ناصیه بنت شعر مقدم
راس است و مردم موی آنجا را ناصیه گویند مجازا لا امر لی مع امرک نیست مرا حکمی با حکم تو یعنی
حکم حکم تست مرا چه قدرت ماض فی حکمک جاری است در من حکم تو و من محکوم توام عدل
فی قضائک هر حکمی که در باب من کنی از تعذیب و ثواب همه موافق عدالت است و کاری نمیتوانم
بعض فضل نیز است و مطلب آنکه در احکام تو کسی دخل نتواند کرد و نتواند گفت که موافق عدالت
نیست و لا قوة لی علی الخروج من سلطانک و مرا قدرت نیست که از ملک و سلطنت تو بر آیم چرا که

در نزد تست بسبب ای بر رستن از غیر تو
فانی عبدک و فی قبضتک پس بدرستی
که من بنده توام و اختیار من هم

همه مخلوقات مملوک تو اند و در همه جا پادشاهی تست ولا استطیع مجاوزة قدرتک و نتوانم تجاوز
نمودن از قدرت تو ولا استطیع هروبا و نتوانم استمالت ارادهٔ تو کرد و کارا ارادهٔ تو شدن بر منه موافق
آید و عدول کند از راه عدالت تو ولا ابلغ رضاک و لا انال ما عندک و نرسم که برضای تو برسم و
تو از من راضی نشوی و نیابم آنچه نزد تست از جنت و نعیمش الا بعطائک و بفضل رحمتک
مگر بطاعت تو و بزیادتی رحمت تو که شامل است همه موجودات و استثنا متعلق است بامیل
و ابلغ و انال بما قبلش الهی اصبحت و امسیت عبدا حقیرا ذلیلا صبح است و اخر آنکه خدایا من بر صبح
و شام یعنی همیشه هستم بنده ذلیل تو و خوار تو لا املک لنفسی نفعا و لا ضرا الا بک مالک نفع و ضرر خود
نیستم یعنی قادر بر هیچکدام نیستم مگر بتو که اگر قدرت دهی قادرم ثم اشهد بذلک علی نفسی گواهی دهم
بخواری و عدم قدرت بر نفس خود شهادتی که بر بدی باشد تعدیه بعلی کند و اعترف بضعف قوتی
و اعتراف میکنم بعجز خود و قلة حیلتی و کمی تدبیر من فاجرنی او عد بی پس زود بکن برای من آنچه
وعده کرده بمن از اجابت دعوت مضطر و یتم بی ما اتمنی و تمام کن برای من آنچه داده مثلا
فرزند که داده او را عمر دراز بده و برکت در رزق بده زن داده او را عفت و اولاد بده و قس
علیه فانی عبدک المسکین و پس بدرستی که من بنده توام که هیچ ندارم چه آنچه دارم ملک تست المسکین
خاضع و ذلیل الضعیف الفقیر الحقیر المهین الفقیر الخائف المستجیر ضعیف و کورم در کار
خود یا مخذولم و حقیر و مهین بفتح میم تاکید حقیر است و مخائف و ترسنده و طالب خلاصم
یا طلب ذمت و پیمان الهی ام و در نسخه الضر بر الذلیل الحقیر اللهم صل علی محمد و آله و لا تجعلنی
نسیا لا ذکر لک فیها و لا تنسنی خدایا رحمت کن بر محمد و آلش و مکن مرا فراموش کننده ذکر خود و در آنچه
مرا متوکل و قادر بران ساختی کرا امور دنیا یعنی آنچنان کن که در وقت اشتغال بان امور یاد تو
باشم و لا غافلا لاحسانک و در نسخه من شکر احسانک فیما ابلیتنی خدا رحمت کن و در نسخه ابلیتنی
و غافل مکن مرا از شکر احسان خود در وقت انتفاع من بانعامات تو که بآن امتحان من کرده
تا خلق بدانند که شکر نعم کرده ام یا نه و حایذ محذوفست یعنی به و لا تنسنی اجابتک و ان ابطأت
عنی و مایوس مکن مرا از قبول کردن دعا من و اگرچه آن اجابت درنگ کند از من و دیر رسد

موسی بکسر میم موی ای اجب صح

استثنا متعلق الجلد الشدة السابقة صح

الضر الذل صح

الذلیل س
رجل حقیر مذل الضر سوء الحال صح

ابتلیتنی س

پس ترا دانست او ضراعا هر دو مؤنث اند نه مذکر اند و همچنین باسار یعنی تنگی و خائف و مایوس
مکن مرا هرگز بخواه در وقتی که خوشحال باشم یا در وقت غم که بلیات بدنی و بیماریها مبتلا شوم
او شدة او رخاء یا در وقت ملکی یا عیش یا در فراوانی او عافیة او بلاء یا در وقت دفع بلیات
یا در وقت رفتن ابتلا او بؤس او نعماء یا در وقت رفتن اموال و فقر یا در وقت تنعم
بنعم الهیه او جدة او لاواء یا در وقت استغنا یا شدت و سختی کارها و در نسخه بدل جدة مناء
بفتح غین معجمه است یعنی نفع و مراد انتفاع بنعم است او فقر او غنی یا در وقت فقیری یا بی
نیازی اللهم صل علی محمد و آله و اجعل ثنائی علیک خدایا رحمت کن بر محمد و آلش و بگردان ثنای
مرا بر تو یعنی وصف کردن منه ترا بنیکی و مدحی لک و مدح کفتن من ترا و حمدی لک و سپاس
و شکر کفتن منه ترا فی کل حال الی مفعول ثانی اجعل است و در نسخه سواء پس مفعول ثانی باشد
یعنی آنچنان کن که در سراء و ضراء ترا راضی باشم و حمد تو بر حال کنم عاشقم بر لطف
و بر قهرش بجد ای بجد عاشق و این هر دو ضد حتی لا افرح بما ابتلیتنی من الدنیا تا آنکه
خوشحال نشوم بآنچه مبتلی نموده ای مرا بغم دنیوی و لا احزن علی ما منعتنی فیها و در نشوم بنعمتهای
اظهر است و محزون نشوم بر فوت آنچه مرا ندهی از دنیا بلکه راضی و شاکر بر عطیه منع باشم
و اشعر قلبی تقواک و در دل من انداز تقوی و خوف را بزرگ فرموده شعار جامه ایست که
متصل بدن باشد مثل پیراهن و دثار جامه که فوق شعار باشد گویند اشعرته و اوثرته ای البسته
الشعار و الدثار پس مراد این است که دل مرا بپوشان شعار تقوی که تقوی دل مرا بمنزله شعار
باشد جسد را انتهی و این دقیقه لطیفه است لیکن بعید است از فهم و اشغل بدنی فیما تقبله
منی و بدن مرا بر کارها بدار که آنرا از منه قبول کنی و اشغل از باب علم متعدی است و در قاموس
که اشغله از باب افعال لغت رد یه است بعطائک النفی ما یرد علی و مشغول بکن بطاعت
خود تن مرا و باز دار از هر چه وارد شود بر من از منافیات طاعت تو تا آنکه هر چه کنم در آن جانب
الهی سعی دارم تا همه طاعت باشد حتی لا احب شیئا من سخطک بوزن قفل و در نسخه بوزن
فرس تا آنکه دوست ندارم هیچ چیز از ناراضی ترا و لا اسخط شیئا من رضاک و ناراضی
نباشم بهیچ قدر از رضای تو و بخشی که مراد بسخط و رضا سخط و مرضی باشد بجز اللهم صل علی

الحمد الاستغاثة صح
الالواء الشدة و ضیق العیش صح

عناء س

منهاس

الشعرة الستة الشعار و الشعار
ما ولی الجسد من الثیاب صح

س است

محمد وآله وفرغ قلبي لمحبتك خداوندا رحمت بکن بر محمد وآل او وخالی کن دل مرا برای محبت خود
که در وی گنجایش چیزی دیگر نماند واشغل بذکرک ومشغول دار دل مرا بذکر خود والعش بخوفک
در قاموس است نعشه الله رفعه والنعش البقاء ونامی مناسب است یعنی باقی دار دل مرا
بخوف خود که همیشه متلبس بخوف باشد یا رتبه او را بلند کن بخوف خود هر چند خوف مثمر تقوی
وصلاح بیشتر ورتبه بلندتر ویا کوجل منک عطف تفسیری خوفک است وترس مخصوصی
از خود ثابت دار دل مرا وقوه بالرغبة الیک وتقویت دل مرا بکن برغبت بسوی خود
یا آنکه رغبت او را بخود محکم بکن واثکله الی طاعتک ومایل ساز او را بطاعت خود واجعله
ممن احب السبل الیک وجاری کن او را در محبوب ترین راههای که بسوی تست و
ذلله بالرغبة فیما عندک ذل ای ان والذل الرحمة وانه لولی الحسن الخلق وخار کن
دل مرا برغبت در تحصیل آنچه در نزد تست از رضوان وبهشت ودرجات عرفان چه
هر چند رغبت بدرگاه الهی بیشتر باشد بعبودیت وخاکساری بیشتر یا رحمت بکن بر من بتوسط
رغبت من بامور مذکوره یا نیکو کن خلق مرا بوسیله رغبت بآن امور ایام حیوة را در ایام را
من کلها بنصب تاکید ایام است واجعل تقویک من الدنیا زادی وبگردان تقوی
وخوف خود را از دنیا توشه سفر آخرت من در نسخه فی الدنیا والزلفة رضاک وکن
بسوی رحمت خود از حال وکوچ کردن من از این دنیا وفی مرضاتک مدخلی ودر رضا
مندی خود دخول من که بعد از فوت رضای مصیب من شود واجعل فی جنتک مثواک
وبگردان در بهشت خود جای اقامت من وهب لی قوة احتمل بها جمیع مرضاتک
مصدر است ومراد مرضیاتست مجازا والقدر قوة بده که توانم برداشت ویجای
آورد جمیع اموری که مرضی تواند واجعل فراری الیک ورغبتی فیما عندک وبگردان
وبگردان گریختن مرا از شر شیطان بسوی خود ورغبت مرا بنعمی که در نزد تست
والبس قلبی الوحشة من شرار خلقک وبپوشان دل مرا بوحشت از مردم بد که دل من با آنها
انس نگیرد وهب لی الانس بک وبده مرا انس بخود وبا اولیائک واهل طاعتک وبا دوستان
ومطیعان درگاه خود ولا تجعل لفاجر ولا کافر علی منة ومرا همنون فاسق وکافر مکن

نعشه الله رفعه صح

وخذ نسخه ز

وطاعة

وکانه عندی یدا ومکن فاجر وکافر را بر من نعمتی تا برین قدرت نیابند ولا بی الیهم حاجة ومکن
مرا بآنها احتیاجی بل اجعل سکونی قلبی وانس نفسی واستغنائی ودر نسخه واستغناء وکفایتی
بک معقول ثانی اجعل است از کشیدن او حاصلا بک وبخیار خلقک بلکه ساکن شدن دل مرا
از اضطراب وانس نفس مرا ومشغول بآن را وکفایت کار مرا حاصل کن بذات منی خود وبنیکان
از مخلوقات تو که در تحصیل این مراتب محتاج باشم اللهم صل علی محمد وآله واجعلنی بهم
قرینا واجعلهم لی نصیرا خداوندا رحمت بکن بر محمد وآل او وبگردان مرا قرین بنیکان که داخل آنها
باشم وبگردان مرا یار ومددگار نیکان وامنن علی بشوقی ودر نسخه ماشوقی الیک وبالعمل لک
بما احببت وترضی ومنت بنه بر من یعنی مرا همنون خود بکن بایجاد شوق ومعرفت تو در من
وبتوفیق دادن بر من که عمل کنم که دوست داری وبآن راضی باشی انک علی کل شیء قدیر وذلک
علیک یسیر بدرستی که تو بر هر چیز باقی در آنچه از تو طلبیدم وادن آنها بر من بر تو آسانست

وکان من دعائه عند الشدة والجهد وتعسر الامور

الثانی والعشرون

وبود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در نزد عروض شدت
ومشقت ودشواری کارها اللهم انک کلفتنی من نفسی ما انت املک به منی خداوندا بدرستی که تو
بر من واردکرده تحصیل چیزی را که تو قادرتر بر آن از من ومراقوت برداشتن
آن کم است وقدرتک علیه وعلی اغلب من قدرتی وقدرت تو بر آن وبر من هم غالب
تر است از قدرت من بر آن فاعطنی من نفسی ما یرضیک عنی پس بده بمن از نفس من یعنی
مرا توفیق کاری بده که باعث رضای تو از من باشد وخذ لنفسک رضاها من نفسی وبگیر
برای خود رضای در آن کار از من یعنی از من راضی شو بآن کار ومرا توفیق آن کار بده
بخلافیه در حالت عافیت من ورفع بلیه از من اللهم لا طاقة لی بالجهد بفتح جیم یعنی
مشقت وبضم بمعنی وسع وطاقت واینجا بفتح انسب است ونسخه که بضم است معنی آن
واضح نیست خداوندا مرا طاقت مشقت نیست ولا صبر لی علی البلاء ومرا صبر نیست بر بلا
ولا قوة لی علی الفقر ومرا قوت فقر نیست فلا تحظر علی رزقی پس منع مکن وتنگ مساز
بر من رزق مرا ودر نسخه رزقک ولا تکلنی الی خلقک ومرا حواله بخلق خود مکن بل تفرد

رضی س

بحاجتی بکند تو منفرد شو بحاجت من و کارسازی من بکن و توکل کفایتی و متوکل کفایت کار
من شو وانظر الی و نظر رحمت بر من انداز وانظر لی فی جمیع اموری و رحم اعانت بکن مرا
در جمیع کارهای من فانک ان وکلتنی تخفیف کاف و در نسخه بتشدید پس بدرستی که تو اگر در تحصیل کارهای من حواله کنی
بانشه و معنی خوشی ندارد الی نفسی تجزت عنها پس بدرستی که تو اگر در تحصیل کارهای من حواله کنی
مرا بنفس من عاجز میشوم از نفس خود و از عهده نفس بر نمی آیم یا عاجز می شوم از تحصیل آن
کارها و تحصیل آن نمی توانم کرد ولم ارثم ما فیه مصلحتها واقامت نمی توانم کرد چیزی را که در آن است
مصلحت نفس من یا مصلحت آن کارها یعنی از عهده تحصیل مصالح نفس و مصالح آن کارها بر نمی آیم و
معنی اول اظهر است وتکلنی الی خلقک یهتمون بی و اگر حواله کنی مرا بخلق خود با من ترش روی کنند
و کراهت با من در آمیزند و شدت نمایند وان الجأتنی الی قریب و در نسخه قرابتی
حرمونی بتخفیف را و اگر مرا بلجی و سازی بخویشان من و تکفل احوال مرا حواله با نها کنی محروم
سازند مرا و تعدی کنند با من وان اعطوا اعطوا قلیلا و اگر بدهند و بالمرة محروم نسازند
بدهند کی نکدا بوزن کتف مبالغه است در قلت یعنی بسیار کم ومنوا علی ملولا و منت
کثیرا و منت نهند بر من زمان دراز و مذمت من کنند بسیار فبلفظک اللهم فاعتنی و چون
حال چنین است پس مرا محتاج بغیر خود مکن و بفضل خود مرا باعانت ساز و فای ثانی تاکید
فای اول است بجهت مبالغه در تفرع طلب عنی بر ما سبق وبعظمتک فاقنعنی و بعظمت تو مرا
مرا رفیع کن وبسعتک فابسط یدی از جهت اسماء الهی یکی واسع است بمعنی کثیر العطا که هر چه از
او سوال کنند او را در عطای او گنجایش هست یا بمعنی محیط بهمه چیز یا مراد آنکه واسع است اسامی
و رحمت او همه خلق را یعنی بکثرت عطا و وسعت رزق و رحمت تو بسط ید من بکن یعنی غنی
ساز که قدرت بر عطا و بخشش داشته باشم وبما عندک فاکفنی و بآنچه نزد است از نعمت
و رحمت کفایت کار من بکن که بغیر تو محتاج نشوم اللهم صل علی محمد وآله وطهرنی من الحسد
خدایا رحمت بکن بر محمد و آل او و خلاص کن مرا از حسد داشتن مردم بر من یا حسد بردن من بر
مردم و در نسخه شهید من الحساب که در روز قیامت بآسانی بگذرد یعنی در مصارف خیر صرف
کنم واصرفنی عن الذنوب و منع کن و در حصار عصمت خود در آر مرا از گناهان و در نسخه

الراغب

من الحرام

من الحرام و متقی و پرهیزکار بکن مرا از محرمات ولا تجرنی علی المعاصی و مانع شو مرا از جرأت
بر گناهان واجعل هواک عندک و در نسخه فی عندک و این اظهر است یعنی و بگردان خواهش
دل مرا نزد خود از حاصل کردن رضا و جنت و معرفت ورضانی فیما یرد علی مشکل و بکن
رضا مرا در آنچه وارد شود از تو بر من خواه سرا و خواه ضرا وبارک لی فیما رزقتنی و برکت
بکن برای من در آنچه رزق من کرده و فیما خولتنی و در آن مالی که بمن داده بطریق تفضل وفیما
انعمت به علی و در آنچه انعام کرده بآن بر من واجعلنی فی کل حالاتی محفوظا و مرا بگردان
در جمیع احوال محفوظ مکلوءا یعنی محروس پس عطف تفسیری محفوظا باشد مستورا پوشیده از اعدا
ممنوعا بخلاف والیصال ای ممنوعا عنه که دست کسی بمن نرسد کو یا موذی رافع کرده از وصول
بمن معاذا مجازا پناه داده شده مرا جا جوار او و ضد حاد شده یعنی عهده و پیمان الهی
بخشید ان اللهم صل علی محمد وآله واقض عنی کل الزمتنیه و هر چه بر من لازم کرده و بر ذمه
من فرض است آنرا بده یعنی بفضل خود توفیق ادای آن بده یا ببخش و بهر نهج از ذمه
من ساقط کن که در آخرت مواخذ بآن نشوم وفرضته علی و فرض کرده بر من و این عطف
تفسیری الزمتنیه است لک فیه و بر من وجوه طاعتک او الخلق من خلقک عطف است بر لک
و این تفصیل الزمتنیه است یعنی آنچه بر من لازم و فرض کرده خواه برای تو کرده باشی
بوجهی از وجوه بندگی تو و خواه برای مخلوق از مخلوقات تو مثل ادای حقوق آنها از هر
قسم که باشد وان جزای جزای این شرط افاده است صعف عن ذلک بدنی و نیست مرا
قوتی و اگر ضعیف و عاجز باشد بدن من از ادای حق خلق و قوت من سست باشد از تو
آن واجب ولم تبلغه مقدرتی بضم دال و در نسخه بفتح و نرسد با ادای آن حق قدرت من ولم
تسعه مالی ولا ذات یدی و مال من و آنچه در دست من است آنقدر نباشد که در و گنجایش
ادای آن حق باشد ذکرته او لیسته یا رب فاقه اصبته علی خواه بخاطر داشته باشم
آنرا یا فراموش کرده باشم حال آنکه آن حق ای پروردگار من از جهت امور است که بحقیقی تو
آنرا شمرده و حفظ کرده بر من واغفلته انا من نفسی و غافل شدم من از آن حق و این غفلت
از قبل نفس من بود نه از جانب تو فاقرره علی جزای آن ضعف است پس بده تو بدل آنرا

خوله الشیء ای ملکه ایاه صحاح

کلاءة الله کلاه بالکسر ای حفظه و حرسه صحاح

فیه

بمن من جزیل عطیتک و کثیر ما عندک از عطیه و افر تو و از نعم بسیاری که نزد تست فانک
جواد کریم چرا که عطیه تو شامل تمام عالمست و کریمی بر همه حتی لا یبقی علی شیء منه تربه
ان تقاضنی به من حسناتی تقاصص انکه بدل حق خود را از غیر بگیرد هر جا که بیابد تا انکه باقی نماند
بر من هیچ حقی که بخواهی بدل آن حسنات منرا کنی التقاضی به من سیئاتی یا بسبب انکه حق مرا
کنی از جریده کردن نامه زیاده از آنچه کرده ام و آنچه زیاده شود در عوض آن حق باشد
یوم الفاقة یا رب و این تقاص در روزی باشد که ملاقات کم ای پروردگار من یعنی در
آخرت که وقت حساب است اللهم صل علی محمد و آله و ارزقنی الرغبة فی العمل لک للآخرة
خدایا رحمت بکن بر محمد و آل و نصیب من بکن میل در عمل کردن برای تقرب بدرگاه تو
برای آخرت من حتی ما اعرف صدق ذلک من قلبی تا بدانم که محض برای تست و نفع آن
در آخرت بمن رسد و حتی یکون الغالب برفع علی الزهد بنصب و در نسخه بعکس فی دنیای
و تا انکه بر من غلبه کند ترک رغبت بامور دنیوی منه و حتی اعمل الحسنات شوقا و در نسخه
و در نسخه حیاء تا انکه عملهای نیک را بشوق کنم و امن بوزن اعلم و در نسخه شهید و افرمین
السیئات فرقا و خوفا بوزن فرس یعنی خوف پس خوفا عطف تفسیری باشد یعنی تا در آن
امن باشم یا بگریزم از کنان بجهت ترس تو و هب لی نورا امشی به فی الناس کفتنا
فی مشاهم القرب فی مغزهم الاستکمال الملکوتی الی جناب الحق و امشی به فی مرضهم و بلا
الی دار اقامتهم و منتهی منالهم فی مسیرهم الی الله انتهی این کلمات از سیاقه و طریقه فقها
بیرون است و اهتدی به فی الظلمات و بده بمن نوری که بآن نور در میان مردم بگردم
و دانم که چه طور هر کسی سلوک باید کرد و راه حق بیابم بآن نور در ظلمات که اختلاف آرا
مبتدعین است پس مراد بنور علم و عقل است و استضیء به من الشک و الشبهات و طلب
روشنی کنم یعنی دفع کنم بآن نور شک و شبهات مخالفین را اللهم صل علی محمد و آله و ارزقنی حسن
عاقبة التوحید خدایا رحمت بکن بر محمد و آل و نصیب من کن ترس از نعم و وعید تو بعقاب
و شوق ثواب الموعود و نصیب من کن شوق بثوابی که وعده کرده پس اضافه بیانیه باشد
حتی اجد لذة ما ادعوک له و کآبة بوزن رحمة و در نسخه بوزن سلامة گفته اند و در نسخه

واسع

تقاص القوم اذا قاص کل واحد منهم صاحبه فی حساب او غیره من تضعیف ز

الغرق بالکسر الخوف ص

الکآب والکآبة الغم و سوء الحال ق

اصل بقضیه ثلث و از لغت معلوم می شود ما تستحیر منک منه تا بدانم و محسوس شود لذت ثواب
که از تو مرا طلبم و حزن و بد حالی مقابل کرا از او طلب خلاصی از آن میکنم از تو یا از ترس آن طلب
نمی کنم از تو و پناه می برم بتو اللهم قد تعلم ما یصلحنی من امر دنیای و آخرتی خدایا بتحقیق که میدانی
آنچه موجب صلاح کار دنیا و آخرت منست فکن بجوانحی مستقل بهمزه است علی الاصل حقیقتا
پس باش بطرف دریات من کرم و شفقت کننده بزرگ گفته ای مستقصیا مبالغه فی قضاء حوائجی
احتیاجات مرا به اذا بالغ فی جزء فتامل فیه و اظهر انکه بمعنی مکرما باشد لیکن تعلق بجوانحی بلفظ حقیقتا
مجاز عقلی است چه اکرام مضاف الیه است و توسط مضاف بجهت تعیین ما فیه الحفاوه است
گویا گفته کفانی حقیقتا من جهة الحوائج و یحتمل ما یعنی زیاده باشد ای کن فی حوائجی خیلا اللهم صل
علی محمد و آل محمد و ارزقنی الحق عند تقصیری فی الشکر لک بالغت علی خدایا رحمت کن بر محمد
و آل محمد و نصیب من بکن نزد تقصیر کردن من در شکر نعمتهای تو اصابت حق را که تلافی آن تقصیر شود
فی الیسر متعلق است بارزقنی و العسر و الضر و النعم و در وقت فراخی معیشت و تنگی آن و در وقت
صحت و بیماری یعنی در جمیع حالات مرا بر حق بدار و حتی اتعرف من نفسی روح الرضا تا بدانم
از نفس خود فرحی که ناشی است از رضا یا خوبی رضا یجمع برشد از خیر و شر و علامة النفس اضافه
بیسب است مثل روح الرضا بر وجه اول حتی بما یجب لک فیما یحدث از باب نصر فی حال الخوف
و الامن و الرضا و السخط بوزن قفل و در نسخه بوزن فرس و الفقر بوزن فلس و در نسخه
بوزن قفل و الغنی و تا بدانم که نفس من مطمئن است بهر چه واجب است برای تو در آنچه
حادث شود در وقت ترس و امنیت از بلیات و در حال رضا و غضب و وقت خوف
و سخط و ضرر حادث شود بلیه که واجب بود در آن بلیه صبر و توبه مثل آنست که در حال
امن و رضا و نفع حادث شود نعم و سعتی و واجب در آن شکر و غیر آنست و قس علیه
اللهم صل علی محمد و آله و ارزقنی سلامة الصدر من الحسد خدایا رحمت بکن بر محمد و آل و نصیب
مرا از حسد سالم دار و حسد طلب زوال نعمت از غیر است حتی لا احسد احدا من خلقک
علی شیء من فضلک تا انکه حسد نبرم هیچ کس را از خلق تو بر هیچ چیز از فضل تو که باکس
رسیده باشد و حتی لا ارى نعمة منک علی احد من خلقک فی دین او دنیا و در نسخه

وبکن من کون عطفا علی الحق اطلاق وجه من باب الاضافة علی الموصوف والمحل ق ۴۲

لیکن مشهور عدم تنوین است در فاموست وقد یتوان لیکن الف مقصوره باعث منع صرف
این است پس وجه تنوین ظاهر نیست و وجه تسمیه حیوة بدنیا و تنوین است و بیا
باید نوشت مثل حبلی و مشهور کتابت بالف است او عافیة ظاهر عطف است بر دین پس
تقدیر کلام فی عافیة شود و عافیت تقویت نفس نعمت است زانکه نعمت در عافیت اقوی
باید رجوع بسایر نسخ این کتاب نمود او تقوی بتنوین و در نسخه بخط یا قوت تقوی بقصر
با تنوین او سعة او رخاء و یا انکه نیز هیچ نعمتی از نعم تو که فایض باشد بر هیچ کس از خلق
تو در دین یا در دنیا عافیت یا تقوی یا کثرت مال یا ارزانی الا رجوت لنفسی افضل ذلک
بکرم انکه امید دارم برای خود افضل افراد آن نعم را و این رجا زیاده بر منبعث است
و مستحسن است و در نسخه من ذلک بک و منک و عندک لا شریک لک و این امید بکرم تست
و از انست در حالی که تو یگانه و شریک نیست ترا در الوهیت اللهم صل علی محمد و آله و ارزقنی
التحفظ من الخطا یا خدایا رحمت بکن بر محمد و آل او و نصیب من بکن حفظ کردن من خود را از
کناه و الیأس من الذل فی الدنیا و الآخرة در روزی من کن محافظت خودن
خود از لغزش در امور دنیوی و اخروی فی حال الرضا و الغضب در حالی که راضی باشم
از خلق و در حالی که غضب برکنم حتی اکون بما یرد علی منهما بمنزلة سواء تا باشم با آنچه بر من
وارد شود از رضا و غضب یک حالت یعنی غضب باعث ذلل و گناه و رضا و باعث فتنه و
طغیان نشود و علی ما یرضاک متوقعا لرضاک علی ما یسوءک در حالی که عمل کننده باشم بطاعت تو
و اعتبار کننده باشم رضای ترا بر آنچه غیر طاعت تو و رضای تست و مجتنب سوء الحال علی تامل است
فی الاولیاء و الاعداء در باب دوستان و دشمنان نه انکه در باب دشمنان اعتبار رضای
الهی نکنم و بناحق آزار رسانم و در باب دوستان زیاده از حد اسراف کنم و در غیر حق
اعانت کنم حتی فی من عدا علی من ظلمنی و جار علی تا در امن باشد دشمن من از ظلم و جور من
و فی الیأس مغلوب بر یاس چه الیس قلیل الاستعمال است و مصدر الیس بر یاس است و الیس
و بیاس یک معنی است و لیس من میل و دوست من از مایل شدن و جور نمودن
من از حق مایوس میشود که بواسطه او از حق نگذرم و الحفاظ هواه و مایوس شود

الحفظ التردد

ازکم شان خواهش من حق را و اجعلنی ممن یدعوک مخلصا فی الرخاء و بفتح راء مهمله و بکسر
معجمه و بکردان مرا از جمعی که بدرگاه تو دعا کنند و از تو طلبند در حالی که مخلص اند و در شدت
پیش اند پس فی الرخاء حال ثانی است بحذف حرف عطف و مخلصا که بحال است یعنی مخلص اند
در امید واری که بدیگری امید وار نباشند و کفعمی بهم روایت کرده لیکن اکثر نسخ کتاب
مساعده هم نیکنند و دعاء المخلصین المضطرین لک فی الدعاء همچو دعای کسانی که باخلاص
مضطر اند در دعا بدرگاه تو انک حمید بدرستی که تو جواد بنده و قضای حوائج کننده و محمود
که بعض محمود باشد بحمد بزرگ و صاحب حمد و کبریای

وکان من دعائه عند اذا سئل الله العافیة و شکرها

و بود از جمله دعای حضرت امام زین العابدین
علیه السلام هرگاه طلب کردی از خدای تعالی عافیت را اللهم صل علی محمد و آله و البسنی عافیتک
خدایا رحمت بکن بر محمد و آل او و بپوشان مرا لباس عافیت خود یعنی بلیات را از من دفع
کن و حلنی عافیتک و عام شامل جمیع بدن من بکن عافیت خود را و حصنی بعافیتک و
محافظت من بکن بعافیت خود که عافیت بمنزله قلعه و حصار است مرا و اکرمنی بعافیتک
و اکرام و احسان بکن بر من و مرا مکرم ساز بعافیت خود و اغنمنی بعافیتک و مرا غنی بکن بعافیت
خود یعنی عافیت بسیار بده و تصدق علی بعافیتک و تصدق بکن بر من بعافیت خود
و هب لی عافیتک و اهبنی عافیتک از باب افعال گویند افرشت زیدا بساطا یعنی کسترم
بساط برای زید و در نسخه شهید بهمزه وصل از باب نصر گویند فرشه امرا ای وسده یعنی عافیت را
فرش من کن یا عافیت را بر من وسیع و بسیار گردان والله اعلم و اصلح لی عافیتک و عافیت
بک باصلاح بده مرا و لا تفرق بینی و بین عافیتک فی الدنیا و الآخرة و میان من و عافیت
جدائی مکن یعنی همیشه بعافیت بدار مرا در دنیا از محن دنیوی و در آخرت از عقاب اللهم
صل علی محمد و آله و عافنی عافیة کافیة شافیة عالیة تامة خدایا رحمت بکن بر محمد و آل
و بده بمن عافیتی که پسندیده و شفا کننده و بمرتبه عالیه رسانده و زیاده شونده باشد عافیة
تولد العافیة آنچنان عافیتی که تولد کند و سبب شود برای صد هزار عافیت دیگر و بدین
من از امراض و محنها و محن عافیة الدنیا و الآخرة بدل است از عافیت یعنی عافیت دنیا

و العصر و الفالق

حدیث شریف تعبد عمره

و حصنی با

بلا فی ۴

و آخرت را توکید کن اللهم صل علی محمد و آله و در نسخهٔ شهید نیست وامنن علی بالصحة والامن
والسلامة فی دینی وبدنی ومنت بنه بر من بعطیهٔ صحت وامن وسلامتی از بلیات در دین من
وبدن من والبصیرة فی قلبی والنفاذ فی امری ومنت بنه بر من بدادن بصیرت در دل من
و روانی در کارهای من والخشیة لک والخوف منک و بدادن ترس تو و خوف از تو والقوة علی
ما امرتنی به من طاعتک والاجتناب لما نهیتنی عنه من معصیتک و بدادن قوت بر عمل کردن
بطاعتی که بآن امر کرده و بدادن اجتناب از معصیت تو یا اجتناب از عصیانی که نهی کرده
مرا از آن پس لام بمعنی من است یا بجهة تقویت عمل است و اجتناب متعدی بنفس است
نظیرش مرتهٔ امرّ و مرض بامر اللهم وامنن علی بالحج والعمرة وزیارة قبر رسولک
خدایا منت بنه بر من بتوفیق حج کردن و عمره بجا آوردن و زیارت قبر رسول کردن
صلواتک علیه ورحمتک وبرکاتک علیه که رحمتهای تو بر آن رسول تو و در نسخهٔ ابن ادریس
لفظ علیه در اول نیست چه ذکر آن ثانیا کافیست وعلی آل رسولک و در نسخهٔ وعلی آله و در
بسیاری از نسخ وعلی آلک هست پس آل رسولک معطوف باشد بر رسولک اول بتقدیر
و زیارت قبر رسولک و قولش صلواتک تا علی آله جمله معترضه ایست میان معطوفین
علیهم السلام که پریشان باد رحمتهای الهی ابدا ما ابقیتنی فی عامی هذا و فی کل عام ما بین
منت نهادن بحج و عمره و زیارت همیشه باشد مادامی که مرا در دنیا زنده داری درین
سال و در هر سال واجعل ذلک مقبولا مشکورا مذکورا لدیک مذخورا عندک و بگردان
آن حج و عمره و زیارت را مقبول درگاه تو و جزا داده شده بر آن و مذکور در نزد تو یا مجزی
بقرینهٔ مشکورا و ذخیره کرده شده در خزانهٔ تو برای نفع مادر در قیامت والنطق
بحمدک وشکرک وذکرک وحسن الثناء علیک فیما کو باکن زبان مرا بحمد و شکر و ذکر
تو و بثنای نیک کردن بر تو والشرح لی صدری وبثک قلبی و بشکاف دل مرا و جا کن دران
راههای دین خود را که مستقیمند و هر کدام از آنها راه قصد و میانه روی است در
حدیث است که هر مولودی را شیطان مس میکند بطبع مگر مریم و عیسی را علیهما السلام بسبب
دعای پدر مریم که گفت وانی اعیذها بک من الشیطان الرجیم و مثل اینست قول حضرت امام علی

که واعذنی وذریتی من الشیطان الرجیم و پناه ده مرا و فرزندان مرا از شر شیطان و مس او
که شکار کرده شده و از رحمت الهی رانده شده است یا مرجوم بشهب ثاقبه او خاصیت
انداز کواکب بنا بر آن کواکب را رجوما للشیاطین حق سبحانه و تعالی فرموده ومن شر النفاثات
بشنید بدیم و از شر هر دمی زهر که بنه هر خود از آرد و بکشد و سامه بمعنی خاصه نیز آمده
پس بمعنی ای رب باشد پس بامر اجمعی که تجسس معایب کند و ظاهر معنی اولست والهامة
بشنید بدیم هر زهرداری که بکشد کاهی استعاره آرند برای هر موذی مثل پشه چنانچه در حدیث
کعب بن عجره است اتوذیک هوام راسک والعامة و از شر هوام واللامة و از هر چه باشد
لم باشد که قدری از جنون است و تفسیر باصابت جن است و چشم زخم نیز گفته ومن شر کل شیطان
مرید و از شر هر شیطان متمردی که از حد خود تجاوز نموده بکثرت کند ومن شر کل سلطان عنید
و از شر هر پادشاهی که عناد کند یعنی دیده و دانسته مخالفت حق نماید ومن شر کل مترف بضعفه
مجهول و از شر هر که کثرت مال و دولت سبب طغیان و زیادتی عصیان او شده باشد جلیه شتاب
کننده در کار را حضوصا در شر و راخعه بمعنی سرعت گویند سیف محذم ای سریع القطع و از این
بابست الیک تسعی و محذم الشر ای الطاعة و اگر فعیل بمعنی مفعول باشد پس مترف محفوظ است
که اصحاب او سرعت در اطاعت او کنند و در نسخهٔ شهید قاف است یعنی کینه دارد ومن شر کل
ضعیف و شدید و از شر هر ضعیفی و قوی و این کنایه از عموم حق است و همچنین است قولش
ومن شر کل شریف ووضیع و از شر هر کسی که بزرگ و بخیب و رفیع الشانست و الکریم و خسیس
و پست قدر است ومن شر کل صغیر وکبیر و از شر هر کوچک و بزرگ که مخلوق شده ومن شر کل قریب
و بعید و از شر هر که نزدیک و دور است ومن شر کل من نصب لی رسولک ولآل بیته حربا
من الجن والانس و از شر هر که بعداوت نصب جنگ کرد با پیغمبر و اهل بیت او از جن و آدمی و در
عرف لغت ناصبی کسی را گویند که عداوت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را داخل دین خود دارند
ومن شر کل دابة انت آخذ بناصیتها و از شر آنچه بر زمین رونده است که تو گیرنده موی پیش
سر اوی و این کنایه است از تصرف و غلبه بر هر آنکه علی صراط مستقیم بدرستی که تو براه راستی یعنی
راهی که تو میرسانی مستقیم است اللهم صل علی محمد و آله ومن ارادنی بسوء و در نسخهٔ ارادنی سوء

السامة الخاصة یقال کیف السامة والعامة والسامة ذات السم ص
فی الحدیث من لدغها رماه اللامة
ان من کلام العرب ... العین اللمة التی تصیب بسوء ویقال العین ذات لمة
واللامة والعامة خلاف الخاصة ص اللام ذات
الم وهو طرف من الجنون ق
عنید یعنی عنود ابا بکسر خالف ورد الحق
وهو یعرفه فهو عنید ص
المترف المنعم المتوسع فی لذات الدنیا وشهواتها
رجل محفود ای محذوم ص

واذهر عني

الذهر الرفع

ناصرة عني خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و هر که قصد بدی بمن کند باز گردان او را از من و اذهر عني
مکره و بران دور کن از من مکر او را واذرأ عني شره و دفع کن از من شر او را وردّ کیده في نحره
و باز گردان مکر و حیله و حسد او را در گردن او که اسیب آنها با فیزاسد واجعل بين يديه سدا
بفتح سین و در نسخه بفتح و بکن در پیش او سدی که مانع باشد از رسیدن بمن حتى لا يصل الي بصره
ولا يصل عني ذكري بعد تا آنکه کور سازی از دیدن من باهره او را و کر سازی از شنیدن نام
و محو من ساعة او را ولا يخطر ببالي او خطور نکند بقلب او و غفلت کن دل او را نزد بخاطر آوردن او مرا من
بخاطر او هم نگذرم یا غفلت کنی از کید و مکر نسبت بمن و گفته اند دون تفسیر فوق بمعنی قصور و یا
بمعنی وراء است یعنی مغفل ساز دل او را تحت اعتقاد من بدلش ماوراء اعتقاد من که نتواند
اعتقاد نمود و این چیز ظاهر است والخرس عني لسانه و گنگ کنی زبان او را از ذکر من ولقع رأسه
و بزن بر سر مثل کلکی که بر سر فیل زنند که نتواند زیاد کرد یعنی همیشه سر او را کفته داری و ذلّل
عزته و خوار سازی عزت او را و نكّس جرأته و بشکن بزرگی او را و ذلّل رقبته و گردن او را
ذلیل و پست کنی وافضح كبره و لباس کبر او را از بدنش بر آری و در نسخه وافضح كبره و توبیخ کنی
من جميع فخره و شرفه و در امان خود داری مرا از همه ضررها و بدیهای او و عزّه و از چنگ
زدن او و سخنی که غایبانه من بگوید و هجره و از غلط آنکه در دل من اندازد و لمزه و از
عیبی که بر من بگوید یا از اشاره که چشم خود کند وحسده و عداوته و از حسد و عداوت او
وجبابره و قهاره و از دواهی او و آلات صید او و رجله و خیله و از پیادها و سواران او تا
عزیز قهر من بدرستی که غالب و توانائی

وكان من دعائه عليه السلام لابويه عليهما السلام

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام
در حق پدر و مادر خود که بر هر دو سلام باد اللهم صل على محمد عبدك و رسولك و اهل بيته الطاهرين
خدایا رحمت بکن بر محمد بنده برگزیده و رسول معزز خود که حجت الله و همچنین بر اهل بیت
او که پاکانند واخصهم بافضل صلواتك و رحمتك و بركاتك و سلامك و ممتاز کن رسول اهل
بیت او را از جمیع خلایق بهترین درودهای تو و برکت تو و برکت و سلام تو واخصص اللهم
والدي بالكرامة لديك و ممتاز بکن خدایا پدر و مادر مرا بکرم و عزیز بودن آنها نزد تو

المقمعة واحدة المقامع من حديد كالمحجن يضرب على رأس الفيل وقد تقمعه اذا ضربته بها

الجبروت الكبر

وتضع س

همزات الشيطان خطرات التي تخطر بالقلب من الشيطان

علوا نزيس

المصدر الكبر بالصادر

في الحديث ما خيل لله اركبي فاذا علو فرق المضاف اراد بالفرس الخيل لله نهاية

والقنوت

والقنوت بك يا ارحم الراحمين و برحمت از جانب تو ای رحیم ترین رحم کنندگان اللهم صل على محمد
وآله والحق علم ما يجب لهما على العباد خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و در دل من انداز آنچه لایق
دانی تا از عهده والدین برآیم واجمع لي علم ذلك كله تماما و جمع بکن برای من دانستن جمیع آنچه
بر من واجب است در حق والدین ثم استعملني بما تلهمني منه حتى لا يفوتني بما يلهمني بعلم پس از جمله حقوق
والدین آنچه در دل من اندازی مرا بر این علم بدار که عمل بآن کنم و وفقني للتقوى فيما تعرفني من
عمله و توفیق بده مرا بعمل نمودن بر تقوی و تقوی ذکر کردن در آنچه در دیده بصیرت من داری
از عمل جایز حتى لا يفوتني استعمال شيء علمتنيه تا آنکه از من فوت نشود عمل کردن بهیچ چیز از آن
چه تو تعلیم من کرده والاشتغال بما كلفتني و در نسخه شیخ زین الدین لفظ عن الخفوف فيما تعبدتني نیست
و در نسخه ابن ادریس بود ولیکن قلم زده بود و در نسخه شهید من الخفوف بخاء معجمه و فاء یعنی
استعجال و مبالغه در سعی و اهتمام کار گویند خف القوم اي قلوا او ذهبوا جميعا اي و يشتغل بما كلفتني
عن التقصير عهد نسخه في اداء ما حملتني او من حمل الوزن المسبب عن التقصير و در نسخه بعهد و وفا
از خفت الارض پس بتا نهاد و معنی مثل سابق چنانچه گویند ساريه على عليه خفف و لا تخف اي اشرعها
بالرعي و لا تخفها و معنی آنکه لا تغفل عن الاحاطة بالتعبد و در نسخ خلاف ظاهر است
یعنی سنگین و کاهل مکن اعضای مرا در کردن اعمالی که مرا الهام نمودی اللهم صل على
محمد وآله كما شرفتنا به خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش چنانچه ما را مشرف ساختی باو یعنی مشرف
کردی بدین او و بحجت او ما را شرف دادی وصل على محمد وآله كما اوجبت لنا الحق على الخلق
بسببه و رحمت بکن بر محمد و آلش چنانچه حق ما را بر ذمه خلق واجب کردی بسبب محمد پس وجوب
محبت اهل بیت تزویکی بغیر است کما فرموده قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى اللهم
اجعلني اهابه هيبة السلطان العسوف خدایا مرا چنان کن که بترسم از مخالفت پدر و مادر چنانچه
بترسند رعیت از پادشاهی که بسیار ظالم باشد و مراد کثرت هیبت اجلالی است از والدین
و در سلطان هیبت از جهت ظلم است و تشبیه در مقدار هیبت است نه در جنس هیبت وابره ابرّه
الرؤف و نیکوئی کنم بوالدین خود مثل نیکوئی مادر مهربان بفرزندش واجعل طاعتي لوالدي
لدفا و بر کی بهما اقر لعيني یعنی اطیب و اسرا اقر یعنی سرمه چه اشک سرور بارد است

شرفتني

كان النصب بتقدير ان

العسوف الجائر

الخفوف الخفوق الحقوق
وكانت على الحقوق فضرب على الحقوق
خفوا القوم خفوفا قلوا

وكان الاشتغال ازكاني فيما تعبدتني

واشک حزن کرم لهذا وقت دعا گویند اقر الله عینک و نزد نفرین گویند اسخن الله عینک
و بعضی گفته‌اند اقر مشتق از قرار است یعنی مطلب ترا حق تعالی حاصل کند تا چشم تو در انتظار
آن بجوانب خلاط حرکت نکند و قرار گیرد و این معنی مقتضی آنست که اسخن بمعنی حرکت و اضطرار
بجوانب در انتظار مطلوب لیکن مخونت بمعنی حرکت نیامده من رقدة الوسنان اینجا بمعنی
اشد یعنی الوسن است مثل نعاس آن و بکردان اطاعت والدین مرا و نیکی مرا بانها بیشتر باعث
سردی چشم من از خوابیدن کسی که خواب آلوده باشد یعنی این خواب باعث قره عین اکسل است
و طاعت آنها را زیاده بران باعث قره عین من کند و انلج الصدر بالیقین شرح الصدر
و بکن این اطاعت مرا سرد کننده تر که حرارت سینه مرا بنشاند مثل آب سردی که تشنه خورد
حتی اوثر علی هوای هواها و اقدم علی رضای رضاها تا آنکه اختیار کنم و ترجیح دهم خواهش
آنها را بر خواهش خود و مقدم دارم رضای آنها را بر رضای خود و استکثر بر تقاضای و ان
قل و استقل بر نیکی بهما و ان کثر و بسیار شمرم نیکی که آنها بمن کنند و اگر چه در واقع کم باشد
و قلیل شمرم نیکی را که من بآنها کنم و اگر چه آن نیکی در نفس الامر بسیار باشد اللهم عطف لهما
قلبی و الف لهما کلامی خدایا تو توفیق بده که آواز بلند با نها سخن نکنم و همیشه آواز من نزد
انها پست بشمر و سخن که بآنها گویم خوش آینده آنها باشد و الین لهما عریکتی و نرم کن برای آنها
طبیعت مرا که سلیس الانقیاد و قلیل الخلاف و مطاوع باشم و اعطف علیهما قلبی و مایل دار بر آنها
بکن بآنها دل مرا و صیرنی بهما رفیقا و علیهما شفیقا و بگردان مرا رفیق و ملایمت کننده با آنها
و شفقت کننده بر آنها اللهم اشکر لهما تربیتی خدایا باعث جزای خیر ده آنها را در مقابل محنتی
که تربیت من کشیده‌اند و نسبت شکر بحق تعالی باعتبار غایت است مثل رحمت و حق تعالی را
مشکور گویند چه هر قلیلی از علی در ایام معدوده نعمت عظیمه دایمه جنت بدهد و اثبهما علی
تکرمتی و ثواب بده آنها را بر تکریم و اعزازی که مرا کرده‌اند و احفظ لهما ما حفظاه منی
فی صغری بکسر صاد چه بفتح بمعنی حاریست و ارادت بعضی نسخ بفتح است و معنی آن ظاهر نیست
و می حفظت بکن برای ایشان آنچه ایشان مرا حفظ کردند برای من در صغر سن من که خلق
حفظ جمیع امور من شدند تو نیز کارسازی آنها بکن و از بلیات محفوظ دار اللهم و ما تعهدا
منی

الرقدة النومة صح
الوسن النعاس والسنة شدة وقد وسن
از جمله یوسن هو وسنان صح

اشد معروف و قد انلج بوسنا و یقال
ثلجت نفسی اطمأنت صح

بفتح الانف عریکته اذا
کسرت نخوته صح

جاء بالفتح الضیق فی اللغة
وذکره اهل اللغة بالفتح والکسر

رعی من آدمی خدایا آنچه رسیده باشد از من بایشان از جنس آزار یا رسیده باشد از جنس
نجاسات او خلص الیهما فی من مکروه او ضاع قبلی بوزن جنب لهما من حق یا رسیده باشد
از من بایشان مکروهی یا ضایع شده باشد بوسیله من حقی ایشان که نزد من بود یا نزد دیگری
فاجعله حطة لذنوبهما پس بکن آن ایصال مکروه و تضییع حق را باعث محو گناهان آنها و سبب
بخشیدن آن و اگر چه اهل بیت محفوظ اند از معاصی ظاهره متعارفه لیکن حسنات الابرار سیئات
المقربین و مراد بخشیدن گناهان نیست که ابرار شود چه خلاف اولا نسبت بایشان گناه است
و حط بمعنی ریختن و چون نزد حل بطاعت یا صبر بر بلیه گناهان ریخته شوند انجا حط گویند
و علو اثنی در جنانهما زیادة فی حسناتهما و باعث بلندی درجهای آنها و سبب زیادتی
حسنات آنها یا مبدل السیئات باضعافها و در نسخه با مثالها من الحسنات ای بدل کننده
بدیهای ما را بچندین آنها از نیکیها یعنی اگر ملتمس سابق قبول کنی از تو بعید نیست اللهم و ما تقدما
علی فیه مرجع ضمیر هما است و این عاید موصول است و همچنین در رضا یرآتیه من قول
خدایا هر سخن درشتی که بر من در آن تعدی کرده باشند او اسرفا علی فی من فعل و هر فعلی
که در آن فعل بر من اسراف و تجاوز از اقتصاد و میانه روی کرده باشند او تقتیرا علی من
حق و هر حقی که از من آنرا ضایع کرده باشند او قصرا بی عنه من واجب یا هر چیزی که بر من
واجب بود که در تربیت من بکنند و تقصیر کردند در باب من از آنچه فقدوه منهما خبرا
فقدانست پس تحقیق که بخشیدم بجا در وید رجوع آنچه مذکور شد و جدت به علیهما و جود کردم
بآنچه مذکور شد بر آنها و رغبت الیک ابتهال از تو سوال می کنم فی وضع بعتبه بوزن سرقه
و بالی که تابع گناه است منهما در باب گذاشتن و بخشیدن جزای آنچه مذکور شد از پدر و مادر
فانی لا اتهمهما علی نفسی پس بدرستی که آن پدر و مادر را متهم نمی دارم بر من یعنی گمان آن ندارم
که در حق من دیده و دانسته تقصیر کنند چه شفقت آنها بمرتبه بود که گنجایش تقصیر نبود و لا
استبطئهما فی بری و آنها را در نیکی با من درنگ کننده نمی شمارم یعنی همیشه در خوبی من بشتاب
سعی میکردند و لا اکره ما تولیاه من امری یا رب و مکروه من نیست آنچه متولی و متصدی آن
شده‌اند در کار من ای پروردگار من فهما اوجبت حقا علی پس حق پدر و مادر بر من

خلص الشیء وصل صح

او تقتیرا

این اقول انها قد قصرا فی تربیتی
او بان اقول انها بطآ فی تربیتی

واجب تر است از حق منه بر ایشان یا حق دیگر آن بر منه و اقدم احسانا الی و احسان ایشان
بر منه مقدم تر است از احسان منه بر ایشان یا از احسان سایر مخلوقات بر منه و اعظم منة
لدی من آن متعلق است یا عظم افاضها بعدل و منت نعمت ایشان بر منه اعظم از آنست
که تقاص کنم آنها را بعدالت یعنی تقصیری که در حق منه کرده باشند عوض آن بگیرم از حسنات
ایشان زیرا که تقصیر ایشان در جنب انعام ایشان لاشی محض است پس کسی که آن همه احسان
داشته باشد چه لایق که بر تقصیر غیر محسوس او مواخذه نمایند او اجازیها علی مثل یا جزاده
بر مساوات یعنی مثل آن تقصیری که در حق منه کرده اند من در حق آنها بکنم یا در قیامت سبب آن
تقصیر کنند این اذا یا الهی طول شغلیها بتربیتی ای خدای منه درین هنگام که منه تقاص و مکافات
تقصیر ایشان کنم کوکرت شغولی ایشان بتربیت منه یعنی پس تلافی آن محنت ایشان کجا باشد
و این شدة تعبها فی حراستی و کجا رفت آن همه تعب شده که در حفظ منه کشیده اند و این
ایثارها علی انفسها للتوسعة علی و کجا رفت اختیار کردن ایشان نیکی را در معیشت خود
بجهت توسعه بر منه و ترجیح دادن توسعه معیشت مرا بواسطه بر توسعه خود بهمات
نامصدر است و فاعل بهمات است بسنوفیان منی حقها چه در راست استیفای ایشان
و کرفتن ایشان تمام حق خود را از من یعنی این استیفای بعید المعمول است یا فاعل بهمات
ضمیر شان است و ما نافیه است و مراد ایشان استیفای حق است بقرینه ما بعد و منوه
این نیز است خوش و لا ادرک ما یجب علی لها چگونه نزدیک استیفا یا چون استیفا
توانم کرد حال آنکه من نمیدانم یا نتوانم رسید بآنچه واجب است بر منه برای آنها و لا ادرک
شیئا و ما انا بقاض وظیفة خدمتها و نیستم منه بفعل آرنده لازمه خدمت ایشان یعنی از من
حق خدمت واقع نشده فصل علی محمد و آله و ارحمنی یا خیر من استشهد به پس رحمت بکن بر محمد
و آلش و بر من بکن ای بهترین کسانی که از انها طلب مدد کرده شده و وفقنی یا اهدی من رغب
الیه و توفیق ده مرا یک بدهای راه نماینده ترین کسانی که رغبت کرده شده بسوی آنها برای طلب
هدایت از آنها و لا تجعلنی فی اهل العقوق للآباء و الامهات یوم تجزی کل نفس بما کسبت
و هم لا یظلمون و جمعی که نیکی با والدین خود کرده اند و عاقه یعنی پدران و یا مادران ایشان

اقتیادها ی

از آنها

از آنها جزا ندهند مرا داخل آنها مکن در روز قیامت که جزا داده شود هر کسی بآنچه کسب کرده
در دنیا و ظلم کرده نشود هر هیچ کس اللهم صل علی محمد و آله و ذریته و اخصص ابوی بافضل
ما خصصت و دست بشنو بشنید صاد اول به آبائی و عیالک المؤمنین و امهاتهم یا ارحم الراحمین
خدایا رحمت بکن بر محمد و آل او و ذریه او و مخصوص کن پدر و مادر مرا بافضل افراد آن رحمتی که مخصوص
ساختی بآن پدران و مادران بندگان تو که مؤمن اند ای رحیم ترین رحم کنندگان اللهم لا
تنسنی ذکرهما اذا ذکرتنی و لا تنسهما ذکرک اذا ذکرتهما و صلوا الی خدایا مرا آنچنان توفیق ده که هرگز فراموش نکنم پدر و مادر خود را
و ذکر آنها عقب نماز را که برای تو کنم و دعای خیر برای آنها بکنم و فی آناء اللیل بکمر چیزه و تقصیر و تسوین
بین آنای لیلی و فراموش نکنم در هیچ آنی از آنات شب که در آن عبادت تو کنم و فی ساعات الدهر و در
تمام ساعات بین مناجات تجاوبی و فراموش نکنم آنها را در هیچ ساعتی از ساعات روز
بین همیشه بدعای ایشان مشغول باشم اللهم صل علی محمد و آله و اغفر لی و لهما خدایا رحمت
کن بر محمد و آل او و بخش گناهان مرا بسبب دعا کردن من برای پدر و مادر یعنی در اجر این عمل
مرا بخش و اغفر لهما یعنی بما بی مغفرة حتما و بخش پدر و مادر مرا بسبب دعا کردن من برای
نیکی ایشان بمن بخشی که لازم باشد و البته بشود و تخلف آن نشود و ارحمهما استغاثة لهما
تقصیر و تسوین عذرا و در تمام خبر مادر راضی شود از آنها بسبب شفاعت منه آنها راضی شدنی
که البته بفعل آید و بلغهما بالکرامة و مواطن السلامة و برسان آنها را بعزت و خوبی بجای
سلامتی که بهشت است اللهم و ان سبقت مغفرتک لهما فشفعهما فی خدایا اگر مغفرت آنها پیش
از بخشیدن تو مرا خود یا در ازل مقدر کرده باشی که آنها را بخشی پس آنها را شفیع بکن در
حق منه که شفاعت بکنند چه هیچ کس بی اذن الهی شفاعت دیگری نتواند کرد و شفاعت آنها را
در حق من قبول کن چه هرگاه با اذن باشد پس بمقتضای فضل قبول است و ان سبقت مغفرتک
فشفعنی فیهما و اگر مغفرت تو پیش از مغفرت والدین من باشد پس مرا اذن ده که شفاعت
آنها بکنم و قبول شفاعت در حق ایشان بکن حتی تجمع بی و بهما فی دار کرامتک تا من و پدر
و مادر را همه در یکجا جمع باشیم بر رحمت تو در خانه کرامت تو که مدار آن بر کرم محض است
و عذابه نیست و محل مغفرتک و رحمتک و در جای بخشش و رحمت یعنی در بهشت یکجا باشیم

وفی کل آن ز

کل ز

انک ذو الفضل العظیم والمن القدیم وانت ارحم الراحمین بدرستی که تو صاحب فضل و
احسان بزرگ و صاحب منت و نعمت قدیمی و مراد قدیم مرغ است یا چون تقدیر
امور در ازل است پس در ازل باشد و تو رحم کننده تری از همه رحم کنندگان

وکان من دعائه علیه السلام لولده علیهم السلام

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام از برای فرزندان خود که سلام
بر ایشان باد اللهم وسق علی بیفاء ولدی بوزن فرس مفرد و جمع هر دو آمده و مراد جمع است
و در نسخه بوزن قفل که صیغه جمع است خدایا بیاشامان بر من و انعام بکن بر من بباقی در زندگی
فرزندان من که عمر طویل باشد یا انکه نسل ایشان را منقطع مکن و باضلاعهم بلی و بنیکوکاری
ساختن آنها برای اشباع من چه لام برای منتفع آمده مثل جعل لکم الارض فراشا و باضاعتی
بهم امتعت بالشیء بمعنی تمتعت به و المتاع کل ینتفع به و منتفع شدن من بآنها که ایشان
آنها منتفع شدم الهی امدد لی فی اعمارهم و زد لی فی آجالهم خدایا دراز بکن عمرهای فرزندان
مرا و زیاده کن در مدت حیوة ایشان و ربیت بها صغیرهم و پرورش برای من انکه خورد
باشد از آنها و قوی بها ضعیفهم و قوة بده آنها را که ضعیف باشد و اصح و در نسخه شهید
و اصلح لی ابدانهم و مناسب اصلح است قوتش و ادیانهم و اخلاقهم و بصلاح و صحت بدنها
بدنها و دینها و خلقهای ایشان را و عافهم فی انفسهم و فی جوارحهم و عافیت بده و دفع بلیه
بکن از نفوس ایشان و اعضای ایشان و فی کل ما عنیت منکم مجهول به من امرهم و در هر
چیزی که من اهتمام ایشان در شم یا در تحصیل آن رنج کشیدم از کارهای متعلق باولاد و اقربا
ملفت فلا ادغام از باب افتعال و در نسخه شهید از باب ضرب مهموزه و وصل لی و علی بیدی
و در نسخه شهید بصیغه تثنیه ارزاقهم و فراوان کن بر دست من رزقهای ایشان را و اجعلهم
ابرارا اتقیاء و بگردان ایشان را نیکوکاران و متقیان بصراء اصحاب بصیرت قلبیه که معترف
بدین حق کنند سامعین مطیعین لک و لاولیائک شنوندگان بفرمان و اطاعت کننده مر خدا را
و دوستان ترا مجتهدین مناصحین دوستداران تو و اولیای تو و نصیحت کننده کان یکدیگر بر اطاعت
و بجمیع اعدائک معاندین و در نسخه معادین و مبغضین و مرجمع دشمنان ترا مخالفت کننده

یا عداوت

یا عداوت کننده و مبغض نماینده آمین مستجاب کن خدایا دعای مرا و در نسخه بدل آمین قالین
پس تا که مبغضین باشند گویند قلاه ای البغضه و ترکه و ارا اصلال است و وجدت الناس باجرنه
و در حدیث است که یا علی هلک فیک اثنان محب غال و مبغض قال اللهم اشدد منهم عضدی
خدایا قوی دار بایشان اولاد بازوی مرا و اقم بهم و در نسخه اقم به پس ضمیر راجع است بشد
عضد و در نسخه شهید اقم بهم و این اظهر است اودی و راست بکن بایشان یکی مرا یعنی اگر
از من ذلتی در دین صادر شود آنها اصلاح آن بکنند و کثر بهم عددی و بسیار کن بایشان
عدد مرا چه عدد فرزندان بمنزله عدد پدر است و زین بهم محضری و زینت بده بوجود ایشان
جای حاضر شدن مرا که مجمع مردم است و این دعا بخوبی آنهاست چه عضو مردم بدون محضر
زینت نیابد و احیی بهم ذکری و زنده بدار بوجود ایشان ذکر مرا و اکفنی بهم فی غیبتی
و کفایت کار من بکن بآنها و قتی که من غایب باشم که قایم مقام من باشند و اعنی بهم علی حاجتی و مدد
من بکن بایشان بر مطالب یعنی ایشان را معین من کن و اجعلهم لی محبین و محبت من در
دل ایشان اندار و علی محدثین محدث بوزن کتف بمعنی مشفق و بکن آنها را شفقت کننده
بر من مقبلین متقبلین صاحبان اقبال در کار او براه راست رونده لی مطیعین اطاعت
کننده مر یعنی عاصین و لا عاقین و لا عاصین و عصیان من نکنند و عقوق من نورزند
یعنی نیکی بمن کنند تا از آنها بزاری شوم و مخالفت نکنند و لا خاطئین و خطا در کار نکنند
و اعنی علی تربیتهم و تادیبهم و تربیتهم و اعانت من بکن بر تربیت آنها و بر تعلیم آداب
نیک بآنها و بر نیکی کردن بآنها و هب لی من لدنک معهم اولاد ذکورا و بخش مرا از درگاه
خود با این فرزندان پسران دیگر و اجعل ذلک خیرا لی و بگردان و بخش آنها را باعث
خیریت من که بآنها نام نیک شود و دین و دنیای من معمور شود و اجعلهم و در نسخه تو
در اکثر نسخ معمول لفظ تو نیست لیکن مرا است چه لام برای نفع است چنانچه علی برای
ضرر است علی ما سئلتک و بکن ایشان را مدد کار من در آنچه از درگاه تو طلب کردم و اعذهم
و ذریتی من الشیطان الرجیم و پناه ده مرا از شیطان مردود فانک خلقتنا و امرتنا و
نهیتنا پس بدرستی که تو خلق کردی ما را و امر کردی بطاعت و نهی کردی از معاصی

است

آوده الشیء باوده اوداء ای عوج صح

یقال حدب علیه و تحدب علیه ای تعطف علیه صح

لیس فی اکثر النسخ و فی نسخة ابهامی کتب الناس و علیها ع صح

وَرَغِّبْنَا فِي ثَوَابِ مَا أَمَرْتَنَا وَتَرْغِيبٌ مَا كَرْدِي دَرْ تَحْصِيلِ ثَوَابِ آنْچِهْ اَمْرِ كَرْدِي بَآنْ پَسْ عَايِدْ
عَنْدَ وَفَسْتَ يَعْنِي بِهْ وَرَهْبَنَا عِقَابَهُ وَتَرْسَانِيدِي مَارَا اَزْ عِقَابِ آنْچِهْ اَمْرِ كَرْدِي كَهْ مُتَرَتِّبْ اَسْتْ
اَلْعِقَابُ بِرْ مُخَالَفَتِ اَمْرِ پَسْ اَمْرِ ثَوَابْ هَمْ دَارَدْ وَعِقَابْ نِيزْ وَلِيكِنْ مُرَتَّبْ بَرَ اِيجَادِ دُويَمْ بَرْ
مُخَالَفَتِ اَمْرِ يَا ضَمِيرِ عِقَابَهُ رَاجِعْ اَسْتْ بِمَنْهِيِّ عَنْهُ كَهْ اَزْ مَنْهِيَّنَا مَعْلُومْ شُودْ وَعِقَابْ مَنْهِيِّ عَنْهُ مُتَرَتِّبْ
اَسْتْ بَرْ فِعْلِ آنْ چُنَانْچِهْ ثَوَابْ مَأْمُورْ بِهْ مُتَرَتِّبْ اَسْتْ بَرْ فِعْلِ آنْ پَسْ هَرْدُو اَزْ يَكْ سِبَبْ اَسْتْ
بَاشَدْ لِيكِنْ تَفْكِيكْ ضَمِيرْ لَازِمْ آيَدْ وَجَعَلْتَ لِلشَّاهِدِ وَالْبَعِيدِ وَبَرَايِ مَا دُشْمَنِي سَاخْتِي كَهْ مَكْرْ وَحِيلَهْ
بَا مَا مِي كُنَدْ سُلِّطَهُ عَلَيْنَا عَلَى مَا لَمْ تُسَلِّطْنَا عَلَيْهِ وَمُسَلَّطْ كَرْدِي اَوْرَا اَزْ مَا بَرْ آنْچِهْ مَا مُسَلَّطْ نَكَرْدِي
بَرْ آنْ اَزْ اِنْتِقَامِ اَوْ يَعْنِي اَوْ مُسَلَّطْ بَرْ بَاطِنْ مَاسْتْ وَمَا مُسَلَّطْ بَرْ بَاطِنْ وَظَاهِرِ اَوْ نِيسْتِيمْ وَتَفْصِيلْ
اِينْ اَسْتْ فَقَرَةُ آيَةِ السَّكِينَةِ صُدُورَنَا وَاجْرِ نِيَّةَ تِجَارِي وَعَايِشَتَا وَسَاكِنْ كَرْدِي اَوْرَا دَرْ سِينَهْ مَا وَجَارِي
سَاخْتِي اَوْرَا دَرْ رَگْهَا مَا دَرْ جَائِي كَهْ خُونْهَاي مَا جَارِيسْتْ لَا يَغْفَلُ اَنْ يَغْفُلَنَا وَلَا يَنْسَى اَنْ يَنْسَانَا غَافِلْ نَمِيشَوَدْ
اَزْ مَا اَگَرْ مَا غَافِلْ شَوِيمْ وَفَرَامُوشْ مِي كُنَدْ مَارَا اَگَرْ فَرَامُوشْ كُنِيمْ اَوْرَا يَرْحَمُنَا مِقَابَكَ وَيَحْفَظُنَا بِغَيْرِكَ
وَبِجُلْدِ وَمَكْرِ مَارَا هَرْ بَيْنِ مِيدَارَدْ كَهْ دَرْ اِمْنِ بَاشِيمْ اَزْ عِقَابِ تُو وَمِي تَرْسَانَدْ مَارَا اَزْ غَيْرِ تُو اَنْ تَهْتِكَ عَلَيْنَا
حُرْمَةً تَشْتَهِي عَلَيْنَا وَاَنْ نَهُمَّ بِعَمَلٍ صَالِحٍ تَبْطُلُهُ وَاگَرْ قَصْدِ كَارِ نِيكْ كُنِيمْ مَارَا تَجَرِّي كَرْدَانَدْ بَرْ آنْ
يَعْنِي مَرَاعَاتِ آنْ دَرْ دِلْ مَا اَلْقَا كُنَدْ وَاگَرْ قَصْدِ كَارِي نِيكْ كُنِيمْ مَانِعْ مِي شَوَدْ وَبَاعِثْ بَرْ تَوَقُّفْ
وَدَرْنگْ دَرْ آنْ مِيشَوَدْ وَيَعْرِضُ لَنَا بِالشَّهَوَاتِ عَارِضْ مِيسَازَدْ بَرَايِ مَا بَا آرْزُوهَاي نَفْسِ وَيُشَكِّكُنَا
بِالشُّبُهَاتِ وَشُبْهَهْ دَرْ اُمُورِ دِينِي دَرْ دِلْ مَا مِي اَنْدَازَدْ اِنَّ وَعْدَكَ حَقٌّ بِتَخْفِيفِ دَالْ اگَرْ وَعْدَهْ بَجَا كُنَدْ
خُلْفِ آنْ نَمَايَدْ وَبَدْرُوغْ فَرِيبْ مَا دَهَدْ وَاِنَّ مَنَاكَ كُونِيدْ تَنْبِيهُ الشَّيْءِ اَوْ مِنْتَ يَعْنِي اِيَّامَاي مَعْلُومْ
بِحَيْثُ يَرْجُوهُ وَيَتَمَنَّاهُ اَخْلَفْتَنَا وَاگَرْ آرَدْ وَمِي اَمْرِي دَرْ دِلْ مَا اَنْدَازِي وَامِيدْ وَآنْ سَازَدْ
خِلَافْ آنْ كُنَدْ وَاِلَّا اَصْلَحْتَ وَاِنْ لَا تَصْرِفْ عَنَّا كَيْدَهُ يَضُلُّنَا وَدَرْ نُسْخَهْ بِفَتْحِ لَامْ وَاِينْ نِيزْ ظَاهِرْ اَسْتْ
وَاِلَّا اَصْلَحْتَ وَاِنْ لَا تُقَيِّضْنَا خَبَالَهُ يَعْنِي فَسَادْ وَدَرْ نُسْخَهْ جَبَالَهُ يَسْتَزِلُّنَا وَدَرْ نُسْخَهْ بِفَتْحِ لَامْ وَاِينْ
نِيزْ غَيْرِ ظَاهِرْ اَسْتْ وَاگَرْ مُحَافَظَتْ مَا نَكُنِي اَزْ فَسَادْ اَوْ يَا اَزْ دَامْهَاي اَوْ مِي لَغْزَانَدْ مَارَا وَاَزْ رَاهِ مِي بَرَدْ
اَللّٰهُمَّ فَاقْهَرْ سُلْطَانَكَ كُلَّهُ عَنَّا بِسُلْطَانِكَ خُدَايَا چُونْ آنْ مَلْعُونْ اِينْ هَمَهْ نِيرُو دَارَدْ پَسْ تُو مَغْلُوبْ
وَمَقْهُورْ سَازَ وَدُورْ كُنْ اَزْ مَا غَلَبَهْ وَسُلْطَنَتْ اَوْرَا بِقُدْرَتْ وَسُلْطَنَتْ تَامَّهْ قَاهِرَهْ غَالِبَهْ خُودْ

شبطه عنا الاسر شبطا شغله عنه صح
شبطه من الامر عوقه قه

الخبال من الاصل الفساد ويكون في
الافعال والابدان والعقول
ازله الشيطان اى حمله على الزلل
وهو الخطاء نهاية

حتى تحبسه عنا بكثرة الدعاء لك تا آنكه حبس كنى آن ملعون را از ما بكثرت دعا كردن ما مرا
فَنَصِيرَ مِنْ كَيْدِهِ فِي مَعْصُومِينَ بِكَ پَسْ چُونْ رُوزْ شَوَدْ دَاخِلْ شَوِيمْ دَرْ حِرْزِ كَهْ اَجْبِي كَهْ دَرْ پَنَاهِ عِصْمَتْ
وَحِفْظْ تُو اَنْدْ اَزْ مَكْرِ وَحِيلَهْ اَوْ اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِي كُلَّ سُؤْلِي وَاقْضِ لِي حَوَائِجِي خُدَايَا بِدَهْ مَرَا جَمِيعْ آنْچِهْ
اَزْ تُو سُؤَالْ كُنَمْ وَبِطَلَبْ وَبَرْ آرْ كَارْهَاي مَرَا وَلَا تَمْنَعْنِي الْإِجَابَةَ وَمَنْعْ مَكُنْ اَزْ مَنْ قَبُولْ مُلْتَمَسْ وَ
دُعَا مَرَا وَقَدْ ضَمِنْتَهَا وَحَالْ آنْكَهْ ضَامِنْ شُدِي اِجَابَتْ كَرْدَنْ دُعَا رَا اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ
وَلَا تَحْجُبْ دُعَائِي مَنْعْ مَكُنْ وَقَدْ اَمَرْتَنِي بِهِ وَدَرْ حِجَابْ مَكُنْ دُعَاي مَرَا اَزْ خُودْ كَهْ مَلَكْ رَدْ كَنَنْدَهْ وَنَگُذَارَنْدَهْ
كَهْ بَدَرْگَاهِ عِزَّتْ تُو بَرْسَدْ حَالْ آنْكَهْ بِتَحْقِيقْ اَمْرْ كَرْدِي مَرَا بِدُعَا كَرْدَنْ وَاَعْطِنِي عَلَى بِكُلِّ مَا يَصْلُحُ
بِهِ دُنْيَايَ وَآخِرَتِي وَمِنْتْ بِنِهْ بَرْ مَنْ بِانْعَامْ هَرْ چِهْ مُوجِبْ صَلَاحْ كَارْ دُنْيَا وَآخِرَتْ مَنْ بَاشَدْ
مَا ذَكَرْتُ مِنْهُ وَمَا نَسِيتُ اَوْ اَظْهَرْتُ اَوْ اَخْفَيْتُ اَوْ اَعْلَنْتُ اَوْ اَسْرَرْتُ خُواهْ يَادْ مَنْ بَاشَدْ آنْ
اَمْرِ كَهْ مُوجِبْ صَلَاحْ كَارْ مَنْ اَسْتْ يَا فَرَامُوشْ كَرْدَهْ بَاشَمْ يَا ظَاهِرْ كُنَمْ يَا مُخْفِي دَارَمْ يَا بَلَنْدْ گُويَمْ يَا پِنْهَانْ
بِگُويَمْ وَاجْعَلْنِي فِي جَمِيعِ ذَلِكَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ وَدَرْ نُسْخَهْ مُشَهَّدِ الْمُخْلِصِينَ بِسُؤَالِي اِيَّاكَ الْمُخْلِصِينَ بِكَ
اِلَيْكَ وَبَرْدَانْ مَرَا دَرْ تَمَامْ اِينْ حَالَاتْ بِسَبَبْ سُؤَالْ كَرْدَنْ اَزْ تُو دَاخِلْ گُسْتَا كَهْ اِصْلَاحْ كَارْ
كُنَنْدَهْ وَاَزْ جُمْلَهْ جَمْعِي كَهْ بِمَطْلَبْ خُودْ رَسِيدَهْ اَنْدْ بِوَسِيلَهْ طَلَبْ اَزْ دَرْگَاهِ تُو غَيْرِ بِكَسْرِ اَصْفَتْ مُخْلِصِينَ
وَمُخْلِصِينَ اَسْتْ مِثْلِ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ چَهْ غَيْرِ بَاضَافَهْ بِسُوَيْ آنْچِهْ اَوْ اَضَافَهْ وَاحِدْ بَشَرْ مَعْرُوفْ
شُودْ وَدَرْ نُسْخَهْ مُشَهَّدِ بِفَتْحِ غَيْرِ پَسْ مَفْعُولْ اَعْنِي مُقَدَّرْ بَاشَدْ الْمُتَوَجِّهِينَ بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ آنْچُنَانْ
آنْچُنَانْ مُخْلِصِينَ كَهْ مَمْنُوعْ نِيسْتَنْدْ اَزْ وُصُولْ بِرَحْمَتْ تُو بَلْكَهْ بِرَحْمَتْ بِرْسَنْدْ بِسَبَبْ تَوَكُّلْ كَرْدَنْ
اِيشَانْ بَرْ تُو پَسْ بَاسِبَبْ بَاشَدْ مِثْلِ وَفَقَرَةِ سَابِقَهْ وَيُحْتَمَلْ كَهْ يَعْنِي مَنْ بَاشَمْ كَهْ بِشَرْبِ بِهَا عِبَادَةِ
الْمَعْوَذِينَ بِدَالْ مُهْمَلَهْ وَدَرْ نُسْخَهْ مُشَهَّدِ بِذَالْ مُعْجَمَهْ بِالتَّعَوُّذِ بِكَ آنْچُنَانْ مُخْلِصِينَ كَهْ مُعْتَادْ
بِهْ پَنَاهْ بُرْدَنْ بِتُو الْمُسْتَجِيرِينَ فِي التَّجَارِي عَلَيْكَ تَعَدِّيهِ بِعَلَى تَضْمِينْ مَعْنَي اِعْتِمَادْ يَعْنِي سُودْ كُنَنْدَهْ
اَنْدْ دَرْ تِجَارَتْ كَهْ كُنَنْدْ دَرْ حَالِي كَهْ اِعْتِمَادْ بَرْ تُو كُنَنْدْ كَهْ هَرْ كَهْ مَتَاعِي بِدَرْگَاهِ تُو بِيَاوَرَدْ الْبَتَّهْ بِنَفْعْ
تَمَامْ بِتُو بِفَرُوشَدْ دَرِينْ دَرْگَاهْ نُقْصَانْ نَكُنَدْ وَخَائِبْ بَرْنَگَرْدَدْ الْمُجَارِينَ بِعِزَّتِكَ وَدَرْ جِوَارْ
وَذِمَّهْ عِزَّتْ تُو دَرْ آمَدَهْ اَنْدْ پَسْ صِيغَهْ مَفْعُولْ بِكَسْرْ رَا بَاشَدْ اَزْ جَارَ يَجِيرُ اِذَا اَمَنَهُ وَدَاخِلْ جِوَارْ
وَخَاوِيهِ بِالْفَتْحِ رَا مِثْلِ مُصْطَفَيْنَ اَزْ جَارَ اِذَا جَرَى مَعَهُ وَمَاشَاهُ مَاشَاهُ لِلْغَايَةِ وَالْكَلَامُ

المفلحين س

مداراه معه و ترفقا و تلطفا نصفه الموسّع اسم مفعول از باب تفعّل و در نسخه از باب افعال
عليهم بكسر ميم و در نسخه بضم الرزق الحلال من فضلك الواسع فراخ كرده شده بر ايشان و بسيار
داده شده بايشان رزق حلال از فضل و انعام تو كه واسع است و شامل همه عالم است
بجودك و كرمك و اين توسعه رزق حلال بجود و كرم تست العزيزين من الذل بك تقديره تنبيهين
اخراج يا تجاوز است يعني عزت داده شده اند بتو در حالتي كه مخرجند يا متجاوز از خواري و
بلي بين اسم مفعول بكسر را من الظلم بعدلك و در فرهنگ و جوار در آورده و پناه داده شده اند
بعدل تو از ظلم مردم و در نسخه مشهد بفتح ذال معجمه بصيغه مفعول يعني مكافات كرده شده اند
و عدل تو انصاف كرده از ظالم و تلافي ظلم او كرده يا بصيغه فاعل يعني آنها جزا داده و تلافي
كرده اند كسي را كه بر ايشان ظلم كرده و المعافين بفتح فا من البلاء برحمتك و رفع كرده شده
بلاي آنها را برحمت تو و المقتنين من الفقر بغناك بقصر و با ينا و نفي كرده شده اند از فقر
بي نيازي تو و المعصومين من الذنوب و الزلل و الخطأ بمغفرتك و محفوظ اند از گناهان
و لغزشها و خطاها بسبب وفا و نگاه داشتن تو آنها را از گناه و الموفقين للبر و التقوى و
الصواب بتوفيقك و توجيهك بافتگان و استقامت بر طريق داشته گان و خطا نكرده گان بسبب
هدايت و اطاعت تو و الحال بضم ميم و در نسخه مشهد المحول بوزان فعول بينهم و بين الذنوب
بقدرتك حايل كرده شده ميان آنها و ميان گناهان بقدرت تو التاركين لكل معصيتك
ترك كننده گان هر گناه ترا الساكنين بجوارك بكسر جيم و در نسخه بفتح ساكن اند در پناه و ذمه
و عهد و پيمان تو يا ساكن اند در همسايگي تو بسبب تقرب معنوي بدرگاه تو اللهم اعطهم جميع
ذلك بتوفيقك و رحمتك خدايا بده بايشان جميع آنچه مذكور شد بتوفيق تو و رحمت تو و اعذنا من
عذاب السعير و پناه خود بده ما را از عذاب جهنم كه تفتنده و سوزنده است و اعطهم جميع
ما سألوا و المؤمنات و بده جميع مسلمانان و مؤمنان از مرد و زن مثل
الذي سألك لنفسي و لوالدي في عاجل الدنيا و آجل الآخرة مثل آنچه از تو طلبيدم براي خود و فرزندان خود در دنيا كه عاجل است و بتعجيل رونده است و در آخرت باقي كه آينده است و اجل
دارد يعني وقتي مقرر دارد انك قريب مجيب سميع عليم عفو رؤف رحيم بدرستي كه تو

المؤمنين

عفوي

نزديكي بندگان از حبل الوريد و اجابت كننده دعاها و شنواي و دانا و عفو كننده و بخشنده
و مهربان و رافت و رحم كننده و بعضي نظر بر اصل لغت كرده گويند عفو كه بمعني حلم است
ابلغ است از غفران كه بمعني ستر است و بعضي گويند عفو ترك عقابست و غفران ستر معصيت
برحمت و تفضل بر عاصي بثواب پس عفو را ابلغ باشد و لهذا گويند عفوه السلطان و استغفر السلطان
عفي عنه پس مغفرت خاصه الهي است و معاذ رحمت گويا گناه نكرده و ستر از چشم مردم
ابلغ از تفضيل و بخشيدن باشد و آتنا في الدنيا حسنة و قنا عذاب النار و بده ما را در زندگي
دنيا نيكوي صحت بدن و اكل حلال با زن صالحه و در آخرت نيز نيكوي مراد دخول جنت
و با حور پسنديده است و در محافظت خود بدار ما را از عذاب آتش دوزخ

وكان من دعائه عليه السلام لجيرانه و اوليائه اذا ذكرهم

و بود از جمله دعاهاي حضرت امام زين العابدين عليه السلام از براي همسايها و دوستان
خود هرگاه ياد آنها مي فرمود اللهم صل على محمد و آله و توفني في جيراني و موالي بتشديد يا
الغارمين بحقنا و المتباينين لاعدائنا خدايا رحمت بكن بر محمد و آلش و متولي كار من شو
در باب همسايها و دوستان من كه داناي اند بحق ما كه اهل بيت پيغمبريم و ترك كننده اند
اعداي ما را بفضل متعلق است بتوفني و لا يكن بهترين اقسام توليت تو بكارهاي بندگان
و وفقهم و در نسخه و وفقني و اين اولي است لاقامة سنتك و در نسخه سنتك بدو نون
و توفيق بده ايشان همسايها و دوستان مرا با توفيق بده مرا از براي برپا داشتن طريقه مرضيه
تو و الاخذ بمحاسن ادبك و بگرفتن آنچه نيك است از آدابي كه تو مقرر نموده و ما بعد تفصيل
ادابست في ارفاق ضعفهم و در رفق و مدارا كردن با جمعي كه ضعيف باشند كه آنها شدت
نكنند و آنچه تحمل آن نتوانند كرد و نظر مايند اين اثر گفته اي ايصال الرفق اليهم و سد خلتهم و سد
بستن رخنه است و خلة شكاف و رخنه و اين كنايه است از تدارك پريشاني حال ايشان
كه هر خللي كه در كار ايشان شده باشد اثر اصلاح نمايند چه خلة و قلة و مرة و فاقة و حاجة
و عدم و فقر امور متساويه اند و حيادة هم عنهم و بپرسش بيماران ايشان و هدايته مستراشدهم
و مناصحة هستشيرهم و در نصيحت كسي كه طلب كند از او رشد باشد و گفتن آنچه حق است با كسي مشورت

التاسع والخمسون

توفني العمل الصالح

ابغيه الحب كاشفه

الرحمة بنفع الرعية

بجميع رعايت سلطان

سنتك

الحسن حسن على بن ابي طالب

الادب ادب النفس

بکنند وتفقد قادمهم وتفقد حال کسی که تازه بشهر آمده باستقبال رفتن ومهمانی کردن
وملهای وبراز حال او کرفتن وبروایت شهید وتفقد غائبهم وکتمان اسرارهم وعفو پوشیدن
آنچه نخواهند که ظاهر شود وستر عوراتهم وپوشیدن آنچه پوشیدنی باشد از اعضا وتفقد
ایشان ونصرت مظلومهم ویاری دادن هر که از انها بر او ظلم شده باشد وحسن مواساة ذوی
ومواسات بذر زی بخود برابر کردن بر ادن حال بالمأمون اصل مأمونه است والف
بدل است پس مأمون الات وضروریاتی است که بآن معونه شود یعنی وجوب مساوات
کردن بدادن ضروریات واعانت نمودن والعود علیهم یعنی تعطف ومهربانی کنان
چه عاید یعنی صله وعفو آمده است ویار جوع کردن وتکرار نمودن بالجدت والافضال
بانعام وفضل کردن والعطاء ما یجب لهم قبل السؤال ودادن آنچه ضروری ایشانست
پیش از طلبیدن واصلهم اللهم اجزهم بالاحسان مسیئهم وبکن مر خدایا انچنان که بدی
بایشان نیکی کنم واعرض بالتجاوز عن ظلمهم وروی بگردانم از ظلم کننده آنها بدی من
بگذشتن از تقصیر وظلم او واستعمل حسن الظن فی کافتهم وبکار برم گمان نیک را در باب
همه آنها والتولی بالبر عامتهم ودوستی کنم نیکی بخواص وعوام ایشان وافض بعرفی علیهم
عفوة وچشم خود بپوشانم از ایشان از روی مخالف که نظر بر بدیهای ایشان نکنم واین
جانبی لهم تواضعا وبزمی سلوک کنم با ایشان از روی تواضع وارق علی اهل البلاء منهم
رحمة ونرمی کنم بر کسی که مبتلا بلیه شده باشد از روی مرحمت واستر لهم بالغیب مودة
وغایبانه آنها محبت آنها را در دل بدارم گفته اند السرر از جمله اضداد است ومراد
اینجا اعلان است یا همزه برای تسلب بود واین تکلفات ضروریست واحب بقاء الجنة
عندهم نعمتی ودوست دارم بقای نعمت را نزد آنها از روی خلوص مودت ونصیحت
واوجب لهم ما اوجب لخاصتی بتشدید میم وخاصه شخصی الات از خواص ومختصان باو واجب
دانم برای آنها آنچه واجب دانم برای مختصان بخود واعطی لهم ما اعطی لخاصتی ورعایت
کنم بآنها آنچه رعایت کنم مخصوصان خود را وچون خاصه وخاصه یک معنی است واینجا
رعایت نیز قریب بهم است پس تکرار در مضمون بجهت تاکید است ومعطف بلا حفظ الفاظ

اللهم صل علی محمد وآله وارزقنی مثل ذلک منهم خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش ونصیب من بکن از قبل مثل
آنچه گذشت یعنی آنچنان که من در حق ایشان می خواهم آنها نیز در حق من بخوانند واجعل ایاهم ودر
لسنة اوفر الحظوظ نصیبا ودر لسنه ما عندهم وبگردان برای من تمامترین نصیبها که در پیش آنهاست
یعنی بهره مند وافر وکاملتر بکن چه هر کس را برای خود بهتر را میخواهند فزدهم تبصیرة فی حبی وزیاده
بکن دانش آنها در حق من ومعرفة بفضلی وزیاده کن معرفت ایشان را بفضل وکمال من در درگاه
الهی حتی یسعدوا بی واسعدهم تا ایشان سعادت مند شوند بمن ومن با ایشان آمین رب العالمین
قبول کن دعای مرا ای پروردگار عالمیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که امین خاتم
الهی است یعنی مهریست که دفع آفات کند ومحافظت از صحت نماید چنانچه مدد کتابت از نظر ما محافظت

وکان من دعائه علیه السلام لاهل الثغور

وبود از جمله دعای حضرت امام زین العابدین علیه السلام برای اهل ثغور یعنی جمعی که بر حد
کفار ودر جای مخوف باشند بجهت محافظت مسلمانان اللهم صل علی محمد وآله وحصن ثغور
المسلمین بعزتک خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش وتحکم کن سرحدهای مسلمانان را بغلبه خود بر همه
اعدا بقوتک وتقویت بکن حامیان آن سرحد را بقوت خود وابسغ عطایاهم من جودک
وکامل ساز آنچه باهل ثغور دهند از عطیه وانعام تو یعنی حاصل مسلمانان بسیار شوند تا باهل ثغور
بسیار برسد اللهم صل علی محمد وآله وکثر عدتهم خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش وبسیار کن عدد اهل
ثغور را وامتن علیهم وتیز کن سلاحهای آنها یعنی کارساز که غلبه بر کفار داشته باشد واحرس
ثغورهم ومحافظت ناحیه یا جایگاه آنها بکن یا مراد بحوزه جنب الاسلام است ومشتق است از حاز
حوزه وضم الی نفسه واجمع حوزتهم ومنع کن معظم آنها را یا ناحیه آنها را از رسیدن آسیب بآن یا آنکه
منع ورفع کن ناحیه آنها را والف جمعهم والفت بکن ومهربانی ساز در میان ایشان ودر
امرهم وتدبیر کار ایشان بکن ووا تر بین خیرهم متواتر ومتقطع نه سلسله فرا نشست واگر فرق
باشد مدار که مواصله کوبند وبر جمع میره است یعنی طعام تو غله که بلشکر برسانند نه یعنی رسانیدن
طعام چون رسیدن غله متعارف نیست که بلا فصل باشد وابن اثیر گفته یعنی میان اطعمه وغلاتی که
بایشان برسد متواتر کن که از عقب یکدیگر بی فاصله متعارف برسد مثلا صد شتر طعام امروز برسد

التابع ومخوف

اشعر موضع الخافة من حروف البلدان ص

حمیته حمایة ای دفعته عنه ص

القدرة ما اعددته لحوادث الدهر من المال والسلاح ص

حوزة القتال حفظه وکونک منه الاماء والرجل وغیره ص

وصد دیگر بعد از دو روز دیگر بر بیقیاس و مناقی این بیت قول جوهری المتواتر المتتابع الغیر المنقطع
یقال تواتر الخیل الرجال بعضها فی اثر بعض وتراوتر اتی بزان ینقطع و در نسخه کلمه واو تر
بلد یعنی کاثر الشوتر منه الشیء ای اکثرت منه و تو حده بکفایة موئونهم و خود تنها کفایت مؤنت
و کارسازی ایشان بکن و جوار بدیگری مکن و اعضدهم بالنصر و امنعهم بالعز و تقویت ایشان بکن
بنصرت دادن و اعانت ایشان بکن بصیر دادن در مقاومت کفار و بتدمین والطف بهم
فی المکر و چون عدو با ایشان مکر و خدعه کند تو لطف بکن که از فریب آنها بازی نخورند اللهم صل
علی محمد و آله و عرفهم ما یجهلون و علمهم ما لا یعلمون خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و بفهمان اهل
ثغور را آنچه جاهل آن باشند و تعلیم کن آنچه ندانند و تکرار مضمون بجهت تاکید در مناجات مستحسن
است بتبدیل عبارت و تفنن در آن و در نسخه ما یعلمون پس تاسیس باشد و بصرهم ما لا یبصرون
و بنما ایشان را آنچه نمی‌بینند از بصر بمعنی تعریف و ایضاح اللهم صل علی محمد و آله و اسکنهم علیه
بهم الصدر و ذکر دنیاهم الخداعة الغرور بفتح غین و بیانست چه او مغرور سازد خدایا رحمت بکن
بر محمد و آلش و منزل ملاقات اهل ثغور یا اهل او ذکر دنیا از دل ایشان محو کن و فراموش
ساز که مبادا دنیا خدعه کند و مغرور سازد و در جنگ تکاهل کنند و دنیا را بر آخرت ترجیح دهند
و انزع من قلوبهم خطرات المال الفتون و محو کن از دل آنها خطراتی که مال فتنه انگیزد و در دلهای
بندگان تا بسبب آن خطرها محبت مال غلبه نموده از جهاد تقاعد کنند پس فتون مبالغه فاتن است
که از حق گمراه سازد و اجعل الجنة نصب اعینهم و بگردان جنت را حاضر در پیش چشم ایشان که از
پیش چشم دور نشوند و مروی فتح نون است و گویند صحیح است و لیس منها لابصارهم ما عدت
فیها من مساکن الخلد و منازل الکرامة و ظاهر ساز بر چشمهای آنها چیزی که آماده کرده‌ای در جنت
برای مطیعان از مسکنهای که دایم است و منزلهای که در آنجا اقرار و انعام و اکرام الهی است
و الحور جمع حور مشتق از حور بر وزن فرس بمعنی شدت سواد و بیاض چشم و باریکی و سفیدی بدن
و در عرف عجم هر کدام را حور گویند الحسان و از حورهای خوب و الانهار المطردة از اطراد
اطراد جری مد از اطراد الامر ای تبع بعضها بعضا چه هیچ نهری تابع نهر دیگر نیست بانواع الاشربة
و از جوهای که جاری اند بانواع اشربه از عسل و لبن و خمر و الاشجار المتدلیة بصنوف الثمر تدلی

الانهار تطرد ای تجری

المتدلی الترول من علو

یعنی تعلق است که صفت ثمر است اما تدلی بثمر و صف بحال متعلق الشجار یعنی از درختهای که بر آنها انواع
اقسام میوه‌ها حتی لا یهم احد منهم بالادبار یعنی این ایشان و محو و تلویح برای آنست که تا اصحاب
ثغور محو آخرت مشاهده حیات و لذات فانیه را منظور ندارند و هیچ از آنها قصد گریختن و پشت
دادن بعد و نکنند و لا یحدث از باب تفعیل نفسه من قریة بوساجر و متعلق است بما بعد
یقرا ب یعنی با خود سخن گریختن از مثل خود و در نجات نکنند و گریختن را بخاطر نیاورند
اللهم افلل بذلک عدوهم خدایا بگریزان این قرار داد اهل ثغور و ممکن ایشان را و اقلم منهم
اظفارهم قلم ظفر یعنی ناخن گرفتن کنایه است از ضعف چه ناخن شیر و سایر سباع که آلت
تهور است نگیرند یعنی ضعیف و مقهور ساز پیش اهل ثغور و شنان ایشان را و فرق بینهم و بین
اسلحتهم و جدائی انداز میان آن دشمنان و سلاحهای ایشان تا در وقت جنگ دست ایشان
بآن نرسد و اخلع و ثائق فشرتهم و قلع کن و دور گردان آنچه دل ایشان باعث و آن جنگ کنند
از شجاعت که در دل ایشان چنین انداز و و باعد بینهم و بین ازودتهم و دوری کن میان ایشان
و میان توشهای ایشان که بقحط و ضعف هلاک شوند و حیرهم عن سبیلهم و حیران بکن آنها را
در راههای ایشان که راه گم کنند و ندانند که بکدام راه می باید رفت و ضلهم عن وجههم و مقصد
که پیش روی خود دارند از آن گمراه کن که بمطلب خود نتوانند رسید و در نسخه وجوههم و در نسخه
وجههم و اقطع عنهم المدد و به بر از ایشان مدد را که کسی مدد آنها نکند و انقص منهم العدد
و ناقص بکن از آنها عدد آنها را که بعضی هلاک شوند و بعضی متفرق و اطأ فیهم وطأتک الرقب و
پر کن دلهای ایشان را بترس و در نسخه من الرقب و اقبض ایدیهم عن البسط و ببند دستهای
ایشان را از گشودگی که لازمه شجاعت است تا سبب قبض نتوانند هجرات کرد و اخزم بعینین یعنی
اقطع و در نسخه و اخرس السنتهم عن النطق تقدیر العین بتضمین منع است یعنی به بر زبانهای
آنها را در حالی که منع کنی از تکلم تا با یکدیگر مشورت و تدبیر جنگ نتوانند بر بدن کنایه است
از عدم قصد تکلم و رنه بر و شرذمهم عن خلفهم و بگریزان بپوسید آنها کسانی را که از جدا ایشان
مانده اند چه هرگاه آنها هزیمت ایشان را چند آنها نیز با دل شده بگریزند و نکل بهم من وراءهم
گویند نکل بزید عمرو ای بکاری کرد بزید که باعث ترس عمرو شد یعنی بکن با این محاربین که در پیش اند

خلت الجیش هزمته ص

الازودة جمع الزاد و هو طعام یتخذ فی السفر ص

سبیلهم ص

الخزم الشق و الشق ع

التشرید الطرد و منه فشرد بهم من خلفهم ای فرق و بدد جمعهم ص

نکل عن العدو ای جبن و الناکل الجبان الضعیف م ی

کفاری که بسبب ترس جمعی شوند که در عقب اند پس این فقره بجزا تاکید فقره سابقه است یا مراد این است
که در نکال و قید اسیری اندازند بوسیله انچه کسانرا که در عقب اند چه هرگاه شجاعان پیش فرار
نمایند قلیلی که در عقب اند مقهور و اسیر گردند و اقطع تجزیهم و در نسخه تجزیهم اطلع من جمعهم
و بسبب خائف شدن بقیه ایشان قطع کن طمعهای جمعی که بعد از ایشان اند چه هرگاه خواری اینها را بدانند
جرات حرب نمی نمایند و آزردگی غلبه بر طرف می شود اللهم عظم ارحام نسائهم خدایا عقیم و نازا
کن رحمهای زنان ایشانرا تا عدد آنها کم شود و یبس الصلب رجالهم و خشک گردان صلبهای
مردان ایشانرا تا عدد آنها کم شود و یبس و اقطع نسل دوابهم و آنچه بر زمین رود و وجود
عرف حیوانات را گویند که بران سوار شوند و انعامهم نعم شتر و گاو و گوسفند است یعنی قطع کن
نسل چهارپایانی که بران سوار شوند و حیوانات که گوشت ایشانرا بخورند لا تاذن لسمائهم فی قطر
اذن مده مر آسمانهای را که مأوی ایشان است در باریدن و لا لارضهم فی نبات و اذن مده زمین
ایشانرا در روییدن هرچه رستنی است اللهم و قو بذلک محال اهل الاسلام و تقویت کن
بحصول قحط و نبات در بلاد اسلام یا تقویت اسلام بکن بوسیله ابتلای بلاد کفار بلا و محنتی
که مذکور شد چه حیات آنها باعث تقویت بلاد اسلام است و لفظ محال در نسخه شهید بتشدید
لام و فتح میم است و در نسخه شیخ زین الدین بکسر میم و تخفیف لام است یعنی قوت یعنی ایشانرا
قوی تر و زیاده بکن و حصن بدیارهم و محکم بکن آنچه مذکور شد خانهای اهل اسلام را
و تمتع بهم اموالهم و بهره مند ساز بآن مالهای ایشانرا چه خوبی مال باعث زیادتی بهای آنست
و فرغهم عن محاربتهم لعبادتک و فارغ کن اهل اسلام از جنگ کفار برای عبادت تو چه هرگاه اعدا
ضعیف و خوار شوند و بقحط تلف گردند مسلمانان از جنگ آنها فارغ شوند و بعبادت به پردازند
و من مناجزتهم نایده با طرب کاشفه و ظاهره علیهم و بیک و از مظاهرت و زور بر اجنگ
و مقاتله نمودن فارغ کن تا تنها شده بعبادت تو قیام نمایند حتی لا یعبد فی بقاع الارض
غیرک یعنی کفار را مستاصل کن تا عبادت کرده نشوند در تمام بقعهای زمین غیر ترا و لا تعفر
لاحد منهم جبهة دونک و بخاک آلوده کرده نشود پیشانی هیچ کس سجده کنی که سوای تست
و درین عبارت تجوزی هست و در نسخه لا تعفر بصیغه نهی مخاطب و نصب جبهة اللهم اخزه بکل

بجمعهم س

من س

اعش س

ناچیزه

ناچیزه امر از خزی یخزی و در نسخه اخزه بکل بعین مهمله از باب افعال من المسلمین علی تقدیر تعلق تخصیص
علیه است من بلادهم من المشرکین خدایا برخزا بدار مسلمانان هر جای از بلاد را در حالی که غالب
شوند هر کفاری که در مقابل آنها باشند یا عزت و غلبه بده و اهدهم بملائکتک من عندک مدد فرما ایشان بکمک
دال و بفتح نیز مرویست و اعانت کن مسلمانانرا و خاذلهم بالفرسان و ملشکه که نزد تو اند یعنی
بعبادت تو مشغول اند آنچنان ملشکه که یکی با دیگری باشد و متوالی و متسالی باشند که متفرق نشوند
حتی یکشفوهم الی منقطع التراب تا آنکه فضیحت کنند کفار را بسبب هزیمت ایشان تا جائی که منتهی
خاک است و این کنایه است از نهایت خواری و هزیمت از خاک خود گویا از روی زمین برآمده
یا آنکه در جنگگاه خاک بسیار بهوا رود و کفار از جنگگاه بگریزند و بناچیز روند که اثر این بنا
بر پیشانی باشد فتلاقوا از جنگ و در نسخه شهید شد رضاک و اثرا و این کشف و تقطیع از روی کشتن
آنها باشد در زمین تو یا برضای تو و از روی اسیر کردن و بنده ساختن او یقروا اعطاف
بلا یکشفوهم یا او یعطی الان است یا تک انت الله الذی لا اله الا انت و وحدک لا شریک لک
یا اقرار کنند یا آنکه معنی این است که مگر آنکه اقرار کنند بآنکه تو نی خدای یعنی نیست معبودی بسزا مگر تو
در حالی که تو تنها معبود بحقی و ترا شریک در عبادت نیست و وحدک حال مؤکده است اللهم
و انتم بذلک اعدائک مشرکان اقطار البلاد خدایا رام و شامل کن این بلیه را بر جمیع اعدای ترا که در
اطراف عالم اند پس تفصیل اعدا نمود بقولش من الهند و الروم و الترک و الخزر و بجای عجم و تقدیم
زا بر را و بوزن فرس و ایضا بوزن قفل چنانچه در نسخه شهید است نام طایفه از ترکان
تنگ چشم است و خزر بمعنی تنگی چشم نیز آمده و الحبش و النوبة و الزنج معرب زنده است
و السقالبة و در نسخه بصاد است کلمی گفته بسین و صاد هر دو نام جائی است سرخ رنگ نزدیک
خزر و الدیالمة جمع دیلم نام طایفه ایست و سائر بجر عطف است بر هند و بنصب عداک ام الترک
الذین تخفی اسماؤهم و صفاتهم و باقی طوایف مشرکین که نامها و صفتهای ایشان مخفی است
و نمیدانیم و قد احصیتهم بعرفتک و اشرفت علیهم بقدرتک و حال آنکه بتحقیق شمرده و بعلم تام
خود و مشرف شده بر هر بقدرت کامله خود اللهم اشغل المشرکین بالمشرکین عن تناول اطراف
المسلمین خدایا مشغول کن کفار را بجنگ یکدیگر تا باز مانند از اطراف و بلاد مسلمانان و خذهم

سنقطع کل شیء حیث ینتهی الیه طرفه نحو
سنقطع الوادی و الرمل و الطریق ص

و الخزر س

الزنج نوع الزنگ کسرا ه
و الصقالبة ۱۱

بالنقص من نقصهم متعلق بید لا محقه و یعنی بکم آنها را کم کردن آنها در بدل مبالغه ایشان و کم ساختن
مسلمانان و تنقص متعدی نیز آمده و اضافه بسوی مفعول است یا بسوی فاعل و یحتمل که مراد این باشد
که اگر چه آدمی خود بخود کم میشود با اجل طبیعی لیکن تو باین اکتفا مکن بلکه بکیر و مبتلا بکن آنها را بکم کردن
آنها با جال اجزا میته والله اعلم و یحتمل که عن متعلق باشد بتبت خدا یعنی مبتلا بکن بنقصان النفس و اموال
و ولد و جنگ تا که فتاری بآن واقع باشد از تنقص ایشان مومنان را و گفته اند که تنقص بمعنی
عیب کردن است کوبند دید نقص عمرو الیوم فرو بجز و این مناسب مقام نیست شیطهم بالفرقة
من الاجتماع و علیهم یعنی آنها را متفرق ساز و سبب این افتراق عایق و مانع شو کفار را از اجتماع
مردم بر ایشان یا در اجتماع ایشان بر مسلمانان یکجا و جنگ اللهم اخل قلوبهم من الامنة بوزن
غلبه و در نسخه مشهد بوزن رحمة و خالی کن دلهای ایشان را از یکین که همیشه در خوف باشند و ابدانهم
من القوة و خالی کن بدنهای ایشان را از قوت و اخلی از باب افعال و در نسخه از باب فتح
قلوبهم من الاحتیال و غافل کن دلهای ایشان را از حیله کردن و اوبین اکنانهم عن مناز لهم من الاقبال
و بست بکن اغطای آنها را از منازله با مردم و منازله آنست که از خرقه و آمده و بر اسبها سوار
شده و بجنگ مشغول شوند و جنبهم من مقارعة الابطال و در دل ایشان انداز ایمن و خوف
از کوفتن دلیران بر یکدیگر بعضی گفته اند جنبه نسبه الی الجبن و المعنی هنا اجعلهم بحیث یکون
عند الخلایق منسوبین الی الجبن من قرع الابطال بعضهم بعضا بای آنچه کانت و این ضرور
نیست جنبه یعنی ترسانیدن نیز مستعمل است و ترسانیدن کسی را عبارتست از القای جبن در دل
او و ابعث علیهم جندا من ملائکتک یتاس بهم بانک و بفرست بر ایشان لشکری از فرشتگان
خود با شدت در جنگ از شدتهای که تو بکنی بر کسی یقتلک یوم بدر همچنانکه روز جنگ بدر کردی
که فرستادی تقطع به دابرهم و در حالی که ببری باین فرستادن ملائکه جمع ایشان را
و تحصد به شوکتهم شوکت بتری صلاح و شدت است و حاده آن شوکت الت بمعنی خار بنبرا
گفته بدروی بآن فرستادن تیزی صلاح و شدت آنها را و مراد کسرشان و عظمت آنهاست
و در نسخه بجای و ضاد معجمتین بمعنی تکسیر و تفرق بهم عددهم و متفرق ساز بآن عدد آنها را و در
نسخه و فقر بعددهم اللهم و المزع بیاسهم بالوباء و در نسخه بیاسهم بالوبا آمده و در نسخه

بقصر

بقصر بمعنی طاعون و امراض عامه و مراد سبب وبا است یعنی مخلوط کن آبهای ایشان را بسمومی
که سبب وبا باشد و اطعمهم بالاذی و ممزوج کن طعامهای آنها را با چیز سبب بیماری باشد و اوردهم
بلادهم بالخسوف خسف فرو بردن زمین است نشیب داده خسف یا به تیر و فرموده که بزن شهرهای
آنها را به تیر خسف و الح علیها بالقذف بضم قاف یعنی الحاح و مبالغه بکن در انداختن سنگهای
سجیل بر آن بلاد تا سکنه آن هلاک شوند یا مبالغه بکن در طرح آن بلاد و در انداختن آن
بغلاتها و یحتمل که الح بمعنی ضیق باشد و مکان لاح بمعنی ضیق آمده و اقرعها بهزه و صاد و فا و را
و عین مهمله در قاموس است قرع رأسه بالعصا علاه بها و قرع الفرس باللجام کبحه و بذنبه
لجبه و در نسخه بعین معجمه از باب افعال یعنی خالی کن از زرع خود یا بالحول یعنی بر سر آن بلاد بزن
بقحط و این مجاز است یا لجام آن دیار کشیده دار و بر دهن بلاد بزن یعنی بر دهن
اهل آن بلاد بسبب قحط یا خالی کن آن بلاد را بسبب قحطی و تنگی و بی بارانی و اجعل اسرهم و اجعل
بهیمتهم ارضک و بگردان قوت آنها را در شوره زمینها که خشک و خالی از علوفه و نباتات باشد
و ابعدهم عنهم و در دورترین اراضی از ایشان و امنع حصونهم منهم و منع کن از قلعهای آن زمین
از ایشان که نتوانند در آن قلعها متحصن شد اجبهم و در نسخه و اجبهم بالجوع القم و السغب بوزن
قفل و در نسخه بوزن فرس الالیم و برسان بآنها آسیب گرسنگی و بیماری که الم دهنده و اسمت
اللهم و ایما غازیهم من اهل دینک خدایا هر غازی که از اهل دین تو که غزا نماید او مجاهد جاهدهم
من اتبع سنتک یا هر مجاهدی از تابعان طریقه تو که جهاد کنند با کفار لیکون دینک الاعلی و غزبک
الاقوی و حقق الاوفی تا باشد دین تو بلندتر بمرتبه و جماعت تابعان تو قوی تر و صحت تو وافی
تر یعنی باعث او بر غزا و جهاد و علت غائی آن همین امور باشد نه منفعت دنیوی فلقد الیسر جزای
ایمانست و چون مبتدا بتنهین معنی شرط است در خبر فا در آمده پس برسان او را آسانی در جهاد
یعنی جهاد را بر او آسان کن و حتی له الاجر و آماده بکن برای او کار او را و توفر بالخیر و متوفی کار او
شو بتحصیل مطلب او و غالب ساختن او بر خصم و تخیره الاصحاب و اختیار یاران کزیده برای او
بکن و استقوله الظهر و قوت پشت او بخواه یعنی ظهر و مقوی او باش و اسبغ علیه النفقة و با تمام
بکن بر او نفقه او را و متعه بالنشاط و بهره مند ساز او را بخوشدلی و الطف و در نسخه و الطف علیه

ملان تنقص فلانا ای تقع فیه بنظیر عیبه صح

حاء ذهان بحشد ای حشد اشیاء
و حشده و ای اجتمعوا صح

ذمه و عنه ترکه

نازلت رتبتی کذا ای رفعته و شالته مرة بعد مرة
و هو مفاعلة من الزول عنه الامور و من النزول فی
الحرب و هما تقابل الفریقین نهایه

مقارعة الابطال قرع بعضهم بعضا المقارعة
المساهمة و القرع الضرب منه

الباس الحرب و الباس شدة فی الحرب صح

الشوکة الباس و الحد فی السلاح صح
قطع الله دابر هم ای خرمن بنی نهم صح

میاسهم

الوباء بالقصر و المد الهزة الطاعون بالمد
الوبا بالحرکة الطاعون او کل مرض صح

و اتخم الخمة الاسهال صح

الغرف بالجارة الرمی بها صح

و اقرعها و اقرعها ای بالحرث و الزرع
اقرع الهم ای بزرع صح

الحول بالکسر یرید الانفلوانزا و الحول
الاجنبة بقی الاصل صح

السنة بالکفار ای السنة الجدب صح

حرارة الشوق گویند اطفاء الزبد فوق الماء ای الحم بر شب پس اصل او اطفی است بیاء منقلب از واو
لام امر است از افعال و چون معتل است جزم و وقف آن بحذف لام است بنابراین یا در کلمه تست
و در لفظ نمی آید و معنی اینست که آنچنان کن که حرارت شوق بمطلب و مشوب بر تا در دل او نکند و جای
نگیرد یعنی کار سازی او بکن و در نسخه و اطفاء مهموز است از اطفاء الله ای اطفاء الله بعض مشتاق کری شوق
او را بلطف و کارسازی او بکن و یحتمل که اطف مخفف اطفا باشد چه تخفیف میان فصحا باب واسع است
و مؤید این است اطف المصباح فقد طلع الصباح و اجزهم بزم الوحشة و خلاصی ده او را از غم
و خوف تا بسبب وحشت از جهاد باز نماند یا آنکه غالب بر عدو بکن تا از وحشت هراسی بکلی
خود ملحق شود و مناسب اول است فقرهٔ آیهٔ و یا متعلقان و فرزندان او را از دل او فراموش کردان
تا در جهاد سستی نکند و اثر احسن النیة اثر چیزیست که بسبب آن ذکر صاحبش کنند و لهذا خوبیها را اثر
گویند یعنی نیت نیک را اثر او بکن که خیر او بآن کنند و توثر بالعافیة و متولی کار او بود دفع بلا از او
و اجعله بالسلامة و سلامتی را مصاحب او کن و اعطه من الخیر و برکت ساز او را از خیر و الخیر الجزء
و در دل او اندازه جرئت بر جنگ را و از رقة الشدة و نصیب او بکن استحکام در کار خود در مقاومت
با خصم و ایده بالنصرة و تقویت او بکن بنصرت دادن بر خصم و در نسخه بالنصر و عقر النیر و استمن
و تعلیم او بکن آداب و سنن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سوده فی الحکم و براه سداد و استقامت بدار او را
در حکمی که بکند تا بخلاف شرع حکم نکند و اعزل عنه الریا و دور کن از او ریا را که در امر دینی رعایت بجز
خدا بکند و خلقه بحلیة تقیة هر چه ذکر او بلند کنند تا همه کس بشنود و شهرت کیرد آنرا سعد گویند یعنی خلاص
کن او را از آنکه احوال خیر را بجهت سعد و شهرت بکند و اجعل فکره و ذکره و ظفره و اقامته فیک و لک
و بگردان فکر و سخن کردن و سفر و اقامت او را منحصر در تحصیل مرضیات خود و از برای رضای خود
یعنی هر چه کند برای تو کند فی ذاتک بشد به خاصة ذاتک و عدوه فقلهم فی عینه و در نسخه و ذلهم
فی بصره و صغر شأنهم فی قلبه و قتی که شخص بسته بایستد در مقابل صف عدوی تو و عدوی او که کفار
پس در چشم او کم بنما عدو و کفار را و شان آنها را حقیر بکن در نظر او تا بجرئت تمام جهاد کند و اول
منهم در قاموس است الدولة و الادالة الانقلاب زمان و ادالت الله منه و من الدولة الغلبة پس
لام لام از جهة تقویت علی باشد و غلبه متعدی بعلی است و ادال بمن لیکن معنی واحد است یعنی منقلب

وانسه ذکر الاهل والولد

عقبة الری المنزل سته صح
عقبة و عقبة از عقاد در سی عربی

الرعب عیم الاخرة لدی الاغوال
لم تکره القصوی ره

ساز نعمت آنها را برای یعنی از آنها کرفته با وجود ه و تدلهم مفر و این متعلق است بر اصل یعنی نعمت
او را منقلب بکن و از او کرفته بآنها مده فان تحت نجای مجهود در نسخه بمهدد بالتفاوة و قضیت
له بالشهادة عطف تفسیری فقرهٔ سابقه را پس اگر مقدر چنین باشد که خاتمهٔ او بسعادت باشد
فبعد ان یجتاح بتقدیم جیم بر حای مهمله گویند اجتاح الامور ای استاصلها و چنانچه میت
و آفت عظیمی است که مستاصل سازد از بیخ برکند قد و کفر بالقتل یعنی اگر مقدر شهادت باشد چنین
نشود که دفعه کشته شود لیکن اول دشمن ترا یعنی کفار را بیخ برکند و بکشد و بعد از آن بدست کافری
دیگر در معرکه شهید شود و بعد ان یجهد بهم الاسر و بعد از آنکه آن دشمن ترا اسیری بجهت اندازد و
ترا بیت شهید یدیهم الاسر یعنی یدلهم او دانع لنا فلان ای ذل و خضع تفسیر تقهرهم کرده او دانع
البلاد و قهرا و استولی علی اهلها و بعد ان یامن اطراف المسلمین و بعد از آنکه جمیع اطراف مسلمانان از
شر آنها در امن آید و بعد ان یولی عدوک مدبرین عدو بمعنی جمع نیز آمده و بعد از آنکه دشمنان
تو ذکر ران شوند در حالتی که پشت داده و این حال موکده است اللهم و ایما و کلمه ما زائده است
مسلم مخلف گویند خلف یعنی قایم مقام او شد و در نسخه بتشدید لام غازیا خدایا هر مسلمانی که خلیفه
غازی شود که در بیت او بامر او و محافظت توابع و خانه او کند او مرابطا مرابط ملازمت ثغر است
که در آن سرحد اسبها نگه دارند و آنجا باشند که هر گاه دشمن خواهد بملک اسلام دخل کند آنها
مانع شوند و بجهد ماندن آنجا قبل از غزا و جنگ نیز مرابط گویند یعنی هر مسلمی که خلیفه مرابطی
شود و چون مرابط در ثغر باشد و عیال او جای دیگر که آن مسلم بجهاد و عیال او باشد فی داره
متعلق بخلف یعنی این مسلم در خانه آن غازی یا مرابط خلیفه شده باشد او تعهد خالفیه یا جزاء
حال باز ماندگان و عیال غازی یا مرابطی شده حسبة لله بی آنکه او را خلیفه کرده باشند فی
غیبته متعلق بتعهد یعنی غایبانه او وقتی که بغزا یا مرابطه رفته باشد او اعانه بمطالبة من عاله یا اعانت
غازی یا مرابطی کند بقدری از مال خود او اعده لقتاله بودن سحاب یا اعداد او کرده باشد
بتحصیل استعداد مثل سلاح و دواب و متاع و هر کاری از آلات و آهن است که از ضروریات
کار است او تخذه علی جهاده یا تیز کرده و ترتیب او نموده باشد بر جهاد او اتبعه در قاموس است
که اتبعتهم اذا سبقوک فلحقتهم و مثل و اتبعتهم فیری فی وجهه الوجه الناحیة و نحوه یا فرستاده باشد

الادالة الغلبة مو

حتمت س

الاجتیاح الاهلاک و الاستیصال مو

یدیهم س

و دفعه اذلته قدر

واحد و یعنی مو

خلف فلان فلانا اذا کان خلیفه مو

القاد ما اعد الرجل من السلاح و الدواب
و الآلة الحرب مو

اتبعت القوم علی افعلت اذا کانوا
قد سبقوک فلحقتهم و اتبعت ایضا
بمعنی مو

در پی او و رسانیده باجیره و ظرف او دعوت و طلب را یعنی او را بغزا و مرابطه دعوت کرده و طلب
نموده باشد او رعی له من ورائه حرمة یا کسی که غایبانه او رعایت ذمه و عهد و پیمان او کرده باشد
یا چیزی که ننگ بو حلال نباشد رعایت آن کرد یعنی ننگ ناموس او نکرد و حفظ آن نموده فاجره
بعد اجره از باب افعال و در نسخه فاجر از باب نصر له مثل اجره و زنا بوزن و معنی پس اجر بده
ان مسلم را مثل اجر آن غازی یا مرابطه برابر بی تفاوت در اجر و عوضه من فضله عوضا حاضرا
و در مقابل کاری که آن مسلم کرده عوض آن بالفضل بده و موقوف بوقتی دیگر مدار یتحمل به نفع ما
قدم و سرور عالمی به آنچنان عوضی که شتاب کنی در دادن مسلم که بوسیله آن عوض برسد باو نفع آنچه
پیش کرده و سرور آنچه بآن اتیان نموده داد اعداد او غازی یا مرابطه الی ان ینتهی به و در نسخه شهید
به نیت الوقت الی ما اجر غیبت له من فضلک و اعددت له من کرامتک تا آنکه بآخر رسد و منتهی
شود و برساند او را بآنچه او جاری کرده و مقدر ساخته برای او از فضل خود و آماده و مهیا
کرده برای او از نعمت خود در آخرت یعنی پیش از نعم اخروی و سوای آن در دنیا نیز عوض ده
بزده و اتمم له اجره و اتمم له اعز الاسلام خدایا و هر مسلمی که کار اسلام او را در هم انداخته باشند
و پیش او غلبه مسلمانان بر کفار امر عظیم و مهم ضرور باشد و اخزه تخزیه اهل الشرک علیهم و لکن
ساخته باشد آن مسلم را کروه مشرکین و اجتماع اهل الطغیان بجمعیتهای متعدده بجهت غلبه
بر مسلمانان یا اجتماع اهل شرک بر مشرکین که فوج فوج کفار بر یکدیگر جمع شوند فغزی غزاة الوهم
بجهاد پس آن مسلم نیت غزا کرده یا قصد جهاد نموده فقعد به ضعف پس نشاند و مانع شد او را
از پی رفتن از غزا ضعفی و بیماری او او انبعاث به فاقة یا دزدی فرمود او را فقر و احتیاج و
عدم استعداد لوازم جهاد او اعترته حادثة یا حادثه واقع گردید که باعث تاخیر او شود او
عرض له دون ارادته مانع یا مزاحم ارادهٔ او جهاد را عارض شده مانعی و این فقره بمنزله تاکید
فقره سابقه است فاکتب اجر المجاهدین و در نسخه الغابرین و این اظهر است پس بنویس
نام او را در جرگه غازیان یا عابدان و اوجب له ثواب المجاهدین و لازم کن برای او دادن
ثواب جهادکنندگان و اجعله فی نظام الشهداء و الصالحین و در سلک شهیدان و نیکوکاران منتظم
ساز اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک و آل محمد صلوة دائمة علی الصلوة خدایا رحمت بکن

فاجره

بر محمد که بنده و رسول تست و بر آل محمد آنچنان رحمتی که رتبه آن بلند باشد بر همه رحمتها مشرفه و در
نسخه شهید فوق التحیات و مشرف و عالی باشد یا درخشنده باشد بالای سلامها صلوة لا ینتهی ابدا
و در نسخه شهید مدها آنچنان رحمتی که منتهی نشود مدت او یا مدداد و لا ینقطع عددها و منقطع
نشود عدد او کما ما مضی من صلواتک علی احد من اولیائک همچنانکه گذشته رحمتهای تو که گذشته
و فایض شده بر یکی از دوستان تو انک المنان الحمید المبدی المعید الفعال لما تشاء بدرستی
که تو ای آنکه نعمت بسیار دهنده است و ستوده شده و پدید آرنده و اعاده نماینده
در آخرت و بسیار کننده است هر چه خواهد و در نسخه قریب مجیب

مددهای

و کان من دعائه علیه السلام متضرعا الی الله جل و عز

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در باب التجا بدرگاه الهی بدرستی
اللهم انی اخلصت بانقطاعی الیک خدایا منم التجا بدرگاه تو اخلاص ورزیدم که بدیگری
اصلا التجا نبرم و اقبلت بکلی الیک و بتو روی آوردم و اقبال نمودم بتمام اعضای خود
و رغبت و در نسخه بتشدید را و جهنی عمن یحتاج الی رفدک و روی گردانیدم از کسی که محتاج بعطای
تست یعنی از غیر تو چه همه عالم محتاج عطیه الهی است و قلت و در نسخه قلت مسئلتی عمن
لم یستغن عن فضلک و بگردانیدم سوال کردن خود را از کسی که او مستغنی نیست از فضل تو و رایت
ان طلب المحتاج بتخیین التجا سفه من رایه و دانستم که طلب کردن محتاجی از محتاجی و التجا
بردن بسوی محتاج سفاهت و بی عقلی است از رای او و ضلة من عقله و گمراهی است از عقل او فکم
قد رایت یا الهی من الناس طلبوا العز بغیرک فذلوا من تعزز بک خبر بده است و قد رایت یا الهی
بتحقیق مقرر است یعنی ای خدای من چندین مردم را بتحقیق دیدم که عزت را بجویند بغیر تو طلب
کردند خوار شدند و راموا الثروة من نوالک فافتقروا و خواستند بزرگی و غنی را از غیر تو پس
فقیر شدند و حاولوا الارتقاء بغیرک فاتضعوا و قصد بلندی و عزت بغیر تو کردند پس پست
و خوار شدند فقنع بمعاینة امثالهم حازم او و فقه اعتبار ذوی حازم فاعل صح یعنی بسبب مشاهده
حال امثال آن مردم خوب شد کار حازم یعنی عاقل ضابط امور خود آنچنان حازمی که عبرت گرفتن
او از مشاهده آنها باعث توفیق او شد که بدیگری التجا نبرم لیکن صح حازم یعنی خوب شد کار او

الناس والعشرون

وصفت

الی المحتاج

سبب ابتلاء مردم بآن جاهلی جز جهل بآن
فضیحه بجهالت مردم بطریق صواب و اختیار و ثابت بودن
در سنت و بدیه الشیخ حسن و فی نسخه حسن
سنه حازم و فقه الحزم ضبط الامر
و اخذه بالثقة صح

متعارف نیست و در بعضی نسخ فصح بعانیه ذلک من حازم اعتباره پس لفظ اعتباره فاعل یصح باشد
و من حازم متعلق بیصح یعنی بسبب مشابهت حازم این مردم را صحیح شد هجرت کرفتن او کرا التجا بغیر خدای
تعالی نبرد و ارشاده معطوف بر یصح الی طریق صوابه اختیاره و اختیار آن حازم ارشاد کرد او را براهی
که او را بصواب رساند یعنی چون حازم هجرت کرفت البته بغیر خدای تعالی التجا نخواهد برد و اختیار
التجا بدرگاه الهی خواهد نمود پس این اختیار او را براه صواب ارشاد خواهد نمود و در نسخه اختیاره
بیاء موحده یعنی بخبرداری و دانش فانت یا مولای دون کل مسئول موضع مسئلتی پس تو ای
خدای من جای سوال منه نه هر کس دیگر که از او سوال کنند و دون کل مطلوب الیه ولی حاجتی و تو ای
متولی حاجت و کار منه نه هر که طلب کنند از او مردم انت المخصوص قبل کل مدعو بدعوتی و قبل
از هر دعا که تو بی مخصوص از بدعا کردن منه که دعای مخصوص نیست از تو میطلبم نه از غیر تو لا غیرک کان
احد فی رجائی شریک نیست ترا هیچ کس در امید منه یعنی امید منه بنسبت نه بدیگری و لا یتفق و در
نسخه یفق در اساس است وفق امر یفق کان صوابا موافقا للمراد و در قاموس است وفق الامر
صادفه موافقا للمراد احد معک فی دعائی و متفق نیست هیچ کس با تو در دعا کردن منه او را بجهت درگاه
مطلب از غیر تو کنم پس شریک تو در دعای منه کی باشد و لا یظفر و ایاک نداءی و ندای من بتو او دیگری را
در یکرشته نمی کشید لک یا الهی و احد اینه الفرد هر ترا ای خدای منه از جنس عدد و صفت وحدت که
شریک در معبودی بحق نداری و ترکیب و مقابل و مقام نیز نداری گفته اند مراد بوحدت
عدم واجب بالذات است در حق تعالی نه وحدت حقیقیه با عداد موجودات چه نتوان گفت
واجب با زید دو باشد و با زید و عمرو سه باشد بلکه یا مراد آنست که وحدت عددیه خلاف وحدت
حقه صرفه است پس لک مثل ما فی السموات باشد و با لجمله در اخبار اهل بیت علیهم السلام مندرج است
تنزیه واحد اینه الفرد از وحدت عددیه که از تکرار آن عدد بهم رسیده و معروض آن احاد علم است
و هیچ ممکنی موصوف بوحدت نیست مگر که ماخذ آن وحدت حقیقیه الهیه است و فهمیدن این مراتب
مشکل است و در کتب علم الهی نیز این معنی هست والله اعلم و ملکة القدرة و صفت ذاتیه را نیز
قدرت القهر بکسر صفت قدرت است یعنی آنچنان قدرتی که رجوع خلق بآنست در مطالب
و مفیدة الحول و القوة و صفت تیک قدرت هر تصرف امور بر وجه تمام و قوت بر کارهای کمال

الصواب السید لا زید
ابه فی الموارد صح

ترالت

ترالت و درجة العلو و الرفعة و مرتبه علو و رفعت شان مخصوص تست و من سواک مرحوم فی
غیره و مغلوب علی امره و هر که غیر تست مرحوم است در تمام عمر خود که قدرت تصرف و قوت
ندارد مگر بحول تو و مغلوب است بر کار خود پس که غلبه تراست مقهور علی شانه مغلوب است
بر کار خود پس تاکید بقبل شد مختلف الحالات مختلف است حالهای او که هر یک حال نبود متنقل
فی الصفات از صفتی بصفتی دیگر انتقال کننده است که تو بی که هر یکی متعالیت عن الاشباه و الاضداد
ضداد پس تو بی متعالی و بلند رتبه از آنکه شبه و ضد داشته باشی و تکثرت عن الامثال و الانداد
و بزرگ مرتبه از آنکه امثال و مقابل و مخالف داشته باشی فسبحانک پس تنزیه تو میکنم تنزیه
کردنی نقایص و معایب لا اله الا انت نیست معبودی بحق مگر تو که باین صفات موصوفی

التاسع و العشرون

و کان من دعائه علیه السلام اذا قتر علیه الرزق

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در وقتی که رزق تنگ کردی بر او اللهم
انک بلیتنا فی ارزاقنا بسوء الظن خدایا بدرستی که تو مبتلا ساختی و مطمئن القلب نشدیم بوصول رزق بسبب بدی ظن تمام
و فی آجالنا بطول الامل و در باب اجلهای ما امتحان کردی بآرزوی دراز که شاید عمر بسیار شود
پس تا بدیع مال کردی وقتی در بکار ما باید حتی التمسنا ارزاقنا منک در نسخه ارزاقنا من عندک الرزق
قبل تا آنکه متوجه آن سوء ظن این شد که طلب کردیم رزقی را که تو بما میدهی از جمعی که آنها هر وقت
و مثل ما طلب رزق از آنها رزق تو میخورند و عمر از تو می یابند و طلبنا بآمالنا فی آجال العمر
و بوسیله طول املهای خود طمع کردیم در عمرهای جمعی که بسیار عمر یافته اند آرزو کردیم که مثل آنها نیز
ما عمر بسیار بیابیم فصل علی محمد و آله و هب لنا یقیننا صادقا تکفینا به من مؤنة الطلب و چون بسوء
ظن و طول امل مبتلا شدیم پس رحمت بکن بر محمد و آل او و بده ما را یقین تام بوصول رزق معین مقدری
بحکم و پیش که آن یقین مستوجب بطلان نباشد و کفایت ما کنی بآن یقین از بر داشتن بار طلب رزق
از غیر تو و الهمنا ثقة خالصة تعفینا بها من شدة التعب و در دل ما انداز اعتماد تمام بر وصول رزق
که بآن الهام خلاص کنی ما را و عافیت دهی از بلیه شدت تعب در تحصیل رزق و اجعل لنا عاجل حسن
من عندک بتخفیف دال و تشدید و خیک و بگردان آنچه با و تصریح کرده از وعده که در وحی خود
کرده از سوگند خوردن یعنی در قرآن مجید چنانچه بعد از این ذکر کنند و ابتغوا من فضل الله

انتقل القول صح

ادراقنا ص

تکفاه الله و اعفاه الله بمعنی صح

وآنچه او را تابع آن وعده کرده از سوگند تو در کتاب خود چنانچه منقریب بیان خواهد شد
مفعول اجعل و در نسخه قطعا موافق حسما بطریق مبالغه لاتهامنا بالرزق یعنی بکن آن وعده
قسم را باعث بر قطع اتهام بشان ارزاق که اعتماد بر آن وعده و قسم نموده بطلب رزق از
غیر تکلم و اتهام بشان رزق نداشته باشیم و بدانیم بیقین که آنچه وعده کرده البته میرسد
الذی تکفلت به و در نسخه تکفل به بصیغه مجهول آنچنان رزقی که تو متکفل دادن آن شده
وحسما للاستعمال و در نسخه للاستعمال و این غیر ظاهر است بما حفت الکفایة که و بگردان
آن وعده قسم را سبب قطع متعلق با تحصیل آنچه تو ضامن کفایت و رسانیدن آن شده فقلت
چرا که گفته تو و این تعلیل ما سبق است و در نسخه فانک قلت و قولک الحق و حال آنکه هیچ
گوئی علت حق است الاصدق که از همه اقوال راستتر است و اقسمت و قسمک الابر الاوفی و سوگند
خورده حال آنکه سوگند تو راست تر و وافی تر است از قسم دیگران بهر چه قسم بران خورند
که خلاف آن بر تو محال است و فی السماء رزقکم و ما توعدون این مقول قولست یعنی در آسمان
رزق شماست ای بندگان و آنچه بآن موعود اید و این کنایه است از مقدر بودن
رزق ثم قلت و این بیان واو قسم است پس گفتی تو فورب السماء والارض پس قسم بخالق
و تربیت کننده آسمان و زمین که انه لحق مثل ما انکم تنطقون بدرستی که گفتم که در آسمان رزق
شماست البته حق است وکان من دعائه علیه السلام فی المعونة علی قضاء الدین مثل سخنان راست
و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در طلب اعانت الهی در ادای قرض
اللهم صل علی محمد و آله و هب لی القناعة من دین یحلق به وجهی گویند اخلاق یعنی پوشانید
او را جامه کهنه خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و بده مرا خلاصی از بلای قرضی که بپوشانی روی
مرا بسبب آن قرض جامه کهنه و این کنایه است از خواری و بی عزتی و بی آبروئی که لازمه
قرض داری است و یکاد و در نسخه بصیغه مجهول فیصیر ذهنی و متحیر و حیران شود در علاج
آن ذهن من و یشغب لی فکری و پراکنده گردد برای خلاصی از آن قرض فکر من و یطول
بمخابرته شغلی و دراز شود بسبب پی در پی ادای آن کار من و اعوذ بک یا رب من غلبة الدین و
قهره و پناه می برم بتو ای پروردگار من از اندوه قرض و قهر ای آن و شغل الدین و سهره

لاتشتوت

خلق الثوب ای بلی

حار ای تحیر فی امره و صار حیران

انشعب التفرق

المخابرة المعاملة بالحرث

و از مشغول دین و بدخوابی ای که بسبب قرض می شود فصل علی محمد و آله و اطلق منه پس رحمت
بکن بر محمد و آلش و بیاده مرا از قرض و اسهر بی یا رب من فراشه ظاهر روایت شهید و ای
مفتوحه است یا الجوة و من بعده بعد الوفات و طلب دوست تو میکنم یا طلب میکنم از تو خلاصی
ای بر دو و کاهنده از خواری قرض در زندگی دنیا و از گرفتن قرض بسبب کشاده بجو و بعد از مردن و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بر شخصی که قرض دار بود و بعد از فوت او بر او نماز نکردند تا که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام متعهد قرض او شدند فصل علی محمد و آله و اصرفنی منه بوسیع فاضل و در نسخه بخیر کامل
و وسیع فاضل او کفاف و اصل پس رحمت بکن بر محمد و آلش و خلاصی ده مرا از قرض بوسیله فراخی
در مال زاید بر ضروریات معیشت تا اندازه مقدار فاضل ادای قرض کنم یا بوسیله دادن آنچه کفاف
و ضرور یا معیشت من باشد که همیشه می رسید و باشد بلا فصل تا محتاج بقرض نشوم گفته اند الکفاف
من الناس ای انی منهم فلا یطلب منهم اللهم صل علی محمد و آله و اغننی من الشرف و الازدیاد و قوتی
بالقلل و الاقتصاد خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و محجوب ساز مرا از اسراف و زیاده خرجی
و مرا قایم دار بر حرف انعام میانه روی که افراط و تفریط نکنم و علمنی حسن التقدیر و تعلیم من بکن
اندازه نیک یا بعرف آن که از اقتار و بخیر اجتناب توانم کرد و اقطعنی بلطفک عن التبذیر
و مانع شو مرا بلطف خود از پراکنده کردن مال باسراف و اجر من اسباب الحلال رزاقی و جاری کن
از اسباب حلال رزقهای مرا و وجه بی الابواب البر انفاقی و صرف کن در نیکیها نفقه کردن مرا و آمرنی
من الحرام بالحجة و دور کن از من مالی را که موجب انکار و عجب شود و اوتاره فیما الی یعنی یا
موجب رسانیدن بی شرعی یعنی ظلم و عدول از حق و مخالفت امام او عاقبته منه طغیانا یا چیزی
که موجب امری شود که کار آن باشد که در عقب آن امر صادر شود زیادتی از حد و علو در معاصی
و ظلم و کفر اللهم حببنی الی صحبة الفقراء خدایا محبت داشتن فقرا و هم نشینی کردن با ایشان را
محبوب و مطلوب من کن و ارزقنی علی صحبتهم بحسن الصبر و اعانت منه کن بر صحبت ایشان بخوبی صبر که تحمل
تکلم بر خواستن از نزد ایشان و ما زویت عنی من متاع الدنیا الفانیة فاذخره امر از باب افتعال
و جمال مشد و دلی بذخرا بیک الباقیة و آنچه از منه دور کردی از متاع دنیای فانی پس آنرا ذخیره
کن برای من در ذخیره ای باقیه خود که روز قیامت نتیجه آن بمن بدهی و اجعل ما تحوی من حظ بها

لا یکفیه النفع من اشکال الهدم جمشید
والاصواب ما فی الاصل الی سی

فاذخره ش

ولکن چیزی که تلک منکر دل از متاع دنیا و تجلبت الی تثبیتا عطا و بشتاب دادی بمن از متاع و
بهره بلغة آنچه بسبب طول و وصول منه بعیش و حوبا شود الی جوارک بکرم چیم یعنی ذمه و پیمان یعنی
بکردان آن چیز را وسیله وصول بذمه تو یعنی تو متعهد خیریت من شو از بلا نجات ده و در نسخه
بضم جیم یعنی همسایگی چنانچه بفتح بشر لیکن بفتح مروی نیست و وصلة الی قربک و سبب وصول بقرب
تو و ذریعة الی جنتک و وسیله وصول بهشت تو انک ذو الفضل العظیم و انت الجواد الکریم بدرستی
که تو صاحب فضل عظیمی و تویی صاحب جود و کرم و باید که مرا از فضل و جود و کرم محروم نگردانی

وکان من دعائه ع فی ذکر التوبة وطلبها

الحادی والثلثون

و بود از جمله دعای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در ذکر توبه و طلب کردن آن اللهم
یا من لا یبلغه نعت الواصفین خدایا ای آنکسی که نتواند وصف کردن او را وصف کنندگان یعنی کسی قادر بر
وصف او نیست و آنچه جماد و انند و گویند در جنب کبریای ذات او هیچ است و یا من لا یخیب راجیه
رجاء الراجین و ای آنکه تجاوز نکند از او امید امیدواران یعنی امید از او نیست و جمیع امیدها
بالا بخود راجع بدرگاه اوست و یا من لا یضیع لدیه اجر المحسنین و ای آنکه ضایع نشود در درگاه او
مزد نیکوکاران و یا من هو منتهی خوف العابدین و ای آنکسی که انتهای ترس عبادت کنندگان باو است
و یا من هو غایة خشیة المتقین و ای آنکه ترس پرهیزکاران باو منتهی شود که بالاتر از او ترسی نیست
هذا مقام من نداوله ایدی الذنوب اینجائی که منه الیستاده ام جای ایستادن کسی است که گناه
ها دست بدست در و تصرف نموده اند که اگر بیک گناه مبتلا و گرفتار است و قادر است از منه الخطایا
و گناهان مبارا در پی او انداخته بجانب خود می کشد و استحوذ علیه الشیطان و غالب آمده بر او
شیطان فقصر فی ما امرت به تفریطا پس تقصیر کرده در آنچه امر کرده باو از روی
تفریط و یکی در آنچه حذر از آن کرده و تعاطی ما نهیت عنه تغریرا و بفعل آورده آنچه نهی کرده
او را از آن از روی حد نفس بر حذر یعنی حظوظ نفس بر حذر یعنی حظوظ نفس بر حذر یعنی حظوظ نفس بر حذر
الجاهل بقدرتک علیه او کالمنکر فضل احسانک
الیه حال او مثل حال کسی است که نداند که تو بر و قادری و یا مثل حال کسی است که منکر زیادتی احسان
تو باو باشد یعنی بر چندی داند قدرت و احسان ترا اما چون عمل بآن نکرده منکر احسان نیز
بجا نیاورده بلکه خلاف حکم تو کرد پس گویا او بمنزله احسان نشست حتی اذا اتقع له بکثرة الهدی

تا چون

و تلک نعمة

تا چون گشوده شد چشم هدایت برای او و تفتحت عنه سحائب العمی و پراکنده شد از او ابرهای
کوری اعنی جزای اذا ما ظلم به نفسه ستم کرده و دانست گناهی را که بآن ظلم بر نفس خود کرده بود
و فکر فیما خالف به ربه و فکر کرد در آنچه که با آن مخالفت امر پروردگار خود نموده بود فرای کبیرا
عظیما و جلیلا مخالفة جلیلا یعنی در وقت گناه بزرگ اثر سهل توهم کرده و جرئت نموده
بود و الحال که بفضل تو بصیرت هدایت او را کشف شد و توفیق راهبر او گشت گناهی که در واقع کبیر و عظیم
بود در نظر او هم کبیر آمد و مخالفتی که در نفس الامر بزرگ بود در نظر او هم بزرگ آمد و دانست که
خطای عظیم کرده فاقبل نحوک موحدا لک مستجیبا منک پس روی بدرگاه تو آورد در حالی که شرمنده
بود از تو و در نسخه مستجیرا منک پس روی در حالی که طالب خلاصی از تو بود و در نسخه رغبة الیک
و رغبت و خواهش دل تو را متوجه بتو کرد و ثقة بک باعتماد و فضل تو فاتاک بطلبة یقینا و قصد
نحوک خائفا طالبا پس قصد درگاه تو کرد بطلب عفو تو بیقین و قصد تو کرد بخوف خود از روی
اخلاص قد خلعه من کل مخلوق فیه شریک بتحقیق خالی شده طلب او از هر که از او طلب تو نکرد
غیر تو و افرغ روحه من کل محذور منه خوفک افرغ لازم است یعنی ذهب گوید افرغت البعیر
یعنی آنچه از او هر آید یعنی رفته ترس او از هر چه بترسد غیر تو فمثل بعض قام متقصبا و بعض
و ثانی انسب است بمقام و مثل از باب نصر و کرم و در نسخه بصیغه مجهول و این نیز ظاهر است
بین یدیک منتظرا خاشعا پس ایستاده است پیش تو بر پا بر خاک غلطیده پیش تو در حالی که نظر میکرد
و فعل بصره الی الارض متخشعا بتخشعین تو چه خشوع در بدن و آواز است و خضوع در
بدن است یعنی چشم پوشیده و در حالی که خشوع کننده بود و متوجه بود بسوی زمین و طاطأ
لعزتک متذللا و سر به پائین انداخته برای بزرگی تو در حالی که خوار شونده است و ابتدأ
من بیرحمته عالما بانه اعلم بمنه خضوعا و پراکنده و فاش کرده اظهار نمود پیش تو از روی خضوع
چیزی را که تو دانا تری بآن سر از او و این اظهار از روی خضوع است و عدد من ذنوبه
ما انت احصی لها حفظا از روی منع از گناه خود پیش تو شمرد آنچه تو بهتر شمارنده آن کرده
و دانسته و استغاث بک من عظیم ما وقع به فرطک و پیش تو داد خواه شد از کار عظیمی که صادر شد
از او بدستگی تو یا آنکه متعلق است بعظیم یعنی استغاثه نمود از وقوع گناهی که عظیم است

اثمه قصده

افرغ الروع اذا ذهب الفزع
افرغ زاید شدن ترس
شد تمام منتصبا کمثل بالضم
شد پس بر شود اذا انتصب قائما

انتشار راز خود را آشکار کردن

افعل التفضیل جاء من المزید
کما هو مذهب البعض

در علم تو وقبیح ما فضح بحلمك واز قبیحی که او را فضیحت کرد در حکم تو یا آنچه او را فضیحت
کرده وقبیح است در حکم تو من ذنوب تقصیر عظیم وقبیح است ادبرت لذاتها فذهبت واقامت
تبعاتها فلزمت از گناهی که پشت بداد ند یعنی باقی نماند ند پس رفتند وهیچ چیز از آنها باقی نماند
واقامت کرد بدیها وعقابهای که نتیجه آنست که لازم باشد لا یکبر ضمیر راجع است بلفظ من در
قولش وهذا مقام منه چنانچه ضمایر سابقه یا الهی ندعك ان عاقبته انکار نمیکنند ای خدای منه
عدل ترا اگر عقاب او کنی ودر نسخه لا یکبر بصیغه مجهول است وعدك برفع وهمچنین در قولش
ولا یستعظم عفوك ان عفوت عنه ورحمته وعظیم نداند عفو ترا اگر او را عفو کنی ورحمت فرمائی
لانك الرب الکریم الذی لا یتعاظمه ودر نسخه لا یتعاظمك مثل انا الذی سمتنی ای حیدره غفران
الذنب العظیم چرا که تو آنچنان پروردگار عظیمی که مخصوص است بخشیدن گناه عظیم اللهم فهذا
قد جئتك مطیعا لامرك فیما امرت به من الدعاء پس منه اینک بتحقیق آمده ام بدرگاه تو در
حالی که مطیع امر توام در آنچه امر کرده از دعا کردن منجز ما وعدك فیها وعدت به من الاجابة
در حالی که سوال کننده ام از تو وفا کردن بوعده خود در آنچه وعده کرده بآن از اجابت ودعا اذ
تقول بیان وعده عدالت وحکایت حال ماضیه است او موقع در نظم ترکیبی هنر وادوق در درج
ساقط شود وادب در کلام فضل خالق از کلام مخلوق است پس وقف باید کرد بر تقول
باهمزه ووصل مضمومه باید خواند بر سبیل حکایت یا بطریق وصل بنیت وقف استجب لکم
وقتی که کنی که دعا کنید وطلب حاجت از منه نمائید تا قبول کنم دعای شما را ومستجاب نمایم اللهم
فصل علی محمد وآله والقنی بغفرانك کما لقیتك باقراری خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش وملاقات
بامنه کن بمغفرت خود چنانچه منه ملاقات تو کردم باقرار گناه وارفعنی عن مصارع الذنوب
کما وضعت وبلند مرتبه کن وبردار مرا از جائی که گناهان بامردم کشتی گرفته بر زمین زنند
ومغلوب کنان شوند چنانچه منه پست مرتبه کردم وانداختم خود را بخاک مذلت واسترنی
بستر کما تاتینی من الانتقام منی وبپوشان مرا بستر خود یعنی بخشش مرا کرمنادر محشر گناهان من
پوشیده شوند وتفضیح مفضوح شود چنانچه در دنیا صبر وتانی کردی وانتقام نکشیدی اللهم
وثبتنی علی طاعتك یعنی خدایا ثابت کردان مرا در بندگی خود واحکم فی عبادتك بصیری واحکم

لا یتعاظمك غفران الذنوب العظیمة ز

کما لقیتك م

کن در عبادت خود دین دل مرا یعنی عقل مرا در باب عبادت ثابت دار که خلاف عقل از منه
صادر نشود ووفقنی من الاعمال لما تقبل به ولسن الخطایا عنی وتوفیق بده مرا از اعمال بعملی که پذیرفتی
ودور کن بان عمل از منه هر گناه که ان مرا وتوفنی علی ملتك وملة نبیك محمد صلی الله علیه وآله
ودر نسخه وصلی الله علیه وآله اذا توفیتنی وچون بمیرانی مرا بر دین تو وبر دین نبی تو که مراد باسلامی
النقم انی اتوب الیك من مقامی هذا من کبائر ذنوبی وصغائرها خدایا بدرستی که منه توبه میکنم
بدرگاه تو در این جائی که ایستاده ام از گناهان کبیره وصغیره خود وبواطن سیئاتی وظواهر ما
اضافه صفت بموصوف است یعنی از گناهان باطنه من مثل حقد وحسد واز گناهان ظاهره من
مثل ضرب وشتم یا از ظاهر گناه وباطن آن وسیئ الفی ذلك وتحاوزتها واز لغزشها گذشته
وصالحه که الحال شود توبة من لا یحدث نفسه بمعصیة همچون توبه کسی که در دل نگذراند گناه را
ولا یضمر ان یعود فی خطیئة ودر خاطر نیاورد وعود بگناهی نکند وقد علمت یا الهی فی
محکم کتابك انك تقبل التوبة عن عبادك وتعفو عن السیئات وتحب التوابین وتحب
که تو ای خدای منه در آیات محکم کتاب خود که غیر منسوخ اند گفته که تو قبول توبه می کنی از بندگان
خود وعفو میکنی گناهان را ودوست میداری کسانی را که بسیار توبه کنند واین نقل بالمعنی است بلفظ
قرآن فاقبل توبتی کما وعدت پس قبول توبه منه کن چنانچه وعده کرده واعف عن سیئاتی
کما ضمنت وعفو کن گناهان مرا چنانچه ضامن شدی واوجب لی محبتك کما شرطت وواجب
کن برای من محبت خود را بمن چنانچه شرط کرده ومراد محبت الهی کسی عنایت وانعام وعفو
ودرجات جنت ورضای الهی است وکلك یا رب شرطی ان لا اعود فی مکروهك ومرا شرط است
ای پروردگار من شرط کردن منه اینکه باز گشت نکنم بگناه وکلم آنچه مکروه تست وضمانی الا
ارجع فی مکروهك ومرا شرط است ضامن شدن من در اینکه رجوع نکنم بآنچه تو مذمت آن کنی
وعهدی ان اهجر جمیع معاصیك ومرا شرط است عهد کردن من که ترک کنم همه گناهان ترا اللهم انك
اعلم بما جنیت فاغفر لی ما علمت خدایا باید بدرستی که تو داناتری بمن از من بآنچه کرده ام پس بخش
بمن آنچه دانستی تو واصرفنی بقدرتك ما احببت وصرف کن دل مرا بقدرت خود بسوی آنچه دوست
داری یعنی مرا بران بدار که آنکار کنم ودر نسخه شهید واصرف بقدرتك الی بتشدید یا اللهم

الاصوب بالفتح وبالکسر کافرازاته یعنی

اشارة الی قوله تعالی وهو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفو عن السیئات ویحب التوابین ج

الی م واصرفنی

وعلى بقاءك قد حققتهم وبقاءك قد تيقنتهم خدایا در ذمهٔ من گناهانست که یاد دارم
آنها را و گناهان دیگر دارم که فراموش کرده‌ام وكلهم بعينك التي لا تنام و همه پیش چشم تست
که خواب نکند و این مجازست و مراد آنکه همه را تو میدانی و غافل نشوی وعلمك الذي لا ينسى و همه
بدانستگی تست یعنی که فراموش نکند و نسبت عدم فراموش بعلم مجازست و این فقرهٔ تاکید فقرهٔ
سابقه است فعرض منها ما ظهر یعنی ان تعالی که حقوق عبادت موطن آنها بده بصاحبان
آن تا ابراء ذمه من کنند واحفظ عني وزرها و بیندار از من بار گناهان را بفضل تو خلاص شوم و خفف
عني ثقلها و تخفیف ده از من ثقل آنها را واعصمني من ان اقارف مثلها و نگاه دار مرا از آنکه نزدیک
بمثل آن گناه بروم اللهم واذ لا وفاء لي بالتوبة الا بعصمتك خدایا بدرستی که شان اینست
که کمالیت توبه من یعنی استقامت بران نیست مگر بحفظ تو از عود بآن ولا استمساك
لي بعرى الحفظ يا الا عن قوتك و احتباس و باز ماندن از گناهان نیست مگر از قوتی که تو بدهی
فقوني بقوة كافية پس تقویت من کن بقوتی که کافی باشد در حفظ از معاصی و توفیق
بعصمة مانعة و متولی کار من شو بحفظی که مانع من باشد از گناه اللهم اياك عبد تائب اليك
وهو في علم الغيب عندك فاتح لتوبته و خاتم في ذنبه و خطيئته خدایا بنده که توبه کند
و تو بعلم غیب خود بدانی که او فتح توبه نموده عود بگناه خواهد نمود فاني اعوذ بك ان اكون
كذلك پس بدرستی که من پناه بتو می برم از اینکه مثل آن بنده باشم یعنی تو مرا حفظ من بکن از
عود بگناه فاجعل توبتي هذه و در نسخهٔ شهید توبة لا احتاج بعدها الى توبة توبهٔ خود
توبهٔ ماسلف والندامة على ما مضى پس بگردان این توبه مرا آنچنان توبه که موجب محو گناهان آینده در
مدت عمری که باقی مانده که دیگر بمعصیت تو گناه نکنم و از دنیا بی گناه و تائب بروم اللهم اني اعتذر
و در نسخهٔ اليك من جهلي و استوهبك سوء فعلي خدایا بدرستی که من عذر می گویم بدرگاه تو از جهل
خود و طلب بخشش می کنم کاربدی را که کرده‌ام فاغفر لي الاسراف رحمتك مبسوطة پس ضم کن و در آر مرا
بکنار رحمت خود از روی فضل و احسان که مشمول رحمت شوم واستر علي بسترك و در نسخهٔ بفتح سین
عافيتك تفضلا و بپوش مرا بپوشش عافیت را لباس من کن و مرا مشمول عافیت خود بکن اللهم
واني اتوب اليك من كل ما خالف ارادتك او زال عن محبتك خدایا بدرستی که من توبه میکنم در هر

بعضی عافیت

بتو می نمایم از هر چه مخالف ارادهٔ تو باشد یا از محبت تو دور باشد من حظوات قلبي و لحظات
عيني و حكايات لساني از خلاف مرضیات تو که در دل خطور کند و چشم آنها را به بیند و زبان بآن
تکلم نماید توبة تسلم فيها كل جارحة على حيالها و در نسخهٔ بفتح حاء بمعنی تمکن آنچنان توبه که
بسبب آن توبه هر عضو مرا بانفراده سلامت ماند از گناهان تو و تامن مما يخاف المعتدون
من اليم عقابك و در امن شوند هر عضو من بسبب آن توبه از آنچه میترسند از آن گناه کاران
که تجاوز می کنند از حد خود و نجات یابند اعضای من از هولها و قهرها و بطشهای تو یعنی از عذاب
تو که الم کننده اند اللهم فرحم وحدتي بين يديك خدایا چون منه توبه کردم پس رحم کن بر تنهائی
من در پیش تو که هیچ کس غیر تو نجات دهنده من نیست و وجيب قلبي من خشيتك و رحم کن بر
خفقان دل من از ترس تو و اضطراب اركاني من خيفتك و مضطرب شدن و لرزیدن اعضای
من از هیبت تو فقد اقامني ذنوبي مقام بضم میم اول مصدر است و در نسخهٔ بفتح میم اسم
مکان است الخزي بفنائك پس بتحقیق که ایستاده کرده اند مرا گناهان من ایستاده کردن
خواری را در جای خاری در خشکاه و آستانهٔ درگاه تو و این فنا از جهت آنکه پیش درگاه است اگرچه نهایت
عزت دارد لیکن از آنجهت که مثل گناهکاری در آن ایستاده مقام خواری است و بالجمله گناه یا از
خاری خود است فان سكت بمنشد تا صیغهٔ متکلم است لم ينطق عني احد پس اگر ساکت شوم
از جانب من کسی هیچ نگوید و ان شفعت از باب منع و در نسخهٔ تشفعت و این اظهر است
فلست باهل الشفاعة و اگر کسی را بشفاعت طلبم شفاعت نکند چرا که لایق آن نیستم که شفاعت
من کنند اللهم صل على محمد و آله و شفع و در نسخهٔ لي فحظاياي که گفت خدایا رحمت بکن بر محمد و
آلش و در کن آن منه شفیع ساز کرم خود را و در نسخهٔ واشفع بکرمك فحظاياي یعنی خود شفیع شو
وحدتي بيديك و بمهربانی و لطف نظر عطوفت بر گناهان من بکن ولا تخزني جزاء
من عقوبتك و جزا مده مرا بجزای که مستحق آنم از عقوبت تو بلکه بفضل خود عمل کن والبسط
علي طولك بفتح طاء و گشاده و پهن کن بر من سعت رحمت و فضل خود را و جللني بسترك و بپوشان
مرا بپوششی که از رحمت تست وافعل بي فعل عزيز نصر ذليلا و بکن با من کار
صاحب عزتی که بدرگاه او تضرع و زاری کرده بنده خاری پس العزیز رحم بران ذلیل کرد

لحظه الى نظر اليه بمؤخر العين صح

قعدت حياله وحياله الى بازاء الازاء الى ذات الانتقال بمعنى اذني الشيء ما زاء وحاذاه في وفيه فظ قعد حيالي تلقاء وجهه اي الاعتداء مجاوزة الحد والظلم صح

بحال

فناء الدار ما كشد من جوانبها صح

او فقیر عطف است بر عزیز تعرض لعبده فقیر و فقر از باب منع یا بکسر یا من مثل فقل مال
داری که مزداو انجا برد بنده فقیر بسیار فقر او کرد اللهم لا تفقرنی الیک خدایا کسی مرا خلاص
کند از عذاب تو نیست فلیفقر بی از باب افعال و در نسخه از باب نصر و در نسخه از باب ضرب
عزک پس باید یعنی امید دارم که بزرگی ذات تو خلاص کند مرا و لا شفیع لی الیک فلیشفع لی
فقدک و شفاعت کننده مرا بدرگاه تو نیست پس باید که شفاعت منه کند فضل تو و قد او
جلت خطایای تحقیق مرا تر ساخته اند کتابان من فلیسرعنی عفوک پس باید مرا در امان خود
بدار و عفو تو فما کل ما تعلقت به پس هر چه کم از قبایح خود از اول دعا تا اینجا من جهل
خبر کل است یعنی رسول و اثر نیست ذکر آن نامی از جهل من بقبیح اعمال منه که از بی عقلی آنها را
حسن دانسته ذکر کرده باشم و لا نسیان لما سبق من ذمیم فعلی و نیست ذکر آنها نامی از
نسیان افعال بد منه که پیشتر کرده ام و آنچه کلام بد حسن دانسته ذکر کرده باشم لکن لتسمع
سماؤک ما فیها و ارضک و من علیها بلکه قبایح مذکوره را دیده و دانسته ذکر کردم تا آسمان
تو و هر که در وست و زمین تو و هر که بر وساکن است بشنوند ما اظهرت لک من الندم و الجاءت
الیک فیه من التوبة ندامتی را که پیش تو اظهار کردم و توبه را که در حصول آن بتو التجا بردم
فلعل بعضهم یرحمک بی رحمی رحمت رقت قلب است و رحمت الهی مجاز است از اثر رقت
قلب یعنی انعام و رحمت عباد اگر چه از رقت قلب است اما بعضا کلا یا رحمت الهی مراد احسان
انعام است پس قدر که الرقة تا سین شد نه تاکید یعنی ذکر آنها را از جهت کردم که شاید بعضی
از اهل سما و ارض بوسیله انعام و رافت تو بر من انعام کنند لیس موقفی او تذکر الرقة علی
لیس و حالی تا اول و مزم شود و ترحم کند بر من بسبب بد حالی من فیتالی منه منصب لام در جواب
یرحمنی تجدید عرفا و این بیان انعام است نسبت بر حمی و متفرع است بر ذکر الرقة بدعوة
هی اسمع لدیک من دعائی تا برساند بمن از فیض دعا یعنی تا در حق من آنچنان دعائی بکند که
آن دعا مسموع تر و مقبول تر باشد نزد تو از دعای من او شفاعة او که اعظم و اجل جزء بنده او
محذوف است بتقدیر هی او که و در نسخه بفتح دال صفت شفاعت است چه اگر نه منصوب است بقدک
من شفاعتی یا در حق من شفاعتی کند که موکد تر و موثر تر باشد از شفاعت من در حق

نفسه انه بغیره نفسا رفعوه
خفره به و علیه بخفره و بخفره خفرا
اجاره و منعه و امنه و
خفیر زنهار دهنده

الاثر ما بقی من اسم الشیء
و هو بقیة السیف

من

من تکون بها نجاتی من عقابک آنچنان شفاعتی که بوسیله آن نجات من شود از عقاب تو
و خوارنی و در نسخه شهید و خواری بر خاک و باشد آن شفاعت سبب سیدن من بر خاک تو
اللهم ان یکن الندم توبة الیک فانا ندم النادمین خدایا اگر ندامت و پشیمانی توبه است نزد تو
من پس پشیمان ترین پشیمانانم از آنچه کرده ام و ان یکن الترک لمعصیتک اوبة فانا اول الاوبین
و اگر ترک گناه تو رجوع باشد بدرگاه تو پس من اول رجوع کنندگانم یعنی ترک کردم و اولیت بر سبیل
مبالغه است در سرعت ترک و ان یکن الاستغفار حطة للذنوب فانی لک من المستغفرین و اگر باشد
طلب بخشایش باعث اسقاط گناهان پس بدرستی که من از جمله طالبان بخشش از تو اللهم فکما امرت
بالتوبة و ضمنت القبول خدایا پس چنان چه فرمودی که توبه کنیم و ضامن قبول آن شدی یعنی وعده
قبول دادی بمقتضای آن کریمه ادعونی استجب لکم و اجیب المضطر اذا دعاه و حثثت علی الدعاء و وعدت
الاجابة و ترغیب و تحریص بکردی بر دعا و وعده قبول آن نمودی بمقتضای کریمه ادعونی
استجب لکم فصل علی محمد و آله و اقبل توبتی پس رحمت بکن بر محمد و آل او و قبول بکن توبه
مرا و لا ترجعنی رجع متعدی آمده است مرجع مصدر میمی است الخیبة من رحمتک و باز مگردان مرا
همچو باز گشتن کسی که خائب از رحمت تو باشد یعنی هر چه بر حق که خواهم انک انت التواب علی المذنبین
بدرستی که تو بسیار قبول کننده توبه از گناهکاران و الرحیم للخاطئین و تو بسیار
رحم کننده بر خطا کننده گانی که بدرگاه تو رجوع آورند و بتو باز گشت نمایند اللهم صل علی محمد و آله
کما هدیتنا بهم خدایا رحمت بکن بر محمد و آل او چنانچه ما را بوسیله او راه راست نمودی بدین حق و صل
علی محمد و آله کما استنقذتنا به و رحمت بکن بر محمد و آل او چنانچه ما را نجات دادی از کفر و ضلالت
بوسیله آن سرور و صل علی محمد و آله صلوة تشفع لنا یوم القیمة و یوم الفاقة الیک و رحمت بکن
بر محمد و آل او آنچنان رحمتی که شفاعت کند آن رحمت یعنی سبب شفاعت ما شود روز قیامت
و روز احتیاج و فقر بسوی تو که هیچ کس را بکر دفع احتیاج نتواند کرد مگر با مر تو و چون صلوات
بر رحمت و انعام است و از جمله منعم رحمت شفاعت است پس صلوات سبب شفاعت شود انک
علی کل شیء قدیر و هو علیک یسیر بدرستی که تو بر همه چیز قادر و همه چیز بر تو آسان است

الاخطاب بحذف المفعول العاید
و هو ظاهر

الفاقة و الفقر

و کان من دعائه ع بعد الفراغ من صلوة اللیل یقنت به فی الاعراف بالذنب

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام بعد از فراغ خلق از نماز شب و راه اعتراف
بکمال قوت اللهم یا مالک الملک المتباینة بالحکم و السلطان ای خدای من ای صاحب ملک ابدی بدوام و سلطنت
و در چنین فضای عالم بزرگ قدرت هر آنچه دارد است که آنهم سلطنت است یا مراد از ملک ابدی ملک
اخروی است که فنا ندارد و بهتر اینست که شاید جای ثنا و تحیه باشد یعنی ملک او تقویت داده
شده و تایید کرده بدوام و سلطنت و در نسخه بیاء موحده و بفتح دال پس صفت اسم اشاره باشد
و برین تقدیر لفظ المتبع نیز بفتح عین باید خواند و هر کدام ازین دو فقره و دو سجع دلربا و بغیر تجوید
و لا اعوان و ای اگر عزیز است یا ظفر یا لشکر مددکاران که در هیچ کاری محتاج بمدد و نیست بلکه بسبب
هر شی نیز یاری داده است و مخفی نماند که در همه نسخ المتبع بکسر عین است پس صفت ملک باشد حال آنکه
او صفت خدا است و یحتمل که مراد این باشد که ملک او عزیز و غالب است بالشکر و اعوان والله اعلم
و العز عطف است بر الملک الباقی علی تراخی الدهور و تخالی الاعوام و ای صاحب عزتی که آن عزت
باقی است تا مرور زمانه و تا سالهای گذران و مواضی الازمان و الایام و تا زمانها و روزهای
گذران و این عطف تفسیری فقره سابقه است عز سلطانک غالب است پادشاهی تو عزا لا حد
له یا و تبیه اجتنبنی علیه که طرفی ندارد و آن علیه در جانب مبدا یعنی اول و ابتدائی نیست و اصتنعنی
له یا و تربیه و در جانب انتها نیز طرفی ندارد یعنی آخر و انتهائی او را نیست و استعلا علیک علوا تنقطع
الاشیاء دونه علوی ابد و خالص نیست ملک تو آنچنان علوی که اشیا افتاده اند پیش از رسیدن بنهایت
آن چیزی که ملک او نهایت ندارد و لا یبلغ ادنی ما استاثرت به من ذلک اقصی نعت الناعتین
یعنی هر چند کسی در مدح و تعریف و بیان صفت با کمال مراتب رسیده باشد نتواند از اقرار واقع بیان
صفت ادنای مراتب حکمی کند که تو برای خود اختیار کرده و صفت بتلک الصفات جمع صفت است
یعنی وصف که مصدر نوعی است یعنی اکم کرده در توصیف تو و تعریف کردن هیچ کس بذات و صفات
تو نتواند برد و تنسخت و دونک النعوت و سست شده نتوانند انواع تعریفات و توصیفات و در نسخ
اللغات و حارت فیک بالکنه لطائف الاوهام و حیران شده اند در تصور بزرگی تو اوهام لطیفه و دقیقه
کذلک کانت الاول لی او لیتک اجتنبنی تو که گفتم ای خدای که در اولیت خود اولی یعنی بر هر چیز معنی
و مرتبه کاملا تقدم داری و تو اند بود که فی متعلق باشد بکذلک یعنی تو اجتنبنی و متصف بصفات

الاعلی و الرضع
علی الباء سوء

المتبع

و تقوون الخالقة هم الموضی

و لا تنتهی لآخر

ثقة بفتح الضاد
غنیاف
غنیاف
است
غنیاف
غنیاف
نظرة
واستهلک

مذکوره در اولیت آن خدائی که اولی و مقدمی بر همه و علایم اینست فقره ثانیه و علی ذلک الشأن دائم
لا تزال و بر همین صفاتی تو همیشه و متغیر نمیشوی و انا العبد الضعیف علی الجسیم آنا و من بنده
ضعیفم از روی عمل و بزرگم از روی آرزو یعنی عمل من کم است و آرزوی من بسیار خرجت من یدی و در
نسخه بتشدید یای ثانی اسباب الوصلات بتثقیل در نسخها است لیکن در قاموس است الوصل بالضم
الایصال و کل ما اتصل بشیء فیما بینهما وصل جمع وصل پس ظاهر فتح صاد است الا ما وصل حبلک
و در نسخه شهید الا وصلة حبلک بوزن قدرت یعنی برآمد از دست من عمل اموری که میان من و تو
در آید و اصل سازد مرا بدرگاه تو مگر وصله رحمت تو یعنی مگر اگر رحمت میان ما و تو آید و بدرگاه تو برساند و تقطعت عنی عصم الآمال عصم بوزن عنب الامانی معتصم به من عفوک و بریده شد
از من چیزی که بآن تمسک نموده که بآرزوهای خود برسم مگر عفو تو که متمسک بآن نموده ام قل عندی ما
اعتذر به من طاعتک کم است نزد من آنچنان طاعت تو که آنرا معتذر بدانم و گرنه علی و در نسخه
شهید عندی ما ابوء به من معصیتک بسیار است بر من یا نزد من از جنس گناهان تو که اقرار بآن
اقرار میکنم و لن یضیق علیک عفو عن عبدک و ان اساء فاحش عفو و هرگز بر تو تنگ و مشکل
نیست عفو کردن تو از بنده خود اگر چه کند بسیار و اساءه باشد پس عفو کن از من اللهم و قد اثقلت
علی خطایای الاحمال علیک خدایا بتحقیق مشرف و مطلع علم تو بر خطاهای خیز تمام علم و انکشف کل مستور
دون خبرک و بوزن قفل و منکشف و ظاهر است نزد دانش تو هر چه مستور و مخفی است بر عالم
و لا منطوی عنک فائق الامور و مجهده نیشود از تو امور دقیقه بلکه همه نزد تو کشوده و واضح
و لا تغرب عنک خبیئات السرائر و در نسخه غائبات و در نسخه حسنات و غائب نمیشود از تو اسرار
که بسیار غایب اند از علم مردم و قد استحوذ علی عدوک الذی استنظرک لیغوینی و در نسخه و غوایتی فا
و به تحقیق که غالب است بر من دشمن تو که طلب مهلت تا قیامت از تو کرد تا گمراه کردن من
پس تو او را مهلت دادی و استهلکت الی یوم الدین لاضلالی فامهلته و از تو مهلت طلبید تا
روز قیامت جزا برای گمراه کردن من پس تو او را مهلت دادی و این عطف تفسیری فقره
سابقه است فاوقعنی و در قاموس متعدی مذکور نیست اما گفته فاوقع بینهم بالغ فی قتالهم
و شاید بتضمین محاربه باشد یعنی پس او محاربه کرد با من در حالتی که مبالغه نمود در جنگ من

وقد عدت اليك من صغائر الذنوب متوبة و بتحقيق که گرفته پناه بدرگاه تو آورده ام از گناهان
صغیره که دور کند اینکس را از درگاه تو و گناهان را اعمال مزدوجه و از گناهان کبیره که موجب هلاک
و عذاب اخروی باشد حتی اذا قارفت معصیتک تا آنکه چون کردم گناه ترا و استوجبت سخطک
و در نسخه استوفیت سخطک و در نسخه مستحق سخطک و مستحق غضب تو شدم بسبب سعی من در کار به
قبل نفسی بیذاء و در نسخه عنان نفسی بیجه شیطان از منه روی صید مخود را و خود را دور گرفت
که مراد خلع عنیت تو خود کرده و تقاضای بکفر کفر و بسجن کفر خود با من علاقات کرد یعنی اظهار
او از ایقاع منه در معاصی و آنچه از توابع کفر است باعث او بر آن انکار کفر اوست و تولی
البراءة منی و در نسخه بالبراءة منی والسیئة و اظهار بیزاری از من نمود و اعراض مولیا منی و پشت
داد بمن در حالتی که روی گردانیده بود از من و این حال مؤکد است فاصحرت لغضبک جبینی
پس برآورده ظاهر کرد مرا در صحرا بر ان غضب تو بر منه در حالتی که منه تسلیم و معینی در ان صحرا
ندارم و اخرجنی الی فنائک طریدا و برآورد مرا بسوی فنا و عقوبت تو در حالتی که من
رانده شده ام از درگاه تو و لا اشفع بمظلم و تو بین و در نسخه بلفع و همچنین در خیرا و حصین
و ملاذ یشفع بالیک در حالتی که نیست مرا در ان صحرا و فنا شفیعی که شفاعت منه نزد تو کند و لا
شفیع یشفع علیک و نیست خلاص کننده مرا که در امن طرد از فنا و از عقاب تو و در تعدیه
بعلی تامل باید کرد و لا مفضل بحجة علیک و نیست قلعه که حاجب شود مرا از تو و لا ملاذ این نیز بمعنی
قلعه است پس عطف تفسیر فقره سابقه باشد الی والیه منک و نیست قلعه که التجا بآن برم و پوشیده
مرا از تو حجة المقام العائذ بک و محل المعترف لک و هر کار حال منه اینست پس اینجائی که ایستاده ام
جای ایستادن کسی است که پناه بتو برد و جای بودن کسی است که پیش تو اعتراف بتقصیر خود نماید فلا
یضیقن عنی فضلک و لا یقصرن و در نسخه بالنون ثقیله و فی فضلک پس البته شک نیست ادمن
فضل تو و قاصر نیست نزد منه عفو تو بلکه سعت فضل تو و کمال عفو تو بمرتبه ایست که شامل من
هم شود و لا الزن و در نسخه و لا اکونن اخیب عبادک الشائبین و نباشم من محروم ترین بندگان
تو که توبه کننده اند که منه بطلب ترم و توبه منه قبول نشود و از آنها قبول شود و لا اقنط و
رحمتک الآملین و نباشم نا امید ترین جمعی که بدرگاه تو آیند بامید تا و اغفر لی انک خیر الغافرین

و تخش مرا بدرستی که تو بهترین بخشنده گانی اللهم انک امرتنی فقرأت و نهیتنی فرکبت فهذا مقام
که تو مرا امر بعبادت کردی پس من نکردم و منع از معاصی کردی پس من کردم و تولی الحظوظ
خاطر السوء و فترطت و خطرات بد که در دل من آمد آنها زینت دادند پیش من امری را که خطا
بود پس من تقصیر کردم و عمل بخطا نمودم و لا اشهد علی صیامی نهاره و گواه نمیگیرم صحیح
روز را بر روزه داشتن خود یعنی روزه نگرفتم در روزی که آن روزه گواهی بدهد و این بر سبیل
کسر نفس و مبالغه است یعنی هوی که لایق کبریای الهی باشد از منه واقع نشده و همچنین و لا استجیر
بتهجدی لیلی و طلب اعانت و خلاصی نمیکنم از هیچ شی بسبب تهجدی و عبادت و نماز شب
یعنی تهجد لایق درگاه الهی در شبی نکردم تا آن شب مرا خلاص کند و پناه دهد از عذاب که روز قیامت
گواهی دهد و لا اتنی علی زاکیات حسناتی و بنیکی نکنند مرا سنتی از سنن مصطفوی بسبب احیای
منه آن سنت را و هیچ سنتی را ترویج ننمودم تا آن سنت روز قیامت مدح من کند مخاشنا و مخشنا
کسر اصل است و فتح نسخه است یعنی منزه است فرضهاتک تو از آنکه کسی احیای آن نکند التی من
ضیعتها هلک آنچنان فرضی که هر کس تضییع آنها کند و بعمل نیاورد در روز قیامت هلاک شود یعنی
بعذاب مبتلا گردد و لست اتوسل الیک بتضییعک تا تجاوز مع کثیر ما اغفلت منه و فلا تقف فرضیک
و نزدیک نرسد بتو بسوی تو بسبب و بسیاری از نوافل که بجا آوردم آنها را وسیله بدرگاه تو نمی آورم با آنکه بسیاری از فرضهای خود را
که وظیفه ما کرده من ترک آن کردم یعنی هر گاه ترک واجبات از منه شده باشد پس بکجا نزد تو سل
نمایم بنوافل که کرده ام و چون اولیا محفوظ اند خصوصا ایزد بی تخصیص بعد از ذکر حاشا و فرضک
حسنات الابرار سیئات المقربین است مراد بفرض مترون فرض ابرار باشد که سوای فروض عادت
یا مراد بوظائف فروض اداب مطلقا آنست مثل طاعت و تعهد اول وقت والله اعلم و همچنین
و تعدیت عن مقامات حدودک الی محرماتک انتهکتها و در گذشتم منه از جاهای حد نهای احکام تست
یعنی مقرر نموده که از ان تجاوز نباید کرد و رسیدم بامور که واجب بود قیام بآن و حرام بود
تقصیرات در آن و خارج کردم آنرا و زبون و ضایع کردم آنرا یعنی تقصیر در آن کردم و قیام بآنچه
در ان واجب بود نکردم و کبائر ذنوب اجترحتها کانت خافیتک لی من قضاء حقها نیز او رسیدم
بگناهان کبیره یعنی ارتکاب آنها نمودم آنچنان گناهانی که بوده است حفظ تو مرا از رسوائی

یکبت بالمکن یمنع من الخیر
بالفقر والهزم

انتشی العطف والقرف واشتی علیه خیرا

بفضل نافلة

آنها پوشش و اگر حفظ نکردی و بعافیت خود مرا می پوشیدی فضیحت می شدم و هذا مقام من
استحیی لنفسه منک و یحفظ علیها و رضی عنک و اینجای کسی من ایستاده ام جای ایستادن کسی است
که شرمی نفس خود از تو شرمنده است و غضب دارد بر نفس خود و راضی است از تو یعنی من الحکم که
چنین با سعد صفت او فتلقاک و در نسخه بشیه و تلقاک بنفس خاشعة و رقبة خاضعة و ظهر
مثقل اسم مفعول از باب افعال من الخطایا و بتو روی آوردم با نفسی ساکن و مذلل و متواضع و با
گردن ساکن متطاطن که در زیر افکنده است و با پشتی گران بار از گناهان در قاموس است
که خضوع در بدن و اوازاست و خشوع مخصوص بدن است و اتقیا بین الرغبة الیک و الرهبة
منک در حالی که انکس ایستاده است میان رغبت بتو و امید رحمت و میان ترس از تو و خوف
از عقاب چه مقتضی ایمان این است که میان خوف و رجا باشد و انت اولی من رجاه و احق من
خشیه و اتقاه و از جمله جمعی که او با آنها امید وارست تو سزاوار تری با نکه از تو
امید وار باشند و از جمله جماعتی که او از آنها می ترسند تو سزاوار تری بترسیدن که از تو باید ترسید
بجلال رحمت تو انم و عقاب تو اعظم است فاعطنی یا رب فارجوک پس بده بمن ای پروردگار
منه آنچه از تو امید می دارم از انعام و عفو و اخشی فاه و در نسخه فاحذرک و در امن دارم مرا
از آنچه می ترسم و عد علی بغایة رحمتک و انعام بده مرا بغایت رحمت خود ای اکرم المسئولین
بدرستی که تو کریمترین جمعی که از آنها سوال و طلب کنند اللهم و اذ سترتنی بعفوک و تغمدتنی
بنور الغفران بحضرت الاکفاء خدایا چون پوشیدی مرا بعفو خود و در دنیا مرا بفضل خود و حفاظت
نمودی و تغمد بکسر طاء خانه عبا یعنی در دنیا در حضور بحسران خاجزا بی من فضحات دار البقاء
عند مواقف الاشهاد من الملئکة المقربین و المرسلین الکرمین در باب تفعیل و در نسخه از باب
افعال و الشهداء و الصالحین پس خلاص ده مرا از فضایح خاذ بقا یعنی در آخرت در جای ایستادن
حاضران از ملائکه مقرب و پیغمبران معزز و شهیدان و نیکوکاران یعنی در حضور این جماعت مرا
فضیحت مکن من بحالت الکاتبین الکاتبین بیان صالحین است و در نسخه و کم من جار و ایس ظاهر است
یعنی و چه بسیار همسایه بودند که کتمان خود را از آنها می پوشیدم و من ذی رحم لست اصرمه باهل
سر پراکنی و در نسخه خفایای و چندین خویشان نزدیک بودند که شرم می کردم از اظهار اسرار

المکرمین ن

خود و نزد آنها لم اشق بهم رب فی السر بفتح سین و در نسخه بکسر علی و نفضت بک رب فی المغفرة
اعتماد کردم بران حسابها و خویشان ای پروردگار من در اینکه گناه مرا بپوشند بنا بر آن از آنها
پوشیدم اما از تو پوشیدن محالست و اعتماد بر تو داشتم ای پروردگار من در بخشیدن گناه من
بنا بران جرأت کردم و انت اولی من وثق به و تو بهترین کسانی که اعتماد بر آن کرده شده
و اعطی من رغب الیه و دهنده ترین کسانی که رغبت بآنها و طلب از آنها کرده شده و ارؤف و در
نسخه ازاف و در نسخه ارق من استرحم و مهربان ترین کسانی که طلب رحمت از آنها کرده شده
فارحمنی چون چنین صفتی داری پس بر من رحمت بکن اللهم و انت حدرتنی و در نسخه احذرتنی
آناء هیناء من صلب منصاب العظام جمع بودن کتف المسالک خدایا و تو مرا حذر ساختی در حالی
که آب خوار چرکین بودم یعنی منی را فرو و آوردی از مهرهای پشت استخوانهای ان که باهم متصل است
و فرجه میان آنها تنگ است و اجسامی میان آنها نیز مضیق الی رحم متعلق است بحدرتنی تضیقه
تنگ نقاء و در نسخه بیاء موحده و معنی ظاهری ندارد با لجیب یعنی مقدر ساختی بسوی زهدان
شکمی که پوشیده او را بپرده التصرف فی و در نسخه فیها حالا منصوبست بتنزع خاضعا الی حال من حال
در حالی که می گردانیدی مرا در صفتی بصفتی دیگر و تغییر بعضی حکایت حال ما جنین است حتی انتهیت
بی الی تمام الصورة تا آنکه رسانیدی مرا در آخر بتمام صورت من و اثبت فی الجوارح و ایجاد
کردی در منه الاعضاء کما نعت فی کتابک چنانچه وصف کرده و بیان کرده در قرآن مجید
نطفة ثم علقة ثم مضغة ثم عظاما ثم کسوت العظام لحما در حالی که بودم
من نطفه یعنی منی پس خون بسته شدم پس پارچه گوشتی شدم پس ایجاد کردی ای در دیگر نفس
ناطقه را بر آن استخوانها کردی پس استخوانها را بگوشت پوشانیدی ثم انشاتنی خلقا آخر پس
ایجاد کردی ایجاد دیگر که نفس ناطقه را بر بدن متعلق ساختی و اینها تفصیل ما نفث فی کتابک
نگاشتی هر کس را چنانچه خواستی خلق کردی خوش روی و خوش خلق و سفید و با هر کس آنها
حتی اذا احتجت بصفة متکلم الی رزقک و لم استغن عن غذائک تا آنکه چون بعد از نفخ روح
و تعلق نفس ببدن محتاج شدم برزق تو و مستغنی نشدم از غذای تو رسی فضل تو جعلت
قوتا من فضل طعام و شراب بهیمة لا تملک التی السکنی جوفها و اودعتنی قرار رحمها کردانیدی

وارق ن

حدرت الشیء احدرها
انزلتها الی اسفل ص

مضاضة

سبرت الجرح اسبره اذا نظرت
غوره ص

مقرر برای منه قوتی که غذا بآن بکیرم از فضل طعام وآبی که رزق کنیز خود بان روان کردی آنچنان
کنیزی که مرا در میان شکم او ساکن کردی وامانت که داشتی در رحمش که جای قرارگاه چنین است
یعنی یاد رمن زیاده بر قوت ضروری دادی تا قدرت زاید بران باعث قوت من شد
در رحم ولو تکلّفی و در بعضی نسخه بسکون لام است واین بیظاهر است چه لو جزم نکند یا رب
فی تکلّف الی لات الی تولّی او تضطرّنی الی قوتی و در نسخه ولو وکلتنی فی تلک الحالات الی نفسی
واضطرارتنی الی قوتی واکر حواله میکردی مرا ای پروردکار من در ان حالات سابق بسوی نفس
وقوت منه ومضطر می ساختی مرا بسوی بی قوتی من لکان الحول منی معتزلا ولکانت القوة
منی بعیدة هر آینه در آن حالات می بودشدت از من دوری کزیننده وی بود وقدرت از من دور
شونده چه در آن حالات اصلا شدتی وقوتی نبود فقد وثقت لی بفضلک هذا الربّ بلطفک یا و در نسخه
بکسر التطفیف پس منه ای منه کردی در ان حالات بفضل خود آنچنان غذای که نیکوکار صاحب
لطیف بکمی نداد به تفضل حکایت حال غیر است فکیف لم تفعل لا علی الی غایتی هذه واین تغذیه
وعنایت را کردی بمن از روی احسان وکرم بر من تا این غایت که باین عمر رسیدم لا اعدم
از باب علم بزرگ در حالی که هرکز خوبی واحسان تو معدوم نشد از من یعنی آنچنان نشد
که نیابم آنرا واحسان تو پی در پی رسیده ولا ابطئ فی حسن صنیعک و در نسخه صنعک و در حالی
نکرد در رسیدن بمن فعل جمیل واحسان نیک تو بلکه بسرعت رسید ولا شاکّ مع ذلک ربّ فی
وباوجود علم من بتحقیق این احسانها از ابتدای خلقت در رحم تا حال اعتقاد من بوصول
رزق قوی می شود واوقات عبادت را نیز صرف در تحصیل آن میکنم فانفرغ بنصب بعد از
فاء در جواب نفی لما هو احظی لی عندک تا الک فارغ شوم برای تحصیل آنچه از نصیب ورزق
من رتبت ومکانت آن بیشتر است نزد تو یعنی اکر اعتقاد من بوصول رزق قوی میبود
صرف اوقات در عبادات می کردم وحفظ مراعات آن می نمودم حظ وافر از ثواب می یافتم
قد ملک الشیطان عنانی فی سوء وضعف الیقین الحقیقی بتحقیق که شیطان مالک عنان من شده
وبطرف بدکاری وضعف یقین بحصول رزق می کشد تا الک اکتفا بقدر ضروری در طلب
رزق میکنم بلکه صرف عمر در طلب آن می نمایم وبرای عبادات فارغ نمی شوم فانا اشکو اسوء حالی و

الظلم م

سبیلی

بی وطاعة الظنی تو پس من شکایت بدرکاه تو می کنم از بدی مجاورت شیطان مرا واز اطاعت
کردن نفس من او را واستعصمک من ملکته واز تو طلب عصمت وحفظ می کنم از مالک شدن تو مرا
والتضرع الیک فی ان تسهّل و در نسخه الیک را حذف کرده ومعنی واسئلک ان تسهّل الی رزقی سبیلا
و در نسخه سبیلا در ای میکنم بدرکاه تو درین باب که آسان کنی بسوی رزق من راهی که بسهولت
بمن رسد فلک الحمد و در نسخه فلک اللهم الحمد علی ابتدائک بالنعم الجسام بکرم پس مر تراست
سپاس بر ابتدا کردن تو بنعمتهای بلند مرتبه والهامک الشکر علی الاحسان والانعام وبر الهام
تو در دل من شکر کردن بر احسان وانعام تو فصل علی محمد فرآنچه وسهّل علی رزقی پس برحمت
بکن بر محمد وآلش وآسان کن بر منه رزق مرا وان تقضی عطف است بر رزقی یا مفعول فعل محذوف
تقدیرش واسئلک و در نسخه واقضی پس عطف است بر تسهّل بتقدیر برک سابق وآسان بکن
بر من اینکه قانع کنی مرا برزقی که مقدر ساختی برای منه یا سوال میکنم از تو اینکه قانع کنی مرا یا قانع کن
مرا بآن رزق وهمچنین وان ترضینی و در نسخه وارضنی بحقی بما قسمت لی وآسان کن بر منه
اینکه راضی کنی مرا بحصه من در آنچه قسمت من کرده یا سوال میکنم از تو اینرا وهمچنین وان تجعل
و در نسخه واجعل ما دببت من جسمی وعمری فی سبیل طاعتک وآسان کن بر منه اینکه آنچه رفته از
جسم منه وعمر منه صرف کنی انرا در راه بندکی تو یا سوال میکنم ان صرف را یا صرف بکن آنرا ومراد
بذاهب فعل مضارع است وتعبیر بماضی برای تحقیق وقوع است یا برای استدعای آنست که سیئات
مرا محو کنی ودر عوض آن بفضل خود حسنات بده وانک خیر الرازقین بدرستی که تو بهترین رازقی
دهندکانی واکر چه رزق دهنده منحصر در حق تعالی است لیکن اسباب رزق نیز بتقریب رازقی اعتبار
نموده وصیغه جمع استعمال کرده واقطع الی امور دنیک من نار تلتظ بها علی من عصاک حد ایا بدرستی
که من پناه می برم بتو از آتشی که ملتظ ودرخشنده کنی بوسیله آن آتش بزرگی که کند وتو کرده یعنی
آتش را برای خاص بلیط مشکل ساختی و در نسخه تعاقب بها من عصاک وتوقدت بها و در نسخه
تتوقد بها من صرف عن رضاک و وعید نموده بآن آتش کسی را که از رضای تو اعراض نموده
ومن نار نورها ظلمة وحرّها الیم وبعدها قریب واز آتشی که روشنی آن تاریکست وضعیف
وخورده ترین آن بسیار الم کننده است ودور آن وحکم نزدیک دارد ومن نار یاکل

بعضها بعض و در نسخه بعضها بعضا و یحول بعضها علی بعض و پناه می برم بتو از آتشی
که میخورد بعضی از آن بعضی و بکر را و حمله میکند بعضی بر بعضی و من نار تذر العظام رمیما و از آتشی
که استخوانها را می سوزاند و خاک میکرداند و تمزق الهامها جمیعا و میخواند اهل آن نار را یعنی و در نسخه
آب گرم مثل زردابی که از ده و زخ برآید و بسنت سقی بنار مجاز است و من نار لا تبقی علی من تضرع
الیها و از آتشی که رحم نمی کند بر کسی که پیش او و تضرع و زاری کند و لا ترحم من استعطفها و ترحم
نمیکند بر کسی که طلب مهربانی از او کند و این عطف تفسیری فقره سابقه است و لا تقدر علی
التخفیف عمن ضرع لها و استسلم الیها و قادر نیست آن آتش بر تخفیف در سوختن کسی که زاری
او خضوع و تذلل کند و منقاد او شود و تلقی سکانها باحر ما لدیها من الم النکال و شدید الوبال
ملاقات می کند با ساکنان او که اهل جهنم اند بگرم ترین آنچه دارد از عذاب قوی الم و دهنده
که هر که بیند بترسد و تفسیر بر تحریر آتشین هم کرده اند و از شدت نام و ثقل شدید و اعوذ
بک من مقار بها الفاغرة افواهها و پناه میبرم بتو از کژدمهای آن نار که گشوده است
دهن کنایه چه فغر دهن است و در نسخه بفتح با چه فغر متعدی نیز آمده و در نسخه با فواهها که
که فغر پیدا شده و حیاتها الصارقة بانیابها و از مارهای آن نار که فریادهای شدید کننده
و حالی که متلبس اند بنیشهای خود یعنی نیش گشوده فریاد می هیبت کنند و در نسخه شدیدة
بغین معجمه یعنی دندان نیش او برآمده و نمودار شده و شرابها الذی یقطع امعاءها و آشامیدنی که سکانها
چون امعا نیز مضاف است بسکان حذف تنوین از او شده هر چند که لفظ مضاف دیگر شده
نظیرش قول شاعر ما بین ذراعی و جبهة الاسد و اضافه بمعنی نار بر سبیل مجاز است یعنی
پناه می برم بتو از آب جهنم که پاره پاره می کند روده های و دل های آنها را و یترع
قلوبهم و از جای میبرد دلهای ایشان را و اشهد بک لا باعد منها و اقرب منها و طلب میکنم از
تو هدایت بسوی چیزی که دور دارد کسی را از آن نار و مؤخر دارد از آن نار تا او و نزدیک
چه تاخیر مستلزم دوری است از آن اللهم صل علی محمد و آله و اقرنی منها بفضل رحمتک یا ارحم
کن بر محمد و آل و خلاص کن مرا از آن آتش بفضل و رحمت خود و اقلنی عثراتی یوم
یحثو الخلائق و فسخ کن لغزش مرا یعنی اعتبار آن مکن و ببخش بفضل خود و لا تخذلنی یا خیر من
و خار مکن

تعالی الله علیه ابقی ابقاء ادوم حسنه
و اشفقت علیه جاهه

فغر دهن باز شدن و دهن باز کردن

الصلق الصوت المنصب الشدید
و صلقات اهل النیاب بالاشیاء تعلق

و خار مکن مرا ای بهترین خلاص کننده یا بهترین ذمه دهنده کان انک تبقی الکرب بعده و تعطیه
الحسنة بدرستی که تو می نگاهداری کسی را از امر مکروه و میدهی نعمت خوب و در نسخه الجسیمة و تفعل
ما تشاء و انت علی کل شیء قدیر و می کنی هر چه میخواهی و تو بر همه چیز قادری اللهم صل علی محمد
و آله اذا ذکر الابرار خدایا رحمت کن بر محمد و آل وقتی که ذکر نیکان شود و چون ذکر نیکان همیشه
هست پس صلوات نیز دایم باشد چنانچه در فقره ثانیه است و صل علی محمد و آله ما اختلف اللیل
و النهار و رحمت بکن بر محمد و آل مادامی که مختلف شود هر کدام از شب و روز دیگری که چون
یکی برود دیگری بیاید یعنی همیشه صلوة لا ینقطع عددها و لا یحصی عددها آنچنان صلواتی که منقطع
نشود عدد او که متوالی و دایمی باشد و نتوان شمرد عدد آنرا بجهت عدم متناهی صلوة تستحق الحمد
و تملأ الارض و السماء آنچنان صلواتی که پر کند کلیه هوا و زمین و آسمان را صلی الله علیه و آله حتی
یرضی رحمت کند خدای بر او و بر آل تا آنکه او راضی شود و صلی الله علیه و آله بعد الرضا و رحمت
کند خدا بر محمد و آل بعد از رضا نیز صلوة لا حد لها و لا منتهی صلواتی که حد و نهایت ندارد
یا ارحم الراحمین ای رحیم ترین رحم کننده کان

و کان من دعائه علیه السلام فی الاستخارة

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در وقت استخاره کردن
بامری اللهم انی استخیرک بعلمک خدایا من در این کار طلب ارشاد و خیر از تو می کنم بسبب علم تو بعاقبت
امور و در بعضی نسخ بعلمک متعلق بقدرتک و استخیرک بهمه نسخها فضل علی محمد و آله و افض لی الخیرة
بکسر خا و سکون یا و در نسخه بفتح هر دو و الهمنا معرفة الاختیار و در دل ما القا کن دانستن
اختیار آنچه خیر است و اجعل ذلک ذریعة الی الرضا بما قضیت لنا و التسلیم لما حکمت و بکن آن
الهام را وسیله راضی شدن ما بآنچه حکم کردی و اختیار آن نمودی برای ما و بسبب القیا حکمی که کردی
فارج عنا ریب الدهر و نیاب پس دور کن از ما تهمت شک و رنجوری آنچه تو اختیار کنی وارث و بآن
نامی که متهم بشک نیز نشویم چه جای تحقیق شک و اتهام یقین المخلصین و تقویت بکن ما را به
یقینی که مخلصان تو دارند یعنی آنچنان یقینی بده و در جزم خیریت آنچه اختیار نمایی که مخلصان درگاه
تو دارند و لا تسلمنا بجهل المعرفة ما تخیرت و در قاموس است که سام فلانا الامر کلفه ایاه

بشمت العدو الشماتة

والتشوف
الثالث

خیرات و خیرة برگزیده خدا منتخب

کنانس

سمته خسفا ای اولیته ایاه
و ورده علیه

و اکثیم ما یستعمل بالعذاب والشدة وسوم الفرس جعل علیه سمة ای علامة و کیشا و تکلیف
تکلف ما را بعاجز بودن دانش ما از ادراک آنچه تو اختیار کرده برای ما یعنی عاجز کن ما را از معرفت
آن بلکه بفهمان ما را هر چه خیر ما در آن است یا آنکه دانی عدم معرفت هر ما سه فتحط الاباطیل
ضرب و علم در قاموس است حط الناس استحقرهم و حط العافیة لم یشکروا و التحط بطرا و بطل
علیهان بنعمت است قد رک بسکون دال یعنی هرگاه عاجز باشیم از معرفت آنچه مختار تست
و نمانیم بهبود خود را ناچار نخواهیم دانست قدرت ترا یا رتبه و منزلت ترا و ظاهر المراد قدر
نعمت باشد یا مقدار آنچه مقدر کرده نصیب ما را لیکن در قاموس است معنی اجر بالفتح دال
گفته مجملا اگر بفتح است پس معنی نحط این باشد که راضی نشویم با آنچه مقدر کرده و لشکر آن بجهة
ورم و اگر بسکون است پس معنی آنکه و فا بحق اجلال و تعظیم او نکنیم پس گوییا محقر دانسته ایم
العیاذ بالله تعالی منه والله اعلم و تکره موضع رضاک و مکروه ما نخواهد بود آنچه مرضی تو باشد
العیاذ بالله منه پس سوم ما را بجز معرفت ما بکن تا ما بین با بحط نشویم و تخیر الی الحق بی الجهد
من حسن العافیة و میل نخواهیم کرد بسوی حالتی که دورتر است از خواهش حاجت ما و اقرب الی حسن
العافیة و نزدیکتر است بصحت عافیت یعنی رفع بلیات پس ما را دانا کن با آنچه خیر ماست
تا از این بلیات نجات یابیم و حبب الینا ما تکره من قضائک و محبوب ما کن آنچه مکروه ما باشد
از جمله احکام تو تا راضی بقضای تو باشیم و سهل علینا ما تستصعب من حکمک و آسان گردان بر ما آنچه
از احکام تو بر ما مشکل نماید تا بطیب خاطر آن حل نماییم و راضی باشیم و الهمنا الرضا بما اوردت
علینا من مشیتک و در دل انداز که طاقت کنیم چیزی را که بر ما وارد کنی از مراد خود حتی لا نحب
تاخیر ما عجلت و لا تعجیل ما اخرت تا آنکه دوست نداریم تاخیر آنچه تو تعجیل آن نموده و بر ما ایراد
کنی و تعجیل آنچه تو تاخیر کنی بلکه محبوب ما شود هر چه کنی از تعجیل و تاخیر و لا نکره ما احببت
و لا نحب ما کرهت و مکروه ما شود آنچه محبوب و مرضی تست و نیک ندانیم آنچه مکروه تست
بلکه رضا را منحصر در رضای تو بشمریم و اختم لنا بالحسنی بی احد عافیة و اگر مصیر و ختم کن کار
ما را با آنچه عاقبت آن بهتر باشد و آنچه باز گشت آن بعزیزترین احوال باشد الف بقیة الکریمة
و تعطی الجسیمة و بر رستی که تو افاده می کنی و انعام می دهی چیزی که مکرم و خوبست و می دهی

نعمتی

نحط الناس کفر او استعبد
نحط کبر ایم ای استحقر

قضائک

کل شیء یکرم علیک فهو کریم
و کریمک غیر کریم

نعمتی را که بزرگ است و تفضل ما نیز و انت علی کل شیء قدیر و می کنی آنچه خواهی و تو بر همه چیز قادر

الرابع والثلاثون

کاه داری و کان من دعائه اذا ابتلی و اذا ابتلی بفضیحة بدنه

و بود از جمله دعای حضرت امام زین العابدین علیه السلام و قتی که بلائی واقع می شد یا محنتی
کسی را که مبتلا میشد و بر رسوائی و در نسخه بکتابی اللهم لک الحمد علی ما ابتلیتنی کبیرا بسین و در نسخه بفتح
بعد علیک حمد یا مرا تراست سپاس بر چه شایندان تو مکایب و کتابان بندگان بعد از علم تو بآن
یعنی دیده و دانسته بیهوشی و معافاتک بعد خبرتک بعد از فعل بر دفع هر کردن تو از علل
الخبر اکاهی بعد
بلیات را یا آنکه بر دفع کردن تو بلیات مردم را از ما و بلیات ما را از مردم بعد از دانش
تو یعنی دانسته معافات می کنی و مراد بعد بیت ظاهری نیست که مستلزم تاخیر علم باشد چه علم
اولی است فکلفنا قلة قرف العافیة بیا و در نسخه بهمزه فلم نشعر و پس هر کدام ما بتحقیق
که کرده است گناهی و فعلی را که موجب عیب اوست پس تو آنرا مشهور و شناخته پوشیدی
آنرا از مردم و ارتکب الفاحشة فلم تفضحه و مرتکب شد امری را که نهی کرده و بسیار قبیح است
پس تو او را فضیحت و رسوا نکردی و تستر بالمساوی و پوشیدی لباس خود کرده محو ایشان
پوشیده و مغفور کنان شد یا آنکه گناهان را مخفی داشت و نخواست که کسی بداند فلم تدل علیه
بلک ادغام و این هم لغت عربست پس تو دلالت مردم بر آن نکردی و مخفی داشتی که کسی پی
بآن نبرد کم نهی و در نسخه کم نهیا و همچنین و امر او سیئة و خطیئة پس کم استفهامی باشد
کو یا التقدیر بسیار است که حد و آن نمی داند و استصغار و استفهام از آن می کند و در اکثر نسخ بحر است
پس اگر خبر نباشد لک قد اتیناه چندین کار بد بود که صنع از آن کرده بودی و بر تحقیق که کردیم
آنرا و امر قد وقفتنا و در نسخه شهید او قفتنا و هر دو یک معنی است علیه فتعدیناه و چندین
کار نیک که تو فرمودی بتحقیق که فهمانیدی ما را بوسیله شارع و مطلع ساختی ما را بر آن پس ما از آنکه
که داشتیم و بجا آوردیم و سیئة اکتسبناها و خطیئة ارتکبناها و چندین بدیها که کسب کردیم و خطاها
که ارتکاب نمودیم کنت المطلع علیها دون الناظرین بودی تو مطلع بر آن تقصیرات نه بیننده کان
دیگر و القادر علی اعلانها فوق القادرین و بودی تو قادر بر علانیه کردن و مشهور دادن
آن بیشتر از همه قادران کانت عافیتک لنا حجابا دون ابصارهم بوده است حجاب ما از اطلاع

العافیة دفع الله عنا الجهد

نهیا

وقفنا او قفناس

مردم بر فضایح ما مطلع شوند یا آنکه عافیت تو چنین سبب ما بود نزد دیدهای آنها یعنی هرگاه آنها محمد
دیدن گرفتند تو نمی خواستی که ما از اطلاع آنها نه ابصار آنها چه قوت باصره و دانش
آنها بسیار بود ولیکن تو بفضل خود از نظر آنها پوشیدی و رد ما دون اسماعهم مردم محکم بستن
سوراخ است و بود عافیت تو سبب بستن راه شنیدن مردم فضایح ما را چه قوای سامعه آنها
قوی بود یا آنکه نزد اراده کردن آنها شنیدن فضایح تا سوراخ گوش آنها را بنا شنی این کنایه
است از مخفی داشتن فضایح بنهجی که مردم نشنوند یعنی کسی مطلع نشود تا نزد مردم بگوید پس
بشنوند فاجعل ما سترت من العورة پس بگردان آنچه پوشیده از عورات ما یعنی از امور
که اطلاع غیر بر آن عیب است واخفیت من الدخیلة و آنچه مخفی داشته از خیانت در نظر خلق
چه خلق الله بضم یعنی باطن امر است واعظمنا کنه و اجزاء من سوء الخلق بودن عمق
و قفل یک معنی است لیکن اینجا مراد قلب است واقترافات الخطیئة یعنی آن سر و اخفا را بگردان
و اعظما و منع کننده ما از بد خلق و ارتکاب گناهان و در نسخه سوء الخلوة و اسرار الخبیئة
یعنی توفیق بده بترک بد تا محتاج باسرار الشوم و الاپنهان داشتن معاصی مستحسن است
و در نسخه کفعمی اقتناء الحسنة اذا ذهبت الهامرا اذا رفعت راسها و سعیا الی التوبة الحثیثة
و در نسخه شهید الناجیة پس مجاز است از نجات دهنده چه او لازم است از بابت عذاب الیم
و نجی الشجرة یعنی قطع شاخ آمده پس مجاز است از قطع و عفو گناهان والطریق المحمودة طریق
مؤنث سماعی نیز آمده و بنا بر آن صفت او مؤنث مذکور باشد یعنی بگردان آن سر و اخفا را باعث
سعی ما بسوی توبه که محمود است گناهان ما را و بسوی راه حق که ستوده و نیک است و قرب الوفاة
فیه ضمیر راجع است بتوبه بتاویل مذکور و نزدیک بکن وقت ما را بتوبه که درنگ در توبه
نکنیم ولا تشغلنا الغفلة عنک و مدار ما را بر غفلت از خود و غافل از خود مکن یا دراغ مطلقت
بر ما منه انا الیک راغبون و من الذنوب تائبون بدرستی که ما بسوی تو رغبت کننده گانیم و از
گناهان توبه کننده گانیم وصل علی خیرتک بودن عجب اللهم من خلقک محمد و عترته و رحمت بکن
خدایا بر کسی که مختار تست کاو را از خلق برگزیده محبوب خود کرده یعنی محمد صلی الله علیه و آله
و فرزندان و نسل و عشیره نزدیک او الصفوة به تثلیث صاد آنچه صافی برآید از چیزی و مردم

الدخل العیب والارتیة والمکر والخدیعة
و در خدیعة الرجل انفضه باطن امره

ذکر

ذکر صاد است و در اکثر نسخ بفتح میم بر تثلیث الطاهرین آنچنان محمد و عترت او که خود خلق
و پاک اند از عیوب بمقتضای آیه تطهیر واجعلنا لهم سامعین مطیعین و در نسخه شهید مراد است
یا رب العالمین و بگردان ما را شنوندهٔ کلام الهی و اطاعت کننده آنچه صلی الله علیه و آله
و عترت او بما گفته اند چنانچه تو امر کرده ما را باطاعت آنها را ای پروردگار عالمیان
و در نسخه انک سمیع الدعاء و صفوح غفور رؤف رحیم

مطیعین ی
بدون الهاء

الخامس والثلثون

وکان من دعائه علیه السلام فی الرضی اذا نظر الی اصحاب الدنیا

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در رضامندی از حق تعالی
وقتی که باهل دنیا نظر کردی الحمد لله رضی بحکم الله سپاس مر خدایرا که از روی رضا بحکم خدا
گردن نهاده ام شهدت ان الله قسم معایش عباده بالعدل شهادت میدهم بانکه حق تعالی
قسمت کرده معیشتهای بندگان خود را بعدالت واخذ علی جمیع خلقه بالفضل می گویند اخذ تم
بیه الفضل و اضافه ید بفضل بیانیه است یا اضافه مشبه به است و مفعول اخذ محذوف است
بقرینه مقام تقریرش اخذ تم یدی یعنی دستگیری منکر دیدی بدرستی که آن فضل است یا بفضل
که همچو دست است یا استعاره مکنیه و تخییل است پس در ما نحن فیه بالفضل متعلق است باخذ
و مفعول اخذ محذوف است بقرینه جمیع خلقه و تعلق علی باخذ بتضمین معنی استیلا و غلبه است
یعنی و گرفت دست بر مخلوقات او دستگیری همه کرد بفضل خود که مشبه بدست است در حالی که
مستولی و غالب بود بر همه مخلوقات خود و یحتمل که علی متعلق بفضل باشد و مفعول اخذ محذوف است
یعنی گرفت دست بر همه مخلوقات بفضل خود و بر همه آنها و یحتمل که اخذ بمعنی شروع باشد یعنی شروع
کرد بفضل بر همه مخلوقات و در نسخه شهید جهاد مهمله است یعنی جدا کردن حق از باطل یعنی داد
بهر کس آنچه لایق او بود والله اعلم اللهم صل علی محمد و آله ولا تفتنی بما اعطیتهم ولا تفتنهم بما
منعتنی خدایا رحمت کن بر محمد و آلش و مرا مفتون مکن بآنچه داده بسایر مخلوقات که نظر
من در آن باشد طلب آن کنم و مفتون مساز آنها را بآنچه از من منع کردی و ندادی که آنها بر من
افتخار نمایند و مرا خوار دارند فاحسد خلقک والحظ بفتح میم و کسر حاء مهمله حظک این متعلق است
بلا تفتنی یعنی اگر مفتون شوم ببطر در نعمت خلق تو حسد خواهم کرد بر ایشان و حقیر خواهم

بالفضل

الغیظ الاستهانة والاستحقار نهایة

داشت آنچه داده بمن و راضی بحکم تو در معیشت که محض عدلست نخواهم شد بسبب فتنه پس
طمع در دنیا و مال را از دل من دور کن و راضی دار مرا بآنچه داده تا حسد نکنم و آنچه داده بمن از
حقیر شمردم و آنچه متعلق است بالتفهم متروک است و از مقام معلوم یعنی انها بکبر و عجز
و فخر گرفتار نشوند و مرا خوار ندانند اللهم صل علی محمد و آله و طیب بقضائک نفسی خدایا راحت
کن بر محمد و آلش و خوش کن بقضای خود نفس مرا که راضی و خوشحال باشم بقضا و وسع بمواقع
حکمک صدرها و فراخ کن بجای و قوع حکم تو سینه مرا یعنی در سینه منزلی هر حکم تو جائی باشد
و بنا چار سینه وسیع باید و این کنایه است از القیاد و دل بجمیع احکام الهی که آنچنان باشد که بعضی
قول نه پذیرد و هب لی الثقة و بخش مرا اعتماد و باور که هر چه قضای تست خیر محض است و متضمن حکمت
جلیه خیر است لا فرقة معها انکه باور اعتماد و یقین بسبب آن اعتماد اقرار کنم بان قضاء تکلم بکم الا بالخیر و
باور که حکم تو جاری نشد مگر بآنچه خیر است و خیر بسکون یا و بفتح یا هر دو است و اجعل شکری
لک علی ما زویت عنی و بگردان شکر کردن منه مرا بر هر چیزی از منه که دور کردی خواه
چیزی که بحسب ظاهر مؤذی بود یا آنچه بحسب ظاهر نعمت بود حالتی در دور کردن آن نیز
حکمت بالغه خواهد بود و اوفر من شکری ایاک علی ما خولتنی زیاده بر شکر منه مرا بر آنچه بمن
دادی چرا که آنچه دور کرده البته مخالف مصلحت کل بوده و دفع شر اهم است از جلب
نفع پس شکر بر اول اتم باید و اغضنی من ان اظن بذی علم خساسة و محافظت من
کمن از اینکه بشخصی که چیزی نداشته باشد گمان خست کنم یعنی او را در نظر خوار دارم و بنظر
اهانت بنگرم کسی را که فقیر است او اظن بصاحب ثروة فضلا یا گمان فضل کنم بمال داری
و از جهت مال داری او را عزت کنم و عزیز دهم بر فقیر فان الشریف من شرفته طاعتک
چرا که بدرستی که شرف و فضل کسی راست که طاعت تو او را شرف دهد نه ثروت و جاه
و العزیز من اعزته عبادتک و عزیز کسی است که عزت دهد او را عبادت تو فصل علی
محمد و آله و متعنا بثروة لا تنفد خدایا رحمت کن بر محمد و آلش و بهره مند ساز ما را بمالی که
آخر نشود یعنی توفیق ایمان و عبادت بده که نعیم اخروی و ابدی نصیب شود و ابدا لا یعز
لا یفقد و تقویت ما کن بعزتی که فانی نشود که رضای الهی و حسن عاقبت است

خصاصة س

لصاحب س

والاجمع اعور دینوی فانی است و آخرتنا از باب فتح و در نسخه از باب افتعال یا تحکیک و الابد
و بفرست و بگذار ما را در ملکی که ابدی است یعنی در بهشت و اگر چه دوام نیز ابدیست اما مسلمان
موحد در آن ابدی باشد پس مراد بهشت است انک الواحد بدرستی که تو یکی و یگانه که شریک نداری
الاحد که انجز ندارد الصمد مرجع خلایق الذی لم تلد اینهم جز آنست یعنی بدرستی که تو آنچنان
کسی که فرزند نداری و خطاب در صمد الذی باعتبار خطاب در اسم آنست و لم تولد و پدر
و مادر نداری و لم یکن لک کفوا احد و نیست برای تو هیچ کس مثل

و کان من دعائه ع اذا نظر الی السحاب و البرق و سمع صوت الرعد

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در وقت دیدن ابر و برق و
شنیدن آواز رعد آسمان اللهم ان هذین ایشان بدرستی که این مرئی و مسموع دو علامت
و دلیل اند من آیاتک از علامات و دلایل تو و هذین عونان من اعوانک و این هر دو اعانت
کننده‌ای خلق اند از جمله چیزهای که تو آنها را معین خلق کرده و این قضیه مطلقه عامه است
یعنی فی الجمله بلکه اگر اعانت کنند یا مراد بعون خدمت است بهر نهجی که خواهی از نفع و ضرر و بر دو
کفتی استین و عونین پس هر دو حال اند هذا و خزان یقدران طاعتک هر چند نافع و مضر
بودن فرق الشد و ضارة و مشتاب میکنند در طاعت تو هر چند که بندگان را نفع کنند یا بعذابی که ضرر
کنند چه بارانی که منجر آنهاست گاهی نفع کند و گاهی ضرر بمقتضای مشیت الهی فلا تمطرنا بها مطر
السوء پس مباران ما را بآن که بسبب آنها بر ما بیماری و مکروه ان باران بد که ضرر بکند و در نهایت
و غریب الحدیث گفته باران که از طیب باشد الی اخر استعمال است و در باران رحمت مطرت
و اکثر تعدیه اول بعلی است و لا تمسنا بها بلباس البلاء و مپوشان ما را بسبب این هر دو لباس بلا
اللهم صل علی محمد و آله و انزل علینا نفع هذا السحاب و بگردان ما را سبب این جنس است و الف
آل سحاب است بنا بر آن تانیث اسم اشاره و خدایا بر کند و خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و نازل کن
بر ما نفع این ابر را و برکت این ابر را و اصرف عنا اذیتها و مضرتها و دور کن از ما اذیت و ضرر آنرا
و لا تصبنا فیها بآفة و مکن بما در این ابر آفت را و لا ترسل علی معایشنا عاهة و مفرست
بسبب این ابر بر وجه معیشت ما که اقسام خلاست بلا را یعنی باعث ضایع شدن غلات نشود

سرحت مضارعی من صرحکذا
اذا ارسلته ص

له س

السادس والثلاثون

فی الزمن السحابة
الغیر و ربما یقال السحاب و السحاب
الکبیر و السحابة بلا تنقیل

اللهم فان و در نسخه وان کنت بعثتها نقمة تمیز است یا مفعول له و بحسبین سخطه پس
بارخدایا اگر برانگیخته باشی ان ابر را از روی غضب یا از جهت غضب کردن و محنت دادن
تو مارا فارسلها سخطة و فرست آنرا از روی خشم یا بجهت غضب و این جمله عطف تفسیر
جمله سابقه است فانا نستجیر و در نسخه نستجیر بک من غضبک و این جزای آن است پس بتحقیق
که ما پناه می بریم از غضب تو و نبتهل الیک و نسئل عفوک و تضرع میکنیم بدرگاه تو در مطلب
خود که آن عفو تست فلا تعاقبنا بالغضب الی المشرکین پس باز مکن غضب خود را بسوی مشرکان و آور رحمی
تفتیک و بسوزان سرفه باشند و علی الملحدین و بگردان الیای عقوبت خود را بر ملحدان و این کنایه
از اخفی دل انهست اللهم اذ هضب تحل بوران فلس بلادنا فسقیاک خدایا در وقتی که قحطی و
باران شهر ما را باب دادن تو بجا که البته رحمت بفرستی و اخرج و آور نبهاتین بوران فرض
و فلس صدورنا برزقک و دور کن عش و حقد و شدت و غضب و وساوس سینهای ما را برزق
خود چه هرگاه بود در سعت رزق باشیم این صفات کم شود و در بعضی بالمرة بنشیم و لا تشغلنا
عنک بغیرک و مشغول مکن ما را از تو بغیر خود که محتاج بغیر نشویم و لا تقطع عن کافینا ماده خیرک
و بر و قطع مکن از ما بر بابان ماده و احسان خود را فان الفنی من اغنیت پس بدرستی که بی نیاز
کسی است که تو او را بی نیاز کنی و ان السالم من وقیت و بدرستی که سلامتی یابنده از بلیات کسی
است که تو محافظت او کنی ما عذاب احد دونک و فاء نیست مر هیچ کس را از تو دفع کننده
بلیه ما یعنی دیگری دفع نتواند کرد و اگر بکند با عانت تست و لا باحد باو طالب است یا بعضی
مع است عن سطوتک عن تعلق است بقولش اشتاق و نیست با هیچ کس باز داشتن خود را از
سطوات تو یعنی اگر تو جلد هر کسی کنی نتواند خود را از آن محافظت نموده و بحیثیتی که اشتاق متعلق باشد
از مشتق یعنی جاده و غیره و طلبه تحکم بما شئت علی من شئت حکم میکنی بهر چه خواهی و بر هر که خواهی
و تقضی بما اردت فیمن اردت و حکم میکنی بآنچه میخواهی و اراده داری بحق هر که خواهی و این عطف
تفسیر بر فقره سابقه است فلک الحمد علی ما وقیتنا من البلاء و پس مر ترا است سپاس بر محافظت
کردن تو ما را از بلا و لک الشکر علی ما خولتنا من الغناء و مر ترا است شکر بر نعمتی که بما داده و حمد
یکتف حمد الحامدین و در اراده آنچنان حمدی که پس خواهد کند حمد جمیع حمد کنندگان ترا حمدا یبلغ

اعوذ

ارضه و سماءه و آنچنان حمدی که پر کند زمین و آسمان او را انک المنان بجسیم النعماء التواب بالفضل
الجزیل بدرستی که تو منت نهنده بر خلق بعطاهای کلان یعنی نعم عظیمه و هی که موجب امتنان منعم
علیه است و تو بخشنده نعمتهای عظیم را پس عطف تفسیر باشد القابل یسیر الحمد الشاکر قلیل
الشکر تو قبول کننده سپاس کم را و جزا دهنده بر شکر کم یسیر المحسن المجزل ذو الطول و در نسخه
ذو التفضل لا اله الا انت الیک المصیر تو هی آسان کننده و فعل جمیل کننده و صاحب
قدرت و نیست معبود بحق مگر تو و بسوی تست بازگشت همه

وکان من دعائه ع اذا اعترف بالتقصیر عن تادیة الشکر

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام هرگاه اعتراف بر تقصیر از ادای شکر
کردن اللهم ان احد الابلاغ من شکرک غایة الا حصل علیه من احسانک ما یلزمه شکر احد یا
بدرستی که هیچ کس نرسد در باب شکر تو بنهایتی مگر آنکه در آن مدت شکر ترا باو رسد از احسان
تو آن قدری که او را لازم سازد شکر و دیگر چه نعم الهی شیئا فشیئا فایض است پس نمود
از ادای شکر نعمتی فارغ نشده که نعمت دیگر برسد که موجب شکر است بلکه توفیق بر شکر نعمت
نعمتی دیگر است پس تسلسل لازم آید پس از عهده شکر بالتمام نتوان برآمد چنانچه شاعر گفته اذا
کان شکری نعمة الله نعمة علی لدیه و کیف السبیل الی الشکر و در حل اول مراد بلغ و ما سایر نعم متوالیه است
و در ثانی مراد توفیق شکر است و این بر تقدیر است که یلزمه باب افعال و شکر مفعول ثانی
و مراد بالزام ایجاب باشد و اگر از باب علم باشد پس مراد جا جهاد نیست که در مقام شکر و کفر
کنند و مراد بلزوم وجوب شکر است و تمیز ما مفعول له و الابلاغ مبلغا من طاعتک و ان اجتهد لا
کان مقصرا دون استحقاقک و هیچ کس نرسد بمرتبه کامل از طاعت تو هر چند جهد کند مگر آنکه
مقصر باشد از استحقاق تو یعنی هیچکس بقدر استحقاق تو عبادت نتواند کرد و بفضلک یعنی آن مرتبه
قلیله که باو جود تقصیر بفعل آوردن نیز بفضل تست فاشکر عبادک عاجز عن شکرک فاشکر عبادک
عاجز عن شکرک پس شاکرترین بندگان تو عاجز است از شکر تو و اعبد عبادک مقصر عن طاعتک
و عابدترین بندگان تو مقصر است از طاعت تو لا یجب الا احد ان تغفر له باستحقاقه
واجب نیست از برای هیچکس که بخشی او را بسبب استحقاق او بخشش را چرا که همه عاجزاند

التابع والتعقیب

از شکر و مقصرانند در طاعت چنانچه گذشت ولا ان ترضی عنه باستحقاق و واجب نیست
برای همچنین انکه راضی شوی از او صادر شود که موجب رضا باشد فان غفرت له فبفضلک
ومن رحمت عذه فبفضلک پس هر که را بخشی بمحض قدرت و غنی و سعت رحمت منت و هر کرا
کرامت او راضی شوی بمحض فضل منت لشکر پسیر ما لشکر شه قبول میکنی اندک شکری که ترا کنند
و در نسخه شهید ما لشکر به بصیغه مجهول و این اظهر است از روی معنی و انسب است بما بعده و مثیب
علی قلیل ما نطاع فیه و ثواب میدهی بر عمل قلیل که در ان عمل اطاعت تو کرده شود حتی بعضی از
قدمای علما بر لفظ حتی قلم زده اند کان شکر عبادک الذی اوجبت علیه ثوابهم تا انکه گویا
شکر کردن بندگان تو بمحض فضل واجب ساخته بران شکر ثواب داده مرا و اعظمت
عذ جزاءهم و عظیم ساخته از آن شکر جزای ایشان را چه فعل دنیوی در جنب ثواب اخروی
قدری ندارد و امر جزا کان است ملکوا استطاعة الامتناع منه و ذلک فکافیتهم یعنی جزا دادن
انچنان لازم ساخته که گویا شکر کردن قدرت را باز نکردن آن شکر زانکه تو مالک آن پس چار
مکافات فعل ایشان کردی و حال انکه ایشان مالک این قدرت نیستند بلکه قدرت بر شکر نیز
داده پس لزوم جزا نیز داده بمحض فضل است و باستحقاق و استحقاق نیست او لم یکن بسببه و
بیدک فجازیتهم یا انچنان لازم ساخته جزا را که گویا بسبب ان شکر یعنی قدرت بران بدست
تو نبود و منتقل بودند در شکر پس تو جزا دادی حال انکه هما السباب بدست تست و این عطف
تفسیری سابق است و هکذا و بمنزله عبارت اخرو الست و در نسخه تمکن بتای خطاب و ضمیر اسم
تمکن است و جزئش جمله سببه بیدک یعنی گویا شکر امری است که تو باین صفت نیستی که سبب آن بدست
تو باشد بانکه صیغه انیست است و در و ضمیر قصد است و سبب بیدک بیان آن ضمیر است بل ملکتنا بالهیة
امرهم انچنان است که آنها مالک استطاعت بوده اند و سبب بدست تو نبود و بلکه مالک عبادت تو شوند
یعنی عبادت تو کنند قبل ان یملکوا عبادتک پیش از انکه ایشان مالک عبادت تو شوند عبادت
تو کنند و اعددت لهم قبل ان یفعلوا طاعتک و آماده ساخته ثواب ایشان را پیش
از انکه طاعت تو کنند و ذلک ان تقدیر لان تنتفک الافضال و این آماده کردن ثواب
قبل از عمل بواسطه آن است که طریقه تفضل و انعام است و تنافک الاحسان و عبادت

تو احسانست و سبیلک العفو و راه و روش تو عفو کردن است فکل البر یسیر معترف
و در نسخه و کل و در نسخه معترف باعتبار لفظ کل یا انکه بر ظاهر لمن عاقبت پس نام خلق معترف
باین و در النسخ الا تو هر کرا عقاب کنی نیستی در ان ستم کننده و شاهده و در نسخه تکفی و امر ارش
نوشته و در نسخه و شاهد یا انکه متفضل علی من عاقبت و هر که را بخشی تو از هر کس که دفع عقوبت
کنی و نجات اخروی دهی بمحض فضل منت و کل مقر علی نفسه بالتقصیر عما استوجبت و هر کس
اقرار میکند در حق خود بتقصیر در آنچه تو مستحق آن فلولا ان الشیطان یجتالهم عن طاعتک ما
عصاک عاص و چون همه معترفانند بتقصیر پس اگر مغلق یا الطیع می بودند و شیطان مکر و حیله میکرد
و بندگان را از طاعت تو باز می داشت هیچ کس عصیان نمیکرد و لولا انه صور و در نسخه یصور
لهم الباطل فی مثال الحق ما ضل عن طریقک ضال و اگر انکه شیطان باطل را بصورت حق در نظر
ایشان تصویر نمیکرد هیچ کس گمراه نمیشد در راه تو که طریق حق است بدرستی رفت فبئس لک
پس مذموم و ملوم نزاخند یا از جمیع نقایص و معایب مبرا بین این صفت تعجب است کرمک فی
معاملة من اطاعک او عصاک چه بسیار ظاهر است کرم تو در معامله تو با هر که اطاعت تو کرد
چه اگر طاعت موجب نعمت است و مع ذلک بکرم خود انچنان نعیم ابدی می دهی و چه ظاهر است
کرم تو در معامله تو با هر که عصیان تو کرد چه اگر بفضل خود گناه می بخشی و توبه را قبول می کنی
لیکن المطیع من
تشکر مشروع است در بیان و چه ظهور کرم المطیع عاصیت تو گفته که قبول شکر میکنی از مطیع شاکر
یا انعام میکنی مطیع را و لقای جمیل میکنی و جزای جزیل می دهی کسی را که اطاعت تو کند در مقابل
آنچه تو خود متولی فعل آن شده چه بنده بی اقتدار و تمکین الحق و بی تهیه اسباب من الله
هیچ کاری نتواند کرد و اهل المعاصی فجازیتهم معاجلة فیه و مهلت می دهی گناهکاران را در عقوبتی
یعنی مالک و قادری در شتاب کردن در عقاب او اعطیت کلا منهما ما یقصر علم بجنب ما اوادی
بهر کدام از مطیع و عاصی چیزی که واجب نبود دادن آن چیزها و یعنی نعیم جنت و عقوبت گناه
و تفضلت علی کل منهما بما یقصر عمله عنه و تفضل و احسان کردی بر هر کدام از مطیع
و عاصی بآنچه قاصر است عملش از آن چه که عمل دنیوی در جنب نعیم جنت قدری ندارد
و توبه در مقابل عفو و خلاصی از دوزخ رتبه ندارد پس یقصر از باب نصر باشد و عمله فاعل
یقصر من
یقصر من

وضمیر مفرد راجع بجاه و مراد بجاه عطیهٔ الهی که بر سبیل تفضل است و گفته اند که بر روایت شهید
از باب تفعیل است پس اگر محمد فتح باشد فاعل است و منه بمعنی فیه و اگر منصوب بضم باشد
باشد معنی چنین است که یجعل محمد قاصرا منه و بهره و معنی جزالت ندارد و لو کانت المطیع علی
ما انت تولیه لا شک ان یلتقد ثوابک و ان تنزل عنه نقصک و اگر مطاعات مطیع میکردی
یعنی مساوی عمل او اجری دادی در افعالی که تمشی صدور آن شده هر آینه نزدیک بودی
که آن مطیع ثواب ترا بیابد و لغت توازن و ایل باشد چرا که آنقدری که مطیع را در آن دخل است
بمنزلهٔ معدوم است و بی اقتدار و تمکین و تهیهٔ اسباب از درگاه الهی صدور فعل از عبد ممتنع است
پس حقیقت ثواب تفضل است و چون فی الجمله عبد را نیز مدخل است لا شک گفت و گفت
لیلتقد و لکنک بکرمک جازیته علی المدة القصیرة الفانیة بالمدة الطویلة الخالدة و لیکن تو
بکرم خود آن مطیع را بر عمل جزا و پاداش بر عوض مدت کوتاه فانی دنیوی داده ثواب و نعمت
در مدت دراز دایمی اخروی و علی الفانیة القریبة الزائلة بالطائلة الدیمة الباقیة غایت
یعنی مسافت است تشبیه داده زمان را بآن و چون منتهای زمان نزدیک قریب است لکن آن زمان
قریب گفته مجازا یعنی بفضل خود بر عمل در زمان قلیل زایل شونده را ثواب در زمان دراز
باقی عطا نموده پس این فقره معطوف تفسیر سابق است نظیره تشبیه القصاص فیما اکل من رزقک
پس تکلیف نکردی او را بقصاص یعنی قصاص یعنی عوض گرفتن آنچه او خورده است از رزق
و یحتمل که این در شان مجمی باشد که صرف بعضی از رزق را در غیر طاعت کند الذی یقوی به علی طاعتک
آنچنان رزقی که طاعت آن رزق و لایق بآن نیست او که قوت می گیرد بآن بر طاعت
تو و تغیر بمضارع بجهت حکایت حال ماضیست و در نسخهٔ تقوی بصیغهٔ ماضی از باب تفعیل و
این اظهر است و لم تحمله علی المناقشات فی الآلات التی یتسبب باستعمالها الی مغفرتک و بار
نکردی او را بر مناقشات یعنی او را بر این نیاوردی که مناقشه کنی با او در آلات یعنی بدهی او را
آلاتی که استعمال آنها را سبب مغفرت خود کرده مثل زبان و سایر اعضا و توفیق توبه نیز
که اگر این آلات را نمی دادی و در دادن آنها مناقشه می کردی بمغفرت تو نمی رسید یا بعد از
دادن آلات مناقشه در طلب عوض آنها نکردی و لو فعلت ذلک به لذهب بجمیع ما کدح له

وجهد تا متعلق بفیه و اگر میکردی با او آن عمل مناقشات یعنی اگر با او در دادن آلات مناقشه میکردی
لا می دادی هر آینه می برد آن ندادن جمیع اعمال را که سعی در تحصیل او کرده و تمام آنچه سعی در او
نموده یعنی هر منفعت او هباء منثورا می شد چرا که هیچ عمل او موافق مرضی الهی نمیشد و سبب مغفرت
نمیگردید چرا و است مسبب الاسباب یا اگر مناقشه می کردی و طلب عوض آلات می کردی هر آینه
عاجز می آمد جزاء مفعول له است و فاعل او کدح للصغری من ایادیک و منک یعنی آن کدح
و سعی را کرده بود بجهت تلافی ادنی از نعم تو و احسانهای تو یعنی آنچه در برابر ادنای فضل تو کرده
بود آنهم بدرمی شد چه جای اعظم انعامات تو و لبقی رهینا بین یدیک یستاثر بفضلک و هر آینه
باقی میماند پیش تو در گرو جمیع نعم تو و اولی اینست که جزای تمیز باشد با عمال مثل و اما الزهد فیه
جفاء یعنی اگر عمل میکردی هر مناقشه هر آینه می برد این عمل و مناقشه جمیع اعمال او را از روی
جزا بودن یا در حالتی که جمیع اعمال جزای ادنی نعم الهی باشد و یا بیهوده در گرو باقی نعم الهی
در عمل او بسا بر یعنی جمیع است و در ثمانی یعنی باقی فمتی کان یستحق شیئا من ثوابک پس کی
مستحق میبودی چیزی از ثواب ترا یعنی مستحق هیچ قدر از ثواب تو نمی بود و اگر چه متی استفهام
انکاریست اما چون ظاهر آنصورت استفهام دارد فرمود لا متی یعنی این جای گفتن متی نیست
چه آنرا جای گویند که احتمال حصول آن شیء در یکوقتی باشد و او خود هرگز استحقاق ندارد و در
عمل دعای اول گذشت که این بر سبیل حکایت است و گفته اند که وقف بر ثوابک و در کلمهٔ لا
و در کلمهٔ متی هر سه مرویست و کلمهٔ هر هر سه حاشیه گذاشته و از این معلوم میشود که هر کدام کلام
مستقل اند پس معنی لا چنین باشد که مستحق ثواب نمی بود و معنی متی اینکه کی مستحق میبود پس هم
کدام تاکید متی بسیار است و این از باب اکتفا است و این مراتب نیز در دعای اول صحیفه ذکر
گذشت هذا یا الهی حال من اطاعک الی خدای من این است حال کسی که اطاعت تو کند و سبیل من
تعصیک و این است راه کسی که بدی کند مرترا فاتاه الداعی امرک من المواقع طیک اما عصیان کننده
امر تو واقع شونده در نهی تو فلم تعاجله بنقمتک بوزان سرقه و در نسخهٔ بوزان نشده و در نسخهٔ
صحیح بوزان رحمه و هر سه یک معنی است پس تو شتاب نکردی با او در رسیدن عذاب با دلیلی
یستبدل بحاله فی معصیتک حال الاناة به الی طاعتک و این تاخیر و عدم تعجیل بجهت آنست

کرشان آن رزق و لایق بآن حیث او ع

اعانت استعانت فی الحساب

که تا حال بازگشت بطاعت را بدل کند بحال معصیت یعنی معصیت را دور کند و بدل آن اطاعت
کند و یحتمل که این عبارت محمول بر قلب باشد و لقد کان یجیء و در نسخه یا الهی فاول نادم یعصیک
کل ما اعددت لجمیع خلقک من عقوبتک و هر آینه بتحقیق که او در اول وقتی که قصد گناه تو کرده
بود داشت بزرگان هر چند که کوچک است لیکن بزرگ است بجمیع ما اخرت عنهم من العذاب و
ابطلت به علیهم من سطوات النقمة و العقاب ترک جزء جمیع است من صفتک و رضی بدون
واجبک پس عذابهای که تاخیر کردی در ایصال آن بعاصی و حلمهای غضب و عقابی که درنگ
کردی در رسانیدن آنها باو جمیع آن ترک حق است و راضی شدن است بغیر آنچه واجب است
یا بکمتر از آنچه واجب بود یعنی حق تو تحصیل در عذاب بود ترک آن نمودی و راضی شدی بغیر
آن یا بکمتر از آنچه تاخیر قسمی از کمی است و در نسخه مشهور فترکت من صفتک و رضیت بدون واجبک
فمن اکرم منک یا الهی پس کیست کریمتر از تو ای خدای من و من اشقی ممن هلک علیک تعلق علی
بهلک بتضعیف یعنی که هلاک طاغیانست و الا در قاموس تعدیه بعلی مذکور نیست یعنی و کیست
شقی تر از کسی که هلاک شد بسبب عصیان در حالی که طاغی و باغی بود بر تو که مخالفت امر تو کرد
یا تضعیف و تهلیل باو فرود یا در رود است ای من اشقی ممن هلک حال کونه ضیلا علیک لازم تبدیل
بیابک و علی بمعنی الی حاک او حال کونه واقفا او راجعا علیک ای عند الموت یا کلمه علی بمعنی مع است
مثل اصلح الله علی علم آبک هلک ما انت علیه من الغایة المبالغة و اترجه الواسعة یا علی بمعنی
فی است یعنی در معرفت چه از کان بر دکر امید وار تو خائب بود و سایل از در تو مردود
گردد و شاید گناه عظیم را در سعت عفو تو گنجایش نباشد و در مطالب بندگان مطلب عظیمی باشد
که جود تو قاصر از اعطای آن باشد استغفر الله منها و اینچنین کی ناچار هالک و شقی تر از او کسی
نیست و بعضی گفته اند که هلک بمعنی غائب است و علی بمعنی من یعنی کسی که از درگاه تو غائب برگردد
و این بمعنی ابعد از همه است لامن از باب لامتی است یعنی اگر چه اینجا گنجایش منه گفتن
نیست چه آنرا جایی گویند که احتمال وجود آن باشد و اینجا احتمال وجود شقی نیز هست و وقف
بر کلمتین متحمل است یعنی نیست کسی که اشقی از آن هالک باشد و کیست که از او اشقی باشد فتبارکت
ان تقدر من ان توصف الا بالجمیل پس مقدسی و منزهی از آنکه وصف تو کنند مگر بجمال

و خوبی

و خوبی و گرامیت آن بتقدیر من آن یخاف منک الا العدل و مکرم و معزز تری از آنکه از تو
بترسند بصحیح و جهی مگر از عدل تو که بشومی اعمال قبیحه با عدل جای ترس است لا یخشی جورک علی من
عفاک ترسیده نشود از جور تو بر عصیان تو جور نکنی با آنها مگر عدل و چون جور نشود پس خوف
از جور چرا باشد و لا یخاف انفاقک ثواب من ارضاک و ترسیده نشود از تفاضل کردن تو اول
دادن ثواب کسی که ترا راضی کرده باشد بعمل نیک یعنی بمقتضای عدالت و وعده فضل و البته خواهد
مطیع بدهی و هر کار تفاضل نکنی پس چگونه از تفاضل ترسند فضل علی تحته و آدم و حسب اعلی پس
رحمت بکن بر محمد و آل او و بخش عمن آنچه آرزوی من است از مغفرت و جنت و رضا و غیر آن
از نعم و زدنی من هداک اصل هدایت الی التوفیق فی عملی و زیاده بکن در حق من آن قدری که هدایت
تو کرده ام تا بتقدیر توفیق در عمل صالح منزلت شان کریم بدرستی که تو نعمت دهنده انعام و کرم کننده
بنهایت و کان من دعائه ع فی الاعتذار من تبعات العباد و من التقصیر
فی حقوقهم و فی فکاک رقبته و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در عذر گفتن
از گناهی که در حق بندگان الهی کرده باشد و از تقصیر در حقوق آنها و در خلاصی و گشودن بند کردن
از عذاب آتش اللهم انی اعتذر الیک من مظلوم ظلم بحضرتی فلم انصره خدایا بدرستی که من عذر
خواهی میکنم از اینکه در حضور من بر شخصی ظلم کردند و من نصرت آن مظلوم نکردم و من معروف
اسدی الی و اوصل الی و در نسخه مشهور ازل بمعنی اسدی و در حدیث است من ازل الیه نعمة فلیشکرها
او لیذکرها و گویند فلان ازل الی حقی یعنی مرا داد و ازین باب است زاد یعنی توشه که از باید برداشته
برای دوستی برند در قاموس است که این لفظ مراة است یا حامی حال آنکه حجاز لیست اصلش
ذلیل است ابن اثیر گفته ذلیل انتقال جسم است از مکانی الی مکان و گرده اند برای اشتقاق نعمت
از منعم بنعم علیه گویند زلت منه الی نعمة و زلت الی فلم اشکره و از کاری نیکی که شخصی کرده باشد
بمن بطریق احسان و منه شکر آن نکرده باشم و من صنع الیه زلت الی فلم اعذره و از اینکه شخصی
بمن بدی کرده باشد و عذر خواهی کند و منه او را معذور ندارم و من ذی فاقة سئلنی فلم اوثره
و از اینکه فقیری صاحب فاقه از من سوال کرده باشد و منه ایثار او نکرده باشم یعنی
آنچه میتر بود او را در آن ترجیح بر خود نکردم و ندادم و من حق ذی حق لزمنی لمؤمن من

و ذو ذی

و ذو ذی

الثامن و الثلثون من الثانی و الاربعین

فلم اوفره

فلم اوفره و از اینکه مؤمنی حق برادر مؤمن داشت و من حق او را تمام نرسانیدم یا وفا نکردم
و من لزومی بدانکه حق دو معنی دارد یکی امر ثابت متحقق و دیگری نفس الامر و هم آنچه مستحق باشد
ذو حق را شرعا یا عقلا پس لی حق احتراز از معنی اول است چه معنی ثانی مراد است پس لی
حق بمعنی لازمی حقوق الناس است گویا گفته من حقوق الناس لازمی حال کونه لمؤمن پس
لمؤمن بدل نباشد از لی حق حال آنکه لام مانع است از بدلیت و بروایت کفعمی و من حق
ذی حق فلم اوفره بدانکه ضمیر اوفره راجع است بحق اول و ظرفی که صفت فعل است و بمنزله
مفعول ثانی است مقدر است ای لم اوفره علیه ای ما وفیته حقه و از مغرب است وفرت علی
فلان حقه فاستوفره نحو وفیته فاستوفاه و در اساس البلاغه است وفرت علیه حقه فاستوفره
نحو وفیته فاستوفاه پس قول جوهری وفرت علیه حقه توفیرا و استوفره ای استوفاه را بمعنی ندارد
که وفره و استوفره هر دو بمعنی استوفاه است بلکه استوفاه تفسیر استوفره است پس مراد
آنکه وفره علیه بمعنی دادن تمام حق است و استوفی بمعنی گرفتن تمام حق است نهایتش تفسیر وفره
نکرد بظهور کلمات و تعلیقات مذکور شاید عدل اند براین اراده و صاحب قاموس حمل کلام جوهری
بر ظاهر است کرده که ای استوفاه تفسیر هر دو باشد و توهم کرد که هر دو یک معنی اند و لهذا
گفت استوفره علیه حق استوفاه و گو وفره و چون معلوم شد که کلام قاموس غلط است بنی بر تو
همی کرد کلام جوهری کرده پس اعتراض وارد نشود که فلم اوفره بر قانون لغت نیست چه معنی آن
بمقتضای قاموس این میشود که منه حق خود تمام نگرفتم و صریح مغرب و اساس و حقیقت
صحاح ناطق است باینکه معنی لم اوفره با تقدیر علیه این است که حق او را بتمام ندادم و مراد
عین است و حق است پس اعتراض باطل است و در نسخه منه شیخ مؤمن عاشرة فلم اوفره
و من عیب مؤمن ظهر لی فلم استره و از اینکه عیب مؤمنی بر من ظاهر شد و من او را نپوشیدم
و من کل ما یعرض لی فلم اهجره و از اینکه هر کسانی که ظاهر شد و پیش من آمد و من ترک آن
نکردم و بعمل آوردم اعتذر الیک یا الهی منهن و من نظائرهن عذر میخواهم پیش تو ای خدای
منه از امور مذکوره و از آنچه از امثال آن امور باشد اعتذار ندامة تکون و اعطاء
بین یدی من الشباهة آنچنان عذرخواهی کردنی که از روی پشیمانی باشد و آن عذرخواهی

باشد

باشد بفصیحت کننده منه در باب سایر امور که مثل آن تقصیرات پیش منه باشد یعنی و بگو که مثل آن
تقصیرات را فضل علی محمد و آله و اجعل ندامتی علی ما وقعت فیه من الزلات پس رحمت بکن بر محمد
و آل او و بگردان پشیمانی مرا بر لغزشهای که از من شده و عزمی و در نسخه شهید و عزمی علی
ترک ما یعرض لی و در نسخه و امراضی علی من التشبثات و عزم مرا بر ترک آنچه پیش من آید
از کنایات توبة مفعول ثانی اجعل توجب لی محبتک اضافه مصدر بسوی فاعل است
بقرینه یا محبة التوابین یعنی توبه گردان این ندامت و عزم را آنچنان توبه که
موجب محبت تو شود بمن ای دوست وارندگان بسیار توبه کنندگان

التاسع والثلثون

وکان من دعائه علیه السلام فی طلب العفو والرحمة

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در طلب عفو و رحمت اللهم
صل علی محمد و آله و اکثر شهوتی من کل محرم ضایا رحمت بکن بر محمد و آل او و بگردان شهوت
و آرزوی مرا از هر چه حرام کرده و آزو حرصی من کل مأثم و دور کن حرص مرا از گناهی و المنعنی
من اذی کل مؤمن و مؤمنة و مسلم و مسلمة و منع کن مرا و باز دار از ایذای هر مؤمنی و
مسلمی خواه مرد و خواه زن اللهم و ایما عبد نال منی ما حظرت علیه و انتهک منی ما حجرت علیه خدایا
هر بنده که یافته باشد از منه یعنی کرده باشد بمن آنچه منع کرده او را از آن و ضایع کرده باشد از من
مالی را که او را منع کرده از تصرف در آن فقضی بظلامتی بغیر ظلامتی پس برد یا خود آن ظلمی که بر من
کرده بود در حالی که مرده است او صلت الی قبلته حیا یا حاصل شده برای منه آن ظلامه از
جانب آن عبد حال آنکه او الحال زنده است فاغفر له ما الم به بمن پس بخش او را هر خیانتی
که بر منه کرده و مقیم ماند بر آن خیانت و اعف عنه ما اوبق به بمن و بخش بر او آن خیانتی را
که بر منه کرده و پشت کرد اینداز من یعنی مقیم بر آن نبود دیگر دوگذشت و لا تقفه علی ما ارتکب فی
و او را روز قیامت واقف مکن بر آن تقصیری که در حق من کرده تا میان خلایق منفضح
نشود و لا تنشر عنه الکتب و در سوا مکن او را در آنچه کرده است بمن و اجعل ما تحدث به من
العفو عنهم و چون مراد بعفو ایما یک کس نیست بلکه بعضی هر کس است پس در معنی آن تکثر و تعدد
هست باین اعتبار ضمیر جمع آورده و در نسخه عنه بلا حظ لفظ ای بگردان عفو کردن مرا از ایشان

التاسع والثلثون

محرمات

ما زوی عنکم ای اخفی عنکم من الجزء والفضل بمایه
ومنه الحدیث الدعاء ما زوت عنی ما احب ای
صرفته عنی وقبضته نهایه

حجرت

انظلامة ما طلبه عند الظالم وهو اسم اخذه مشکاة

عفا

محمد و آله و اکثر شهوتی من کل محرم ضایا رحمت بکن بر محمد و آل او و بگردان شهوت
و آرزوی مرا از هر چه حرام کرده و آزو حرصی من کل مأثم و دور کن حرص مرا از گناهی و المنعنی
من اذی کل مؤمن و مؤمنة و مسلم و مسلمة و منع کن مرا و باز دار از ایذای هر مؤمنی و
مسلمی خواه مرد و خواه زن اللهم و ایما عبد نال منی ما حظرت علیه و انتهک منی ما حجرت علیه خدایا
هر بنده که یافته باشد از منه یعنی کرده باشد بمن آنچه منع کرده او را از آن و ضایع کرده باشد از من
مالی را که او را منع کرده از تصرف در آن فقضی بظلامتی بغیر ظلامتی پس برد یا خود آن ظلمی که بر من
کرده بود در حالی که مرده است او صلت الی قبلته حیا یا حاصل شده برای منه آن ظلامه از
جانب آن عبد حال آنکه او الحال زنده است فاغفر له ما الم به بمن پس بخش او را هر خیانتی
که بر منه کرده و مقیم ماند بر آن خیانت و اعف عنه ما اوبق به بمن و بخش بر او آن خیانتی را
که بر منه کرده و پشت کرد اینداز من یعنی مقیم بر آن نبود دیگر دوگذشت و لا تقفه علی ما ارتکب فی
و او را روز قیامت واقف مکن بر آن تقصیری که در حق من کرده تا میان خلایق منفضح
نشود و لا تنشر عنه الکتب و در سوا مکن او را در آنچه کرده است بمن و اجعل ما تحدث به من
العفو عنهم و چون مراد بعفو ایما یک کس نیست بلکه بعضی هر کس است پس در معنی آن تکثر و تعدد
هست باین اعتبار ضمیر جمع آورده و در نسخه عنه بلا حظ لفظ ای بگردان عفو کردن مرا از ایشان

که بآن عطوسا محه بآنها کردم وَتَبَرَّعْتُ بِهِ الصَّدَقَةَ عَنْهُمْ و دادم بطریق تفضل
آنچه بر من واجب نبود و این بخشش تقصیرات که بر آنها صدقه کردم یعنی عطیه کردم در راه
خدا از کی مفعول ثانی اجعل صَدَقَاتِ الْمُتَصَدِّقِينَ یعنی بگردان این عطیه مرا نموکننده برین
عطیها که مردم آن عطیه را در راه خدا کنند که نفع آن بمن بسیار رسد چنانچه بنات که نمو کند
نفع آن بمن زیاده شود و در نسخه فی از کی یعنی داخل کن در جمله آنها وَاجْعَلْ صَلَوَاتِ الْمُقَرَّبِينَ
وبگردان این عطیه مرا بلندترین اموری که بآن وصول نمایند بدرگاه تو جمعی که تقرب بدرگاه جویند
وَعَوِّضْنِي مِنْ عَفْوِي عَنْهُمْ عَفْوَكَ و در عوض آنکه من عفو کردم از آنها تقصیر برا که در حق من
کرده اند تو عفو کن تقصیرات مرا وَمِنْ دُعَائِي لَهُمْ رَحْمَتَكَ و عوض دعای خیری که من آنها را
کردم تو برمن رحمت کن حتی یَسْعَدَ كُلٌّ وَاحِدٍ مِنَّا بِفَضْلِكَ تا آنکه کار ما باسان شود و منی و معا
وعده شویم بفضل تو هر کدام از ما و آنکه بمن بدی کرد که آزار بنده من خلاص شود و گناه من
بخشیده شود وَيَحْوِيَ كُلٌّ مِنَّا بِكَ و نجات یابند هر کدام از ما و او بعطا و انعام تو اللهم و انا
عَبْدُكَ عَبْدُكَ خدایا هر بنده از بندگان تو اَوْ رَكَّ مِنِّي وَرَكَّ که رسیده است باو از جانب
من بنده یعنی آنچه تقصیری در حق او اَوْ مَسَّهُ مِنِّي نَاصِبٌ اَوْ یا رسیده باو از جانب من آزاری
اَوْ لَحِقَهُ بِي اَوْ یا رسیده باو ظلمی از من بلا واسطه یا بواسطه فَقَدْ بَهَتَهُ گویند فاته الامر
ای ذهب عنه و ذهب لازم است بمعنی رفت و چون متعدی بیاشد و گویی ذهب بحقه
باین معنی شود که برد حق او را همچنین فات زید و عمرا اگر متعدی بیک مفعول است یعنی رفت
زید از عمرو و گذشت از او و چون متعدی بمفعول ثانی بیاشد باین معنی شود که برد زید حق
عمرو را پس مراد این است که پس مردم من حق آن بنده ترا وَسَبَقَهُ بِمَظْلِمَةٍ بفتح لام چنانچه
نقل کرده جوهری و ابن قتیبه و در نسخه لمظلمة بلام و کسر لام ثانی چنانچه در قاموس است و مشهور
تر این است که این معطف تفسیری فقره سابقه است و مظلمه نام چیزی است که ظالم از انکس
بگیرد و اینکس از او طلب کند وسبقه یعنی پیش رفتم از او و چون متعدی شد مفعول ثانی بیاورد
بمظلمة باین معنی شد که پیش مردم حق او را بظلم در بدگاه آن شخص پس ماند و حق پیش رود
ناچار بحق خود نرسد و بحصل که مراد بسبق مردن ظالم باشد پیش از مظلوم که بدرگاه الهی پیشتر

رفته

رفته و در دنیا میسر نشد که رد مظلمه کند و مظلوم را راضی سازد فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْدُدْ عَنِّي
این جزا بی است و چون ای متفضل یعنی شرط است در جزا فا در آمده و اسناد این جزا بآن جمله
عطف و ارد است پس رحمت بکن بر محمد و آلش و راضی کن آن عبد مظلوم را از من حق
وَجَدَتْ بودن فعل کونیه وجد المال وجدا بفتح و کسر وجد واو یعنی مستغنی شد یعنی از غنی تو
و از مالی که تو دادی در جزا نه استغنای تو بآن مظلوم بده و از منه راضی ساز وَاوْفِ حَقَّهُ
مِنْ غِنَاكَ وحق آنها را بتمامی بده از پیش خود ثُمَّ رَقِّ مَا يُوجِبُ لَهُ و در نسخه ما یوجب حکمک
پس حفظ منه بکن از آنچه واجب میکند بسبب آن ظلم حکم تو یعنی حکم تو اینست که بسبب ظلم داخل
نار شود مرا از آن محفوظ دار چه ظلم چنانچه حق غیر است حق خدا نیز است وَخَلِّصْنِي مِمَّا يَحْكُمُ بِهِ
عَدْلُكَ و خلاص کن مرا از آنچه حکم کند بآن عدل تو فَاِنِّي قَوِيٌّ لَا تَسْتَقِلُّ بِنِقْمَتِكَ بودن سرقه و ظلم
چرا که بدرستی که قوت من نمی تواند برداشت عقاب ترا وَاِنِّي ضَعِيفٌ لَا تَسْتَهْضِضُ بِسَطْوَتِكَ بودن سرقه
و رجوع شده و بدرستی که طاقت من قیام بغضب تو نمی تواند کرد یعنی تحمل غضب تو نمی تواند
آورد فَاِنَّكَ اِنْ تَكُنْ تَجْزِي بِالْحَقِّ تَفْعَلْ پس بدرستی که تو اگر مکافات کنی مرا بآنچه حق و عدل است
هلاک می کنی مرا وَاِنْ تَكُنْ الْاَصْلُ تَغْفِرْ اِنْ بِرَحْمَتِكَ تَرْضَى و اگر رحمت خود را خلاف من بکنی
و مرا بآن احاطه تمامی محبوس و گناهکار و هلاک کنی مرا اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْتَوْهِبُكَ يَا اِلٰهِي مَا لَا يَنْقُصُكَ
هٰذَا خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو ای خدای من آنکه بخشی بمن چیزی را که نقصان نکند ترا
بخشیدن آن وَاَسْتَحْبِيكَ مَا لَا يَحْتَفِلُكَ جَدُّهُ و از تو طلب برداشت چیزی میکنم که برداشتن آن بر تو
گران نیست اَسْتَوْهِبُكَ و در نسخه و اَسْتَوْهِبُكَ یا اِلٰهِي نَفْسِي الَّتِي لَمْ تَخْلُقْهَا لِتَمْنَعَهَا مِنْ سُوءٍ و از تو
میطلبم ای خدای من نفس خود را از بدی یعنی چنانچه دیگران در محافظت از مضار محتاج اند
بمردم تو نیستی و در هیچ چیز بآن محتاج نیستی اَوْ لِتَتَطَرَّقَ اَصْلُ تَتَطَرَّقُ بِهَا اِلَى نَفْعٍ یا برای اینکار
خلق نکرده که بوسیله آن نفعی بتو برسد وَلٰكِنْ اِيجَادُ نَفْسِي مِنْهُ كَرَدِّي بِجِهَةِ اِثْبَاتِ قُدْرَتِكَ
تو بر ایجاد مثل نفس من وَلٰكِنْ اَنْتَ اِنْشَاءُ اِثْبَاتٍ لِقُدْرَتِكَ عَلَى مِثْلِهَا وَلٰكِنْ ایجاد کردی بجهة
اثبات قدرت تو بر ایجاد مثل نفس من وَاحْتِجَاجًا بِهَا عَلَى شَكْلِهَا وَبِجِهَةِ اقامت حجت بآنکه مثل این
خلق میتوانم کرد وَاسْتَوْهِبُكَ مِنْ ذُنُوبِي مَا قَدْ بَهَظَنِي حَمْلُهُ و از تو میطلبم آنکه برداری از من گناهانی

که در کثرت بهره‌اند که مرا تاب برداشت آن نیست و بهره داشتن الهی کنایه از عفو است
وَالْتَعْيِينِ بِكَ عَلَى مَا قَدْ قَضَى لِقَدْ وَاز تو میطلبم عفو بر تقصیراتی که تحقیق که مرا تمکین ساخته است
یا کردن آنها فَضَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَهَبْ نَفْسِي عَلَى ظُلْمِهَا نَفْسِي تعلق علی هبت بتضمین استیلاست
و نفسی مفعول هب یعنی بخش بمن نفس مرا در حالی که مستولی است آن نفس بر ظلم خود و حاصل آنکه ظلم
آنرا بخش یا آنکه نفسی مفعول بظلم است یعنی که ظلمی که نفس من بر من کرده است با وجود کثرت ظلم
آنرا بنفس من بخش وَكِلْ رَحْمَتَكَ بِاضْمِحْلَالِ ضُرِّي وَوَكِّلْ بکن رحمت خود را بر داشتن با من یعنی عفو کن
برحمت خود فَكَمْ قَدْ لَحِقَتْ رَحْمَتُكَ بِالْمُسِيئِينَ پس بسیار است آنکه تحقیق رسیده است رحمت تو بگناه
کاران وَكَمْ قَدْ شَمِلَ از باب فرح مروی است و از باب نصر نیز آمده است عَفْوُكَ الظَّالِمِينَ و بسیار است
آنکه تحقیق که شامل شد عفو تو بظالمان فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْنِي أُسْوَةً بضم همزه و بکسر نیز آمده
و هر دو بمعنی مقتدی است مَنْ قَدْ أَنْقَذْتَهُ بِتَجَاوُزِكَ عَنْ مَصَارِعِ الْخَاطِئِينَ پس رحمت بکن بر محمد
و آلش و بگردان مرا مقتدی و پیش رو کسی که بفضل و گذشتن او را بر خیزنده از جاهای افتادن خطا
کنندگان یعنی مشتر از او مرا و سبکی بکن و مگذار که بروی افتم و هر باکن مرا و خلصته بتوفیقک من و
رَطَاتِ جمع وَرْطَة بمعنی کوی که در زمین باشد مثل چاه و غیری و مضاف محذوف تقدیر مرش من
وقوع وطات الْمُجْرِمِينَ و مراقد و کسی بکن که بتوفیق تو خلاص کرده او را از افتادن در چاههای
گنهکاران و آن می‌افتند فَاصْبَحَ طَلِيقَ عَفْوِكَ پس آن کس که بر خاسته و خلاص گشته آزاد کرده عفو تو
شده مِنْ أَسَارِ سَخَطِكَ از بند غضب تو وَعَتِيقَ صَفْحِكَ مِنْ وَثَاقِ بفتح واو و در نسخی بکسر عدد یک آزاد شده
است از او کرده فعل جمیل و انعام تو از بند و زندان عدل تو و چون من استدعا نمودم که آمرزیده
طلیق و قدوه آن عتیق باشم پس بطریق اولی مرا طلیق و عتیق بکن اَيْ أَنْ تَفْعَلَ ذَلِكَ يَا إِلَهِي بدرستی
که اگر مرا طلیق و عتیق کنی ای خدای من تَفْعَلْ بِمَنْ لَا يَجِدُ اسْتِحْقَاقَ عُقُوبَتِكَ کرده باشی این طلیق
و عتیق بکسی که منکر استحقاق عقوبت تو نیست یعنی منزه و استحق عقوبت تو میدانم و طالبی نیستم
و طالب عفوم وَلَا يُبْرِئُ نَفْسَهُ مِنْ اسْتِحْقَاقِ عُقُوبَتِكَ و کسی که خود را بری نداند از مستوجب بودن عذاب
تو و عفو تو برای همچنین مردم است پس مرا عفو کن تَفْعَلُ ذَلِكَ يَا إِلَهِي بِمَنْ خَوَّفَكَ فَرَّ مِنْكَ أَكْثَرَ مِنْ
طَاعَةِ فِيكَ یعنی اگر مرا طلاق و عتیق کنی کرده باشی آنرا ای خدای من بکسی که خوف او از تو بیش از طاعت

تو

تو در تو بیشتر وَبِمَنْ يَأْسُهُ مِنَ النَّجَاةِ أَوْكَدُ مِنْ رَجَائِهِ لِلْخَلَاصِ و بکسی که یاس او از نجات قوی‌تر است
از امید خلاص جهت فوت و یاس و یاس منزه زیاده است از جهت طمع و رجا و چون یاس و خوف بودن
موجب نیت دفع آن کرده فرمود لِأَنَّ حَرْفَ جَرٍّ مقدر است بقرینه بل تقدیرش لِأَنْ يَكُونَ
یَأْسُهُ فَوْطًا أَوْ أَنْ يَكُونَ طَمَعُهُ أَغْرَاهُ یعنی خوف او و از آنجهت باشد که یاس بمرتبه ناامیدی رسیده
بلکه شرمنده گناه خود باشد لا آنرا موجب عقاب داند و رجای او نیز از این جهت باشد که طمع او بمرتبه
طمعی رسیده که تکیه بر آن کرده مغرور شوند و بی باکانه گناه کند و آنرا سهل داند بل لِقَلَّةِ حَسَنَاتِهِ
بَيْنَ سَيِّئَاتِهِ بلکه این خوف و جهت کمی نیکیهای او باشد میان بدیهای او وَضَعْفِ تَحَمُّلِهِ لِمَا جَرَّ عَلَيْهِ
و بجهت سستی دلایل و نقصان عذر او است در جرات بر هم کناه او وَهَاأَنَا أَنْتَ يَا إِلَهِي فَأَسْأَلُ أَنْ لَا تَفْعَلَ
بِي الْعَفْوَ يَقُولُ وَلَا يَيْأَسُ مِنْكَ الْمَرْجُوُّونَ پس تو آیا ای خدای من سزاواری که تو عفو نشوند صدیقان
که بمرتبه کمی از ایمان دارند و مقربان الهی اند چه جای دیگران که بطریق اولی باید که عفو نشوند و نیز تو
سزاواری که مایوس نشوند از تو گناهکاران لِأَنَّكَ أَنْتَ الرَّبُّ الْعَظِيمُ الَّذِي لَا يَمْنَعُ أَحَدٌ فَضْلَهُ وَلَا يَسْتَقْصِي
مَنْ أَحَدٌ حَقَّهُ عفو و مایوس نشوند برای آنکه بدرستی که تو پروردگار بزرگی آنچنان مربی که از هیچ کس
فضل و احسان منع نکند و او استیفای حق خود از هیچ کس نکند و بتمام از کسی باز نستاند پس چرا مجرمان
مایوس شوند تعالی ذِكْرُكَ عَنِ الْمُذَكُّورِينَ بلند مرتبه است ذکر تو از ذکر هر که مذکور شود وَتَقَدَّسَتْ
أَسْمَاؤُكَ عَنِ الْمُنْعُوتِينَ و پاکست نامهای تو از نامهای جمیع که نسبت نامی بآنها کرده شود و نشو
نَعْمَاؤُكَ فِي جَمِيعِ الْمَخْلُوقِينَ و منتشر شده نعمت تو در جمیع عالم که مخلوق تواند فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى ذَلِكَ
يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ پس مر تراست بر ذات و صفات و نعم تو ای پروردگار اصناف عالم

وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ إِذَا نُعِيَ إِلَيْهِ مَيِّتٌ أَوْ ذُكِرَ الْمَوْتُ

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در وقتی که خبر موت کسی داده شد
یا ذکر موت کرده شدی در نزد او اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكْفِنَا طُولَ الْأَمَلِ وَقَصِّرْهُ بِصِدْقِ
الْعَمَلِ و در نسخه الْخَبَرِ رضا یا رحمت بکن بر محمد و آلش و کفایت کن آرزوهای ما را از طول امل کوتاه
آرزوهای دراز بکنیم و کوتاه کن از ما آرزوها را بعمل صادق که با نیت خالص عمل خیر کنیم تا بر عمل
صادق غیر مشوب باحتراز عمل کنیم و از طول و خواهش هوا باز نانیم حتی لا نؤمل استتمام ساعة بعد

تا آنکه آرزو نکنیم تمام کردن ساعتی را بعد از ساعتی که در آنیم یعنی آرزوی حیاة ساعت دیگر نکنیم ولا
استیفاء یوم بعد یوم واحد وارتقام روزی بعد از این روز نباشیم و بامید بقای در روز
دیگر عمل امروز بفردا نیندازیم نه آنکه از درگاه الهی طول عمر بخواهیم ولا اقتصال نفس بنفس
و آرزو نکنیم رسیدن کسی بکسی که آنقدر بر سیم که فرزند را برا به فلانی بر سیم و نخواهیم آن ولا لحوق
قدم بقدم و نرسیدن پای بپای یعنی شخصی بشخصی و این عطف تفسیر سابقست وسلمنا
من فروره والسلامة دار عار از مغروری بطول امل وامتنان من شروره و در امن بدار عار
از بدیهای طول امل وانتصب الموت بین ایدینا نصبا و بر پا کن موت را در پیش ما نصب
کردنی بطریق علم که همیشه در نظر ما حاضر باشد ولا تجعل ذکرنا له فیتا و مکن ذکر کردن ما موت را
یکروزه در میان بلکه همیشه ما را بر یاد موت بدار واجعل لنا من صالح الاعمال عملا نستبطئ معه
المصیر الیک و توفیق بده ما را بعملی از اعمال نیک که بوسیله آن عمل توانیم رسیدن بدرگاه تو یا بعمر
آرزوی موت داشته باشیم که بخوار رحمت تو برسیم وحرص علی وشک اللحاق بک و حریص باشیم
بسبب آن عمل بر قرب لحوق بدرگاه تو حتی یکون الموت ما نشتاق الذی نانس به تا آنکه بشود موت
محل انس که بآن انس گیریم وما الفنا الذی نشتاق الیه و محل الفت ما که مشتاق آن باشیم
وخاصتنا التی نحب الدنو منها و بگزین از خاصان ما کسی را که فرزند و عیال داشته دوست داریم
نزدیکی او را فاذا اوردته علینا وانزلته بنا فاسعدنا امر از باب افعال به زاء الیه و انزلنا به فا
و ما پس وقتی که موت را بر ما وارد کنی و فرود آوری آنرا پیش ما پس سعادتمند گردان ما را بآن
موت در حالتی که او را بارت ما کرده مشتاق و با شرح و انس بدهد ما را در حالتی که قدوم نمود و یعنی چون
که مهمان نیک با نیکس نیکی برسد موت نیز سبب نیکی و حسن عاقبت ما شود ولا تشقنا بعیشنا فیه
ولا تحرمنا و در نسخه از باب تفعیل نیز بار کرده و شقی و محروم مکن ما را بمهمان شدن موت و خوار
مکن ما را بزیارت کردن موت ما را که بعذاب مبتلا شویم واجعلنا باذنک من ابواب مغفرتک لعتقاء
من مفاتیح رحمتک و بگردان موت را دری از درهای بخشش خود و کلیدهای رحمت خود را ضامنین
غیر ضائعین طائعین غیر مستکرهین و در نسخه بطیع و در نسخه مستکرین یعنی بیرون ما را در حالتی که براه
راست نورفته باشیم نه بکراه باشیم و در حالتی که مطیع تو باشیم درین موت ما کراهت دارنده

الوشک السرعة صح

ارقته ایاه فتنة وحامة الرجل اقرباؤه صح

ولا تحرمنا

باشیم

از آن ما بین غیر عاصین ولا مقصرین و در حالتی که تائب باشیم از گناهان نه گناهکار و نه مقصر گناه
که اگر احیانا تقصیر شده باشد بر آن اصرار نکرده باشیم یا ضامنین جزاء المحسنین و مستبشرین و در نسخه
مصلح عمل المذنبین ای ضامنین جزای نیکوکاران و طالب نیک ساختن عمل بدکاران

وکان من دعائه ع فی طلب التبرئة والوقایة

الحادی والاربعون

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در طلب پوشیدن تقصیرات و محافظت
از آن اللهم صل علی محمد وآله وافرش علی مهاد کرامتک خدایا رحمت بکن بر محمد و آل او و برای من
فرش کن در عهد کرم خود و اورد بی مشارع رحمتک و مرا وارد کن بر سرچشمهای رحمت خود واحللنی
بحبوحة جنتک و در آر مرا در وسط جنت خود ولا تشمت بی اعدائک و تکلیف مکن مرا بر پیشه
فرودی درگاه خود یا آنکه دایم رد برمنه منه وعلی التقدیرین مراد اینست که مرا دور مکن ولا
تخزنی و در نسخه ولا تخزنی با تحتیه منک و محروم مکن مرا از خود و بنا رسیدن بمطلب از تو ولا
تقاصنی بما اجترحت و تقاص مکن از من بسبب گناهی که کردم یعنی عوض آن عذاب مکن ولا
تناقشنی بما اکتسبت و مناقشه و نزاع مکن با من بسبب آنچه کسب کردم از معاصی ولا تبرز مکنونی
و ظاهر مکن ستر پوشیده مرا ولا تکشف مستوری و مکشا از احوال من آنچه پوشیده است و این عطف
تفسیر است ولا تعجل علی بالعقوبة و در نسخه العدل علی و عجل مکن بر من از روی انصاف
و عدالت عمل مرا بلکه بتر از روی فضل بسنج چیزی که طاقت عدالت تو نداشت ولا تنقلنی علی صروف
المکاره و جزئی و علانیه و آشکارا مکن در پیش چشمها ملائکه جزء را یعنی بر آنها احوال قبیحه مرا اظهار
مکن و کرام الکاتبین اگرچه دانسته اما در اعلان پیش حد تشنیع تام است اخف استیناف پیاپی است
و در نسخه واخف منهم ما یکون نشره علی عارا واطوعنهم ما یلحقنی منک شنارا مخفی دار از ملائکه
خود آنچه پراکنده گی او و اظهار آن بر من عیب و عار باشد و بهیچ و در هم نورد یعنی مخفی کن از ایشان
آنچه بمن برساند عیب را یعنی آنچه دانی که عیب من است آنرا ظاهر مکن شرف و در نسخه شیده شرف
درجتی برفعت آنک بلند و شریف ساز مرتبه مرا بر رضامندی خود از منه راضی شو و بنه مرتبه
کن مرا و انحل کرامتی بغفرانک و کامل کن احسان خود را بر من بسبب بخشش تو مرا وانظمنی فی اهل
الیمین و مرا در رشته اصحاب راست که ناجیانند بکش و در سلک انها منتظم ساز و وجهنی فی مناسک

ارقته ایاه فتنة وحامة الرجل اقرباؤه صح

الأمنين و بفرست مرا بر بهاهای جاهلی که در امن اند بفضل تو از سوء عاقبت و اجعلنی فی نور
الفائزین و داخل کن مرا در فوج جمعی که بمطلب رسیده اند و اعمرنی فی مجالس الصالحین و معمور
بکن بمن مجلسهای نیکو کاران را یعنی توفیق صلاح تام بده ای رب العالمین

الثانی والاربعون

وکان من دعائه علیه السلام عند ختم القرآن

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در نزد ختم کردن قرآن اللهم
انک انزلت علی ختم کتابک خدایا بدرستی که تو مرا مدد کردی بر خواندن تمام کتاب خود
الذی انزلته نورا آنچنان کتابی که نازل کرده آنرا در حالتی که آن کتاب نور است که بآن هدایت
یابند مؤمنان چنانچه بر آتش راه یابند روشنگان و جعلته مهیمنا علی کل کتاب انزلته و گردانیدی
این کتاب را حافظ هر کتابی که فرو فرستاده چه قرآن مجید مشتمل است بر جمیع آنچه در سایر کتب
الهی است و فضلته علی کل حدیث قصصته و تفضیل دادی آنرا بر هر سخنی که بیان کردی بآن
یعنی بر جمیع کتب و فرقانا حاصل از فیر فضلته فرقت به بین خلقک و محرمک صفت کاشف
فرقان است یعنی در حالی که این کتاب فرقان است آنچنان که فرق کرده بآن میان حلال و حرام
تو و قرآنا اعربت به عن شرائع احکامک و در حالتی که این کتاب قرآنست مقرر و است
و هر کس بخواند آنچنان قرآنی که اظهار کرده بآن هر چه از احکام خود را معین و مقرر ساخته
از حلال و حرام و کتابا فصلته لعبادک تفصیلا احکامک و در حالی که این کتاب آنچنان کتا
بیست که تفصیل و تبیین آن کرده تفصیل کردنی موافق ارادهٔ خود و وحیا انزلته علی نبیک محمد
صلواتک علیه و آله تنزیلا و در حالی که این کتاب وحی بود که بوسیلهٔ جبرئیل نازل کردی آن وحی را
بر نبی خود محمد صلی الله علیه و آله که رحمتهای تو باد بر آن سرور و آلش و نازل کردی چنانچه خواستی
و جعلته نورا اهتدی به من ظلم الضلالة و الجهالة باتباعه و گردانیدی آن کتاب را بمنزلهٔ نوری
که به تبعیت آن راه راست یابیم و از ظلمت گمراهی و جهل نجات یابیم و شفاء من ظن الصحت
بفهم بودن فرس و در نسخهٔ شفیه فلس و اول اصح است یعنی معرفت قلبیه التصدیق اضافه
بیانی است الی استتابه متعلق بالمصنف بتخفیف توبه و گردانیدی آنرا شفا دهنده کسی که گمان
کرد در حالی که متوجه شده بشنیدن آن کتاب بمعرفت تصدیقی یعنی هر که بشنود آنرا بطریق تصدیق

کند

کند شفا دهد او را از ضلالت و میزان قسط لا یحیف عن الحق تنصیص میل لسانه و گردانیدی
این کتاب را ترازوی عدالت که ظلم نکند و میل از حق ننماید زبان آن ترازو و نورا بهتی و گردانیدی
او را نوری که بآن هدایت یابند لا یطفأ از باب علم گویند طفت النار یعنی زبانهٔ او بر طرف
گشت و خاموش شد و فرو نشست و چون بتنصیص معنی ذبابت متعلق شد باو عن الشاهدین
هر آنکه فاعل لا یطفأ بصیغهٔ معلوم چه او لازم است و در نسخهٔ بصیغهٔ مجهول پس بر آنکه ذبابت
فاعل باشد تشبیه داده هر آنرا بزبانهٔ آتش و لا یطفأ تخییل است یعنی آنچنان نوری که بر آن او
بمنزلهٔ زبانهٔ آتش است که فرو نمی نشیند و یهدی بودن فرس بجانب لا یضل من امه یعنی قصد قصد
یعنی استقامت طریق و اضافه بسوی سنته بعد از تجریه است و در نسخهٔ بصیغهٔ جمع و قصد
مصدر است یعنی فاعل و اضافه صفت بموصوف است و قصد بمعنی امتحان نیز آمده پس اضافه
بادنی ملابسه باشد یعنی علی سنته یعنی گردانید قرآن را نشان نجات که گرد او نشود و هر که قصد
طریق مستقیم او کند یا هر که قصد امتحان در طریق او کند و لا تنال ایدی الهلکات من تعلق
بعروة عصمته و مرسد و منتهای انواع هلاک بآنکسی که دست زده باشد بحلقهٔ عصمت آن
کتاب اللهم و اذا قمت فاذا قمت المعونة علی تلاوته خدایا پس چون اعانت
ما کردی بر خواندن این کتاب و سهلت جوامع السنتنا اضافه صفت بموصوف تحسین
بیان کن و نرم کن زبانهای سخت ما را بخوبی عبارت او چه هرگاه عبارت سلیس و فصیح باشد
زبان بتکلم آن خوب جاری شود فاجعلنا ممن یرعاه حق رعایته پس بگردان ما را از جمله جماعتی
که رعایت قرآن کنند چنانچه حق رعایت اوست یعنی عمل بآن بکنند و یدین بالقسط و یسلم
لحکمه و در نسخهٔ لحکم آیاته و خضوع نماید و عمل کند و اطاعت تو کند بآن اعتقاد و تسلیم نماید مضمون
آیاتی را که احتمال معنی دیگر نداشته باشد و منسوخ نباشد و یفزع الی اقراره بمتشابهه و التجا برد
بسوی اقرار بآنچه از آیات قرآن متشابه باشد که محتمل معانی متعدده اند که سامع را اشتباه شود
یا منسوخ پس بآن اقرار نمایند که کلام حق تعالی است اگرچه مراد مفهوم نیست و موضحات
بصیغهٔ مفعول و اضافه بسوی مبتدا به بیانیه است و در نسخهٔ مشیده بصیغهٔ فاعل اقرار کنیم
بآیات متشابه و اضح او ظاهر کننده او یعنی بهمه اقرار کنیم خواه بمتشابه و خواه بمحکم ظاهر کننده

او یعنی بهم اقرار کنیم مخصوص بحکم آنرا اللهم انک انزلته علی نبیک محمد صلی الله علیه وآله مجملا
خدایا بدرستی که تو بر پیغمبر خود که محمد است که رحمت تو بر وی باد و بر آلش نازل کرده قرآن را بر
سبیل اجمال چه تفصیل آن از احادیث معلوم شود والهمنا علمه کما علمته وعلم ساخته پیغمبر
خود را بدانستن تفصیل تمام امور عجیبه که در قرآن مندرج است و در نسخه شبیه مکملا مفصلا
ورثتنا علمه مفسرا او ما را وارث علم او کردی در حالتی که تفسیر و بیان کرده شده و منقول از پیغمبر ص
وفضلتنا علی من جهل علمه و فضل دادی ما را بر کسی که جاهل بود بتفسیر قرآن و قویتنا علیه
ترقیا فوق من لم یطلق حمله و تقویت دادی ما را بدانستن آن بر آن جاهل تا بلند کنی درجه
ما را بر کسی که طاقت برداشت معانی قرآن نداشت و جاهل ماند اللهم فکما جعلت قلوبنا
له متعلقا است بقولش حمله و عرفتنا به حسن شرفه و منزلته خدایا پس چنانچه دلهای
ما را حامل قرآن کرده و برحمت خود شناسانده بشرف و فضل قرآن را فصل علی محمد المخصوص
بجلیل الآلاء الخزان له پس رحمت بکن بر محمدی که خوب خواند قرآن را بر منبر و تبلیغ آن را
بر وجه لایق نمود و بر آلش نیز رحمت کن که خزینه دار ان قرآنند که معانی آن را آنها
میدانند واجعلنا ممن یعترف بانه من عندک و بگردان ما را از جمله جمعی که اعتراف کنند
بآنکه قرآن از نزد تو نازل شده و افراد ضمیر معترف بلاحظ افراد لفظ من است حق لا
یعارضنا و در نسخه لا یعرضنا الشک فی تصدیقه تا آنکه شک ممانعت نکند ما را در تصدیق
بآنکه قرآن من عند الله است یا این چنین شک بهم نرسد تا ما را مکدر و مانع نشود ولا یخلجنا
الزیغ عن قصد طریقه و خلجان نکند در دل ما میل از راه مستقیم قرآن اللهم صل علی محمد وآله
واجعلنا ممن یتبعه و یهتدی خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و بگردان ما را از جمله جماعتی که چنگ
زده اند بریسمان قرآن که دست بآن زده بمرتبه رفیعه برسند و افراد این ضمیر و ضمایر آتیه همه
بلاحظ لفظ من است و یأوی من المتشابهات بتضمین تخوف الی خزنه متقلد بودن منزل یعنی
از تخوف غلط کردن در متشابهات قرآن مأوی و منزل کنند و ساکن شوند در موضع مستحکم
قرآنی که بمنزله قلعه است و محل التجا ترسندگان است فلا هر امراد بآن محرز محکمات قرآنی
باشد که هر کس آن محل کند به برکت آن تخوفش در متشابهات محفوظ ماند ویسکن فی ظل جانبه

اکمال

المعقل الملجأ

وساکن

وساکن شوند در سایه بازوی قرآن و یهتدی بعضوه اجنابه و هدایت یابند بروشنی صبح قرآن
ویقتدی بتبلیجه و در نسخه شبیه بتلیج استنارته واقتدا کنند بوضوح و روشنی قرآن ویستضیئ
بضیائه و روشن کنند خانه خود را بچراغ قرآنی ولا یلتمس الهدی فی غیره و طلب نکنند
هدایت که از غیر قرآن باشد اللهم وکما و در نسخه فکما نصبت به محمدا و در نسخه صلی الله علیه وآله
علما للملة لائذ علیک خدایا چنانچه برپا کردی محمد را و او را علم کردی برای راهنمائی بسوی تو
بوسیله قرآن که بامجاز خود داشات نبوت کرد آن سرور را علم اعتبار کرد چنانچه بدیدن
علم مردم هدایت یافته بسردار لشکر برسند همچنین بتصدیق آن سرور را راه حق بخدا برسند
والاهتداء بآله و در نسخه علیهم السلام سبل الرضا و در نسخه الوصول الیک و واضح ساختی
بآلش راههای راههای تو که بآن راه برضای تو برسند یعنی هر کس بآن راه رود تو از او
راضی شوی فصل علی محمد وآله واجعل القرآن وسیلة لنا الی شرف منازل الکرامة یعنی چنانچه
نصب انتهاج کردی پس اینهم بکن که رحمت بکنی بر محمد و آلش و قرآن را وسیله ما کن که برسانند
ما را بشریفترین منازل کرامت در بهشت وسبل تعرج فیه الی محل السلامة و قرآن را نردبانی
بکن که بوسیله آن عروج کنیم بمحل سلامتی که بهشت است و سببا و سبب هر امری چیزیست
که بواسطه آن چیز برسند بآن امر بخزی بصیغه مجهول و در نسخه به النجاة مفعول ثانی بخزی
فی عرصة القیمة و بگردان قرآن را سبب آنکه جزا داده شویم بنجات در میدان قیامت و
ذریعة نتقدم بها علی نعیم دار المقامة و وسیله که بآن وسیله قدوم کنیم بر نعمتهای خانه که جای
مقام است یعنی بهشت اللهم فصل علی محمد وآله واحطط بالقرآن عنا ثقل الاوزار
خدایا رحمت کن بر محمد و آلش و بینداز از ما بارکناهان را و هب لنا حسن شمائل الابرار
و ببخش ما را نیکی خصلتهای نیکان واقف و در نسخه واتبع بنا آثار الذین قاموا لک بآناء
اللیل واطراف النهار و ما را تابع آثار جماعتی بکن که قیام بقرآن نمودند از برای تو در ساعات
شب و اطراف روز یعنی صباح و شام حتی نطهر بما من کل دنس تطهیره تا آنکه پاک سازی
ما را از هر چه چرکی پاک کردن قرآن یعنی قرآن را سبب پاکی ما کن وتقفو بنا آثار الذین استضاءوا
بنوره و ما را تابع آثار جمعی کن که طلب روشنی کردند بنور قرآن ولم یصمهم بکبریم و در نسخه

البلوج الاشراق صح
اسفر الصبح ای اضاء ما بلج ص

الدلالة مشتق کالهم لزوم

الشمل کل بشمل ص

قعودت اثره اتبعته ما ص

بضم میم الامل عن العمل فیقطعهم بنصب عین در جواب نفی بخدع مغرور و غافل نساخت
آنها را از آرزوی عمل کردن تا آنکه طول امل کند و مانع شود آنها را از بندگی و بازی دهد بخدعهای
و مکرهای خود و مغرور سازد یعنی ما را تابع جمعی مکن که از حیلهای طول امل بازی نخورند و مغرور
نشوند و عمل کنند اللهم صل علی محمد و آله و اجعل القرآن لنا فی ظلم اللیالی مونسا خدایا رحمت
کن بر محمد و آلش و بگردان قرآن را برای ما در تاریکی های شبها انس و همدم و من شر غاسق
الشیطان و در شر شیاطین و خطرات الوساوس حارسا و بگردان قرآن را حارس و حافظ
ما از انواع افساد شیطان و از خطرات بد که در دل ما اندازد و لا قدما عن نقلها الی المعاصی
جابسا و بگردان قرآن را حبس کننده قدمهای ما از نقل و حرکت کردن بسوی گناهان و لا لسننا
عن الخوض فی الباطل مزجرا کلمه ما زاید است برای مبالغه و تحسین کلام آنچه مزجر
و بگردان قرآن را آنکه سازنده زبانهای ما از دخول در سخنان باطل یا هیچ آفتی یعنی به بیماری
گنگی مکن بلکه حفظ کن از تکلم بکلام بد و لجوارحنا عن اقتراف الآثام زاجرا و بکن قرآن را
زاجر و منع کننده جمیع اعضای ما از کردن گناهان و لما طوت الغفلة عنا من تصفح الاعتبار
ناشرا و بکن قرآن را پراکنده کننده و گشاینده آنچه غفلت آنرا در هم نوردیده و پیچیده است
و مخفی کرده از نظر ما و از این غافل ساخته که آن تتبع عبرت گرفتن است یعنی می باید که ما تفحص
و تتبع امورها کنیم که موجب عبرت ما باشد و غفلت ما از تفحص آن باز داشته و در نظر ما آنها را
پیچیده و مخفی ساخته خدایا تو آن مخفیات را بر برکت قرآن پراکنده کن و از آنها عبور کرده بی تحقیق
بر ما حتی یوصل الی قلوبنا فهمها بوزن فلس و فرس تحقیقها و اجرا امثاله اضافه صفت
بموصوف التی ضعفت الجبال الرواسی علی صلابتها عن احتمالها تا آنکه برسانی بدلهای ما فهمیدن
معانی را که در قرآن مجید مندرجست یعنی بفهمانی آن عجایب را و مثلهای قرآنی که زاجر و منع کننده اند
از آنچه نباید کرد آنچنان عجایب امثالی که کوهها که استوار افتاده اند و قوی اند بآن همه صلابت
ضعیف اند بر داشت آن عجایب امثال آن اللهم صل علی محمد و آله و ادم بالقرآن صلاح ظاهرنا
خدایا رحمت کن بر محمد و آلش و بوسیله قرآن همیشه ظاهر ما را بصلاح آراسته دار و اقمع
خطرات الوساوس عن صفحة ضمائرنا و بوسیله قرآن میان دلهای ما و میان خطرات بد حجاب

بکن

بکن کردانیدن ما بصحت بماند و بفکرهای باطل بنشد و انقیاد کن و در نسخه بعضی پرده بر کن
قلوبنا و صلاح ثوب آورنا و بشوی بر برکت قرآن چرک دلهای ما را و صلاح جامهای گناهان ما را و انقع
به منشر امورنا و جمع بکن بوسیله قرآن مجید احوال پراکنده ما را و ارو به فی موقف العرض
علیک ظمأ هواجرنا و دور کن از ما بوسیله قرآن مجید در جائی عرض اعمال بندگان بر تو یعنی
در عرصات قیامت تشنگی هوای گرم نیمروز را و اکسنا به حلل الامان یوم الفزع الاکبر فی
نشورنا و بپوشان ما را به برکت قرآن حلهای امن از عذاب را در روز خوف بزرگتر یعنی روز قیامت
در وقت بر آوردن ما از قبور و زنده کردن ما اللهم صل علی محمد و آله و اجیرنا بالقرآن من شتات من کر
الاخلاق خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و درست کن و به بند به برکت قرآن رخنه ما که در اخلاق
ما شده و از ما داری که بسبب فقیری است پس اضافه باد بملابسه است نه یعنی رفع اخلاق و شق
الیناه رخد العیش و خصب بوزن جعفر چنانچه در نسخه شهید است سعة الارزاق و رانده باد
بسوی ما به برکت قرآن معیشت خوب فراخ و فراوانی رزقها و جنبنا به الضرائب المذمومة و دور
در نسخه و مذام الاخلاق و دور دار از ما به برکت قرآن طبایع بد و صفات مذموم را و اخلاق
دنیه را و اعصمنا به من هوة الکفر و دواعی النفاق و حفظ کن ما را بوسیله قرآن مجید از گودی
کفر و از امورها که بنفاق برساند و بآن دعوت کند یا از امورها که نفاق بآنها داعی شود حتی یکون
لنا فی القیمة الی رضوانک و جنانک قائدا تا آنکه باشد قرآن در قیامت برای ما قاید که راننده برساند
برضای تو از بهشتهای تو و لنا فی الدنیا من سخطک بوزن قفل و در نسخه بوزن فرس و تعدی
حدودک زاجرا و در نسخه طارد او باشد برای ما در دنیا مانع از غضب تو و از تجاوز نمودن
ما از حدود شریعت تو و لنا متعلق است بیکون و در نسخه لنا پس متعلق است بشاهدا عندک
صفة ما بجلیل حلاله متعلق است بشاهدا و مراد بجلیل اعتقاد بجلیت است و الا آنچه خدا حلال
کرده و بنده را در حلیت آن چه دخل و همچنین تحریم حرامه شاهدا تا آنکه باشد قرآن در نزد
آنچه نزد تست از احکام حلال و حرام گواه ما یعنی گواهی دهند بآنکه ما اعتقاد کردیم بحلیت آنچه
در قرآن حلال است و بحرمت آنچه در قرآن حرام است اللهم صل علی محمد و آله و ارزقنا
عند الموت علی الفطرة کرب الفراق خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و بگردان قرآن نزد

موت آسان کن بر ما محنت پیش رفتن را که پیش از جمعی دیگر قبض روح ما شود وجهد الانین
و آسان کن منقت گریه و ناله و زاری وقت موت را و ترادف الحشاج جمع حشرجه بمعنی
غرغره که وقت خروج روح میشود و آسان کن پی در پی شدن غرغره ها اذا بلغت التراقی
جمع ترقوه بمعنی استخوانی که در گردن و حلق است و وقتی که قطع علاقه نفس از ما تحت گردن شود
و لمؤه دیگر از باقی نیز قطع شود چه اکثر اینچنین است که حس و حرکت از اسافل بر رود و در بر و گردن
اثر حیوة ظاهر میشود وقیل من راق و گفته شود که کیست افسون کننده که از موت خود را خلاص کند
و تجلی تلک الموت لبعضنا من حجب الغیوب و ظاهر شود مر از بعضی که فرشته است موکل برای
قبض نفوس از پردهای غیبها و رماها من قوس المنایا بسهم و حشیة الفراق و تیر اندازی کرد
برای نفوس از کمان منیتها و موتها به تیرهای وحشت جدائی از خویشان و دوستان و داف
لها من ذعاف مرارة الموت کاسا مسمومة المذاق یعنی از برای نفس زهر موت را تیز کرده
و تلخی و تندی و شوری موت را حل کرده کاسه پر زهر آلود کرده که مزه زهر دارد و دنیا
الی الآخرة رحیلة الانطلاق و نزدیک است رحلت کردن ما و رفتن بسوی آخرت و صارت الافلاک
قدیمة فی الاعناق و گشته فلکها شبیه مثل غلها در گردنها و کانت القبور هی المأوی الی میقات
یوم التلاق و گشته قبرها جای بودن ما تا وقت معین که روز ملاقات یکدیگر است
در قیامت یا روز ملاقات اهل زمین است با اهل سموات یا روز ملاقات با جزای
الهی است در حشر اللهم صل علی محمد و آله و بارک لنا فی حلول دار البلی خدایا رحمت بر محمد و
آلش و برکت بکن برای ما در حلول بخانه که در آن خانه کهنگی و پوسیدن ابدان است
یعنی در قبر عذاب مکن و آنرا روضه از جنت بکن و طول الاقامة بضم میم اولی پس اطباق
الثری و در کثرت بودن میان طبقات خاک تا روز نشر و برکت نیز در این رحمت
و اجعل القبور بعد فراق الدنیا خیر مضاجع لنا و بگردان گورها را بعد از جدائی دنیا بهترین
خانهای ما را که از روضه جنت باشد و افسح بجای مهد لنا برای ما و ضیق بورانا و جرابوه
قیس علامة جمع لحد است احداث فراخی کن برای ما در لحد خود در لحدهای ما و لا
تفضحنا فی الحاضرین القیمة اضافه پانیست بمعنی بقیات الامینا و تفضیح در سوا مکن ما را بکن ان

بالفتح ترقوه عند الموت و ترد
الحشرجة
والنفس
تراقی جمع ترقوه و هی العظم الذی بین نقرة
النحر والعاتق ؟

بسهم نس

مذاق ای جلول او مسموق ص
الاناء الزعاق المالح ص
زعفر زعفرانی قتله بکاز و سم زعاف و الموت زعاف
الزعاف کمزراب السم ق

فی الاعناق
بالاضافة
ای الاعناق ص

عظیمه

عظیمه ما که موجب هلاکی ما اند در روز قیامتی که حاضر است و مخفی نخواهد بود یا آنکه چون
همه مردم در او حاضر شوند او را حاضر گفته مجازا یا حاضر اسم جنس است و اضافه بمعنی فی مثل
ضرب الیوم یعنی در میان جمعی که در روز قیامت حاضر شوند و احتمال بعید دارد که لفظ
حاضر سابق و اسقاط یا سهو کاتب است وارحم بالقرآن فی موقف العرض علیک و ذل
مقامنا یعنی برکت قرآن عظیم و رحمتی که مردم بسیار ایستاده که کرده عرض اعمال بندگان
بر تو کند آنجا و رحم کن بر خواری ایستادن ما و ثبت به قدم الاضطراب جسرجهنم یوم المجاز
علیها زلل اقدامنا و ثابت بدار پایهای ما را از لغزش برکت قرآن مجید نزد اضطراب
مردم در روزی که بگذرند هر پل صراط که پلی است بالای دوزخ کشیده از موی باریکتر و از
شمشیر تیزتر پس تعلق ثبت بزلل مجاز است و مراد ثبات اقدام است از زلل نه ثبات
زلل و در نسخ و نور قبل البعث سدف قبورنا و البسنا به حلل الامان یوم الفزع روز دفن
در قیامت بقرینه نا قبورنا اگر چه سابق مراد قیامت بود بقرینه نشورنا والله اعلم
و نجنا به من کل کرب یوم القیمة و نجات بده ما را از هر محنتی در روز قیامت و شدائد
اهوال یوم الطامة و از شدتهای هولهای در روز قیامت که غالب است بر همه چیز چه طم
بمعنی غلبه و کثرت است و بیض وجوهنا یوم تسود وجوه الظلمة یوم الحسرة والندامة و سفید
و روشن کن روهای ما را در روزی که سیاه شود روهای ظالمان در آن روز که حسرت خورند
و پشیمان شوند کفار و فساق و اجعل لنا فی صدور المؤمنین ودا و بکن برای ما در سینهای
مؤمنان محبت را که مؤمنان ما را دوست دارند ولا تجعل الحیوة علینا نکدا و بر ما تنگ
و غلس و مکن حیوة را بر ما مشکل و مشوم که عاقبت او عقاب باشد اللهم صل علی محمد و آل محمد عبدک
و رسولک کما بلغ رسالتک خدایا رحمت بکن بر محمد که بنده خاص و رسول برگزیده تست و تبلیغ
چنانچه او رسانید بخلق رسالت را یا مرک و نصح لعبادک و اظهار حکم تو کرد با تمام و وضوح
و نصیحت بندگان تو کرد با کمال وجوه اللهم اجعل نبینا صلواتک علیه و علی آله یوم القیمة
اقرب النبیین منک مجلسا خدایا بفرما ما را که رحمتهای تو باد بر او و بر آلش در روز قیامت
لیکن نزدیکتر و مقرب ترین انبیا از مجلس تو و مراد قرب معنویست و اکفهم منک شفاعة

الجسر بالفتح الزبر یعلو قا
سوف ، شق ق
سوف الزرة قناة الشق جانب الفم ص

الطامة الکبری ای القیمة ای تعظم علی کل
شیء ای تغلب علیه عربی

اللهم صل علی محمد و آله و بارک لنا
فی الحسن مدة ح

نکد علیهم الشیء ص

وصدح ؟
بالصاد مهملة بالحاء المهملة
بجهاد ص

و نیز بکن پیغمبر ما را قادرترین پیغمبران بر شفاعت عاصیان پیش تو باذن تو و اعظم عندک
قدرا و اوجههم عندک جاها و بزرگ‌تر در نزد تو از روی قدر و منزلت و شریفتر از همه نزد تو
از روی جاه اللهم صل علی محمد و آل محمد و در نسخه و آله و شرف بنیانه خدایا رحمت بکن بر محمد
و آل او و بلند بکن پایه او را و عظیم بر آن و ثقل میزانه و ثقل میزانه و بزرگ کن دلیل حجت
او را بر خلق و میزان اعمال او را بسنگین سازد و قبول کن شفاعت او را در حق عاصیان
و قرب وسیلته و نزدیک کن بخود درجه و منزلت و رتبه او را و بیض وجهه و روشن گردان و اتمم
درجته و سفید کن روی او را و تمام کن نور او را و بلند کن درجه و مرتبه او را و احینا علی
سنته و زنده بدار ما را بر طریق مسلوک او و توفنا علی ملته و در نسخه طریقه و بمیران ما را بر دین
او و خذ بنا منهاجه و بگیر ما طریقه او را چنانچه گویند برای ما این راه پیش گیر یعنی ما را بر منهاج
او بدار و اسلک بنا سبیله و به بر ما را براه او و اجعلنا من اهل طاعته و احشرنا فی زمرته و بگردان ما را
از جمعی که اطاعت امر او کردند و جمع کن ما را روز قیامت در زمره و جماعت او و اوردنا
حوضه و اسقنا بکاسه و وارد کن ما را بر حوض کوثر که بآن سرور تعلق دارد و بچشان ما را
بکاسه که آن سرور رخصت دهد که بآن کاسه آب دهند و صل اللهم علی محمد و آله صلوة تفلح
بها افضل ما یامل من خیرک و فضلک و کرامتک و رحمت بکن خدایا بر محمد و آل او آنچنان
رحمتی که برهانی المرور السبب آن رحمت بهترین آنچه او آرزوی آن دارد از خیر و فضل
و انعام تو آنکه ذو رحمة واسعة و فضل کریم بدرستی که تو صاحب رحمت شامله و فضلی که آن
فضل عزیز و کریم است اللهم اجزه بما بلغ عن رسالاتک و ادی من ایاتک خدایا بجزا بده او را
در مقابل آنکه تبلیغ رسالتهای تو کرد و رسانید و آیات ترا از قرآن مجید و نصح لعبادک و جاهد
فی سبیلک و نصیحت بندگان تو کرد و جهاد با کفار کرد در راه تو یعنی بجهة اعلای حکم تو افضل
مفعول ثانی اجزه است یا صفة مفعول مطلق محذوف تقدیرش جزاء افضل ما جزیت ما
مصدریه است یا موصوله و عاید محذوف است یعنی به احد ابنائک المقربین و انبیائک
المرسلین المصطفین آنچنان جزای بده که بهترین جزاهای بشر که بکسی داده از ملائکه مقرب
و پیغمبران مرسل برگزیده و السلام علیه و علی آله الطیبین الطاهرین و رحمة الله و برکاته

طریقه

و از همه جا بدیها سلامتی باد بر آن سرور انبیا و بر آل او که نیک اند و پاکانند از عیوب و گناه و نجس
رحمت الهی و برکات نیز بر ایشان باد منقولست از شهید که چون ترا حاجتی باشد ختم قرآن بکن
بعد از نماز صبح و مصحف بسر دو دست بگیر و بگشا اوراق آنرا از اول تا آخر و دستهارا هر قدر
که توانی بلند کن و بگوی اللهم انی اتوجه الیک بالقرآن العظیم من خاتمه الی حامده
بمحمد و فیه اسمک الاکبر و کلماتک التامات کلها و اسئلک بما فیه مما تخاف
و ترجو یا سامع کل صوت و یا بارئ النفوس بعد الموت یا من لا تغشاه الظلمات
و لا تشبه علیه الاصوات اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعطی محمدا و آل محمد
افضل ما سئلت له و افضل ما انت مسئول له یا ذا الجلال و الاکرام و ان تغفر و ترحمنی

وکان من دعائه ع و ترزقنی الجنة اذا نظر الی الهلال

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در وقتی که نظر بهلال کردی یا دیدی نورا
تازه شب هلال گویند و بعد از آن تکبیر گویند ابن بابویه در کتاب هدایه از صادق آل محمد علیه السلام
نقل کرده که چون به بینی هلال را در مضاعفه با انگشت اشاره باو بکن بلکه استقبال قبله کرده هر دو دست
بسوی آسمان بر داشته مخاطب به هلال کرده بگوی ربی و ربک الله رب العالمین اللهم اهله
علینا بالامن و الایمان و السلامة و الاسلام و العافیة الی ما تحب و ترضی اللهم بارک لنا
فی شهرنا هذا و ارزقنا منفعته و خیره و اصرف عنا ضرره و شره و بلاءه و فتنته ایها الخلق
المطیع الدائب و در نسخه الدائم السریع ای مخلوقی که مطیع امر الهی و بندگی کننده و الکب کننده
و شتاب کننده و در آنچه مولای المتردد فی منازل التقدیر تردد کننده در سیر و حرکت منزلی
که براه او اندازه کرده شده و فلک با منازل آن قسمت کرده شده مطابق کریمه و القمر قدرناه
منازل که قمر هر روزی در منزلی باشد مثل مسافر آن المتصرف فی فلک التدبیر تصرف کننده
در ما تحت فلک خود یا بودن خود در فلک اول که فلک تدبیر است چه قمر در فلک اول بود و تدبیر
عنصریات کند امنت بمن نور بک الظلم ایمان آوردم بکسی که نور را نی و روشن کرده بتو
ظلمتها را و این کنایه است از تبدیل ظلمت بنور و اطلع بک البهم و واضح کرده بتو آنچه
مخفی و غیر ظاهر بود و جعلک آیة من آیاتک ملکه و گردانیده ترا علامتی از علامتهای ملک خود و علامتی من

الثالث والاربعون

اهلال الهلال و الاشارة الی الهلال

دائب علی جد و تعب

علامات سلطانیه و نشانه از نشانهای پادشاهی تو و این عطف تفسیر سابق است و
اعتنک بالیل بالاوقات والتصرف واستعمال تو در خدمت تو و مکرده بنیاد و بکی که آنهم نوعی
از خدمت و اطاعت الهی است والظلمة والافول والانارة والکسوف والطلوع و غروب
و روشنی و گرفتگی و اگر چه اکثر استعمال کسوف در گرفتن شمس است لیکن قمر را نیز میگویند
و اکثر آنرا خسوف گویند فی کل ذلک انت ضمیر راجع است بکل منه متعلق و الی ارادته مرجع
یعنی مراد الت چه مصدر بمعنی مفعولست در جمیع آنچه مذکور شد تو الکی را مطیع و بسوی مراد
سرعت کننده سبحانه ما اعجب تدبیرک فی امرک منزه می دانم خدا را از همه عیب چه عجیبست
آن تدبیری که حق تعالی کرده است در کار تو ای هلال والطف ما اصنع فی شانک و چه لطیف است
آنچه حق تعالی کرده است در باب تو جعلت مفتاح شهر حادث لامر کردانیده است
تو را حق تعالی کلید ماه نو از برای کار تو فاسئل الله ربی و ربک و خالقی و خالقک و مقدری و
مقدرک و مصوری و مصورک پس سوال میکنم از خدای که پروردگار منست و تست و خلق کننده
منست و تست و اندازه کننده منست و تست و تقدیر کننده و صورت دهنده منست و تست ان یصلی
مفعول ثانی اسئل علی محمد و آله و ان یجعلک هلال برکة لا تمحقها الایام یعنی میطلبم اینکه رحمت
کند بر محمد و آل او و بکند ترا هلالی که بوسیله تو برکت در کار ما شود آنچنان برکتی که محو و ابطال
آن نتوان کرد روزگار و ظهارة لا تدنسها الایام و بکرداند ترا هلالی پاکی که کناهان ما را چرکین
نکند یعنی حق تعالی ما را درین ماه خود محافظت نماید از کناهان هلالا امنا من الافات و سلامة
من السیئات و بکرداند ترا بامن که درین سی روز که تعلق بتو دارد ما را در امن باشیم از بلیات
و سلامت و ایمن از کناهان هلال سعد لا نحس فیه و بکرداند ترا هلال سعادتی که هیچ نحوستی در و
نباشد و یمن لا نکد معه و هلال برکتی و یمنی که هیچ قسم شامتی با او نباشد و یسر لا یمازجه عسر
و هلال آسانی که ممزوج نباشد بآن تنگی و اشکال و خیر لا یشوبه شر و هلال خوبی که شایبه شرور
نباشد هلالا امن و ایمان و نعمة و احسان و سلامة و اسلام و بکرداند ترا هلال امن و ایمان
و نعمت و احسان و سلامتی و مسلمانی اللهم صل علی محمد و آله و اجعلنا من ارضی یعنی فاعل
یا مفعول من طلع علیه خدایا رحمت بکن بر محمد و آل او و بکردان ما را از جمله راضی ترین جماعتی

المهنة الخدمة و استعمال
ای استعمال نوعی عبرتی

حادث م

که این هلال بر آنها طلوع کرده و مراد رضا بقضای الهی است یا مراد این است که بکردان ما را
از جمله کسانی که تو از آنها راضی تری و ازکی من نظر الیه و اسعد من تعبد لک غیره و بکردان ما را از جمله
پاکترین کسانی که نظر باین هلال کرده اند و سعادتمندترین کسانی که بندگی تو کرده اند در این ماه و ضمیر
الیه راجع است بسوی ماه یعنی سی و ز پس در این کلام شبه استخدام است و وفقنا فیه للتوبة
و اعصمنا فیه من الحوبة و توفیق بده ما را در این ماه از برای توبه کردن و محفوظ دار ما را در این ماه
از همکناه و احتیاج بمخلوق و احفظنا و در نسوفیه من مباشرة معصیتک و محفوظ بدار ما را از
کردن کناهی که تو آنرا منع کردی بما و اوزعنا فیه شکر نعمتک و ملهم ساز ما را در این ماه بشکر کردن
نعمت تو و البسنا فیه جنن العافیة و بپوشان ما را در این ماه سپرهای عافیت و اتم علینا باستکمال
طاعتک فیه المثبة مفعول اتم و تمام کن بر ما منت و انعام خود را بکامل کردن طاعت تو در این ماه
یعنی توفیق بده با کمال طاعت و باین توفیق دادن منت را بر ما تمام کن انک المنان الحمید بدرستی
که تو بسیار انعام کننده که عم ممنون تواند و ستایش تو کنند و صلی الله علی محمد و آله الطیبین
الطاهرین و رحمت خدا باد بر آن سرور و آل او که نیک اند و پاک اند

حسن س

دعاء من دعائه ع اذا دخل شهر رمضان

و از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام وقتی که داخل شدی در ماه رمضان
الحمد لله الذی هدینا لهذه و جعلنا من اهله شکر و سپاس و ستایش مر خدایرا که ما را
بخود راه نمود و کردانید ما را از اهل این ماه که اگر توفیق نمی داد کی ما را می کردیم لنکون له اهلا
من الشاکرین و نجزینا علی ذلک جزاء المحسنین تا آنکه شکر احسان او کرده داخل شاکران
شویم و تا آنکه جزا دهد بما بر آن جزای احسان کنندکان را می دهد و الحمد لله الذی جعلنا
بدینه و سپاس مر خدایرا که داد بما بی جزا و منت دین خود را یا آنکه دین خود را مخصوص ما ساخت
و ما را باین ممتاز کرد پس و اختصنا بدینه عطف تفسیر باشد یعنی ملت خود را خاصه ما کرد
چه باء دخل است در مقصور و سبلنا فی سبل احسانه و روان کرد ما را در راههای احسان خود
لنسلکها بمنه الی رضوانه تا برویم از آن راه بفضل بهشت او یا برسیم از آن راه برضامندی او
حتی یتقبل منا و یرضی به منا آنچنان سپاسی که قبول کند خدای تعالی آن سپاس را از ما

اربع و اربعون

الهباء العطیة خایه

و راضی شو بآن حمد از ما والحمد لله الذی جعل من تلک السبل شهره و اسپاس مر خدایرا که گردانید
از جمله براهها احسان خودهای را که بخود نسبت کرده شهر رمضان شهر الصیام و شهر الاعظم
که آن ماه رمضان است چه او را شهر اسم گویند و آن ماهی است که در روز روزه گیرند و ماهی است
که امور مسلمانی در و بسیار شد و شهر الطهور و شهر التمحیص و شهر الصیام لتمحیص و ماه
پاکی از گناهانست و ماه تمحیص گناهانست و ماه شب زنده داریست الذی انزل فیه القرآن
هدی للناس آنچنان ماهی که در و نازل گردانیده شد قرآن را که بآن قرآن هدایت کننده است
مردم را و بجهت مبالغه در هادی بودن قرآن آنرا نفس هدی گفته و بینات من الهدی و الفرقان
و آن قرآن دلایل بینه قوی است از هدایت و از فرق کردن میان حق و باطل جایان فضیلة
علی سایر الشهور بما جعل له من الحرمات الموفورة الحرمة مالا یحل انتهاکه و یجب تعظیمه
و القیام به پس ظاهر کرده حق تعالی مزیت این ماه بر سایر ماهها باین وجه مقرر کرده است
برای این ماه امور بسیاری که قیام بآن باید نمود و ترک آن حلال نیست و الفضائل المشهورة
و مقرر کرده فضایل مشهوره آنرا فحرم فیه ما احل فی غیره اغلظا بیان حرمات است پس
حرام کرده در این ماه آنچه حلال کرده بود در غیر این ماه از طعام و شراب و نکاح بسبب تعظیم
این ماه و حجر فیه المطاعم و المشارب اکراما عطف تفسیر است فقره سابقه است یعنی منع کرده
در روزهای این ماه طعامها و آبها بجهت اکرام این ماه و جعله وقتا بینا لاجر جل و عز آن
یقدم فیه گردانید برای آنچه مذکور شد از تحریم و حجر و اعظام و تکریم وقتی را که واضح و ظاهر
است که حق تعالی تجویز نمی کند که پیش از آن وقت تعظیم آن حرکات نمایند و لا یقبل ان یؤخر
عنه و قبول نمیکند حق تعالی که از آن وقت تعظیم تاخیر کنند چه روزه شعبان و شوال بجای روزه
واجب ماه رمضان بنشیند و اگر ضرر راجع بشهر باشد پس ارتکاب تجویز باید کرد ثم تفضل
لیلة واحدة من لیالیه علی لیالی الف شهر پس تفضیل داد یک شب از ماه رمضان را بر شبهای
هزار ماه دیگر و سمیها لیلة القدر و آن شب را شب قدر نام کرد یعنی شبی که صاحب قدر و عزت
تنزل اهل او تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم فرود می آیند در این شب ملائکه و
جبرئیل بفرمان و رخصت پروردگار خویش من کل امر سلام از هر چیز با سلامتی یعنی در این شب

التحمیص الاختبار و الامتحان
و هو التخلیص عن الغش

یا بخیر مبتدا محذوف است تقدیرش هی و مؤید این است دائم البرکة الی طلوع الفجر و این شب
برکتش از اول شب تا طلوع صبح صادق است سلمی هی حتی مطلع الفجر و این شب قضاء و این
برکت نازل است بر هر که میخواهد حق تعالی از بندگان خود تا آنچه حکم کرده از احکام که در ازل مقدر
کرده است اللهم صل علی محمد و آله و الهمنا معرفة فضله خدایا رحمت بکن بر محمد و آل او و در دل
ما بیندازد دانستن فضیلت این ماه را و اجلال حرمته عطف است بر معرفت و در دل ما بیندازد
بزرگ داشتن حرمت این ماه را که تعظیم حرمات الهی در این ماه بکنیم یعنی بآن نمائیم و از حرام
دانیم و التحفظ عما عطف است بر معرفت حفظت فیه و در دل ما اندازی حفظ کردن
خود را از آنچه تو منع کرده ای از آن در این ماه و اعنا علی صیامه بکف الجوارح عن معاصیک و در نسخه
عصیانک و اشغالها فیه بما یرضیک و اعانت بکن ما را بر روزه داشتن در این ماه با منع کردن
جمیع اعضا از گناهان تو و بکار داشتن آن اعضا در این ماه بآنچه موجب رضای تو باشد
از ما حتی لا نصغی باسماعنا الی لغو تا آنکه گوش نیندازیم بشنیدن سخن لغو و لا نسرع بابصارنا
الی لهو و شتاب نکنیم بدیدن بازی و در نسخه و لا نسرع بابصارنا فی لهو و حتی لا نبسط ایدینا
الی محظور و تا آنکه دستهای خود را دراز نکنیم بسوی چیزی که ممنوع است و لا نخطو باقدامنا الی
محجور و نزدیم پایهای خود و گام بر ندارم بسوی آنچه ممنوع است و حتی لا نبقی بطوننا الا بما
احللت و تا آنکه در شکمهای ما جا نگیرد مگر آنچه آنرا حلال کرده و لا ننطق الینتنا الا بما شئت بتقدیم
بما که گویند مثل به تمثیلا الحدیث و مثل له تصویرا حتی کانه ینظر الیه یعنی و تکلم نکند زبانهای ما مگر
بآنچه تو حدیث از آن کرده و گفته یا آنکه تصویر و توضیح آن کرده که گویا می بینم آنرا و لا تکلف
الا ما یدنی من قربک و تکلیف مبالغه نکنیم در تحصیل چیزی مگر آنکه نزدیک سازد ما را بثواب تو و لا
تعاطی الا الذی یقی من عقابک و نکنیم هر چیزی که ما را نگاه دارد از عقاب تو ثم تخلص عطف است
بر الهمنا ذلک کله من ریاء المرائین پس آنچه مذکور شد از اعمال بتوانند خالص کن از ریای که
مرائیان می کنند و سمعة المستمعین و در نسخه المستمعین و سمعه بوزن قدره آنچه بلند و ذکر کنند و
شهرت دهند تا مردم بدانند یعنی خالص کن اعمال ما را از جمعه که مستمعان کنند تا اعمال را برای شهرت
مردم نکنیم لا نشرک از باب ضرب و در نسخه شهید از باب افعال به و لا نبتغی فیه و در نسخه به

ای لا تحفظ و لا تحمل بطوننا دعاء
شیء و الا الحلال

تشریک به ره
فیه احدا دونک شریک نمی کنیم
درین اعمال احدی را غیر تو یعنی مخلص از برای
تو میکنیم و بجای نیاوریم

مراد آن است و ما نخواهیم درین عبادت مطلبی را سوای قرب درگاه تو اللهم صل علی محمد
وآله وقضاء فیه او در قاموس است وقف دام قائم وقفه دانا فعلت به ما وقف کو وقفه واو
قفه پس وقف متعدی نیز آمده علی مواقیت الصلوة الخمس خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و بیامرز
بکن ما را درین ماه رمضان بر وقتهای نماز پنجگانه که از ان وقتها تجاوز نکنیم و در نسخه وقضا
بر تشدید و بهمان معنی یا انکه مطلع کن ما را درین ماه رمضان بر وقتهای نماز یومیه پنجگانه
بحدودها التی حددت وفرض فیها التی فرضت با حدود نمازهای که تعیین کرده و با فرضهای
نماز که فرض کرده و وظائفها التی وظفت و با وظیفهای نمازها که تو وظیفه ماه رمضان کرده
واوقاتها التی وقتت و با وقتهای نمازها که تو تعیین کرده و قرار داده و انزلنا فیها
منزلة المصلین بمنازلها و نازل کن ما را درین ماه بمنزله جمعی که منازل و مراتب نمازها یافته
اند الحافظین لارکانها المؤدین لها فی اوقاتها آنچنان جمعی که حافظ ارکان صلوة اند و بفضل
می آرند نمازها را در وقتهای ان علی ما سنه محمد وآله وسولک صلوتک علیه وآله و ادای نماز بطریقه
کنند که بآن طریقه مقرر نموده بر بنده و رسول خود که رحمتهای تو باد بر او و بر آلش و اعاده جار
نزد معطف بر ضمیر مجرور اگرچه نزد بصریان لازم است اما ابن مالک بر ضمیر کفته و هو حافظ
لدی معطف علی ضمیر خفض لازما قد جعلا ولیس عندی لازما اذ قد اتی باع النظم والنثر الصحیح مثلا و
مذهب محققین نیز همین است و این دعا شاهد عظیم است بر رکوعها و سجودها و جمیع قوانینها
یعنی قرار داده بر انحضرت در رکوع نماز و سجودش و در جمیع امور که در نماز فاضله و بهتر است
علی اتم الطهور بضم طاء و در نسخه بفتح اولی و اظهر است بر تمام ترین طهارتها و اسبغها
معطف تفسیری اتم است چه هر دو یک معنی است وابین الخشوع والخضوع و بر ظاهرترین خشوعها
بانهایت رسیده ترین خشوعها و مراد ظهور بر خلق نیست بلکه مراد تحقیق کمال خشوع است
در واقع یا اخفا بودن آن از خلق بجهتی که هر کس چند بر و ظاهر شود و وفقنا فیه لان
نصل ارحامنا بالبر والصلة و توفیق بده ما را بصله رحم که اعداد خویشان بنیکی و احسان
کنیم وان نتعاهد جیراننا بالافضال والعطیة و خبر گیریم از احوال همسایها باحسان عطیه
دادن وان نخلص اموالنا بالزکاة و در نسخه الشبهات و خالص کنیم مالهای خود را

ازمال

ازمال حرام و شبهناک که با آن مخلوط نماند و حقوق خدا و مردم را جدا کرده بدهیم وان
نطهر انفسنا بالخروج الی الزکوة و پاک کنیم انفسها را بجدا کردن زکوة و دادن آن بمستحقین
تا برکت در باقی شود وان نراجع من اجرنا و باز گشت کنیم در بطلب کنیم نیکی با کسی که از ما بد
و نیکی نکرد وان ننصف من ظلمنا و انصاف کنیم هر کسی که بما ظلم کرده که زیاده بر آنچه سزاوار ما
نیز است بر انها ظلم نکنیم یا انکه در مقابل ظلم او احسان کنیم وان نسالم من عادینا و دوستی
کنیم با کسی که با ما عداوت کرد خاصة من مودتی فیک مگر انکس که دشمنی کرد در شود برای رضای تو مثل
کفار و منافق و در نسخه ولک فانه العدو الذی لا تولیه زیرا که او عدو ئیست که هرگز با او
دوستی نکنیم والحرب ازباب مفاعله است مثل زید عدل الذی لا یفرط فیه و او محاربت
که با او برابر سازیم وان نتقرب الیک فیه من اعمال الزاکیة بیان کلمه ما است مقدم بر ان
کلمه فانه تطهیرنا به من الذنوب و توفیق بده ما را باین که نزدیک معنوی بدرگاه تو بشویم
در ین ماه رمضان بوسیله اعمال پاکیزه که پاک کنی ما را بآن از گناه و بمقتضای کریمه ان الحسنات
یذهبن السیئات ونقصنا بر رفع میم عطف بر نطهر تا پس یه محذوف است بقرینه
سیاق یعنی بود و در نسخه شهید بنصب پس عطف است بر نتقرب فیه حیا و در نسخه نقصنا
فیها نشافیه من العیوب و حفظ کنی ما را درین ماه رمضان از عیبها که تازه کنیم یعنی کناه
که نشده از اسر کریم حتی لا یبوء علیک احد ممن ملکتک الا دون ما نورد و در نسخه بصیغه
تکلم دیده شد و احتمال فیه اقوی است والله اعلم من ابواب الطاعة لک و انواع القربة
الیک تا انکه هیچ یک از ملک تو که کاتبان اعمالند بدرگاه تو عرض نکنند از کناهان عاملکه کمتر از
اقسام طاعت و انواع عبادات که موجب قرب معنوی بدرگاه تو شود چه خلو از تقصیر از
بندگان بعید است اللهم انی اسئلک بحق هذا الشهر وبحق من تعبد لک فیه من ایامه الی
وقت فنائه خدایا من سوال میکنم از تو بحق این ماه بزرگ و بحق کسانی که عبادت تو کنند درین ماه
از ابتدای ماه تا وقت انتهای آن و درین عبارت تجوز است من ملک چنان من تعبد است
قرینه او بنی ارسلته او عبد صالح اختصه از فرشته که او را مقرب درگاه خود کرده
یا پیغمبری که فرستاده یا بنده صالحی که مخصوص بعنایت خود ساخته ان تقبلنی مفعول ثانی اسئلک است

الاذ

والحرب

الفتح لو کان فیه اشکال ولکن یرجعه
وان ظهرنا فی الاصل

علی محمد و آله و اجعلنا فیه ممن رحمته و اوجبت له جنتک یعنی از تو می طلبم اینکه رحمت کنی بر محمد
و آل او و بگردان ما را در این ماه سزاوار اکرام و احسانهای تو که بآن وعده کرده و دوستان خود را
و اوجب لنا فیه ما و در نسخه اوجبت لاهل الطاعة فی طاعتک و واجب و لازم کن
برای ما از جنس آنچه واجب و لازم کرده برای جمعی که مبالغه در طاعت تو کنند و اجعلنا
نظم من استحق الترفیع الاعلی برحمتک و بکن ما را داخل جمعی که مستحق مرتبه بلند ند برحمت تو
اللهم صل علی محمد و آله و جنبنا الالحاد فی توحیدک خدایا رحمت بکن بر محمد و آل او و دور دار ما را
از میل و تجاوز از حق در باب اعتقاد بوحدانیت تو و التقصیر عطف است بر الحاد
فی تمجیدک و الشک فی دینک و العمی عن سبیلک و دور کن ما را از تقصیر کردن در بزرگ داشتن
تو و از شک در دین تو و از کوری در راه تو یعنی توفیق بده بر اعتقاد بزرگی تو و یقین بدین
تو و هدایت براه حق تو و الاغفال لهم مکائد و الانخداع لعدوک الشیطان الرجیم و دور دار
ما را از ترک کردن و سهو نمودن در آنچه اشتها کرده ایم که امر کرده برما یا در عزت احکام که احکام
ترا خوار نداریم و عزت بداریم و عمل بآن کنیم از اوامر و نواهی و دور دار ما را از بازی خوردن
از دشمن تو که شیطان مردود در کاست اللهم صل علی محمد و آله و اذا کان ذلک فکل لیلتی من
لیالی شهر رمضان هذا رقاب یعتقها مغفورک خدایا رحمت بکن بر محمد و آل او و چون مرترا در هر شبی
از شبهای این ماه رمضان هست بندگانی که عفو تو آزاد کرده آنها را یعنی کردن آنها را از بندگی
گناهان خلاص کرده او لیهبها صلحک فاجعل رقابنا من تلک الرقاب با گذاشتن تو از گناهان
آن بندگانی را بخشیده پس بگردان ما را از جمله آن گردنهای که آزاد کنی و بخشی و اجعلنا
لشهرنا من خیر اهل و اصحاب و بگردان ما را بهترین اهل این ماه و از بهترین اصحاب این ماه اللهم
صل علی محمد و آله و احق ذنوبنا مع الحاق بتشدید میم اصل او امحاق و در نسخه بتشدید محاق
بوزن غلام هیهات خدایا رحمت بکن بر محمد و آل او و باطل کن گناهان ما را که گناه کنیم یا بخشی
نزد باطل شدن هلال این ماه و مراد بهلال قمر است و مراد بهلال قمر است و نزول در محاق و بطلان
نور او است یعنی چون ماه تمام شود گناه در رها نماند و اسلخ عنا بقایا تتابع السلاخ ایامه
سلخ کندن پوست و مجاز است یعنی بکن و دور کن از ما گناهان ما را نزد تمام شدن روزهای

اینماه حتی ینقضی عنا و قد صفحنا فیه من الخطیئات تا آنکه تمام شود این ماه و بگذرد از ما حال
آنکه بتحقیق پاک و صاف کرده باشی ما را در این ماه از گناهان اللهم صل علی محمد و آله و ان علینا
فیه فتنة و ان زللنا فیه فتجاوز عنا خدایا رحمت بکن بر محمد و آل او و اگر ما تجاوز کنیم از حق
و تقصیر بکنیم در این ماه پس تو ما را براه راست بیار و اگر میل کنیم از صواب پس تو مستقیم کن
و ان اشتمل علینا عدوک الشیطان فامنعنا منه و اگر احاطه کند بما یعنی غلبه کند بر ما دشمن
تو که شیطان است پس خلاص کن ما را از او اللهم اعنا علی صیامه و قیامه و تجنبنا فیه سخطک و زلله و وقائعه
و عقابک خدایا یاری کن این ماه را بعبادت ما تراو زینت بده هر جزوی از اجزای این ماه را
بطاعت کردن ما تراو امنا فی شهره و علی صیامه و اعانت بکن ما را در روزه ماه رمضان بر روزه
داشتن در آن و فی لیله علی التضرع و التقرب الیک و الخشوع لک و الذلة بین یدیک و در
شب ماه رمضان اعانت ما بکن بر نماز و تضرع بدرگاه تو و خشوع برای تو و خواری در پیش تو
حتی لا یشهد علینا بغفلة و لا لیلة متغفر بعطا تا آنکه روز قیامت گواهی ندهد بر روزه ماه رمضان
بر ما بغفلت از اتیان بضروریات صوم و گواهی ندهد شب ماه رمضان بتقصیر ما در عبادت
و یا بتیان معاصی اللهم و اجعلنا فی سائر الشهور و الایام کذلک ما عمرتنا خدایا بگردان ما را
در باقی ماههای ما نیز و در تمامی ایام سال آنچنان که مذکور شد از عبادت شب و روزی و ترک
گناهان مادامی که ما را زنده داری و اجعلنا من عبادک الصالحین الذین یرثون الفردوس
هم فیها خالدون و بگردان ما را از بندگان نیکوکار خود آنچنان بندگانی که فردوس اعلی بطریق
میراث بایشان برسد و ایشان در او همیشه جاوید و فردوس نام باغی است که جامع انواع
شجر و ثمر باشد و مراد بعضی از جنت است و استحقاق آنرا تشبیه بمیراث داده و الذین یرثون
ثوان ما آتوا و قلوبهم وجلة انهم بتقدیر من انهم الی ربهم راجعون و آنچنان بندگانی
که آنچه میکنند از عبادات او حال آنکه دلهای ایشان می ترسد از اینکه ایشان بدرگاه پر
وردگار خود باز گشت نمایند که عبادات ما مردود شود و لایق درگاه الهی نباشد
و چون رجوع شود بآن درگاه عالی بدوزخ برند چه موجب خیفه میان خوف و رجا باشد
و خوف با عمال خود نشود و ترک عمل هم نکند و من الذین عطف است بر من عبادک

واخلصنا فیه من السیئات
و پاکیزه گردان ما را در این ماه از جمیع گناهان
زایغ روزهای ای

يسارعون في الخيرات وهم لها سابقون و بگردان ما را از جمله کسانی که شتاب کنند بر اعمال
خیر و ایشان سبقت کنند بخیرات بر دیگران اللهم صل علی محمد و آله فی کل وقت و کل آوان
و علی کل حال عدد ما صلیت علی من صلیت علیه و اضعاف ذلک کله خدایا رحمت بکن بر
محمد و آلش در هر وقتی و در هر آنی از آنات و بر هر حالی بعدد آن رحمتی که بآن حد رحمت
کرده بر هر که رحمت کردن سزاوار بوده و چندین برابر همه آن رحمتها بالاضعاف التی لا
یحصیها غیرک انک فعال لما تریده بچندین برابری که غیر تو جمع و حساب آن
نداند بدرستی که تو بسیار کننده چیزی را که خواهی

وکان من دعائه ع فی وداع شهر رمضان

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در وداع گفتن ماه رمضان
و در روز آخر آن یا من لا یرغب فی الجزاء و لا یندم علی العطاء ای آنکسی که راغب نیست
در اینکه عوض انعام خود چیزی بگیرد و پشیمان نشود از آنچه بدهد و یا من لا یکافی بعبده
علی السواء و ای آنکسی که مکافات نکند بنده خود را بمثل عمل او بلکه زیاده می دهد بر مشتاق
و در نسخه بصیغه جمع ابتداء و عفوک تفضل و انعام تو بر سبیل ابتداء است که سابقه عملی نخواهد
مثل ایجاد که مشوق بعمل نیست و عفو تو محض فضل است چه توبه نیز موجب عفو نیست
و عقوبتک عدل و قضاؤک خیرة بسکون یا و بفتح نیز نسخه است عقوبتی که کنی عدالت
است چه بی گناه و زیاده بر آن نیست و حکم و تقدیر تو هرگز بد و پرچیده است یعنی بر آنچه
بهتر است بآن حکم کنی ان اعطیت لم تشب عطاءک بمنة اگر بدهی خلط نکنی دادن آن
بمنت از منت کسی نهد که توقع امری از منعم علیه داشته باشد و اگر در تو چه لفظ منت
آمده بمعنی احسان و انعام است که موجب ممنون منعم علیه است و ان منعت لم یکن
منعک تعدیا و اگر ندهی تعدی و تجاوز از حق نباشد چه همه ملک تست تشکر من شکرک
و انت المنعم به شکرک جزای خیر میدهی هر کسی را که شکر تو کند حال آنکه تو در دل او القا
کرده شکر ترا و تکافی من حمدک و انت ملهمه حمدک و مکافات میکنی و جزای خیر
می دهی کسی را که سپاس تو کرده و حال آنکه تعلیم کردی باو حمد خود را التستر علی من لو

شئت فضحته و بپوشی فضایح کسی را که اگر خواهی میتوانی او را فضیحت کرده و تجلی دهی
کو شئت منعته و انعام و بخشش می کنی بر کسی که اگر خواهی ندهی و کلاهما اهل ذلک
للفضیحة و المنع و هر دو سزاوار آن بودند که تفضیح و منع کنی و این لفظ لف و نشر مرتب است
یعنی اگر هر فضایح او ستر کردی مستحق منع بود و اگر هر دو بود و معاکردی لایق منع بود و لکن
انک بنیت افعالک علی التفضل لیکن تو بنای کارهای خود بر تفضل و احسان نهاده پس
مستحق تفضیح را از عقاب خود منع نکنی و اجریت قدرتک علی التجاوز و جاری ساخته قدرت
خود را بر گذشتن آن تقصیرات و تعلقت من عصاک کثیر بالحلم و تعلق نموده کسی را که گناه تو
کرد بنرمی و بردباری و امهلت من قصد لنقمتک و در نسخه نقمته بالعظم و مهلت دادی کسی را
که قصد کرد در نقمت خود را بعظم یعنی کسی که حلم بر خود کرد بعصیان تستنظرهم بآیاتک الی الانابة
در خواستی از ایشان انتظار و کفرة الشاخرة و استنظره طلب النظرة منه و این معنی مناسب مقام
منت و بمعنی تمهل هم مذکور نیست و اگر چه باشد از تند موهم معنی چنین شود که بسبب تأنی در
عقوبت دعوت معصیت کنی بسوی باز گشت و توبه و در نسخه تستطردهم و ترکت معاجلتهم
الی التوبة و میکشانی شتاب کردن را با ایشان در عقوبت گناه تا زمان توبه و تأمل و فرصت
تبین ضرورت لکیلا یهلک علیک بتفهیم اعتذارها لکیلا و لا یشقی بعدک بنقمتهم الا من طول
الاعذار و بعد ترادف الحجة علیه و این مهلت دادن تو برای آنست که کسی که اعتذار تو کرده
و با وجود آن هلاک شده و با وجود نعمت تو شقی شده و قدر نعمت تو نداشته و شکر آن بجای
نیاورده و همچنین کسانی که هلاکی و شقاوت ایشان باشد مگر بعد از عذر بسیار و اقامت
حجت بر ایشان پی در پی چه فضل الهی مقتضی آنست که کسی را هلاک نکند و شقی نسازد مگر بعد از
اتمام حجت از عقل و قدرت و رسال رسل و اهمال در عقاب بانتظار انابه کرمانی عفوک
یا کریم و عائدتی عطفک یا رحیم در حقایق که این اهمال محض کرم است که ناشی است از عفو تو
ای کرم کننده و مقتضی است که برسد به بندگان از مهر بانی تو ای حکم کننده با عاصیان انت
الذی فتحت لعبادک باب عفوک تو ای آنکسی که گشوده برای بندگان خود دری بسوی عفو خود
و سمیته التوبة و آن در را توبه نام کرده و جعلت علی ذلک الباب متعلق است بقوله

قول ثانی جعل و متعلق بکلا یاتین و تحیتک و کرر الندی آیت قرآنی را دلیل
برانکه توبه مطلوبست لئلا یفتنوا امنه تا مکرر او نشوند ازین در و توبه بکنند فقلت تبارک
اسمک بیان دلیل و وی است پس گفتی تو که متبرکست نام تو تقولوا الی الله مفعول قولست
توبة نصوحا بتوزان صبور و در نسخ شهید بوزان دخول توبه بکنید بدرگاه الهی بچنان توبه
که خالص است از شایبه میل بگناه عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم و یدخلکم جنات تجری من
تحتها الانهار شاید که پروردگار شما بسبب این توبه بخشد گناهان شما را و در آورد شما را
در باغهای بهشت که جاری است جویهای آن از زیر درختان آن باغها یوم متعلق است
بید خلکم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم در روزی که
خوار نکند خدای تعالی پیغمبر خود را و کسانی را که ایمان آورده اند به پیغمبر و حالتی که نور ایشان میرود
از پیش ایشان و بجانب دست راست ایشان یقولون ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا
انک علی کل شیء قدیر در حالتی که میگویند ای پروردگار ما تمام کن از برای ما نور ما را و بیامرز ما را
ما را بدرستی که تو بر همه چیزی قادری فی عذر من اعتل و تحول ذلک المنزل بعد فتح الباب
و ان صحا الدلیل و در نسخه شهید پس صحت عذر کسی که سهو نمود و در آمدن بمنزل منع بعد از
گشودن در او که توبه است و بعد از اتمام دلیل بر آنچه سابقست وانت الذی ترزقه
فی الدنیا علی تلک الحالة و کنت تزیدهم فی متاجرهم لکلا و تو وی آنکه زیاده کردی برای بندگان
خود در نرخ متاعی که آنها بتو فروشند یعنی نرخ عبادت آنها بسی کم است و تو در عوض نعیم ابدی می
دهی و مقصود تو از این نرخ زیاده کردن این است که درین سودائی که با تو می کنند نفع بایشان
برسد و فوزهم بالوفادة علیک و الزیادة منک و چون میهمانان تو می شوند بنعمت فایز شوند
و از تو زیادتی انعام و احسان بایشان شود فقلت تبارک اسمک و تعالیت بیان زیادتی
نرخ است پس گفتی تو که بزرگ است نام تو و برافراشته تو بزرگی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هر که بدرگاه الهی بیاید روز قیامت با یک نیکی پس مر او راست ده برابر
نعیم بهشت و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها و هر که بیاید با گناه پس جزا ندهد مگر مثل
آن گناه و قلت این هم بیان زیادتی نرخ است و بزرگتر تو مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله

نسخه‌های قدیمه بیت نا نسخه شهید ۱۲ ق

اسم الی سابقه

فتح الراء و اظهر بعضهم فی الفتحة کثیرة و حاء بالکسر ربعه

کمثل

کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة حال کسانی که در راه خدا مال خود را بمستحقین نفقه
دهند از رکوع و صدقات همچون دانه ایست که چون بکارند هفت خوشه بر آورد و در هر خوشه
صد دانه باشد که از یکدانه هفتصد دانه بهم رسد والله یضاعف لمن یشاء و خدای تعالی زیاده
بر این بزمیدهد هر کسی را که میخواهد و قلت من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا
کثیرة و گفتی که کیست آنکس که قرض دهد بحق تعالی قرض نیک که حل کند پس حق تعالی در عوض آن
بدهد او را چندین برابر آن حل که بقرض داده پس در آیه اولی ده برابر گفت و در ثانیه هفتصد
برابر و در ثالثه توصیف بکثرت کرده و در بیان زیادتی نرخ و ایصال نفع بعباد است
و ثالثه انت من نظایر هن فی القرآن من تضاعیف الحسنات و گفته آنچه نازل گردیده در
قرآن مجید از آیاتی که نظایر آیات سابقه اند در باب زیادتی حسنات وانت الذی دللتهم
بقولک من ینبئک و در نسخه من عندک و ترغیبک عطف است بر قولک الذی فیه مطلع
علی متعلق است بدللتهم فالوهم ترغیبهم عنهم لم تدرکه الابصار هم و تویی که دلالت و راهنمائی
کردی بندگان را بگفتار خود از امری که دیگری نداند و ترغیب کردن بندگان بر آنچه در و
نفع آنها باشد آنچنان قول و ترغیبی که در وست بنصیب و نفع ایشان و باین قول ترغیب
و دلالت کردی هر چیزی که اگر مخفی می داشتی آنچیز را از ایشان و دلالت بران نمی کردی
نمی دیدند آنچیز را قوی باصره آنها و لم تعها اسماعهم و لم تلحقه اوهامهم و نمی شنیدند آنرا قوی
سامعه آنها و نمی رسیدند بآن وهمهای آنها نیز فقلت بیان دلالت و ترغیب است پس گفتی
تو اذکرونی اذکرکم ذکر من بکنید تا من ذکر شما بکنم و اگر حق تعالی تکلیف چون عبد الشیم کرد
ما خدا را باعث ذکر خدا است ما را و در حدیث قدسی است که من ذکرنی فی ملاء اذکره
فی ملاء اعلا من هر که ذکر کند مرا در میان جمعی من ذکر او کنم در میان جمعی که بلند تر و افضل
از آنجمعیت که ذکر در هر جمعی داخل آن جمع است و جمعی که حق تعالی در آن داخل باشد بلند تر
و افضل است از جمعی که در و حق تعالی داخل نباشد هر چند بیقین داخل باشد پس لازم نیاید
ترجیح ملائکه بر انبیا یا مراد با علی تفضیل نیست بلکه علو مکانت است که علامت است و ذکر الهی
کسی را بحد نهایت اعزاز و اکرام است واشکروا لی ولا تکفرون اصلیش تکفرونی و شکر

بضعف

قرأ ابن عامر بالتشدید والنصب

نعم من بکنید و کفر آن نعم منه بکنید یا بمن کافر مشوید و قلت لئن لام موطوه قسم است
شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید و گفته والله اگر شکر نعم من بکنید هر آینه
زیاده بدهم نعمت بشما و اگر کفران نعمت من کنید یا کافر شوید بدرستی که عذاب من هر آینه بعظیم
و قوی است و قلت ادعونی استجب لکم و گفتی دعا کنید و طلب مدعا از من کنید تا من
قبول دعا شما کنم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین بدرستی که کسانی
که تکبر کنند از دعا که عین عبادت من است و ترک دعا کنند زود باشد که در آیند در جهنم
در حالتی که حقیر اند و خوارند فسمیت دعا عبادة پس دعا و طلب مطالب کردن را
از درگاه تو عبادت نام کرده و گفتی که من عبادتی یعنی از دعای من و ترک استغفار
و ترک دعا را تکبر نام کردی که گفتی یستکبرون و تو قدرت علی ترک دخول جهنم داخرین و وعید
کردی بر ترک دعا دخول دوزخ را در حالت خواری فذکرونی بذکرکم ایاک چون دلالت کردی
بر این امور پس بندگان ذکر تو کردند بانعام تو که اگر توفیق بر ذکر نمیدادی کی ذکر میکردند
و شکرونی بفضلک و شکر کردند بمحض فضل تو و دعونی بامرک و طلب کردند و خواستند
از تو آنچه خواهند بامر تو که گفتی و تصدقوا لک طلبا لمزیدک و صدقه دادند بطمع
در شکر نعمت تو بجهت طلب مزید نعمت تو بمقتضای کریمه لئن شکرتم لازیدنکم و فیها
کانت نجاتهم من غضبک و فوزهم برضاک و درین ذکر و شکر و تصدق بود نجات
نجات بندگان و رسیدن ایشان برضای تو اگر این شکر نعم است و لو دل مخلوق مخلوقا
من نفسه علی مثل الذی دللت علیه عبادک لکانوا محمودا و اگر بنده دیگر مرا از خود دلالت
کند بر مثل آنچه تو دلالت کردی از خود بندگان خود را آن بنده مستحق ستایش شود یعنی اگر بنده
بدیگری گوید که اگر تو یکدرم بدهی زیاده بدهم گوینده را ستایش کنند پس تو که
خالق همه محض و کرم عام خود اینچنین اضعاف را راهنمائی کرده بطریق اولی محمود باشی
موصوفا بالاحسان و منعوتا بالامتنان و محمودا بکل لسان فلک الحمد ما وجد فی حمد حامد
پس هر زبان ستایش ما دامی که یافته شود در ستایش تو راهی یعنی همیشه و ما بقی للحمد لفظ
تحمد به و معنی یشرف الیه و ما دامی که باقی باشد از برای حمد لفظی که بآن لفظ و زبان حمد کرده

شود

شود و مراد ما دامی که باقی باشد معنی که رجوع بحمد تو کند یا من تحمد الیه عبادک و الاحسان و الفضل
الی الکل که محمود شده و ستوده بندگان باحسان و تفضل چه هر کس که احسان کند بمردم مردم او را دوست
دارند و ستایش او کنند و عرفهم بالمنن و الفضول و پوشیده داشت خود را بانعام و فضل و افضی
فینا نعمتک چه بسیار است در حق ما نعمت تو و اسبغ علینا نعمتک و چه تمام است بر ما نعمت تو و اصلنا
بیرک و چه ممتازیم ما باحسان تو پس بیان نعمت و احسان کرد و گفت و هدیتنا لدینک الذی
اصطفیت هدایت کردی ما را بدینی که آنرا برگزیده از همه ادیان و طریقک الذی ارتضیت
و بطریقی که مختار و مرضی تست و سبیلک الذی سهلت و براهی که آنرا آسان کرده و بصرتنا الزلفة
لدیک و نمودی و معلوم ما کردی قرب و منزلت را بدرگاه تو تا آنچه باعث قرب تو باشد بکنیم
و الوصول الی کرامتک و رسیدن ما را باحسان تو اللهم انت جعلت من صفایاتک الموظفات
خدایا تو گردانیدی از جمله خالص و مختار آن وظایفی که مدکر شد مثل ذکر و شکر و حمد و دین
و بیت و راه حق و قرب و طرق و خصصت بتلک الفروض و از جمله فاضلان فرضها شهر رمضان
ماه رمضان را مفعول اول جعلت الذی اختصصته من سائر الشهور آن ماه رمضانی که آنرا
مخصوص و ممتاز کردی از میان همه ماهها بالعبادة تو و خیرته من جمیع الازمنة و الدهور و اختیار
کردی این ماه را از جمیع زمانها و دهرها و اثرته علی کل اوقات السنة بالمنزلة فیه القرآن
و اختیار کردی و ترجیح دادی آنرا بر بقیه ایام سال باین که نازل کردی در وی قرآن را و المنزل
معطوف تفسیری قرآن است چه نزول اساسی قرآن است و قرآن هدایت شود چنانچه بنور و ضاعفت
فیه من الایمان و دو چندان کردی در وی ایمان را چه ایمان مقصد بیش است اما حال سبب تقویت
آن تصدیق است انه و فرضت فیه من الصیام و فرض کردی در ینماه روزه داشتن و فرضت
فیه من القیام و ترغیب کردی بقیام و بیداری و عبادت در شب آنرا و اجعلت فیه لیلة القدر
التی هی خیر من الف شهر و جعل و بزرگ ساختی در ینماه شب قدر را که بهتر است از هزار ماه ثم
اثرتنا به علی سائر الامم پس ترجیح دادی ما را باین ماه رمضان بر باقی امتها و اصطفیت لفضله
دون اهل الملل و برگزیدی ما را بفضیلت اینماه بر صاحبان ملتها که ما را حکم بعبادت درین ماه
فرمودی و بیان فضل او کردی و با امم سابقه نفرمودی و این غایت را مخصوص ما کردی فضلنا

دعا علیهم

ضعفت

یا برکت نهار و قیامنا بعونک لیله کیس او روزه داشتیم بنظر مودت تو روزهای ایام را و شب
زنده داشتیم بمدد تو شبهای آنرا متعرضین بصیامه و قیامه لما عرضناه من رحمتک در حالی که
بروزه داشتن و بشب زنده داشتن ایام معترض شدیم رحمت ترا که مارا در معرض آن در آورده
که بوسیله این صیام و قیام برحمت تو برسیم و نسبتنا عطف است بر رضنا و در نسخه نسبتنا بس عطف
بر عرضنا الیه من مشوبتک و این صیام و قیام را سبب وصول بثواب تو کردیم یا متعرض شدیم
ثواب ترا که خوانده ما را بآن ثواب و انت اللهم بما رغبت فیه الیک الجواد بما سئلت من فضلک
القریب الی من عادل فربک و تو نیکوکاری بسبب آنچه رغبت کرده شود در نزد تو بسوی تو یعنی بر
چیزی که بوسیله آن رغبت کنند تو در برابر آن حسن قضا کنی و بخشنده هر چه طلب کنند از فضل تو و نزدیک
بهر که قصد نزدیکی تو کند و قد اقام فینا هذا الشهر مقام حمد و تحقیق که مانده اینماه میان ما در
جای سپاس یعنی باشد تحمید و تحمیدنا تحمید جزو و مصاحب باشد بحمد و صحبت کنی نیکو
کار و محسن باشد و ارجنا افضل ارباح الغابرین و سود دهند ساخت ما را بهترین سودهای جا
لیان که فضل و رحمت الهی باشد ثم قد فارقنا هذا تمام وقته پس تحقیق که جدا شد از ما
نزد تمام شدن زمان او و در اضافه تجوز است و انقطاع مدته و وفاء عدده و نزد منقطع
شدن مدت او و اتمام یافتن عدد او فنحن مودعوه وداع من مفارقه علینا پس ما وداع
کننده ایم این ماه را همچون وداع کردن کسی که شدید و شاق باشد جدائی برما و فرقت او و تحسنا
انصرافه منا و مغموم سازد و در وحشت آرد رفتن او از ما و نسئله الذمام المحفوظ
المرعیة و الحق المقضی و ملازم شود ما را وفا بعهد و پیمان او که حفظ آن ضروریست و رعایت
و حرمت آن واجب الرعایه است و حق او واجب الادا است فنحن قائلون السلام علیک یا
شهر الله الاکبر و یا عید اولیائه پس ما در وداع او میگوئیم سلام الهی بر تو ای ماه بزرگ خدا
و ای عید دوستان خدا السلام علیک یا اکرم مصحوب من الاوقات سلام بر تو ای
کرم ترین وقتها که ما بودند بصاحبت خیر خواهی و یا خیر شهر من الایام و الساعات و ای
بهترین ماهها در میان روزها و ساعتها فلقد اذهبت السلام عنی شهر قربت فیه الآجال
سلام بر تو ای ماهی که دور شد نزدیک شوند آرزوها یعنی اوقات مستحق بنده شود و اشرفت فیه الآجال

وبسنتنا

الهی

شهر رمضان و صحبتنا

منتزع الآثار المهلة کما تری و هو جمع
ربح و هو ارباح الکسر الاضافة و جعله
بالاضافة افضل تعسف بین جدی

الذمام الحرمة

الاکرم الاعظم

علیک

و برانگیزد

و برانگیزد و بسیار شوند در وی عملهای نیک السلام علیک من شهر جل قدره موجود او سلام
بر تو باد و هم صحبت و مقارنی که بزرگست قدر او در هر وقتی که باشد و افجع و در نسخه فجع فقده
مفقود او و مرجو الم فراقه و سلام بر تو باد ای هم صحبتی که مقارنی که بزرگست قدر او در هر وقتی
که باشد و درد کند نبودن او در وقتی که نباشد و ای آنچیزی که امید بآن کنند وجود او را و خواهند
و فراق او موجب الم شود السلام علیک من الیف انس مقبل فسر و اوحش منقضیا و در نسخه
هذا بزا انقض سلام بر تو باد ای آنچنان الفت گیرنده که موجب انس شد در حال آمدن پس مسرور
ساخت ما را و موجب وحشت شد ما را در حال تمام شدن و گذشتن پس و لرا محزون ساخت و منقضیا
اسم فاعل از انفعال باشد و بعضی بجر بر فتح نموده اند که مصدر میمی باشد بتقدیر اقبل منقضیا
اقبالا و حال کونه موانسا مثل او خلق مدخل صدق ای ادخال صدق و این بسیار بعید است
السلام علیک من مجاور رقت فیه القلوب و قلت فیه الذنوب سلام بر تو باد ای همسایه
که نرم شد در دلها و کم شد در وی گناهان و چون المراد بمی و رقت است فیه گفت السلام علیک
من ناصر اعان علی الشیطان سلام بر تو باد ای نصرت دهنده که مدد و معاونت کردی در غلبه بر شیطان
و مصاحب سهل سبیل الاحسان و مصاحبی که آسان کرد بر ما راههای نیکی السلام علیک طالما اعتق
فیک سلام بر تو چه بسیار رهانیدی آزاد کردهای الهی از بندگان گناهان در ماه رمضان و ما سعد
من رمی حرمتک فیک متعلق بما سعد است و چه سعادتمند شده بود هر موجودی که رعایت حرمت
تو کرده السلام علیک ما کان لفظ کان زایدست بجهت تحسین کلام و این در کلام عرب بسیار است
و اصل ما اهملک لقد نوب و استرک لانواع العیوب سلام بر تو چه خوب کنند و ترا گناهان و چه پوشیده
بتو انواع عیبها را یعنی گناهان را زیرا که بعد از محو گناهان مستور شوند یا روزه باعث قلت گناه
باشد چنانچه متعارف است السلام علیک ما کان اطولک علی المجرمین و اهیبک فی صدور المؤمنین
سلام بر تو چه احسان تو فراوانست بر گناهکاران و چه هیبت است در سینه مؤمنان السلام
علیک من شهر لا تنافس الایام سلام بر تو ای ماهی که معارضه و دعوای مساوات در خوبی نمیخواند
کرده با او سایر ایام السلام علیک من شهر هو من کل اخیر سلام سلام بر تو باد ای ماهی که او است
از هر چه موجب سلامتی است السلام علیک غیر کریه المصاحبة و لا ذمیم الصلة سلام بر تو

فجعه المصیبة او حلت بی
تمسکیک بس
و کریه ای الرجوه لو الخاف ان تکن
بخیر بصیر الیه
علی الامر ای حال الفعال نقض الاداء ای بیتی
رد حقه فیه رقبت بتعلی تو ترسیدن
فانقض ز نقض ای نقض تا و مرسا کالانکار
ارض الجراح الخاء او حلت
و فیه لغة اخری نقض الاداء
سلم

الا آنکه مصاحبت تو مکروه نیست و این حال متوکد است السلام علیک کما وفدت علینا بالبرکات
و غفلت عنا و لم تنس الخطیئات سلام بر تو باد چنانچه مهمان ما شدی با برکات و نشستی از ما چرک
گناهان را السلام علیک غیر مودع برما بهوزان فرض سلام بر تو ای آنکه وداع تو کرده نشد از روی
دلتنگی و آزار از تو و لا متروک صیامه تعمدا و ای آنکه ترک کرده نشد روزه داشتن آنرا از روی
ملال بلکه چون ایام آن تمام شد ناچار ترک آن نمودیم بحکم الهی السلام علیک من مطلوب قبل وقته
و محزون علیه قبل فوته سلام بر تو که مطلوب نیکانی پیش از وقت آمدن تو که مرغوب آمدن
تو دارند و محزون کرده شده بر تو قبل از اتمام تو چه بر کار اتمام آن نزدیک شود نیکان با فوت
بر زوال آن غمناک شوند و در نسخه بعد فوته السلام علیک کم من سوء صرف بک عنا و کم من خیر
افیض بک علینا سلام بر تو باد که چه بدیها دفع کرده شد از ما بوسیله تو و چه بسیار نیکی پیاپی
که فیض رسیده شد ما را بتو برما السلام علیک و علی لیلة القدر التی هی خیر من الف شهر
سلام بر تو باد و بر شب قدری که بهتر است از هزار ماه السلام علیک ما کان زایده امیت
احرصنا بالامس علیک سلام بر تو چه حریص بودیم دی روز بر صحبت تو و اشد عطفا است
بر احرص یعنی ما اشد شوقنا غدا الیک و چه بسیار سخت است شوق ما بتو فردا که شروع عید
شوال شود السلام علیک و علی مضیک الذی حرمناه سلام بر تو و بر فضل تو از آن محروم
شدیم بسبب انتهای تو یا بسبب آنکه عمل بمقتضای آن نکرده از آن ثواب محروم شدیم و علی ما فاتنا
من برکاتک بعد انقضاه و بر آنچه گذشته است از برکتهای ایام سالفه که از ما کشیده و مذنب
معنی آن ایام و عدم لقای آنها بسبب عدم توفیق عمل در آن ایام اللهم انا اهل هذا الشهر
الذی شرفتنا به خدایا بدرستی که ما اهل این ماهیم که مشرف ساختی ما را باین ماه و بام دیگر این
مرحمت شده و وفقتنا بمنک له حین حیل الاشقیاء و فقته و حرموا الشقاء بحرمه فضله و بتوفیق
و ادی ما را بمحض عطیه و انعام خود برای ادراک فضل این ماه در هنگامی که اشقیا ندانستند
وقت آنرا و ادراک آن نکردند و محروم شدند از فضیلت آن بسبب شقاوت ایشان انت
ولی ما اثرتنا به من معرفته تو مولی آنچه ما را ترجیح دادی بآن بر غیر از معرفت اینماه یعنی
تو شناسانیدی بما حق آنرا و هدیتنا له من سنته و تو مولی آنچه هدایت کردی ما را بآن از

بترم برابکسر سا نه می

سنتهای

طریقه

طریقه عمل درین ماه و در نسخه بصیغه جمع و قد توفیتنا بتوفیقک و صیامه و قیامه علی التقصیر
و بتحقیق که متولی شدیم بر روزه داشتن در آن ماه و بر شب زنده داشتن آن یعنی عمل کردیم بتو
فیق تو لیکن با وجود آن مقصریم در ادای حق عمل در ینماه و ادینا فیه قلیلا من کثیر و کردیم
درین ماه از عمل نیک اندکی از بسیاری که بایست کرد اللهم فلک الحمد اقرارا بالاساءة و اعترافا
بالضلالة خدایا مر ترا است سپاس بر آنچه عمل شود در حال اقرار بسوء و بسبب تقصیر و در حال اعتراف
بضایع کردن وقت بغفلت یا از روی اقرار و اعتراف و لک من قلوبنا عقد الندم و مر
ترا است از دلهای ما انعقاد ندامت و تو بدانی از اسامت و اضاعت و من الکتمان صدق الا
عذار و مر ترا است از زبانهای ما عذر خواهی صادق بی شایبه کذب و مش فاه بجرائم
جم یا بکسر از باب نصر یا ضرب علی ما اصابنا فیه من التقصیر بطلب اجر الشهر بک و بالفضل المرغوب
پس اجر بده ما را بر مصیبتی که بما رسیده از تقصیر و محرومی از عمل آنچنان اجری که بآن تلافی شود و
بیابیم بوسیله آن اجر فضیلتی را که مطلوب است در اینماه و تعاض من انواع الذخر المحروض علیه
عوض محرومی بیابیم از انواع ذخیره که همه کس حرص بر وصول آن دارند و در نسخه شهید بجای
بحجه و عضا و معجمه است یعنی تحریص بر تحصیل آن ذخیره شده و بعضی بجای معجمه و ضاد مهمله تصحیح نموده
گفته اند از حرص یعنی حرز و تحصین است و آن اشبه بران است که آن ذخر معاض نه بر سبیل تقدیر
و تخمین است چنانچه نشان آن از و منای است و بطریق استحقاق نیست و لفظ علیه مناسب این
معنی نیست و اوجب لنا عندک علی ما قصرنا فیه من حقک و واجب کن برای ما معذور داشتن
تو ما را در آنچه تقصیر کرده ایم ما در ادای حق تو و ابلغ باعمارنا ما بین ایدینا من شهر رمضان المقبل
بتو برسان عمرها را با آنچه پیش است از ماه رمضان آینده و یزید عمل خیر بکنیم فاذا بلغتنا فاعنا علی ما
انت اهله من العبادة و چون برسانی ما را بر رمضان پس اعانت بکن ما را بر کردن آنچنان عبادتی
که لایق درگاه تو باشد و ادنا الی القیام بما تستحقه بصیغه نیابت من الطاعة و برسان ما را
بکردن طاعتی که رمضان مستحق آنست و در نسخه شهید بصیغه خطاب و اجرنا من صالی العمل
فایکون درکا لحقک فی الشهر من شهور الله بر و جاری کن برای ما یعنی توفیق بده ما را بر عمل
صالحی که سبب تدارک و حصول بعبادتی باشد که حق تست در رمضان حاضر و رمضان آینده از

فی حرب ذلک ما دلک حتی قلوبنا عقد الندم
بر یه عقد العزم علی الندم و هو تحقیق
التوبة بنهایه

و تعاض من المحروض علیه
بالحاء المهمة و الضاد المعجمة من الحرض بفتح الحاء و الراء
تحریضا علی ما فاتکم من الذخر الذی فی ایدی الناس و علی
تقدیر و الجنس لکم و ان کان الاطلاق و التنکیر لا یدل علی
الاستحقاق و الاستحباب و وجب ذلک ۱۲ ق

و ادنا الی القیام بما تستحقه بصیغه
الخطاب

الله هو بر

اللهم الصغرة والاثم الكبيرة

چیزهای و بهر اللهم و ما اخطأنا به فی شهرنا هذا من لم خدا یا آنچه بآن نزدیک کرده باشیم یعنی عمل
کرده باشیم بآن در این ماه از جنس گناهان صغیره او اثم یا گناهان کبیره بقرینه مقابله او و اخطأنا
فیه مجاز است یعنی صدر من ذنب و اکتسبنا فیه من خطیئة این عطف تفسیری سابقه است یا خطا شد
از ما گناهی و کسب کردیم در این ماه از گناهی علی تعمد منا او علی نسیان فلتنا فیه القساء بر سبیل عمد از
ما یعنی دانسته کردیم یا بر سبیل نسیان ما و انسکی که ظلم کردیم در آن حق بر نفس خود در حق صید
او انتهاک به حرمة من غیرنا یا مجاهله در ستم و بی عرضی دیگر کرا آنچه حرام بود در حق ما نکردیم فصل
علی فیه و آرد و استر بالشرک بگریستن و در نسخه بفتح و اعف عنا بعفوک پس رحمت بکن بر محمد
و آلش و بپوشش آن گناه را بپوشیدن خود و عفو کن ما را بعفو خود و لا تنقشنا فیه لا عین الشامتین
و مکن ما را نصیب عین برای شماتت کنندگان یعنی ما را مبتلا مکن که دشمنان بدیدن آن خو
شحال شوند و لا تبسط علینا فیه السن الطاعنین و دراز و گشاده مکن بر ما زبانهای بعضی که
عیب ما در گفتند و رفعت و علو طلب اند و در نسخ الطاعنین و استعملنا بما یکون حطة و کفارة
لما اکثرت منا فیه برافتک التی لا تنفد و فضلک الذی لا ینقص و بدار ما را بر کاری که باشد سبب
دفع ریختن گناهان او بشرکفاره تقصیری که آنرا از ما انکار کرده و بد دانسته و مکن این مشقت
با بر حمت غیر متناهی تو که فانی و آخر نشود و بفضل تو که نقصان نپذیرد فصل علی محمد و آله و اجر
مصیبتنا بشهرنا ای بار خدای رحمت بکن بر محمد و آل او و مصیبت غم را شیشه بشکستن عقوبتی
داده و گفته یعنی در است بکن شکسته ما را یعنی ثواب ده بر غمی که در جدایی اینماه بما رسید یا مراد
بمصیبت تقصیراتی است که سابق شده یعنی به برکت این ماه آنها را تلافی بکن و بارک لنا فی یوم
عیدنا و فطرنا عطف تفسیر یا عید است و بخش و برکت کن برای ما در روز عید ما و در روز
افطار ما و اجعله من خیر یوم مر علینا اجلبه للعفو و اسحاه للذنب و بگردان این روز عید را از
بهترین ایامی که بر ما گذشته که عفو تر است بیشتر بجذب کشد یعنی سبب اتم شود و محو گناهان بیشتر
کند و اغفر لنا ما خفی من ذنوبنا و ما علن و بخش هر گناهان ما را چه مخفی و چه ظاهر و علانیه
اللهم اعلن از باب فتح و در نسخ شهید از باب نصر بالصلاح هذا الشهر من حظایانا متعلق
است باصلاح ضایا دور کن و بر آر از ما گناهان ما را به برآوردن این ماه که چون ماه بصلاح رسد

للعفو من الذنب

وتمام

و تمام شود گناهی در ما خانه چنانچه سلاح بر موت از کوه سفید بیرون کند و از بدن او بیرون کشیده
دور نماید و اخرجنا بخروجه من سیئاتنا و بیرون آر ما را از گناهان ما به بیرون آمدن از اینماه یعنی
بآخر شدن آن و اجعلنا من اسعد اهله به و اجزلهم حظا فیه و او فرهم حظا منه و بگردان ما را
از سعادتمندترین اهل اینماه که نفع اخروی او بیشتر برسد و بکن قسمت ما را از دین و دنیا در این
ماه بهتر و حصه و نصیب ما را از این درگاه کاملتر از قسمت و نصیب دیگران اللهم و من رعی حق
هذا الشهر حق رعایته ضمیر راجع است بشهر یا بحق و حفظ حرمته حق حفظها حذف ایا و کسی
که رعایت حق اینماه کرد از عبادات و ترک معاصی آنچنان که حق رعایت این ماه بود یا حق
رعایت آن حق بود و حفظ حرمت و می فظلت حرمت او نمود آنچنانکه حق حفظ و حرمتش
بود گوئی آنچه حرام بود در این ماه نکرد و قام بحدوده حق قیامها و القی ذنوبه حق القائها
و قیام بحدود آن نمود چنانکه حق قیام و حدود آن بود که حدهای آن تجاوز نکرد و تیر سیه
ما گناهان خود آنچنانکه حق تیر سیه است او تقرب الیک بقربة او جبت رضاک
له و عطفت بصیغه خطاب معطوف است بر رعی یا بر او جبت پس عاید بموصوف محذوف
یعنی تقدیر پس بسبب رحمتک علیه یا کسی که بدرگاه تو نزدیکی جست بسبب کاری که موجب
تقرب تو از او شد و مایل کردی تو بر او رحمت و در نسخ برحمتک یعنی تو مهربان شدی
بر او بسبب رحمت خود فهبت خیر منزلی است لنا خلیه من وجدک بوزن قفل پس مثل آنچه
بآنکس داده ما را نیز از استغنا و بی نیازی خود بده و اعطنا اضعاف ما من فضلک و عطا کن
ما را از فضل خود اضعاف آنچه داده چه اعطای تو بسبب نیکوئی او و مقتضای ذات جلیل تست
فان فضلک لا یغیض چرا که بدرستی که فضل تو کم نمیشود و ان خزائنک لا تنقص بل تفیض و
بدرستی که خزینهای رحمت تو نقصان پذیر نیست بلکه زیاده و سرشار میشود و در اکثر نسخ تفیض
بصیغه غایب مذکر است و وجهش ظاهر نیست و ان معادن احسانک لا تفنی و بدرستی که
کانهای احسان تو فانی نمیشود و ان عطاءک لمنتقص و در نسخ للعطاء است و این خلاف رسم
الخط است المنتقص بهمزه و اسم مفعول است از باب تفعیل و بدرستی که عطیه تو هر آینه آنچنان
عطیه است که باشتقاق می آید اللهم صل علی محمد و آله و اکتب لنا مثل اجر من صامه او تعبد له

الغایة یعود الی الشهر علی ما فی اصل الکتاب
وعلی الحق المضاف علی هذا الشهر علی الاولیة
س ۲۴۲ ق

وعطفت برحمتک

غاض الماء یغیض و غیضه ای قلله نصب س

العطاء المهنأ نوس

فيه الى يوم القيمة متعلقين بهر كدام از صيام و قيام خدايا رحمت كن بر محمد و آل او و حكم بكن براى ما
بمثل ثواب كسى كه تا روز قيامت روزه ماه رمضان گرفته يا عبادت ديگر كرده در ماه رمضان
اللهم انا نتوب اليك في يوم فطرنا الذي جعلته للمؤمنين عيدا و سرورا لاهل ملتك خدايا بدرستى
كه ما توبه ميكنيم بدرگاه تو در اين روز كه افطار آن واجب كرده و آنرا براى مؤمنان عيد و
سرور گردانيده و لاهل ملتك مجمعا و محتشدا عطف تفسير مجمعا است و براى آن صاحب
ملت و دين تو روز جمعيت و انبوهى مردم كرده من كل ذنب متعلق است بنتوب ذنب اذنبناه
از سهو و اسلفناه او خاطرت به اظهرناه از هر گناهى كه كرده ايم يا كار بدى كه پيش از اين كرده ايم
يا نيت بدى كه در دل پنهان كرده ايم توبة من لا ينطوي على رجوع الى ذنب همچو توبه كسى كه
كسى كه در دل او اراده رجوع بگناهى نباشد و لا يعود بعدها في حوبة و عود نكند بعد از اين بگناهى
توبة نصوحا مفعول مطلق نتوب است خلصت صفت كاشفه منصوح است من الشك و الريب
ريب همچو توبه كه خالص است از شك و ريب فتقبلها منا و ارض عنا و ثبتنا عليها پس قبول
كن آن توبه را از ما و راضى شو از ما و ثابت دار ما را بر آن توبه اللهم ارزقنا خوف مقامك
الوعيد خدايا نصيب ما بكن ترسيدن از عقابى كه نسبت بوعيد فساق دارد يعنى متفرع است
بر وعيد پس اضافه لاميه باشد و شوق ثواب الموعود و نصيب ما بكن شوق بثوابى كه وعده كرده
پس اضافه موصوف بصفت است يا مراد بموعود مجازا فعل يك است كه وعده و ثواب آن فعل شده
پس اضافه لاميه باشد حتى نجد لذة ما نعوك به و كابة ما نشير اليه تا بيابيم لذت آنچه
طلب حصول ميكنيم از تو يعنى ثواب موعود و بيابيم حزن آنچه طلب پناه مى كنيم از او يعنى عقاب
وعيد و در نسخه نستجير بك منه و اجعلنا عندك من التوابين الذين اوجبت لهم جنتك و بگردان
ما را نزد خود از جمله بسيار توبه كنندگان كه بمقتضاى كريمه ان الله يحب التوابين تو بر خود لازم
كرده بفضل خود محبت داشتن تو آنها را و قبلت منهم مراجعة طاعتك يا عدل العادلين
و قبول كرده از آنها بازگشت بطاعت تو اى عادلترين عادلان اللهم تجاوز عن ابائنا
امهاتنا و اهل ديننا جميعا من سلف منهم و من غبر الى يوم القيمة خدايا بگذر از پدران
و مادران ما و جمله اهل دين ما چه آنها كه گذشته اند و چه آنها كه باقى مانده اند و خواهند بود

تا روز

تا روز قيامت اللهم صل على محمد نبينا و آله كما صليت على ملائكتك المقربين خدايا رحمت كن بر پيغمبر ما
كه محمد است و بر آلش چنانچه رحمت كرده بر فرشتگان مقرب درگاه خود و صل عليه و آله كما صليت
على انبيائك المرسلين و رحمت بكن بر پيغمبران مرسل تو كه مبعوث اند بكتابى يا دينى و صل عليه
و آله كما صليت على عبادك الصالحين و رحمت بكن بر پيغمبر ما و آلش چنانچه رحم كرده بر بندگان
صالح خود و مشتبه به در هر فقرات اقوى است از جهة سبق نه در قدر چنانچه گفته و افضل من ذكرك
يا رب العالمين و آنچنان رحمتى بكن كه افضل از رحمت بر آنها باشد اى پروردگار انواع عالم صلوة
تبلغنا بركتها و ينال نفعها آنچنان رحمتى كه برسد ما را بركت و نفع آن رحمت و بيشتر بآنها و در نسخه
بهذه الدعاء دعا قبول كرده شود بجهة بركت آن رحمت دعاء ما انك اكرم من رغب اليه بدرستى
كه تو كريمترين كسانى كه رغبت بدرگاه آنها كرده شود بجهة طلب حاجات و اكفى من توكل عليه
و اغلب كننده ترين كسانى كه توكل بر آنها كرده شود و اعطى من سئل من فضله و دهنده ترين
كسانى كه از فضل آنها سوال و طلب كرده شده و چون مراد بمن جماعتى است پس افراد ضمير در بهم
باعتبار لفظ من است و انت على كل شيء قدير و تو بر هر چيز با توانائى

و كان من دعائه عليه السلام في يوم الفطر اذا انصرف من الصلوة قام قائما ثم استقبل القبلة و في يوم الجمعة

تو و از جمله دعاهاى حضرت امام زين العابدين عليه السلام در روز عيد فطر در وقتى كه فارغ
شده از نماز عيد در حالت كه ايستاده روى بقبله و نيز مى خواند اين دعا را در روز جمعه و مى فرمود
كه يا من يرحم من لا يرحمه العباد يا من يقبل من لا يقبله البلاد اى كسى كه رحم مى كند
كسى كه رحم نكنند بندگان و قبول كند كسى را كه قبول نكند اهل شهرها و يا من لا يحتقر اهل
الحاجة اليه يا من لا يخيب الملحين عليه و اى آنكسى كه تحقير و خوار نكند محتاجان درگاه او را و
خايب و محروم نكند كسانى را كه الحاح بدرگاه الهى كنند بلكه مطلوب برساند و يا من لا يجبه بالرد
اهل الذكر عليه و اى آنكه دست رد نزند بر چهره كسانى كه نمازى در درگاه الهى كنند و آنها را
مردود درگاه خود نكند يعنى دست رد بر كسى نمى زند و نماز بردارى مى كند كه گناه كننده و فجره و
خدا بيامرزد و چون توبه كنند قبول كند و يا من لا يجبه صغير بالتخفيف و لا يستكبر بالتثقيل و اى

انکه را اختیار میکند و قبول می نماید اندک چیزی را که بدرگاه او تحفه بیاورند اما حال تنگ که قلیل باشد
و یا من یشکر علی القلیل و یجازی بالجلیل ای انکسی که ثنای نیکو و جمیل میکند بر طاعت کم و جزای
نیک و بسیار در عوض آن می دهد و یا من یدنو الی من دنا منه ای انکسی که نزدیک شود بکسی
باو نزدیک شود و یا من یدنو الی من ادبر عنه ای انکه میخواند بخود کسی را که پشت باو کند
و بر گردد و بیگانگی و یا من لا یغیر النعمة ای انکسی که تغییر نعمت نکند از کسی مگر انکه او خود تغییر اعتقاد
و احوال کند بمقتضای کریمه ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و لا یبادر بالنقمة
و عتاب نکند بعذاب بلکه مهلت دهد برای توبه و انابت و یا من یمحو السیئة حتی یثیب
و ای انکه حسنه را بار می آورد تا حدی که آن حسنه را نمو دهد که بار آن بسیار شود بمقتضای کریمه
کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة و ثمره بعض شجره بزرگ آمده و
بثمر از آن مشتق باشد یعنی حسنه را بمزید در رحمتی می کند پس لذا نمو می دهد تا بکمال برسد و یعفو
عن السیئة حتی یعفیها و تجاوز می کند از گناه و می بخشد تا انکه آنرا مندرس می سازد
بمنزله معدوم شود و الصرفت الاعمال دون مدی کریمک یا لی حاجات متعلق است بانصرفت
یعنی آرزوهای مردم ادراک مطالب نموده برگشته نارسیده و بغایت و نهایت کرم
ادنی کرم تو کافی است برای تحصیل حاجات کل و اشتات یفیض جودک و یمینه الفیض
و پرشند بسر شاری احسان و بخشش تو ظلها مطالب و تقصرت دون بلوغ نعمک
و تقصان پذیرفت توصیف کردنها مردم نارسیده بتوصیف تو و بصفات جلیله تو
العلو الاعلی فوق کل عال پس مرتبه است رتبه که بلند ترین رتبها است نسبت بهر که
رتبه دارد و الجلال الاعجد فوق کل جلال و مرتبه است رفیعترین عظمتها نسبت بهر
عظمتی که هست در عالم کل جلیل عندک صغیر هر بزرگ که نزد بزرگی تو خوار است و حقیر بحساب
و کل شریف فی جنب شرفک حقیر و هر صاحب شرف در جنب شرف تو حقیر است خائب
قد فاز علی غیرک و خسر المفرضون تفرض یعنی تقصیر و از این بابست تفرض النفل
رحمة الله الا لک نا امید برگشته و بمطلب نرسیده کسانی که میجهان غیر تو شدند و تقصیر
کردند کسانی که متعدی نفع از کسی شدند مگر از تو و ضاع المسیئون الا بک و ضایع شدند بعضی

نماید

عفت الریح المنزل درست شد

انصرفوا

که نزول جای کردند مگر آنها که نزول بدرگاه تو کردند و التجا بدرگاه تو آوردند و اجیب المتهجون
الا من التجع فضلک و تفضل افتادند لسان فراخی حالها و احسانها مگر کسی که فضل ترا طلب کرد
ابک مقنوع الطرف جبین و جود تک مباح للسائلین و احسانک قریبة من المستغفرین در احسان تو
گشوده است برای هر که بدرگاه تو رغبت کند و بخشش تو حلال است مر سائلان را یعنی بی منع بر سد
و با دعای تو نزدیک است بداد خواهان لا یخیب منک الآملون و لا ییأس من عطائک المتعرضون
محروم نشوند از تو امیدواران و مایوس نشوند از بخششهای تو کسانی که تعرض آن نمایند یعنی طلب
احسان میکنند و لا یشقی بقربک جیران سرور و رحمة المستغفرون و شقی و خوار نشوند بعذاب تو کسانی
که طلب مغفرت از تو نمایند توبه کنند زلفک مبسوط للمذنبین عطفک رزق تو گشاده است برای کسی
که گناه کرده و بسبب گناه منع رزق او نکنی و حلمک متعرض لمن ناوأک و حلم تو رسیده است
بکسی که با تو دشمنی کرده و عداوت نموده بگناه تو عادیک الاحسان الی المسیئین عادت تو
احسان است بگناهکاران و صفحک الابقاء علی المعتدین طریقه مسلوکه تو ترحم است
بر کسی که تجاوز از حد نموده و کند و کند حتی لقد عرفهم انک بقصرهم و رسیدن انک بمد
حتی لقد تحنن انک بجری است احسان و ترحم تو که حلم و درنگ کردن تو در عقب گناهکاران مغرور
ساخته ایشان را از رجوع کردن بدرگاه تو که تقصیر در توبه و انابت کنند و صدهم اجابتک عن التزود
و منع کردن تو آنها را مانع شده از بار داشتن خود از گناه و اتاحتک بهم لیتمادوا
بمعرکتک و اتاحت و مدارا در عقوبت آنها نکردی مگر بجهت انکه هر گرد بسوی حکم تو و انابت بدرگاه
تو کنند و امهلتهم لتقترب اوانهم ملکک و مهلت نداده ایشان را مگر بجهت اعتماد بر حلیمی ملک
تو و رخصت کسی کند که گمان زوال فرصت داشته باشد فمن کان من اهل السعادة منحت
تو بنا پس کسی که باشد از اهل سعادت یعنی در ازل مقدر کرده باشی سعادت او را ختم میکنی برای او
سعادت را که از دنیا مغفور برود و من کان من اهل الشقاء فحذلته لها و کسی که تقدیر شقاوت
شده باشد خوار میکنی او را بسبب آن شقاوت که بدو رسیده بدی کلهم صائرون و امورهم الیک
الی امرک همه عالم گردانده اند بسوی حکم تو و کارهای آنها راجع است بامر تو چه هر چه میخواهی میکنی
تحکم علی طوائفهم سلطانک سخت و ضعیف نشد باد از ادی عزت ایشان با دشمنی و تسلط تو

المتجمون

الشقاوة

الی حکمک

ثابت علیه الشیء خفیف

وحضت حجته وحوضا
مطلبت مس

ولم يرخص لترك معاجلتهم بها تأنك وباطل لسبب ترك كردن تو شتاب را در عقاب
آنها دليل تو بر وجوب عقاب ايشان بحجتك فانك لا تحضر الا بحق ثابت لا يزول
حجت تو بر پا است يعني تام است وسلطنت تو ثابت است كه زوال پذير نيست فالويل للمدلين
لمن تجرع عنك پس عذاب بيطاقتي مر كسي را است كه از تو ميل كرد وكافر شد والخيبة الخاذلة لمن جانب
عنك ومحروميي تمام خاركننده مر كسي را است كه از درگاه تو محروم شد وعطلب نرسيد والشقاء الدائم
لمن عصاك وشقاوتي كه دائم شقاوت است مر كسي را است كه بتو مغرور شد يعني بطمع باطل
فريب داد شيطان خورد وغافل شد از پاس تو فاكرم نفسه بالعذاب چه بسيار است تصرف و
بودن آن شقي مغرور در عذاب تو وما اطول تردده بالعقاب وچه دراز است تردد او در عقاب
تو يعني هميشه ملك خواهد كرد در آتش دوزخ وما ابعد غايته من الفرج وچه دور است از نهايت
او از فرج پس بعد وسط واول او از فرج بطريق اولي باشد وما اقنطه من سهولة المخرج
وچه نا اميد است او از آسان برآمدن از بلا عدلا منك قضاؤك لا تجور فيه بن ويل وتحقيق
وغير آن از روي عدالت حكم از آنست كه جور وظلم در وي نيست وانصافا من حكمك لا تحيف عليه
واز روي انصاف حكم تست كه بر كسي ظلم نكني بلكه هر كس سزاي عمل خود برسد با نهايت رحم ومهلت
وتعلق عليه بتخفيف بتنفيس استيلاست وضمير راجع است بحكم تقديرش لا تظلم حال كونك مستوليا
وقادرا على الحكم وبحتمل كه ضمير راجع باشد بمن جرع پس معني ظاهر است فقد ظهرت
ظاهرت الحجج چرا كه بتحقيق حجت بسيار اقامت كرده كه آنها عليه ومحمد ومعاون يكديگر ند وقد بلغت
الاعذار كويند ابلاغ عذر يعني رسانيد عذر را با و عذر خواهي كرد پس او قبول كرد ورسانيد
عذر خود را بايشان وآنچه عذر خواهي بود بجاي آورد چنانچه آنها را جاي انكار نماند وقد تقدمت
بالوعيد اخبار است بايقاع كرده بر تقدير مخالفت حكم يعني حال آنكه پيشتر وعده كردي وعذاب
نمودي وترسانيدي وتعطفت في الترغيب وبلطف ونرمي ترغيب نيكي كردي وضربت الامثال
مثالها كردي كه واقع است در قرآن وعللت الامهال واخرت ودراز كردي
مهلت واو مرا وتاخير كردي در عقاب وانت مستطيع للعاجلة وحال آنكه تو قادري بر
شتاب ودر عذاب وثابت وانت ملي بالمبادرة وتاني نمودي وحال آنكه قادر بودي

الاخذ

بر شتاب

بر شتاب لم تكن اناتك بتقصير در جميع شيخ تجرا او لا انهالك عنا نبوده در رنگ كردن تو از روي
تجرد مهلت دادن تو از روي سستي ولا امساكك عقلة ونبوده نگاه داشتن حق تعالي عنوان
از تعجيل عذاب آنها از روي غفلت يا نگاه داشتن عذاب از آنها ولا استظهارك عدة
نبوده ومهلت دادن بانتظار انابت آنها از روي مدارا بافساق چنانچه شان عاجزين است
كه بخوف مكافات شتاب در آزار كسي نكنند بل لتكون حجتك ابلغ وكرمك اكرم بلكه اين تاني والهال
بجهت اين بود كه باشد حجت تو بر خلق رسيده تر به نتيجه وكرم تو كامل تر واحسانك اوفى ونعمتك
اتم واحسان تو وافي تر ونعمت تو تمام تر كل ذلك كان ولم تزل همه حجت وكرم واحسان ونعمت
بوده در ازل وتو نيز هميشه بوده وتكون ولا تزال وهمه آنها باشند وتو هميشه باشي
تحمدك قبل من ان توصف بكلها ومجدك ارفع من ان يحيط بكنهه حجت تو بزرگ تر از آن است
كه توصيف همه آن بحجت توان كرد وبزرگي رتبه تو بلند تر از آن است كه توان كنه آنرا دانست
وتعظمك اكثر من ان تحصى باسرها ونعمت تو بيشتر از آنست كه همه آنها را بشمار آورده شود وا
محامدك اكثر من ان تشكر على اقلها واحسان تو زياده از آنست كه بر ادناي احسان تو شكر توان
كرد او وقد قصر بي السكوت عن تمجيدك متعلق است بقصر وتحقيق كه مقصر ساخت مرا در حمد گفتن
تو خاموش شدن من يعني ساكت شدم واين سكوت سبب تقصير شد وسبب سكوت بعد از اين
خواهد شد وفترني الامساك عن تحميدك متعلق است بفترني وفهاهه همه كرفتگي زبان است
از تكلم وامساك من از سخن كردن باعث كرفتگي زبان من شد واز ذكر صفات عظمت
تو وسبب امساك بيايد وقصارى الاقرار بالعجز عن بلوغ الثناء عليك بل عجزا اين چنان سبب
سكوت وامساك است ونهايت كار من اقرار است بكلال وانقطاع از تكلم واين انقطاع اي
عن الثناء سبب عجز است از درگاه تو ورو كردانيدن از تو بلكه سبب عجز است از تحميد و
تحميد تو فهنالك اذا اوتكشر بالوفادة واستكثر حسن الزيادة پس من اينك قصد ميكنم كه همان
تو شوم واز تو طلبم بخوبي انعام واحسان را فصل صلة محمد وآله واسمع نجواي واستجب دعائي
پس رحمت بكن بر محمد وآل وبشنو راز كه بدرگاه تو عرض كنم ومستجاب كن دعاي مرا ولا تخيبني
بنوميد مكن وختم مكن اين روز مرا بنا رسيدن بمطلب ولا تجهضني بالترداد في مشتهى ودست

فمن نسخة المقابلة بما فوق قال علقمة ومعناه من
فمن انتفت عن الضع اي فلانه ان تجد الناس عليه
وانت تك اكثر فلا تشكر الناس على الضع
وفي نسخ اخر

ان الشكر من تحصيل ما انت اهله لا من عجز

قد مهدت يا رجل بالكسر فيها ان عجت الفهرة مس

فقد ادرك لا تقبل كذا في نسخة
واجزاه اكرم واقتصر عليه مس

الزيادة في حسنه زيد بالجيم
بالحسني من الايدي

فاخر من شي لم يرد الا فانه
حسن مشغول بالفاء

هر پیشانی من مزن و در باب سوال که از تو میکنم و اکرم من عندک متعلق است بقولی منصرف
و اکرام مکن یعنی عزت بده و برگشتن مرا از پیش خود که مردود و محروم برنگردم و الیک متعلق
عطف است بر من عندک و عزت بده بازگشت مرا بسوی خود که قبول انابت کنی و انک غیر راضی
بالمتربة و بدرستی که تو اینک آینده نیستی با آنچه خواهی یعنی هر تو مشکل نیست یا اینکه بخیل نیستی بخلاف
عباد که بسیار بخیل هست که می خواهند بکنند و بواسطه بخیلی نمیکنند و الا عاجز حق نشوی و نه عاجزی
از دادن آنچه طلبند و انت علی کل شیء قدیر و تو بر همه چیز قادر داری و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم و نیست قدرت بر تصرف و نه قوت بر فعل مگر بعانت
خدای تعالی که بلند تر است و معقول احاط بکنند و نمیکنند

وکان من دعائه علیه السلام فی یوم عرفة

التابع والاربعون

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در روز عرفه الحمد لله رب
العالمین سپاس مر خدایرا که پروردگار انواع عالم است اللهم لک الحمد بدیع السموات و الارض
رضی ذو الجلال و الاکرام خدایا مر ترا است سپاس ای پدید کننده آسمانها و زمین آنچنان پیدا
کننده که تو صاحب عظمت است و عظمت دهنده است دیگر انرا رب الارباب و اله کل
مألوه پرورنده جمیع پرورنده ها است و معبود هر بنده که عبادت او کنند و خالق کل مخلوق
و وارث کل شیء و خلق کننده هر چه خلق شده و وارث همه چیز است چه همه فانی شوند و او باقی
ماند لیس کمثله شیء مشهور اینست که کاف زائده است یعنی نیست مثل او هیچ چیز و لا یعزب عنه
علم شیء و دور نیست از او دانستن چیزی و هو بکل شیء محیط و علم او بهمه چیز احاطه کرده
و هو علی کل شیء رقیب و او حافظ همه چیز است انت الله لا اله الا انت جمله معترضه است
تویی خدای معبود بحق نیست معبودی بحق و خدای مطلق مگر تو الاحد المتوحد صفت الذات است
و همچنین باقی مبالغه است در وحدت ذات و صفات در قاموس است احد و متوحد و یحمل
که مراد باحد منفرد بالذات باشد که شریک در ماهیت ندارد و مراد بمتوحد منفرد در صفات و افعال
الفرد اگر نظیر ندارد و المتفرد مبالغه است در عدم نظیر یا مراد تفرد بجهت ذات است و انت
الله لا اله الا انت الکریم و تو آن خدای که نیست معبودی بحق مگر تو آنچنان خدای که کریمی

الفرد

الکریم

المتکرم مبالغه است در کرم و بمعنی منزه از عیوب نیز آمده و العظیم المتعظم الکبیر المتکبر تاکید
ما قبل است و انت الله لا اله الا انت العلی المتعال بحذف یا در وقت اصل و متعالی بمعنی مر
تقع القدر الشدید المحال بکسر میم بمعنی تدبیر و قدرت و عقاب و انت الله لا اله الا انت الرحمن
رحمت دهنده مؤمن و کافر در دنیا الرحیم بخشنده مؤمن در آخرت العلیم الحکیم دانا و عادل
بحقایق اشیا و انت الله لا اله الا انت السمیع البصیر شنوا و بینا بی حاسه سمع و بصر القدیم
الخبیر و سبق بعدم نیست و دانا است بضمایر اشیا و انت الله لا اله الا انت الکریم الاکرم
کریم ترین همه کریمان الدائم الادوم مبالغه است در دوام بجهت دفع توهم حصول دایم بر کثیر الزمان
و انت الله لا اله الا انت قبل کل احد مقدم بر همه چیزی تو و الآخر بعد کل عدد و باقی بعد از فنای
هر چیز که بشمار آید و انت الله لا اله الا انت الذی فی علوه و تو نزدیکی با وجود رفعت خود و العالی
فی دنوه بلند رتبه با وجود نزدیکی خود و انت الله لا اله الا انت ذو البهاء و المجد تو صاحب
حسن و بزرگ مرتبه و الکبریاء و الحمد و صاحب عظمت و تجبر و ستایش که همه ستایش تو کنند و انت
الله لا اله الا انت الذی انشأت الاشیاء من غیر شیء تو آنچنانی که کردی بی اصل و ماده و صورت
و صورت من غیر مثال و صورت دادی آنچه تصور کردی بی آنکه مثل او سابق باشد و ابتدعت
الخلق بدایع الفتح دلی بلا احتذاء و اختراع کردی آنچه تو پدید آورده و بی اقتدا بدیگری انت الذی
قدرت کل شیء تقدیرا تویی که اندازه کرده هر چیزی را اندازه کردنی یا در ازل تعیین کرده
وجود او را و یسرت کل شیء تیسیرا و آسان کرده همه چیز را آسان کردنی که مقتضای حکمت است و دوست
داشتنی و در عادت بر تدبیر اقتدا کرده و حال همه چیز را که در تحت حکم تو هستند تدبیر کردنی چنانچه
خواهی انت الذی لم یعینک علی خلقک شریک تویی آنکه مدد تو نکرده در خلق کردن تو مخلوقات را
هیچ شریکی و هم بوزیر تو کمک نکرده و وزیر و مدد داشت شغل کارهای ترا هیچ بر دارنده چه بر تو هیچ کاری
تعسر نیست تا دیگری معاونت کند و چون وزیر پادشاه باشد بر ملک بر دارد و اعانت پادشاه
کند او را وزیر گویند و لم یکن لک مشابه و در نسخه مشابه و لا نظیر و نبود مر ترا معاینه کننده و شبیهی
انت الذی اردت فکان حتما ما اردت تویی آنکه خواستی امر را پس بود واجب آنچه خواستی که توقف
در مراد تو نیست بمقتضای کن فیکون و قضیت فکان حتما ما قضیت و حکم کردی پس بود

الاول

شیخ سی الشیخ الاصل

احتذی مثاله ای اقتدی

ارشده الی المنقبة و قال الازهری الی القوة و قال ابو عبیدة الی الفعلة و الکرة

عین عدالت آنچه حکم کردی و حکمت فکان نقصا بودن جبر ما حکمت این فقره عطف تفسیری
سابقه است و حکم کردی پس بود انقاص محض آنچه حکم کردی انت الذی لا یحویک مکان تویی
آنکه احاطه نکند ترا جائی و این علیم آن است که مکان سطح باطن حاوی باشد و لم یعیک سلطانک
سلطان و هر باشد هر آیا پادشاهی تو هیچ پادشاهی مقابل و مخالف تو شود و لم یعیک برهان
و لا بیان و عاجز نکرد ترا هیچ دلیل و بیانی که کسی اقامت حجت بر تو تواند کرد و تو عاجز
و ملزم شوی انت الذی احصیت کل شیء عدده تویی آنکه احاطه عدد هر چیزی کرده و هیچ چیز
از علم تو بیرون نیست و جعلت لکل شیء امدا و قدرت کل شیء تقدیرا و کردانیدی برای
هر چیز منتهای و غایتی و مقدر ساختی و اندازه هر چیز را معین کرده مقدر کردی هر وقتی حکمت
خود انت الذی قصرت الاوهام عن ذاتک تویی آنکه قاصر آمده وهمها از علم بذات تو و عجزت
الافهام عن کیفیتک و عاجز آمد فهمها از فهمیدن چگونگی تو و لم تدرک الابصار موضع مکانک
و ادراک نکنند قوای باصره جای بودن ترا چرا که مکانی نیستی انت الذی لا تحویک مکان و
تویی آنکه حدی ترا احاطه نکند نامی ما طلحه و دستوی و لم تمثل حتی تصور و حتی کانه ینظر الیه فتکون
موجودا و جوا المطلوب ادرکه یعنی تصور تو کرده نشود و تا یافته شود کنه ترا پس علم بتو بود چنانکه
نه بمنزله باشد که گویا می بیند چنانچه لازمه علم بکنه است فلم تلد فتکون مولودا این عبارت
مشکل است و ظاهر امراد اکثر این است که هر چه میزاید دیگری او را زاینده است و چون فرزند
نداری پس پدر و مادر نداری و اگر تلد معلوم یعنی تولد آمده باشد معنی واضح میشود والله اعلم
انت الذی لا تضاده ملک فیبانیک تویی آنکه ضد نداری تا با تو منازعه و مخاصمت کنند و لا ضد فیضادک
و هر چه و در نسخه شهید بودن خلص لک فیشارکک و کسی هر ابر و همسر تو نیست که با تو مبالغه
و جبر بری در کثرت خشم بکند و اراده و غلبه نماید و لا ندّ بودن جبرک فیغالبک و مثل تو کسی نیست
که با تو معارضه کند انت الذی ابتدأت و اخترعت و استحدثت و ابتدعت تویی که ابتدای خلق عالم
کردی و ایجاد عالم نمودی بی مثل که سابق باشد و از کتم عدم بر آوردی بی ماده و اصل فاصنع ما
و تویی آنکه هر چه کردی خوب کردی سبحانک منزه و مبرا هم ترا و استعمال این را در جای تعجب میکنند
ما اجل شانک فعل تعجب است چه بزرگست رتبه و حال تو داستی فی الامر کرین مکانک و چه بلند

و شریف است

و شریف است در میان جا با جای تو و اطلاق مکان بر مرتبه معنویه بطریق مجاز است چه کلمه
که لا یحویه مکان و اصدع بالحق فرقانک و چه اظهار کرده است حق را فرقان تو که فارق است
میان حق و باطل سبحانک من لطیف ما الطفک منزهی ای مراد و بنده و نفع رساننده و خلق بر فق و نرمی
چه نفع رساننده بمرتبه کامله که جای تعجب است و رؤوف ما ارؤفک بوده و در نسخه شهید ما رؤفک
مهربان و ای مهربان که مرتبه کامله مهربانی داری و حکیم ما احکمک و عالم بحقایق اشیای و چه دانای
تو و سبحانک من علیم ما اعلمک منزهی از بدیهای ای مالک اشیا چه صاحب منع و عزت و جای و جواد
ما اوسعک و رفیع ما ارفعک و بخشنده چه وسیع است قدرت و خزانه تو و بلند رتبه چه رفیع است
مرتبه تو و چون تعجب این امور جای تعجب است فعل تعجب ذکر شده و ذو البهاء و المجد و الکبریاء و ذو المجد
صاحب شرف و بزرگی و تجبر و ستایش و این فقره سابقا بیان کرده شد سبحانک ما اعظم شانک و بسطت بالخیرات یدک
بلندی از نقایص و معایب کشودی بخیرات دست خود را و وفقت الهدایة من عندک و در نسخه
هدیت الهدایة من عندک و راه نمودی تعلیم آن کردی فمن التمسک بدین او دنیا بقصر بلا تهوین و در نسخه تهوین
و تحقیر پس کسی که ترا طلبید برای دین خود یا برای دنیای خود ترا یافت سبحانک متخضع لک من جری علیک
منزهی و خضوع کرده مر ترا هر که در علم تست و متخشع لعظمتک ما دون عرشک و خشوع نموده برای
عظمت تو هر چه تحت عرش تست و عرش نیز و القاء و التسلیم لک کل خلقک و منقاد شده برای قضا
منزهی از تو همه مخلوقات تو سبحانک لا تحس الحواس منزهی تو ادراک تو بحواس نتوان کرد و لا تجس
بالجس و لمس تو نیز نتوان کرد و لا تمس و مس تو نتوان کرد و لا تکاد و با تو کید و مکر و حیله نتوان کرد و لا
تماطل و ترا دور نتوان کرد و لا تشاغل و لا تجاری و با تو نزاع و مغالبه نتوان کرد و لا تماری و لا تحاج
و لا تکابر و با تو مراء و جدل و عناد و مکر نتوان نمود سبحانک سبحانک بعد و مشرک شده و انت حی حیوة
منزه میدانم ترا و راهی که بتو رساند زمین آن همواره است که پای با و فرو نرود و حکم تو استقامت
بر طریق حق است و تو زنده دایمی و رجوع همه بدرگاه تست سبحانک قضوک حکم و قضای تو حتم و ترا
و تک عدم منزهی تو و گفتن تو حکم است و آنچه در ازل حکم کرده واجب الحصول است و اراده
تو عدم است که تخلف در آن ممکن نیست سبحانک لا راد لقضائک و لا مبدل لکلماتک پاکی تو نیست
رد کننده مر حکم ترا و نیست تبدیل کننده مر سخنان ترا سبحانک بارئ الآیات و فاطر الارباب

الفرقان الذی فرق بین الحق والباطل فهو فرقان صح

الملک من الملک کان یسوس الرعیة والملک والعزة ملک ملک صح

حتی الحرة ای حتی صح

تحاط ولا تغالب ولا تمانّ صح

من طلب العلم بمجاری الطلاب ای علی سهم والخط المجاری الخطوط الاثر صح

ایت الرجل ای اذا جاءته صح

بهره بها ای غیره و بهر القمر اضاءه حتی غلب ضوءه ضوء الکواکب صح

الصواب ما فتح علی الشیء و فتح

حسنه الاصرار علی الشیء و فتح

معلوم ام ملک صح

لیتان کانا شرهم فکثرا هم ای غلبا هم صح

ما صنع

فاطر السموات بارئ الکائنات منزه و پاکی ای آنکه علامات و دلایل او ظاهر و روشن است
ای خلق کننده آسمانها و ای خالق هر ذی روحی ولک الحمد حمدا یدوم بدوامک مر تراست سپاسی که
دوام یابد بدوام تو یعنی تا تو هستی حمد تو نیز باشد پس ابدی باشد ولک الحمد حمدا اضاف الی انعامک
و مر تراست سپاسی که برابر نیکی و احسان تست ولک الحمد حمدا یزید علی رضاک و مر تراست سپاسی
که زیاده است بر رضامندی تو از ما چه حق تعالی بفضل خود راضی شود بعمل قلیل و حمد الهی هر چند
به چند بهتر ولک الحمد حمدا یملأ کل حامد و مر تراست سپاسی که پر کند سپاس کننده را و شکر را
مفعول مطلق حمد از غیر لفظ فعلش مثل قعد جلوسا و چون آدمی از نعم الهی خالی نیست پس همه او شکر
باشد یقصر عنه شکر کل شاکر و مر تراست شکری که ناقص است از او شکر هر شکر کننده و حمدا
لا ینبغی الا لک و لا یتقرب به الا الیک و مر تراست آنچنان حمدی که سزاوار نیست آن حمد مگر برای
تو و نزدیکی نتوان کرد بآن حمد مگر بدرگاه تو حمدا یستدعی به الاول و یستدعی به دوام الآخر آنچنان
حمدی که بوسیله آن محافظت کرده شود و دایم داشته شود نعمتی که اول بود تا زایل نشود و نعمتی
دنیوی و طلب کرده شود بآن حمد دوام نعمتی که در آخرت است که نعیم اخروی دایم نصیب شود
حمدا یتضاعف علی کرور الازمنة حمدی که هر چند زمانه بگذرد حمد نیز اضعاف سابق شود و
یتزاید اضعافا مترادفة و همیشه در زیادتی باشد پی در پی که چندین برابر شود یحفظ منه الحفظة
آنچنان حمدی که عاجز شوند از جمع و شمارهٔ آن فرشتگان که حافظ و کاتب اند عددا و عددا
علی احصائه فی کتابک الکتبة و زیاده آید بر آنچه جمع کرده و نوشته اند آن کاتبان اعمال در
کتابی که بدرگاه تو بیاورند و اگر چه آنها یکذره از اعمال بندگان غافل نشوند اما مراد این است
که مر تراست آنچنین حمدی و حمد الهی که لایق شان او باشد که نتوانند که فرشتگان احصا نموده
نه اکثر از منه آنچنین حمدی صادر شده که کرام الکاتبین نتوانسته نوشت حمدا یؤدی ان عرش المجید
و یعادل کرسیک الرفیع آنچنان حمدی که برابر و هم سنگ باشد با عرش تو که عظیم و شریف است
و برابر باشد با کرسی تو که رفیع مرتبه است حمدا یکفل له بذلک ثوابه و یستغرق کل جزاء جزاؤه
حمدی که کامل شود نزد تو ثواب آن و هر جزایی که در برابر اعمال نیک است داخل شود در جزای
این حمد حمدی الظاهره و فق لباطنه و باطنه و فق لصدق النیة فیه آنچنان حمدی که ظاهر او موافق

در مرتبت سپاسی که مخلد است نعمتهای تو
ولک الحمد حمدا یوازی صنعک

حمدا دام

باطن

باطن او است که بی شایبه ریا است و باطن او موافق نیت صادقه در آن حمد است حمدا لا یحصیه
خلق منه آنچنان حمدی که هیچ مخلوقی نکرده باشد مثل آن حمد و لا یعرف احد کنهه
و نداند هیچ کس قدر تو فضل ثنا احد یعالمین اجتهدوا بعد به آنچنان حمدی که اعانت کرده شود
کسی را که سعی کند در شمارهٔ او یعنی هر چند کسی جهد و سعی کند نتواند شمرد و محتاج باشد باعانت تو در
شمردن آن و یؤید در اکثر نسخ بصیغه معلوم است و در نسخه بصیغه مجهول و این ظاهر است من امرق
نزعا فی توفیقه گویند امرق النازع فی القوس یعنی استیفای کشش و کمان کرد و بخوبی کشید تیر داده
سعی و کمال حمد را کشیده تمام کمان یعنی آنچنان حمدی که تایید و اعانت کرده شود کسی را که سعی و
جهد تمام کند در تکمیل آن حمد و توفیق الهی اعانت او کند و محروم از توفیق حمد نشود حمدا یجمع ما خلف
من الحمد آنچنان حمدی که جمع کند و شامل باشد موجبات حمد ما را که تو خلق کرده و ینتظم گویند انتظم
فی سلک و انتظم یعنی در آورد دانه را در رشته و جمع کرد او را با سایر دانها که در آن رشته است پس
آن دانه در آمد در میان آنها پس منتظم لازم و متعدی است پس معنی مقدر است ما انت خالقه
منه بعد آنچنان حمدی که با آن جمع شوند و در یک رشته در آیند جمیع حمدهای که بعد از این خلق کنی و منتظم
متعدی اعتبار نمودن بمعنی شافتن و کشتن متحن و هر دو رعیت حمدا لا احد اقرب الی قبولک منه
آنچنان حمدی که هیچ حمدی با آنچه تو گفته قریبتر از آن حمد نباشد و لا احد ممن یحبک به و در نسخه شهید
یحبک بصیغه ماضی از باب تفعل آنچنان حمدی که هیچ حامدی در درگاه تو محمودتر نباشد از کسی که این
حمد حمد تو کرده باشد حمدا یوجب بکرمک المزید بوفوره آنچنان حمدی که بمحض کرم تو موجب زیادتی منافع
تو باشد بسبب کثرت آن حمد و تفضل بمزید بعد مزید علو لا منتک و زیادتی احسان تو را بر سایر دیگر
باعث تعالی و تتالی زیادات احسان کرده از قدرت و نعمت و فضل تو حمدا یحب لکرمک و جودک
و یقابل عز جلالک آنچنان حمدی که واجب و لایق کرامت روی تست و اطلاق وجه مجازیست
و مقابل باشد با عزت بزرگی تو و بعد از اتمام حمد شروع در صلوات نموده فرمود رب صل علی محمد
و آل محمد المنتجب المصطفی الکریم المقرب افضل صلواتک ای پروردگار من رحمت کن بر محمد و آل محمد
آنچنان محمدی که خلق و برگزیده و اعزاز کرده شده و نزدیک ساخته درگاه تست بهترین رحمتهای
خود را بارک علیه اتم برکاتک و ترحم علیه امتع رحماتک و برکت کن بر محمد بانم برکتهای خود و تعطف

اغرق النازع فی القوس
اذا استوفا مدها من
توفیقه

و مغفرت بکن هر حق و هر تابع و رحمتهای خود را بر صل علی محمد و آل صلوة تزکیة لا تکون صلوة
الا کی بها ای پروردگار مرا رحمت بکن بر محمد و آلش رحمتی که نکوکنده و زیاده شوند که حبیب رحمتی
نمو کننده و مزید زیاده شوند و مزاد آن رحمت باشد و هر تقدیر اول بالعدد تاکید ما قبل است و بر ثانی
تاسیس و صل علیه صلوة ما بقیت لا تکون صلوة الا کی بها و رحمت بکن بر او آنچنان رحمتی که حبیب رحمتی
نمو کننده و مزاد آن رحمت بنود باشد و صل علیه صلوة مرابحة بعض مرضیه مثل مبتهجة و طیبة لا تکون
صلوة فوقها و رحمت بکن بر محمد آنچنان رحمتی که مرضی تست یا مرضی آن سرور است که نباشد هیچ رحمتی
فوق آن رحمت رب صل علی محمد و آل صلوة ترضیه و تزیده علی رضاه ای پروردگار مرا رحمت بکن
بر محمد و آلش آنچنان رحمتی که بموجب رضای آن سرور باشد و زیاده و نیز بر رضای او باشد فصل علیه صلوة
ترضیک و تزیده علی رضاک و در این عبارت تامل باید کرد و گویا در این تقدیر چنین است که ترضیک
رضا و تزیده علی رضاک رضائه یعنی رحمت بکن بر محمد آنچنان رحمتی که موجب رضای تو باشد از ما و زیاده
باشد بر رضا مندی تو از ما برای آن سرور حاصل آنکه هر قدر ما از صلوات که مقدور ما باشد صرف نمائیم آن
قدر از ما راضی میشود لیکن آنچه لایق شان آن سرور است زیاده از آنست و صل علیه صلوة لا ترضی
ذا الابها و لا ترى بغيرها و رحمت بکن بر محمد آنچنان رحمتی که راضی نباشی تو در حق آن سرور مگر بآن
رحمت و غیر او را لایق آن رحمت ندانی رب صل علی محمد و آل صلوة تجاور رضوانک و تتصل اتصالها
ببقائک و در این عبارت نیز تامل است و گویا مراد این است که ای پروردگار مرا رحمت بکن بر محمد
و آلش آنچنان رحمتی که بگذرد از بهشت تو و بمحض بهشت اکتفا نکن پس مراد بر رضوان بهشت باشد
و آنچنان رحمتی بکن که اتصال او بتوالی افراد آن متصل باشد ببقای تو و بدانکه اتصال افراد رحمت
ببقای الهی مستلزم آن نیست که در ما بین افراد فاصله نباشد و پی در پی و بلا فصله یکدیگر متصل باشد
بنا بر آن کلمه که اتصال آنها متصل ببقا باشد یعنی متوالی و دایم باشد و لا تنفد کلماتک علی تمام
مخلوقات خدا یا کلمات الله گویند چه کلمات اند بکلمه کن یعنی و فانی نشود و اتصال ببقای تو چنانچه
فانی نشوند مخلوقات آلهیه مثل بهشت و ملائکه و فنا فی الجملة عود مستلزم فنای بالمره نیست رب
صل علی محمد و آله صلوة تنظم کو جنا منظم الدر یعنی شکافت نیز و از او که شت صلوة ترضیک
و ابنائک و رسلک و اهل طاعتک ای پروردگار مرا رحمت بکن بر محمد و آلش آنچنان رحمتی که

اهل الام

بشکافد

بشکافد و بکدار از او رحمتها ملائکه تو و انبیای و رسولان تو و اهل طاعت تو که از احمد زیاده
باشد و انتظام بمعنی جمع در رشته و شمول متعدی میباشد و لقد یرد بعد انجا موافق سابق بکار میباید
چه که صلوات در نسخ کثیره است که مفعول انتظم باشد و تشتمل علی صلوات بتقدیر مثل بنا و کمن
رضیک و ابنائک و اهل طاعتک و شامل باشد بر مثل رحمتها که کلی بر بندگان خود از جن و آدمیان
و جماعتی که اجابت دعوت تو کردند از نیکان و تجمع علی صلوة اجتماع مجازا است از اشتمال کل
من ذرات و برات بر دو بعض خلق است من اصناف خلقک و مشتمل باشد آن صلوات بر رحمتها
که خود و بر هر که او را خلق کرده از اصناف مخلوقات خود رب صل علیه و آله صلوة تحیط بکل
صلوة سالفة و مستانفة و صل علیه و علی آله صلوة مرضیة لک و لمن دونک ای پروردگار مرا
صلوات بفرست بر آن سرور و آلش آنچنان صلوات که محیط باشد بهر صلوات که گذشته است
و الحال ایجاد کرده شده که آن صلوات را فرستاده شده و بر آن سرور خواه تو صلوات فرستاده
باشی و خواه کسی دیگر که نیز تست آنچنین است در بعض از نسخ و قدیمه لیکن در اکثر نسخ بعد از لفظ
مستانفة آنچنین است که و صل علیه و علی آله لک و لمن دونک و چون معنی این معلوم نمیشود
در بسیاری از نسخ در حاشیه نوشته اند صلوة مرضیة لک و لمن دونک و کلمه صح نوشته داخل
کتاب اعتبار کرده اند و در بسیاری از نسخ صلوة مرضیة نیست و هر نسخه که دارد این نسخه در
حاشیه آنست و تمنیه مع ذلک صلوة تضاعف معها تلک الصلوات و ایجاد کمی با آنچه ما کرده
باشد از صلوة محیط بر سالف و مستانف صلواتهای که دو چندان کنی بآن صلوات این صلواتها را
مضاعف تا و در اکثر نسخ است و معنی آن ظاهر میشود و تزیده علی کر الایام زیادة فی تضعیفها
لا یحصیها عدد تا تبرک و زیاده کنی آن صلواتها را بمرور ایام آنچنان زیادتی در تضعیفات که شمار
غیر تو نتواند کرد رب صل علی اطایب اهل بیته الذین اخترتهم لامرک ای پروردگار مرا رحمت
بکن بر بهتر آن از جمله اهل بیت آن سرور انی که اختیار آنها کرده اند برای کار دین خود و جعلتهم
خزنة علمک و حفظة دینک و گردانیده اید آنها را خزینه داران علم خود و حافظان دین خود
و خلفائک فی ارضک و حججا علی عبادک و خلیفهای تو در زمین تو و حجتها تو اند بر بندگان
و طهرتهم من الرجس و الدنس تطهیرا بایادیک بمقتضای آیه تطهیر پاک کردی ایشان را از کل

صلوة مرضیة ما کان فی نسخة الشیخ و بعد ذلک کتب فی الحاشیة و لمن دونک صح
لکن کتب فوقه تعاطر الشک

تضعیف

تضاعف

لا یحصیها عدد

ان

وجرکن اخلاق پاک کردنی باداده خود کرا اهل بیت را بر دران وصل جنت و محض فضل الهی است
وجعلتهم الوسیلة الیک والمسلک الی جنتک و گردانیدی ایشان را وسیله و وصول خلق
بدرگاه خود و گردانیدی ایشان را محل راه بسوی جنت خود که توسل بانها بجنت میرساند رب
صل علی محمد وآله صلوة تجزل لهم بها من نحلک و در نسخه نحلتک و گرامیتک ای پروردگار
منه رحمت کن بر محمد و آل او چنان رحمتی که عظیم و کثیر سازی برای اهل بیت بسبب آن رحمت
بخشش و احسانهای خود را و تکمل لهم و در نسخه شهید بها الاکتساب من عطایاک و نوافلک و
بکمال رسانی برای اهل بیت بسبب آن صلوات امور برا که بایشان عنایت کرده از عطیات مشترکه
میان خلق و ایشان و آنچه زیاده بر بایشان همه کرده و تو فرموده باید بموصوف محمد و فیست
یعنی بها علیهم الحظ من عوائدک و فوائدک و وافر بسیار کنی بسبب آن صلوات بر ایشان نصیب ایشان
از انعام تو و از فایدهای تو رب صل علیه وعلیهم صلوة لا امد فی اولها ولا غایة لاخرها و قاموس است
الامد الغایة والغایة المدی والمدی الغایة و از این محصل حاصل و معلوم نمیشود لیکن گفته اند
که من برای ابتدای غایت و الی برای انتهای غایت است پس معلوم شد که غایت یعنی مسافت
است و مثل مسافت از زمان و غایت یعنی منتهای آمده و هر طرف امر ممتد که از او شروع کنی طرف
دیگر غایت و امد منتهای پروردگار من بکن رحمت بر محمد و آل او چنان رحمتی که نیست غایت
و حد و امد او که از او باشد و نیست نهایتی هر زمان آنرا ولا نهایة لاخرها و نیست انتهای مر آخر او را که ابد
باشد و این عطف تفسیر فقره سابقه است رب صل علیه بقدر ما تحب و ترضی ای پروردگار من
رحمت بکن بر محمد و آل او بقدر که باشد هم وزن عرش تو و آنچه تحت عرش است یعنی هم سنگ تمام عالم
و مقدار بودن جز آنچه پر کند ظرف را مما لا یحصی ولا یحد ولا یفنی ولا ینفد یعنی رحمت آنقدر باشد که پر کند اسمانهای
ترا و آنچه بالای آنهاست و حد دارد علیک و ما تحسن و ما ینبغی لک و بعد در عینها تو و آنچه زیر زمینهاست
و آنچه میان آنهاست صلوة تقربهم منک الی یعنی قربت و منزلت مفعول مطلق نوعی از بر لفظ
فعل یعنی رحمتی چنان صلوات که نزدیک سازد ایشان را بدرگاه تو نزدیک کردنی از جنس و منزلت و رتبه
و تکون لک الهم رضا و باشد برای تو و ایشان موجب رضا و متصلة و در نسخه مرضیة است و گویا
خبر مبتدا آنچه و فیست تقدیرش و هی متصلة بنظائرها من ابدا یعنی و حال آنکه آن صلوة متصل باشد

تحفک

انا نلته عطیة التطوع الا انتهی فی حیث لا یجب منه

الغایة المطلق والنقطة منه

ابتهاء الحسن منه

اوضح الی الامم عینا

کذا فی نسخة الشیخ والمجلسی عطفی علی جزاء الشرط

بامثال

بامثال آن و همیشه باشد که منقطع نشود اللهم انک انت و منک و لک اوان بامام اقمته علی العباد
خدایا بدرستی که تو تقویت دین خود کرده در هر زمانی بوجود امامی و پیشوایی که او را علم کردی
بر بندگان خود که او را دیده و بجانب او رفته پیروی او کنند و منار جای نور و جای اذان بلند
و گردانیدی او را منار شهرهای خود که بنور او هدایت یابند و اقامت دین بتعلیم او یابند بعد از گمشدگی
حیله بجنگ بعد از انکه پستی رسیمان او را بر میان خود یعنی ربط تام دادی میان خود و او بحدی
که اطاعت او اطاعت تست وجعلته الذریعة الی مرضاتک و گردانیدی او را وسیله و وصول برضای
تو خالص حضرت طاعت و حضرت معصیت و امرت بامتثال اوامره و در نسخه اوامره والانتهاء عند نهیه
و فرض کردی طاعت او را و ترسانیدی از معصیت او و امر کردی بامتثال آنچه فرماید و باز داشتن
خود از آنچه نهی کند بمقتضای کریمه واطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم وان لا یفقد منه
ولا یناظر منه مناظر و فرموده که کسی از او پیش نرود و از پس نماند یعنی فرموده که اطاعت او کنند فهو
عصمة اللائذین پس او است محافظت کننده و کسانی که با او التجا برند و کهف المؤمنین و ملجا مؤ
منان است و مرآة المستبصرین و حلقه ایست که بندگان دست بآن زده بخود بر بندند و نهاد العالمین
و باعث شرف و رتبه انواع عالمند و این فقرات مناسب حدیث متفق علیه است که من مات
ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة و آنچه مشهور است که در هر زمانی قطبی است که بقای عالم باو است
مراد بهمین امام باشد اللهم فاعن له لک شکرا النعمة به علیه خدایا پس الهام بکن ولی خود را
که امام مذکور است تا شکر کند در برابر آنچه یکی از ائمه دین که او را امام کرده و این نعمت را باداده و در
آنچه او نعمت است یکی در حق او را مقتدای عالم کرده پس او را شکر این نعمت باید کرد و ما در حق
که چنین راهنمائی باداده پس در شکر این نعمت گفت و اعن علی شکره فیه و الهام بکن یا نیز مثل آن الهام
که بامام کنی تا نیز شکر نعمت وجود امام بجا آوریم و آتنه من لدنک سلطانا نصیرا و بده آن امام را
از نزد خود سلطنت و قدرتی که نصرت دهد دین ترا و اعانت کند آن قدرت را بر اجرای احکام
تو و افتح له فتحا یسیرا و فتح بکن برای او فتح آسان و اعنه بنصرک الاعز و کمک بعزت آمده
و اعانت کن او را بعزت خود که عزیزترین عزتهاست و اشدد ازره و محکم بکن قوت او را و قو
عضده و قوی کن بازوی او را و ره بعینک و مراعات و محافظت او بکن بچشم خود که خراب

کنند و مراد بحفظ ابصار بجاسوسانست و انه یحفظ الله نفسه بذلک و حمایت او بکن بحفظ کردن
خود او را و نصرت او بکن بدو ملشکر خود و اتحده و یحبک الاطیب و خداوند او بکن بلشکر خود و کفایت
بزند از همه اعالیان و این فقره در بعضی نسخ نیست و اقرم به کتابک و حدوده و کتاب شرایع و حدود
خود او بر پای دار کتابی را که قرآن مجید است و حدود و احکام شرعیه خود را و سنن رسول صلوات
اللهم علیه و آله و سنتهای رسول خود را که رحمتهای تو باد بر آن سرور و بر آلش و ارحم به امامة الظالمین
من معالم دینک معلم الشیء لعقد مظنه و ما یستدل به علیه و زنده بکن بوجود آن امام آنچه از
میراند و انه ظالمان از دلایل دین تو و اجعل له صدره المحجور من طریقک و جلا بده و دور کن
با و رنگ جور از طریقه و روش دین تو و ابن به الضراء من سبیلک و دور کن با او آنچه ضرر کند
براه تو و ازل و دور سوز ازال به الناکبین من صراطک و زایل بکن بوجود او کسانی را که عدول کنند
از راه تو و اجعل به بغاة قصدک عوجا و محو و باطل بکن بوجود او کسانی را که خواهند در راه مستقیم تو
یکی روندگی را که خواهند یا می خوانند بر میانه روی از روی کجی و الین جانبه لاولیائک و انبساط
ید علی اعدائک و نرم کن دل او را برای دوستان که با آنها نرمی و رفق نماید و گشاده کن دست
او را بر اعدای خود که ایشان را مقهور سازد و هب له رأفته و رحمته و تعطفه و تحننه و بخش بر او
ما محبت او را با و ترحم او را با و شفقت او را با و اجعلنا له سامعین مطیعین قوله رضا و شنوندگان
و بگردان ما را شنوندگان آنچه او بگوید و اطاعت کنندگان احکام او و سعی کنندگان در رضای او و الی
نصرته و المدافعة عنه مکنفین و الکنف یعنی اما و پس تعلق الی با و متحمین میل و شوق است و بگردان
ما را معین او در حالتی که مایل و مشتاق باشیم بنصرت او و بدفع دشمن از او و الیک و الی رسولک
صلواتک اللهم علیه و علیه مقربین و بگردان ما را بسوی تو و طاعت و نصرت او تقرب
کننده و بتو و بر رسول تو که رحمتهای تو باد خدایا بر آن سرور و آلش اللهم و صل علی اولیائهم المعترفین
بمقامهم المتبعین منهجهم و خدایا رحمت کن بر دوستان ایشان که معترف اند بمقام
ایشان که ولایت است و تابع اند طریقه ایشان را المصدقین آثارهم المستمسکین بعروتهم
و پذیرندگان آثار و اخبار ایشان که از ایشان منقول است و دست زده اند بحلقه محبت و ولایت
ایشان المعتصمین بحبلهم و در نسخه بفتح واو المتولین باهتمام و تمسک نموده اند بمحبت ایشان

واقتدا نموده اند به پیشوای ایشان یعنی اعتقاد به پیشوای ایشان دارند المسلمین از باب افعال
و احتمال تفعیل نیز دارد الرحیم المجتهدین فی طاعتهم و منقادند فرموده ایشان را و جهد میکنند در
اطاعت ایشان المنتظرین ایامهم المؤمنین الیهم اعینهم و منتظر بنده ایام غلبه ایشان را و چشم بجانب
ایشان دارند الصلوات مفعول مطلق صل علی اولیائهم المبارکات الزاکیات برحمتهای که خواهند
و پاک کنند و سلم علیهم و علی ارواحهم جمیع علی التقوی امرهم و سلام بکن بر دوستان آنسرور و بر ارواح
ایشان یعنی از عذاب اخروی و دنیوی بسلامت دار و جمع کن کار هر را بتقوی و صلاح و اصلح لهم
شؤنهم و تب علیهم و کار ایشان را بصلاح آر و قبول کن توبه ایشان را انک انت التواب الرحیم
بدرستی که تو بسیار قبول کننده توبه را و رحم کننده بر گناهکاران و خیر الغافرین و بهترین بخشندگان و
و اجعلنا معهم فی دار السلام و بگردان ما را با آن دوستان که مذکور شدند در جنت که جای سلامتی است
برحمتک یا ارحم الراحمین برحمت واسعه خود ای رحیم ترین رحم کنندگان اللهم هذا یوم عرفة خدایا
این روز عرفه است یعنی نهم ذی الحجه و عرفه نام عرفاتست و چون درین روز حاجیان در عرفه جمع
میشوند این روز را روز عرفه گویند یوم شرفته و کرمته و عظمته اخبر بعد خبر هذا است و این روز است
که شرف داده آنرا و مکرم و معظم و معزز گردانیده و نشرت بیان تشریف و تعظیم است لعبادک ترک
عظمت شده فیه رحمتک و منت فیه بعفوک پراکنده کردی رحمت خود را بر خلق درین روز رحمت خود را و ممنون
ساختی خلق خود را درین روز بعفو کردن تو گناهان آنها را و اجزلت فیه عطیتک و بسیار کرده
درین روز داد و دهش خود را و تفضلت به علی عبادک و تفضل کرده با درین روز بر بندگان
خود اللهم و انا عبدک الذی انعمت علیه قبل خلقک له و بعد خلقک ایاه خدایا و من بنده تو آن
بنده که انعام کردی بر او قبل از خلق کردن تو او را بخلق ابای و امهات و تربیت لطف در رحم و
تقدیر آسمان و غیره و بعد از خلق کردن تو او را فجعلته ممن هدیته لدینک و وفقته لحقک پس
گردانیدی او را از جمله کسانی که هدایت کردی آنها را بدین خود و توفیق دادی آنها را با حقاد با آنچه نزد
تو حق است و عصمته بحبلک و ادخلته فی حزبک و حی فظت او کردی بر ریسمان خود و چنانچه ریسمان
بدست گرفته میان چاه روند و محفوظ بمانند و داخل کردی او را در جماعت منسوبین بتو و ارشدته
لموالاة اولیائک و معاداة اعدائک و راه نمائی کردی او را بدوست داشتن دوستان تو

التامیات الغادیات الرائحات
و صلوات نو کننده خوشبو که بر فرض او باشد

شنق بضم و فتح
و هر دو اتفق کتب اللغة

مین اصول نسخ الشهید

تکنیب التوبیخ اذا عدل صدره

مورخ

شنقین تکنین

و آله

و بداشتن و داشتن و شتابان تو آمرزش فلم یاخر و اجرت فلم یجز بعنی با آن همه احسان تو امر بطاعت
کردی پس آن امر را بفعل نیاوردم و اجرا بدی کردی او را پس منع جرانش و نهیته عن معصیتک
فتلقیت امرک الی بتفضیل مبیل و منع کردی او را از گناه خود پس خلاف امر تو کرده و میل
نمود بآنچه نهی کرده بودی او را لا معاندة لک و لا استکبار علیک و این مخالفت نمودن نه از روی
بزرگی کردن بر تو بود و نه از روی تکبر بر تو و لکنه بنفسه بر عنه ای فرقت عمد و در نسخه زیاده پس فاعلش
هوا است و الی ما حذرته بنفسه بر عنه بلکه هوا و هوس نفس اماره او خواند و باعث شد او را
بسوی آنچه تو او را تقریبی و حذر کردی از آن یعنی منع کردی و بسوی آنچه ترسانیدی و زجر کردی
او را مرتکب شد و اعانه علی ذلک عدوک و عدوه و معین او شد بر آن دشمن تو و دشمن او
فاقدم علیه عارفا بهم عبدک راجیا لعفوک و الرفق بجاوزک پس اقدام کرد بر گناه در حالتی که
دانا بود بوعید و تهدید تو که فرموده هر که گناه کند بدوزخ رود و در حالتی که امید داشت عفو تو بود
و امید داشت بگذشتن تو از گناه و کان احق عبادک مع ما منت علیه الا یفعل و سبب آن همه منا
یات که بر او کرده بود و او سزاوارترین بندگان تو بود با آنکه نکند کار گناه را فما انا هذا بین یدیک صاغرا
ذلیلا خاضعا خاشعا خائفا فاسیا پس اینک منم حاضر در پیش تو در حالتی که خوار و ذلیلم و خشوع کننده
و ترسنده ام معترفا بعظیم من الذنوب تحملته و جلیل من الخطایا اجترمته و در حالتی که معترفم
بگناه عظیمی که برداشته ام آنرا یعنی کردم و بخطیئه جلیل بزرگی که مرتکب آن شدم مستجیرا بصفحک و در
حالتی که پناه برنده ام بعفو تو یا طلب جوار و ذمه کننده ام یا طلب خلاصی کننده ام از تو بوسیله عفو تو
و نیذا برحمتک موقنا انه لا یجیرنی منک مجیر و لا ینجینی منک ناج و در حالتی که یقین دارم رحمت تو التجا
برنده ام و یقین دارم که خلاص نمیکند مرا از عذاب تو هیچ منع کننده فقد علی بما تعود به علی من
تعرفنی من نقمتک بیان ماست پس مهربانی و احسان بکن بر من بپوشیدن و عفو کردن که بآن
پوشیدن و عفو و احسان و مهربانی می کنی بر کسی که گناه کرده و جد علی بما تجود به و در نسخه بجد
از جده یعنی غنی نداد و جدان علی فلانا القی در قاموس است رجل ملی یستعمل فی الخیر و الشر و المشاق
اگر بیدهٔ الیک بتفضیل التجاء من عقوبتک بیان ماست وجود و بخشش بکن بر من بعفو که بآن
عفو بخشش هر کس که بدست خود باختیار خود خود را در معاصی و بدیها انداخته حال آنکه التجا بعد

تنبیه

آنا ذا

اشرف

گناه تو آورد و امنن علی بالاتیان ظلک ان تمن به علی من اهلک من مغفرتک بیان ماست و منت
بنه بر من بمغفرت که هر نیکو عظیم نیست که منت می نهی بآن مغفرت بر کسی که قصد درگاه تو کند و بتو التجا
برد و اجعل لی فی هذا الیوم نصیبا انال به حظا من رضوانک و بگردان برای من در این روز نصیبی
که بوسیله آن نصیب بسامم بهره از بهشت تو یا رضامندی تو و لا ترقنی بصفو ما یتقلب به المتعبدون
لک من عبادک و باز گردان مرا و خالی از آن تو ابی که بندگان متعبد تو بآن رسیده اند از درگاه
تو و بیابند یعنی چون عبادت کنند حکم شود که اجر آن روز قیامت بدهند و انی و ان لم اقدم ما
قدموه من الصالحات فقد قدمت توحیدک و نفی الاضداد و الانداد و الاشباه عنک
و بدرستی که من اگرچه پیش نفرستاده ام آنچه متعبدین فرستاده اند از اعمال نیک لیکن بتحقیق
که پیش فرستاده ام اعتقاد را بوحدانیت تو و بعدم امکان ضد و مثل مقابل کوب و مطلق شبه
مرتفعه و اتیتک من الابواب التی امرت ان تؤتی منها آمده ام بدرگاه تو از آن درها که امر کرده شده تو
که آمده شود بدرگاه تو از آن درها که متابعت پیغمبر و دوستان اوست و تقربت الیک بما لا یقرب
و در نسخه تشهد به احد منک الا بالتقرب به و نزدیکی جستم بدرگاه تو بچیزی که نتواند کسی نزدیک
بدرگاه تو شد مگر بوسیله آن چیز مثل اعتقاد و خیر و عمل صالح ثم اتبعت ذلک بالانابة الیک و التذلل
و الاستکانة لک و حسن الظن بک و الثقة بما عندک پس در عقب آنچه مذکور شد از توحید و غیره کردم
بر آستر ضمائر تو بانابت یعنی توبه و رجوع بدرگاه تو و خاری و خشوع و گمان نیک بتو که احسان کنی
و اعتقاد بر آنچه نزد تست از نعم و احسان و تفضل و شفقت بر جانک الذی قل ما یجیب علیه ربک
و هم کردم با آنچه مذکور شد از توحید و غیره امید داری را از تو آنچنان امیدی که کم است که نا امید شود
و بطلب نرسد امید وار بآن امید و سئلتک مسئلة المتحقر الذلیل البائس الفقیر الخائف الملهوف و از تو
سؤال کردم سؤال کردن کسی که حقیر است و خوار و شدید الاحتیاج و فقیر و ترسنده و طالب خلاصی یا
فریاد رسی و مع ذلک خیفة گویا مفعول مطلق فعل محذوف است تقدیرش خاف خیفة و بر این قیاس
و تقرعا و تعوذا و تلوذا و با آنچه گذشت بیترسم و تضرع می کنم و پناه بخدا می آیم و در عصمت
قلعه الهی در می آیم لا مستطیلا باستطالة الرفع و تفضل علی المتکبرین و لا متعالیا بعالیة المطیعین و لا
مستطیلا بشفاعة الشافعین نه از ارتفاع جوینده ام بتکبر متکبران و نه بزرگی و علو کننده ام بآنچه مطیعان

الصفو الخالی یقال هو صفو من الشیء و رجل صفو الدین

تسلطا

ای تجبر و تکبر
یمشی علی الصراط مولا ای بسطا لا خوف علیه
و هو من الاذلال و الدلالة علی ما ذکر عنده
شرح بهاء

باتو نازکنند و بدو سوی فضل و کرم بسبب شفاعت شفاعت کنندگان بلکه خاور و رام بهر دو جهر بکرم و فضل
تو و شکر شود و انا بعد اقل الاقلین و اذل الاذلین و مثل الذرة و در نسخه شهید بدون واو است
آنود و تنها او بعنی بالست و منه نهو و کمترین کمترانم و خارترین خارترانم و مانند یک مور چه کوچکم
که صدا آن مور چه برابر بیچیزی است بلکه کمتر از آن مور چه فیا من لم یعاجل المسیئین و لا یبدء المقترفین
فیئین بصیغه مفعول پس ای آنکه شتاب نکرده در عذاب گناهکاران و اجر نکرده کسانرا که کثرت نعمت
آنها را غافل کرده و یا من یمن بالفائت الغابرین و ای آنکه منت کند بفتح مرا از تقصیر آخر بدینها و تفضل
بانظار الباقی الغابرین و تفضل و احسان کند بمهلت دادن گناهکاران و انا المسیئ المعترف الخاطئ الغابر
منم گناهکار معترف بتقصیر و مخطا کننده و لغزنده و انا الذی اقدم علیک بجرمی انا الذی عصاک بعمدی
منم آنکه جرأت کرده و اقدام نموده بر تو و مخالفت امر تو کرده و منم آنکه دیده دوانیده گناه و تو کرده و انا الذی
استخفی من عبادک و بارزک انا الذی ناب عن عبادک و اعمالک منم آنکه حال خود را مخفی داشت از بندگان تو
و پیش تو ظاهر کرد احوال بندگان خود را یا بجنگ تو آمد منم آنکه ترسید از بندگان تو و از تو و امن شد
انا الذی لم یرهب سطوتک و لم یخف بأسک منم آنکه نترسید از غلبه تو و هراسان و خوفناک نگشت از عذاب
تو انا الجانی علی نفسه انا المرتهن بعمله منم تعدی کننده بر نفس خود و منم درگرو بدیهای خود از تقصیرات
انا القلیل الحیاء انا الطویل العناء منم کم شرم منم دراز رنج که در آخرت عذاب مرا بسیار کنند مگر فضل
آنچه دیگر خود بحق من خلقتنی و بمن اصطفیته لنفسک بحق کسی که اختیار کرده او را از خلق خود
و بکسی که برگزیده او را برای خود بحق من اخترت من بریتک و من اجتبیت منهم بحق من اجتبیت منهم و در نسخه شهید
اجبت لنفسک بحق کسی که اختیار او کرده از مخلوقات خود و بحق کسی که اختیار کرده او را بر آن کار خود
و این فقره تاکید دو فقره سابق است بحق من وصلت طاعته بطاعتک و من عصیته بمعصیتک
و بحق کسی که طاعت او را بطاعت خود وصل کرده و کسی که معصیت او را بمعصیت خود کرده و بحق من
قرنت موالاته بموالاتک و من نصبت عداوته بعداوتک بحق کسی که موالات و دوستی او را قرین موا
لات خود ساخته و کسی که دشمنی او را متعلق بدشمنی خود کرده و لقد تعرضت لی بوعیدی هذا یا عظیم بهم من جار
الیک مستغیثا بیوش مرا امروز با آنچه پیوستی کسی را که رفع صوت بدعا کرده و تضرع و استغاثه نموده
در حالی که بتر از گناهان می کرد و از آن بر می آمد و دعا و استغفار کرد تا بنا و التجا و پناه برد بطلب مغفرت

توحیده الله بعصمته ای عصمه الله بکله
لی عزیزه صح

عدتی امورا ای جاوز حده صح

در جبال کنز از استدرجه یعنی ای انه
سنه علی التدریج مستدرج صح

باز دار و مراقبت

استنقذه منه ای نجاه و خلصه صح

ای تو در حالی که تائب بود و توبه می نماید بر اهل طاعتک و الزلفی لدیک و المکانة منک و منزلی
کار من شود آنچه متولی می شوی کار اهل طاعت و قرب و منزلت را و توحیدی یا توحید من و فی
بعهدک و در عاهد من است توحیده الله بعصمته ای عصمه و ام بکله الی غیره کسی که وفا نمود بعهد تو که در عالم
ذرات کرده بود و اتعب نفسه فی طاعتک و اجهد نفسه فی مرضاتک نفس خود را در آنچه طلب تو باید کرد
محنت داد بعبادت و ریاضت و جهد و سعی نمود و نفس خود را در آنچه مرضی تست چنانچه تو
بذات خود متعهد کار انکس میشوی و حوالت بغیر خود نمیکنی همچنین متعهد کار من شو و حوالت بغیر خود مکن و
چون منم غیر تو ام حوالت بمن نیز مکن و بفضل خود مرا بر مرضیات خود بدار و لا تولنی غیرک فیتولانی
فی حینک و کرمک بکن بر من بتقصیر کردن من در طلب تو و تعدی و بر روایت شهید و من
تعدی علیک فی حدودک و تجاوز ذکرک من از حد من در احکام تو و تجاوز ذکر و احکام تو و بیرون
رفتن من از احکام مرا و این عطف تفسیری سابق است و لا تسلمنی لرجل یا ملک سوء الرأی رأیه من بمن
غیر ما عنده و لم یشبه لک فی حلول النقمة بی و بکیر اندک مرا بمهلت تعذیب کسی را که بهترین آنچه
داشت بمن ذات و حقیقی دانست و مرا در دادن آن نعمت بمن شریک خود ندانست و بجهت من رفع فو
الفاضلین و سنة المسرفین و نعمة المخذولین و بیدار کن مرا از خواب غافلان و از سنت گناهکاران
و سنت فتوری است که پیش از خواب بهم رسد و از پیکی مخذولان فساق و خذ بقلبی الی ما استعملت به القا
نتین و استعبدت به الصدیقین و بدل مرا بسوی طاعت و دعای که بر آن داشته طاعت و دعا
کنندگان را و بسوی عبادتی که بر آن داشته عبادت کنندگان را و استنقذت به المتهاونین و بسوی
کاری که بوسیله آن کار خلاص کرده جمعی را که در عبادت تو سستی کنند چه بسیار باشد که از آنها یک
فعل صادر شود که تلافی تهاون بکند و اجدنی مجیبا لدعائی مطیعا لامری و بین لی ما یحق علی منک و یصدنی
عن اجابة ولیک و در پناه خود بدار مرا از آنچه دور کند مرا از درگاه تو و حایل شود میان من و نصیب
من از انعام تو و منع کند مرا از آنچه طلب می کنم از تو و سهل لی مسلک الخیرات الیک و آسان کن بر من
سلوک راه خوبیها که بدرگاه تست و المسابقة بنصب عطف بر مسلک و در نسخه شهید بکسر عطف بر خیرات
الیها من حیث امرت و آسان کن بر من سبقت کردن را بر دیگران بسوی خیرات از جهتی که امر
بآن کرده باز دعا بسابقه را همچنین قولش و المشاحة بنصب و در نسخه شهید بکسر عطف علی ما اردت

توقع از اقدام علی الامر بمیدان
ان یحقق ثانی صح

الوابل

نعاقب

النوه از جرم شتوی نوت السیراذا
زجرته عن الموض صح

المقترف

غافلین خضع و ذل و عنی عناء
ای تعب و نصب صح

احببت س

ما الشی و شیء عزه ای علقه صح
جار ای صرخ و جار لو علی الاتسای تضرع بالدعاء صح

تنقل فلان من ذنبه ای تبرا صح

و آسان کن بر من سعی و مبالغه و حد افعه یکدیگر بجهت کردن کاری که مرا دانست که توانم از من فوت
نشود و لا تحقرنی فیمکن محقر من المستخفین بما اوعدت و مجو و خوار مکن مرا در میان جمعی که تو وفا کنی
آنها را که آنها استخفاف نمایند بوعید تو و سهل و انگارند آنرا و بکنار ان جرئت نمایند و لا تبتلنی مع هذا
بشیکک من المغترین فیمکن بلیتک که هلاک مکن مرا با جمعی که هلاک کنی آنها را بتعرض کاری شوند که موجب سلب
توبه باشد و لا تبتلنی فیمکن تتزین من المخدوعین من سبیلک و در نسخه شهید و لا تبتلنی فیمکن تتزین من المخدوعین
و هلاک و بلی خیر مکن مرا با جمعی که هلاک و بلی خیر کنی آنها را که اطراف نموده باشند از راههای مستقیمی که بدر
کاوست و تجنبنی من عثرات الفتنة و نجات ده مرا از لغزشهای عذاب و حیرت و گناه و کفر و فضیحت
و گمراهی و خلصنی من تهورات البلوی لهات گوشت پاره که در حلق آویخته جمع لهوات و مراد
حلق است که موضع بلغم است تشبیه داده بلیه را بسیعی که فرو برد فریسه را یعنی خلاص کن مرا از دهان
بلیه که مرا فرو برد و هلاک نکند و اجرنا من اخذ الاظلام و خلاص کن مرا از گرفتنی که بعد از مهلت
دادن شود که بکنار کی شدت می گیرد و صل بنی و بین عدو یضلنی و هوی یوبقنی و منفعت ده مرا
و حایل شو میان من و میان دشمنی که گمراه می کند مرا یعنی شیطان و میان هوای نفس اماره که هلاک کند
مرا و میان عملی که میرساند بمن و در نسخه شهید ترجمه از ابا ب افعال یعنی مبعد ده مرا بچیزی طاقت
آن ندارم و لا تقرضنی عن اعراض من اضافه باد بی علامه است یعنی اعراض مکن و حوالت مرا
عنه بعد نظیک و از من روی مگردان بعد روی کردانیدن تو از کسی که راضی نشوی از او بعد از غضب
کردن تو مرا و لا تؤیسنی من الاهل فیملک فیتغلب منفرد است بر الی علی القنوط من رحمتک و مایوس
مکن مرا از امید بتو تا اگر چون مایوس کنی مرا غالب شود و بر من ناامیدی از رحمت تو پس مایوس
مکن ناامید و از رحمت تو باشم و در نسخ علی القنوط بحرف جر است پس متفرد است بر الی
و ضمیر بطلب راجع باهل است یعنی هرگاه مایوس نشوم غالب شود امید من بر ناامیدی و لا تحملنی بما لا
طاقة لی به فتهلکنی مما تخفیه و مده مرا امری که مرا طاقت آن نباشد پس در مشقت اندازی از بهر
دانست آن بار که مرا تکلیف بر داشتن آن کنی و در نسخ شهید و لا تحملنی و این اظهر است و در نسخه
و لا تحملنی من فضل تحملک متعلق است به لا تحملنی و مده تعلیلی است یعنی از سوی خود وسعت و فراخی
بسیار تو بمن اینچنین بکن که مده بمن چیزی که مرا طاقت آن نباشد و در نسخه شهید تحملک بنون

دخلنا غرة المخصوصة من معظمها ص

الهوات جمع هوة و هی الحفرة فی سقف
اقصی الفم و قد تکرر فی الحدیث نهایة

رهقنی شیء ای غشاه و اتاه ص

اهل امرأة ص

رغبة العطیة ص

اسبط الشعر ص

المحنة و احدة المحن التی یمتحن بها الانسان
من بلیة و محنة و اختبرته ص

پس من پیمان ماه است و لا ترسلنی من یدک ارسال من لا خیر فیه و لا حاجة بک الیه و لا تابذنی
و از دوست مکذار مرا همچو از دست گذاشتن تو کسی را که خیری در و نباشد و ترا کاری با او نبود یعنی
نخواهی او را و از نظر خود میندازی و او را دیگر رجوعی و بازگشتی بتو نباشد زیرا که شقاوت او مانع
از تو به شود و لا ترم بی رمی من سقط من عین رعایتک و مرا مینداز همچو انداختن کسی که از نظر
عنایت تو ساقط شده باشد که من بعد رعایت او نکنی العیاذ بالله منه و من اشتمل علیه الخزی
من یدک و همچو انداختن کسی که از درگاه تو بلیه و خواری و فضیحت شامل او شده بل عد بی
من سقطة المتردین بلکه دستگیری مرا بکن از افتادن در چاه و وهدة المتعسفین و ورطة المتحیرین
زمین وادی فرج و ضعف حال کسی که بی راه برود و ورطه الغرش کسانی که مغرور شدند بدنیا و ورطة
الهالکین آنچه نجات از او مشکل بود و ورطه گویند و هلاک مایزند و ورطه گویند یعنی از بلیه مشکلی که
هلاک شوندگان در آن افتند و عافنی مما ابتلیت به طبقات عبیدک و آمائک و دفع کن از من
مکروهات را و بده عافیت از علتی که مبتلا کرده بآن اصناف بندگان خود را از مذمت تو و کنیزان
تو و بلغنی مبلغ من عنیت به بصیغه مجهول ای اهتممت بحاجته و الفت علیه و برسان مرا بحاجتی
که برسد بآن کسی که تو اهتمام بحال او داری و الفت باو دادی و رضیت منه خاشعة چه او تو
قیمة و سعیدا و راضی شدی از او پس زنده داشتی او را در حالی که سعادتمند بود که با ایمان و
صلاح از دنیا رفت و بهشت و رضای تو نصیب او شد و طهر من طوق الاقلاع عما یحبط از باب
افعال و در نسخه شیخ زین الدین از باب ضرب الحسنات و بنه حبب بالبرکات و دور کردن
منه بکن طوق باز داشتن نفس از آنچه موجب ابطال نیکیها باشد و برکتها را ببرد و اشعر قلبی الذی جار
عن قصایح الشیات و فضائح الموبقات و در دل من انداز منفور شدن از بدیها که قبیح اند و از گناهان
که فضیحت میکنند یا از رسوائی اقربا و لا تشغلنی بالاذی که الایک مما لا یرضیک یعنی بمرة یعنی هر چه
ادراک آن کم و بآن برسم و بکم نیست آن مکر با قدار و لکن تو پس مرا مشغول مکن یعنی غافل مکن از چیزی
که راضی نشوی از منه بغیر آن چیز و مشغول بغیر آن مکن و انزع من قلبی حب دنیا بالقصر تا تنوین مدنیة
تمنی حاجتی مذنبة مذنب یعنی کنده مثل جاد است یعنی بکن و دور کن از دل من محبت دنیای بتوان
خاری که مانع میشود مرا از وصول منزلتی که نزد تست و نقصه من ابتغاء الوسیلة الیک و مانع

الشیء و فتح الشیء و الخیر بالکسر
و بالفتح الشر و الخیر بالکسر ص

العسف و السلوک علی غیر الطریق
و کذلک التعسف و الاعتساف ص

و غنیت کاجتک ای بلغت حاجتک
ای اهتم بها و اهتممت باسقط انظاره
الاهتمام و الفعل منه ص

بشو از طلب و سپید بدرگاه تو و تذهل من التقرب منک و غافل مکند از تقرب بدرگاه تو
وزینّی فی التقرب منک بالقبول والنهار و زینت بده پیش منه تنهائی را بر از گفتن با تو در شب
و روز و حبب الیّ عبادتک و بده مرا محافظتی که نزدیک کند مرا بترسیدن از تو
و تقطعنی عن رکوب محارمک و ببر یعنی باز دار مرا از ارتکاب آنچه حرام کرده و تفکنی من
اسر العظائم و بگشا بند کردن مرا از اسیری گناهان عظیم و حبب التطهیر من دنس العصیان
و بده مرا زندگی با پاکیزگی از چرک و اذهب عنی دنس الخطایا و دور کن از من کثافت خطیئات
و سربلنی بسربال عافیتک و بپوشان لباس عافیت خود را یعنی بپوشان عورت مرا و دفع
کن تو بلیات را از منه و زدنی رداء معافاتک و بپوشان مرا چادر معافات خود که روز
قیامت اگر جنایتی منه بر کسی کرده باشم آنکس مرا بخشد و جنایتی که کسی بر منه کرده باشد من او را
بخشم و جللنی سوابغ نعمائک و احاط بکن مرا بنعمتهای بسیار خود و ظاهر امرا من فضلک
لدیّ فضلک و طولک کویند ظاهر نعمتهای طابق و کویند ظهر علی اعانتی یعنی انواع فضل و الوان
انعام خود را بر منه مطابق یکدیگر بکن یا معین یکدیگر بکن که اثر همه برسد والله اعلم
و ایدنی بتوفیقک و تسدیدک و تقویت منه بکن بر عمل نیک بتوفیق دادن تو مرا و بر سداد
و استقامت داشتن تو مرا و امنی علی صالح النیة و مرضی القول و مستحسن العمل و بده منه
بکن بر نیت نیک و بر قولی که مرضی آن بهتر و بر عملی که خوب باشد و لا تکلنی الی حولی و قوتی دون
حولک و قوتک و حواله مکن مرا بقدرت من بر تصرف و تقویت منه بدون قدرت و قوت تو
و لا تخزنی یوم تبعثنی و لا تفضحنی بین یدی اولیائک و خوار مکن مرا روزی که برمی انگیزی مرا
از زیر خاک برای ملاقات تو بملاقات معنوی یعنی روز قیامت و فضیحت مکن مرا
پیش دوستان و لا تنسنی ذکرک و لا تذهب عنی شکرک و ذکر خود را از دل منه دور مکن
تا فراموش نکنم ذکر ترا و همیشه بیاد تو باشم و دور مکن از منه شکر خود را یعنی همیشه مشغول الشکر
خود بدار بل الذی یشغلنی عن احوال الشهوة عند غفلات الجاهلین لا لاذکرک بلکه لازم کن برای من شکر
خود را در احوال سهو کردن مرا و غافل شدن جاهلان نعمتهای تو از شکر آنها و لهو زینی ان ارضی
بما اولیتنی و اعترف بما اسدیته الیّ و در دل منه القا کن الکه شاکی تو بگویم بسبب آنچه مرا دادی آن

الغلبة الذاریة الشدیدة

للقائک

کل شیء و هلکه فقد اهلکه

ساخته یعنی عالک آن شده ام و اعتراف کنم باحسانی که بمن کردی و اجعل رغبتی الیک فوق
رغبة الراغبین و حمدی ایاک فوق حمد الحامدین و بگردان رغبت مرا بسوی خود بالای
رغبت رغبت کنندگان یعنی هر آن و بگردان ستایش کردن منه ترا بالای ستایش کردن
ستایش کنندگان و لا تحجبنی عنک فاقرب الیک و مرا خوار مکن نزد احتیاج منه بدرگاه تو که
مراد روز قیامت است و لا تحرمنی بالشدیدة الیک اسدی الیه یعنی احسن الله الی تجربه دادن خوبا
بشر یعنی و هلاک مکن مرا بسبب حال بدی که آوردم بدرگاه تو و لا تجبهنی بما جبهت به المعا
ندین لک و دست رد مزن بر پیشانی منه بسبب حال شیعه منه چنانچه دست رد زده بر
پیشانی معاندان تو بسبب حال بد آنها فانی لک مسلم از باب افعال و در نسخه شهید از باب
تفعیل پس بدرستی که منه بتو منقاد شده ام اعلم ان الحجة لک و انک اولی بالفضل و العود بالاحسان
و اهل التقوی و اهل المغفرة میدانم که حجت و برهان تو تمام است و تو اولی بفضل که انعام
کنی و معتاد تری باحسان و سزاوار آنی که مردم از تو بترسند و سزاوار آنی که بر بندگان بخشی
و طلب بان تعفو اولی منک بان تعاقب و انک بان تشتهر اقرب منک الی ان تشهر و میدانم که تو
بعفو کردن اولی هستی از تو بقبایح عقاب کردن و تو بپوشانیدن فضایح نزدیکتری از تو
بشهرت دادن فاحسن حجتی و طلبتی منتظم کما ارید پس زنده بدار مرا بر نهج که خواهی که بامر ذات
منه در یک رشته منتظم شود و تبلغ ما احب من حیث لا ادری ما اطلب و لا ارتکب ما نهیت عنه
و برسد آن زندگی با آنچه دوست دارم اما بحیثیتی که نکم آنچه طلب کرده ام و مرتکب نشوم آنچه از
آن نهی نموده و اعتنی بمنیتی و در نسخه شهید بکسر میم من یعنی تو از چین یدیه و من بعد و بمیرانی
مرا بچه مردن کسی که برود نور او پیش دست راست او و فرقش چین یدیه یکنه اعزنی عند خلقک
و خوار مکن مرا در پیش خود و عزت بده مرا پیش مخلوقات خود و خفضنی اذا خلوت بک و افتح
بین یدیک و پست کن مرا چون با تو خلوت کنم و رتبه مرا مرتفع ساز میان بندگان خود و
اغننی عمن هو غنی عنی و بی نیاز و مستغنی ساز مرا از کسی که او بی نیاز و مستغنی است از من و
ذو الی الیک فاقتی و فقری و احتیاجی و فقر مرا بخود زیاد دکن و اعذنی من شماتة الاعداء
و من حلول البلاء و من الذل و العناء و در پناه خود بدار مرا از شماتت کردن دشمنان

الشهرة و فضیحة الامر تقول شهرت الامر اذا شهرته و شهر الامر اذا شهر

بعد از خوشحال شدن آنها به بدی خرابی حال من و از رسیدن بلا بمن و از خواری نزد خلق و از رنج
نقد بی مما اطلعت علیه منی یا متعذر به القادر علی البطش لولا حلمه و بپوش مرا بعفو خود در
باب تقصیرات من که تو میدانی با آنچه میپوشند کسی را که قدرت بر قهر و غلبه دارد اگر حلم او نمی بود
والاخذ علی الجریرة لولا اناته و کسی که میتواند گرفت کرد بر گناه اگر تأنی و صبر او نمی بود یعنی مانع از
قهر و گرفت تو حلم و صبر است و اذا اردت بقوم فتنة او سوء فنجنی منها لوا ذا بک و چون خواهی
که بجماعتی فتنه بکنی یا ببلای مبتلا کنی پس مرا از آن فتنه نجات ده و از روی التجا بدرگاه تو و اذلم
تقم مقام بضم میم و در نسخه بفتح فضیحة فی دنیاک فلا تقیمنی مثله فی آخرتک و چون مرا نداشتی
در جای فضیحی در دنیا پس چنین مدار مرا در جای فضیحی در آخرت یعنی چنانچه در دنیا رسوا
نکردی و ستر کردی در آخرت نیز رسوا مکن و اشفع و در نسخه شهید و شفع بی اوایل سیئاتی و
اواخر و قدیم فوائدک عندی و بها و جمع کن برای من نعم سابقه را با نعم اخیره که همیشه ممنون نعم
تو باشم و جمع کن فواید قدیم خود را با فایده ای که الحال برسان و لا تذهل عن هدایتی معه علی
مد بسط ید و قدرت است یعنی کثرت مال و عمر و تنعم که باعث قساوت دل من شود آنرا مده
و لا تقرعنی از باب فتح و در نسخه تحزنی من الدین از باب تفعیل قارعة و در نسخه شهید بقارعة
و در نسخه اصل منسوب است بمنزل خاطفین و قارعه بمعنی بلیه و داهیه است و قرع بمعنی
کوفتن یذهب بها بهای مکتوب و مبتلا مکن مرا ببلای که بسبب آن خوبی من برود و در نظر
خوار شوم و لا تشمت بی عدوی در قاموس است سام فلانا الامر او لاه ایاه و اکثر ما یستعمل فی
الشر یصغر لها قدری و مرا متولی مکن و مدار مرا بر کاری که بسبب آن قدر من کم شود و لا
تفضحنی بعمل من اجله اطالبک و مرا متولی بوصف نقصان مکن که بسبب آن صفت ربنه من
مجهول شود و کم مرتبت شوم و در نسخه ابن ادریس لا تقتضب بجهل قاف و ضاد معجمه اقتضاب
از قضب بمعنی قطع و در نسخه و لا تقضب بعین مهمله و ضاد معجمه از مقضبه بمعنی قطع و عن
هر دو نسخه ظاهر نیست والله اعلم و لا ترمنی روعة المیئس بصیغه مجهول فیها و مترسان مرا
ترسانیدنی که در آن ترسانیدن مایوس شوم و لا تخفنی ایجبل بصیغه معلوم دو بنا و مترسان
مرا ترسانیدنی که دل من و رعب افتد مرا در آن ترسانیدن اجعل همتی فی وعیدک
و بگردان ترسانیدن مرا در وعید خود یعنی در اعلام تو بعذاب و حذرنی من اخذک

اخذک

اخذ و مصدر بمجهول است و بگردان ترس مرا از عذر گرفتن من نزد تو روز قیامت یعنی آنچنان
بکن که از عذر گرفتن بترسم و انذارک اضافه مصدر بفاعل است و از ترسانیدن تو مرا بسبب
پیغمبر صلعم در تبلیغ احکام و رهبتی عند تلاوة آیاتک و بکن ترس مرا نزد خواندن آیات تو که قرآن است
و اسهر لیلی بالقیام فیه لعبادتک و تفرد بالتهجد لک و مصروف کن شب مرا به بیداری کردن من
در آن شب برای عبادت تو و تنها شدن من به بیداری برای تو و بیدار شب که دیگری با من
در آن وقت همسر نخواستن من بیدار شب با من شریک نباشد و تجرد بی بسکونی الیک
و شب مرا مصروف کن بجز دستان من و انفراد من بقرار گرفتن و مطمئن شدن بمناجات تو و بر آر
حوائجی بک و بفرد و آور در آن حاجتهای مرا بتو که از تو طلبم و منازلی عند ایاک فی عالم الغیب
تارک منازله در لغت بمعنی قتال است و اینجا مراد مجرد سعی و اجتهاد است و شب مرا مصروف کن
بسعی کردن من در خلاص یافتن من از آتش دوزخ و ابجار بها محاقیها اهلها من عذابک
و در خلاص من از آنچه در آن گرفتار شدند اهل نار از عذاب تو و لا تذرنی فی طغیانی عامها
و مگذار مرا حیران در اسراف کردن من در معاصی بلکه راه حق بنما تا مرتکب نباشم و لا فی تمردی
مساحیا حتی حین و مگذار مرا در شدت و بد حالی خود سهو کننده تا مدتی بلکه بزودی از این
سهو و شدت بر آر و لا تجعلنی عظة لمن اتعظ و مکن مرا سبب پند گرفتن دیگران که چون
آنها که مرا در معاصی بینند تو به نمایند و لا نکالا لمن اعتبر و مکن مرا سبب عذاب کسی که عبرت
گیرد و عبور کند از حال من بحال خود و چون مرا بحال من بیند از ارتکاب و سبب عبرت او شود
و لا فتنة لمن نظر و مکن مرا باعث حیرت و گمراهی کسی که تامل در حال من کند یا حال مرا مشاهده
کند و لا تکثر بی الخلق علیه و در میان کن که جزای خدمه و تقصیر ایشان می دهی جزای خدمه
و تقصیر من بده و بخش مرا و لا تستبدل بی غیری خادمی را که بخواهند دور کرده دیگری را بدل
او بگیرند پس با من چنین مکن و مرا در میان خادمان خود درج کرده و بسبب تقصیر من از من مرنج
و دیگری را بر من اختیار مکن و لا تغیر لی اسما و نام مرا تغییر مده که نام من دوزخی نشود و لا تبدل
جسما و بدن مرا تبدیل مکن یعنی مسوزان و لا تتخذنی هزوا لخلقک و مرا مسخره خلق خود مکن
که بمن استهزا کنند و لا سخریا لک و مکن مرا مسخره در کار خود که بر من در روز قیامت بخندند

و در هنبی

و فی الحدیث نازلت ربی فی کذا
ای راجعته و سابقته مرة بعد مرة
نهایه

و لا تقتضب بجهل من
اقتضبه من الشر او قطعه صح

ایبس از رحمة الله ای یئس والاسلای
الاکل والحزن صح

او حبس فی فرقة القلب او حبس فی نفسه
حبیسة ای احضر منه

والانتقال الا لمرضاتك ومكن مرا تابع چیزی مگر امور که مرضی تو باشد والا تحقیقا الا بالانتقام
لك واستعمال من در خدمت و اجعل مکن مگر بجهة انتقام برای تو که جهاد با کفار و ظالمین بکنم
واوجه برو علوك گویند اوجه فلانا مطلوبه ای اظفره به وظفر و مرا بعلی نصیب من کن
سروی علو خود را والنشر که در دل دارم از ترس گناهان بسروی بدل کن وحلاوة رحمتك و در رحمت
ونصیب من کن سروی راحت و رحمت خود را وریحانك گویند سبحان الله وریحانه ای استراحة
ونصیب من کن سروی رزق دادن تو مرا یا مراد اقسام گلهای بهشت است وجنة نعیمك و
سروی دل مرا که بهشت تو که مدفنه است واذقنی طعم الفراغ لما تحب و بچشان مرا لذت فارغ
شدن از کارهای دیگر و مشغولی با آنچه تو آنرا دوست داری از عبادت و اخلاص لسعیه من
سعیك متعلق است باذقنی یعنی بچشان مرا بسبب رحمتی از رحمتهای خود که شامل عالم است باکثرت
سعی تو والاجتهاد فیما یزلفنی لدیك و مرا بچشان لذت سعی در امری که سبب نزدیکی تو باشد
والخفض تخفیة و زهری و ابن اثیر و صاحب قاموس گفته اند اصل تخفیه و خفوت و معنی الخفض
امت من تخفیفاتك بضم تا و حا و فا فتح حا چنانچه در بعضی نسخ است غیر ظاهر است چرا که فعل
بضم مثل قربه و شبه و ظلمه و وصله و تخفه و اگر چه جمعش سوزان فعل بفتح عین است اما جمع الجمع بضمتین
است مثل ظلم و ظلمات است یعنی و تحفه از تحفهای خود بمن بده واجعل بخاری ما بخیه و بگردان سودای
مرا فتح کننده و کرتی غیر خاصة و حلاوت باد دست من ریاضت کننده باشد و مراد بجد سعی و جهد است
والخفض مقامك و بترسان مرا از مرتبه خود و شوقنی لقائك و مرا مشتاق لقای خود بکن وتب
علی توبة نصوحا لا تبقی صیغه نهی صفت واقع شده بتاویل مقول فی حقه معها ذنوبا صغیرة
ولا کبیرة و توبه فرما و قبول کن آنرا آنچنان توبه که خالص باشد از شایبه رجوع و آنچنان توبه
که گفته شود در حق آن توبه که مگذار با آن توبه هیچ گناهی را بر من نه صغیره و نه کبیره ولا تدع معها
ملائة ولا سیئة و با آن توبه مگذار نه گناهی را که اثمش را باشد و نه گناهی را که تحقق باشد و در نسخه
شهید لا تدع را بضم را که صیغه نفی باشد و این تناقضا کند که سابق لا تبقی باشد و انشرح بفتح زا و در
نسخه شهید بکسر الغل من صدری للمؤمنین و دور کن و بکن کینه مؤمنان را از دل من و اعطف
بقلبی علی الخاشعین و عایل و مهربان کن دل مرا بر خشوع کنندگان و کن لی کما تکون للمتضرعین

فتح الزاء لالتقاء الساکنین لعدم تحریکها من
الفتحة وقد مر ایضا بکسر العین
ثلثة ورفات قبل هذا

وباهل برای من چنانچه چیزی برای صالحان واجعلنی عبدا للمتقین و زینت بکن مرا بزیور متقیان
واجعلنی لسان صدق فی الغابرین و بکن برای من زبان خوش در باقی ماندگان که مرا بنیکی یاد کنند
جمعی که بعد از من باقی مانند وذکرا ناسیا و در نسخه با قیا فی الآخرین بکسر خا و بکن برای من ذکری که
نمو کند در جمعی که در آخر بیایند و در هر روز ذکر خوبی من زیاده کنند واجعلنی من ورثة الاول
و بسیار کن بمن عرصه پیشینیان را گویا که مراد اکثرت اولاد باشد یا تمام کن بمن که من آخر آنها باشم
یا توفیق ده مرا باستغنای حقوق پیشینیان و در نسخه الاوائل یعنی جمعی که بسیار رجوع کنند
بدرگاه تو وتمم سبوغ نعمتك علی و تمام کن کثرت نعمت خود را بر من و ظاهر نصیبه امر
کن اما تخالدی و مطابق و با یکدیگر بکن خوبیها نعمت خود را نزد من که همه نعمت خوبست و ی الاولی
من فواید کثیره بدانی و در نسخه بصیغه تثنیه و این انسب است بسیع بر کن بفایده های خود دست مرا
وسق کرائم مواهبك الی متعلق است بسق و براند و نزد من چار بهترین بخششهای خود را و جاوز
بی الاطیبین من اولیائك الجنان التی زینتها لاصفیائك و بسایه من بکن جمعی را که بهترانند
واز جمله دوستان تو اند در بهشتهای تو که زینت داده آنها را برای پاکان و نیکان خود
واجعلنی من انفس خلقك المقامات المعدة لاحبائك و بپوشان مرا بعطیات خود درجا
های که آماده کرده برای دوستان خود در بهشت واجعله مرجع ضمیر غیر ظاهر است و در نسخه
واجعل و این ظاهر است لی فندك مقیلا جای قیلوله و این کنایه از استراحت است آری
الیه مطمئنا و معین کن برای من نزد خود جای که استراحت کنم و قرار گیرم در آن بخاطر جمع یا خوف
عذاب و مشابه آنچه و اقرر عینا بمشاهده بر بهشتها و معین کن برای من جای که بآن رجوع نمایم
و سکن و مقر خود سازم و چشم من بدیدن آن سرد شود و این کنایت از سرور است و لهذا
گفته اند که دمعة السرور باردة و فرزند را قرة العین از این اعتبار گویند ولا تقایسنی بها و در
نسخه بهمزه و معنی ظاهر نیست لیکن قیس بمعنی شدت آمده پس معنی چنین باشد که بر من شدت
مکن بعطیات الجزیل بسبب گناهان بزرگ تو که کرده ام و در نسخه شهید ولا تقاتشنی یعنی تفتیش من
مکن بلکه مسامحه بکن ولا تهلکنی یوم تبلی السرائر و هلاک مکن مرا روزی که ظاهر گفته شود از اسرار عالم
واذل منی کل شك و شبهة و دور کن از من هر شک و شبهه را واجعلنی فی الحق طریقا من کل رحمة

وفی نسخة اخری صح
فی الحدیث انکم وفیتم بسبعین امة انتم
خیرها اکرمها علی الله وفی الشیء ما یعظم و کلمة
انکم یریم والاکرام بمعنی والاسم من الکرامة
کمثل شیء یکرم علیك فهو کریم و کریمك

تقایسنی

و در نسخهٔ وجهة و این اظهر است و بگردان برای من در امر حق راهی از هر رحمت یا از هر جهت
و اجزل لی قسم بودن نصیب و در نسخهٔ بودن جزیل المواهب من نوالک و بسیار بکن برای من حصهها
بخششهای خود از عطیات تو و وفر علی حظوظ الاحسان من افضالک و بسیار کن بر من نصیبهای
احسان از انعام و افضال خود و اجعل قلبی و انشاءی عندک و همی منظورا لما تهوی بک و بگردان دل
مرا متمنی و کننده بآنچه نزد تست که البته عنایت خواهی کرد و بگردان همت مرا سعی کننده و بذل
جهد نماینده در آنچه برای تست و اشغلنی بما تشغل به خالصتک و بدار مرا بر کاری که میداری بر آن
کار آنهائی را که تو اخصاص توانند و اشرب قلبی بدوام الثقة بک و بنوش اشرب فلان یعنی با او
او مخلوط شده و حب او و طاعت خود را با دل مخلوط ساز نزد و فراموش کردن و ذاهل شدن عقلهای
مردم از طاعت تو و در نسخهٔ شهید العقول بفتحین معجمه و فای بالای آن نوشته منظور یعنی تامل در معنی
این باید کرد و گویا مراد این است که نزد ذهول که ناشی است از غفلت و اجمع لی الغنی و العفاف
و الدعة فی المعاش و الصحة و السعة و الطاعة و در نسخهٔ بهجة و العافیة و جمع بکن برای من غنی
از خلق و عفت از گناه و آسودگی و بخشش بهنایات یکدیگر و صحت و سعت رزق و اطمینان دل و
دفع بلیات را و لا تخلطنی بما یبطل طاعتی و باطل مکن طاعات مرا با آنچه مخلوط شود
بآن از معصیت تو که آنرا باین برابر کند و در پذیرفتن چیزی نماند و لا تخلطنی بالعرض فی من نزد
غایت فتنتک و باطل مکن خلوتهای مرا که با تو داشته باشم با آنچه عارض شود مرا از وسوسها و فسادهای
که ناشی باشد از گناه و گمراهی و تضییع تو مرا و صن و نهی عن الطلب الی احد من الغافلین و حفظ کن
منع مکن از طلب کردن چیزی از اهل عالم و دنی بکسر دال و عطف بر نهی عن التماس فاعند الغافلین
و حفظ کن و منع مرا از طلب آنچه نزد غافلانست از عقاید باطله و بدعتهای بلکه مال و جاه در
حدیث است ما تضعضع امرء الا تخریه عرض الدنیا الا و ذهب ثلثا دینه و در نسخهٔ شهید و ذنی
بذال معجمه و یای موحده مشدد بدل و ذنی یعنی دفع کن و باز دار مرا و در نسخهٔ و زدنی بضم زا از زود
یعنی منع و در نسخهٔ عطف جمله بر جمله است یا واو استیناف است و لا تجعلنی للظالمین ظهیرا
و مگردان مرا مددگار و اعانت کننده ظالمان و لا تهبنی علی محو کتابک یدا و لا بصیرا و مگردان مرا
یاری دهنده ظالمان بر محو احکام کتاب تو و حفظنی منهم حیث لا اعلم حیاطة تقیها و احاطه کن

واجعل س

مرا برحمت از آنجهتی که من ندانم آنچنان احاطه کردن که حفظ من کنی بآن احاطه از نوب و بلیات
و افتح لی ابواب توبتک و رحمتک و افتک رزقک الواسع الی التمس من الغرائب و بگشای برای
من درهای توبه و رحمت و مهربانی و رزق خود را که شامل عالم است چرا که بدرستی من از جمله رغبت کننده کلام
بسوی تو پس محروم مکن و انعم لی انعامک انک خیر المنعمین و تمام کن برای من انعام و احسان خود را
چرا که بدرستی تو بهترین نعمت دهندگانی و اجعل باقی عمری فی الحج و العمرة و ابتغاء وجهک یا رب العالمین
و بگردان باقی عمر مرا مصروف در حج و عمره بجهت خواهش رضای تو ای پروردگار اقسام عالم
و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و رحمت کند خدای تعالی بر محمد و آلش که همه خوبند و پاک
و السلام علیه و علیهم ابد الآبدین و سلامتی از درگاه الهی باد بر آن سرور و آلش همیشه

و کان من دعائه علیه السلام یوم الاضحی و یوم الجمعة

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در روز عید اضحی و روز جمعه اللهم
هذا یوم مبارک و المسلمون فیه مجتمعون فی اقطار ارضک خدایا این روزی است مبارک و مسلمانان
در این روز و شهر جمع اند در اطراف زمین تو یشهد السائل منهم و الطالب و الراغب و الراهب
حاضر میشود در این روز در مسجد هر که از تو سوال و حاجت دارد و طالب تست و رغبت بدرگاه تو دارد
و از تو میترسد و در نسخهٔ عید الرؤسا تشهد بصیغهٔ خطاب و فتح سائل و ما بعد آن بمفعولیه تشهد
انت الناظر فی حوائجهم و در نسخهٔ شهید و او نیست و تو می نظر کننده در مطالب آنها فاسئلک بکرمک
و کرمک و هوانک ما سئلتک علیک ان تصلی علی محمد و آله پس میطلبم از تو و سوال می نمایم بسبب جود
و کرم تو و آسان بودن آنچه را از تو سوال کردم هر تو یعنی میطلبم از تو اینکه رحمت کنی بر محمد و آل او و اینچه
مطلوب محض صلوات است و آنرا وسیله طلب امر دیگر نکرده و اسئلک اللهم ربنا بان لک الملک
و لک الحمد و سوال میکنم از تو خدایا ای پروردگار ما بسبب آنکه مر تراست پادشاهی و ملک همه چیز
و مر تراست ستایش لا اله الا انت الحلیم الحمید ای محمود و نیست لقدیر مثل انت العلیم چه مضمر
صوف نشود المکریم الحنان المنان ذو الجلال و الاکرام بدیع السموات و الارض علیت معبود بحق
مگر تو که حلم داری و صاحب کرمی و رحم کننده و منت نهنده و صاحب جلال و اکرامی و تو ایجاد کننده
آسمانها و زمینی مطلقا شروع است در بیان آنچه می طلبد و ماقبل جمله مقدمه است قسمت پنجم

الثامن و الاربعون
یوم ۴

فی نسخة عید الرؤسا تشهد بصیغة الخطاب و ما بعده بالنصب مفعولا لها ترجمه

انا نستغفرک اللهم الهوان ص

عبادک المؤمنین من خیر او حاجة او برکة او هدی او عمل بطاعتک او خیر تمن به علیهم هرگاه میان
بندگان مؤمن تو قسمت کنی چیزی را یا دفع بلیه را یا برکتی را یا هدایتی را یا عمل بطاعت تو را
یکی را از جانب تو کرامت نمی بآن امر بر بندگان یعنی بدهی آنها و ممنون سازی لفظ هم را ایک
بیان سبب خیریت آن امر است و تفصیل بر جهت مجموع جنت است بعد اشرک عطف نمود و هدایت
کنی صادر السبب آن امر خیر بسوی تو او ترفع لهم بتقدیر به علیک درجة یا درجه آنها را بسبب
آن امر پیش تو و بلند کنی او تعطیهم به خیرا من خیر الدنیا والآخرة یا بدهی بندگان را بسبب آن امر نیک
چیزی دیگر از خوبی دنیا و آخرت آن تو خیر مطلق و یفنی منه مفعول الشک است یعنی از تو این
می طلبم که هرگاه به بندگان خود این عنایتها بکنی حصه و نصیب منه از آن عنایتها بیشتر بکنی و این عبارت
در اکثر نسخ نیست پس مفعول الشک ظاهر نیست و التقدیر یا باید کرد بتقدیر منه مهما قسمت تا آخر
که یا گفته هرگاه قسمت این امور کنی من هم می طلبم و معلوم است که مطلوب و مسئول درین وقت
از همین جنس است که یا گفته الشک الخیر والعافیة و غیرهما مهما قسمتها بین عبادک در شک
اللهم بان لک الملک والحمد لا اله الا انت مثل این گذشته ان تصلی علی محمد عبدک و رسولک
وحبیبک وصفیک وخیرتک من خلقک و می طلبم از تو اینکه رحمت بکنی بر محمد که بنده و تو و رسول
تست و محبوب تو و خلاصه مخلوقات تست و برگزیده تست از میان خلق تو و علی آل محمد الابرار
الطاهرین الاخیار و بر آل محمد که نیکوکارانند و پاک اند و بهترین خلق اند صلوة لا یفنی علی انقضاء
الا انت الفرد رحمتی که فاد بنابر جمع و شمردن آن مگر تو و آن شمرده شدنی ضایع و مراد بصالح دعا
نیک است من دعاک و در نسخه صالح و حاء من دعاک بی هذا الیوم من بلادک الفرج مبین یا ایها
الغافلین و می طلبم اینکه ما را شریک سازی در دعا کسی که دعا کرد بدرگاه تو درین روز از بندگان
مؤمن تو ای پروردگار عالمیان و مراد بشرکت این است که نفع دعای آنها بما نیز برسد و ان تغفر
لنا ولهم انک علی کل شیء قدیر و دیگر اینکه بخشی ما را و ایشان را بدرستی که تو بر هر چیز قادر است
اللهم الیک تقدمت بحاجتی هذا یا محمد لاهم و حاجت خود را بسوی تو آوردم و بتو نازلت الیوم الفقر
وفاقتی ومسکنتی والاحتیاج و فاقه و مسکنت خود را امروز بدرگاه تو خود آوردم یعنی عرض احتیاج
بتو کردم و از تو طلب انتفاع نمودم وانی لا استغفرک ربی و اتوب الیک من الذنب الذی لا یدرکنی منه الا بمغفرتک

تقدمت الی قصدت مص

تو و برحمت تو اعتماد و پشت دارم از اعتماد بر عمل خود و الطیر رحمتک و رحمتک اوسع من ذنوبی و
هر آینه مغفرت و رحمت تو شامل تر است از گناهان من فصل علی محمد و آله و اتول قضاء حاجتی
ای سایلة رحمتک علیها پس رحمت بکن بر محمد و آلش و تو خود متولی و متکفل شو بر آوردن هر حاجتی
که مرا بشر بواسطه قدرت تو بر آن حاجت من و تیسیر ظاهر الازم آمد و ذلک علیک و آسان تو آن
قضای هر حاجت بر تو بفقری الیک و فاقتی منک و بواسطه احتیاج من بتو و بی نیازی تو از من
فانه لم اصب خیرا قط الا منک لم یصرف عنی سوء قط احد غیرک پس بدرستی که هرگز نرسیده ام
بچیزی مگر از تو و دور نکرده از من بدی را کسی هرگز غیر از تو ولا ارجو الا رحمتک و دنیای تو را
و امید وار نیستم در کار آخرت و دنیای خود از غیر تو اللهم من تغنیا خدایا هر که تهیه کند و مهیا
شود جزای من محمد و فاست تقدیرش علیه الوفد ذلک المخلوق و تغنی تهیه بمعنی تهیه است
و همچنین واعدة واستعدة پس حرف عطف تفسیر است یا بمعنی لوفاد و الی مخلوق و هر که مستعد
شود برای مهمان شدن نزد مخلوق رجاء رفده و نوالک بجهة امید و عطیه و بخششهای او
و طلب صله و جایزه و بجهة طلب عطیات او و هر چهار یک معنی است فالیک فای تعلیل
است و معلول که جزا بشر مقدر است یا تولانی کانت الیوم فهیئتی و تعبیتی و اعدادی استعدادی
رجاء معروفک و رفدک و طلب نیلک و جایزتک یعنی هر که مهیا شود برای عطیه مخلوق پس کرده
برای آن شود که مرا آن کار نیست چیزی که بسوی تو ای صاحب من امروز است تهیه و استعداد
من بجهة امید معروف و عطیه تو و بجهة طلب انعام تو اللهم فصل علی محمد و آل محمد والا تخیب
الیوم ذلک منه رجائی بیان ذلک است خدایا چون من امید وار عفو تو ام پس رحمت بکن بر محمد
و آل محمد و امید مرا امروز غایب مکن و اگرچه غایب بی است نه هر جا اما متعلق غیبت هر جا بجهة
مبالغه است مجازا یا من لا یحفیه سائل ای آنکس که کم نکند مال او را سایلی که هر چند بدو متقاضی
شود و لا ینقصه نائل عطف تفسیر ما قبل است و کم نکند او را یعنی مال او را عطیه گفته اند
صفا و مبالغه و استقصا در شیء است پس مراد اینست که کثرت سوال نمی آرد مر او را بر تکلیف در
عطیه هر امر عظیم نزد او حقیر است و یسیر و رحمه یشبه سائلوا الشیء حتی احفوه ابن اثیر
گفته ای استقصوا فی السؤال حتی بلغوا مشقة یکلفه ازالها و اثر حد علی الحیف والجور مثل ازالت کله

کل م

عبات المتاع عبا اذا هیأته مص

حاف بحیفه اذا حمله الحیف والجور والمیل کما ازان زین
اذا حمله علی الزیادة ای لا یوقعک سائل فی تعرض
ولا یتعرض الیک فی الحیف علی احد اذا سعد اک
علیه بل انا یستوفی المستحق من غیر تعرض المستوفی
وانا خذ المظلمین بالقسط والعدل مرتی

على الزيادة يعني فراخ و استغاثه سايل را باعث نمي شود بعظم بر كسي بلكه اجابت معظوم كني
بعدل فانك لم ايك لقمة من اهل صالح قدمته ولا شفاعة معطف است بر على مخلوق بحوثه الا
شفاعة محمد واجعل هيبة عليه وعليهم علامت پس بدرستي كه من تا حد دام بدركاه تو باعتماد
عمل نيكي كه پيش فرستاده دام و كرده دام و نه باعتماد شفاعت مخلوقي كه اميد بشفاعت او داشته
باشم مگر شفاعت آن سرور و اهل بيت او كه بر ان سرور و بر اهل او سلام تو باد انك مقدرا
بالحرم والاستاذة معطف تفسير است الى و در نسخه على نفسي آمده بدركاه تو در حالتي
كه مقرم بگناه و بدي كردن بر نفس خود انك ارجو اعظم عفوك الذي عفوت به عن الخاطئين
طيبين ثم لم يمنعك طول حكمهم على عظيم الجرم ان تتفضل بر من ان عدت عليهم بالرحمة والغفران
آمده بدركاه تو در حالتي كه اميد دارم عفو عظيم ترا آنچنان عفوي كه بخشيد و بآن عفو خطا
كنندگان را پس كثرت اقبال و مواظبت آنها بر گناه عظيم منع نكرد ترا از عفو و باز بر آنها
عنايت كردي برحمت و بخشش با نهايت خود فياض رحمة واسعة و عفوا عظيما پس اي الله
رحمت او عام است و عفو او بزرگ يا عظيم يا عظيم يا كريم يا كريم صل على محمد وآل محمد و
عد على برحمتك و تعطف على بفضلك و توسع بغفرانك علي اي بزرگ از وصف و بيان
اي بزرگ از محل و مكان اي كريم بلطف اكرم بعطا رحمت بكن بر محمد و آل او و باز احسان بكن
بر من برحمت خود و مهربان بكن بر من بفضل خود و در دق مرا وسيع كن بخشايش خود و چه گناهان
موجب تقصير اند پس تو سعه مقتضاي بخشيدن است اللهم ان هذا المقام لخلفائك و
اصفيائك صفت مقام است يا حال و خبر آن قد ابتزوه است خدايا بدرستي كه اين جاي است
كه براي خلفا و برگزيدگان تست گويا اشاره بمقام امامت جمعه است و مواضع امنائك
منصب بين است در اكثر النسخ و عطف بر اسم آن يعني بر پدر او عطف تفسير است و در نسخه
مواضع مرفوع است پس خبر ان لخلفائك است و مواضع معطوف است بدان في الدرجة
حال يا صفت مواضع است الرفيعة التي اختصصتهم بها و بدرستي كه جاهاي ايشان در
مرتبه از مراتب بلندي است و مخصوص ساخته آنها را بآن مرتبه قد ابتزوه يا تحقيقي كه مجبورا
مقام خلفا و جاهاي ايشان ترا گرفته و گرفتند و مثل است من عز بز يعني من غلب سلب

صلوا انك

الخاطئين

عطف على الشيء يعطفه عطفا اي اقبل
عليه مواظبا عليه

بالنصب على الحال قد ابتزوها في الدرجة
اي الجاري يجوز ان يتعلق بمنصب متعلقة بمواضع
وفي رواية الرفع فهي خبر ان

بز يبز بزا سلب وفي المثل من عز
بز اي من غلب اصاب سلب

ابتزاز المسلوب و مراد تغلب غلبه است و در نسخه مشهد بصيغه مجهول است و گفته اند كه پس از حرف
نفيه است و ضمير مبنيست و كلمه ابتزوه كه مفرد است پس ثبت فاعل ضمير مقام است و اگر جمع است
تا ضمير خلفا و امثال اين ضمير است چه بعد انحاض از ركاكت توجيه اگر مفرد است پس واو
باعتبار است و اگر جمع است الف جمع باشد و ايضا مسلوب توليت است نه ذات خلفا و انت المقدر
لذلك و تو هستي كه در ازل مقدر ساختي اين تغلب يا لا يغالب بصيغه مجهول آنرا كه غلبه كرده نشود
بر حكم تو و لا يجاوز الحتم من تبرك و تجاوز كرده نشود از بر تو كه واجب شده و مقرر گشته در
ازل كيف شئت و انى شئت بهر نهجي كه خواستي و در هر مكاني كه اراده داشتي و خواستي تو بر آن بود
يعني همان شود كه تبديل نپذيرد و لا انت اعلم بوجه حكمتي و مصلحتي كه تو بآن داناتري كه اين
نه پرگرده نيز مرفوع بتقدير است و در نسخه مشهد بنصب پس حال است از انت المقدر يا از
كاف تبرك چه او معمول مضاف است متهم على خلقك و لا اراده تك اين چنين در نسخ شيخ زين الدين و در
بسياري از نسخ مصحح پس معطف است بر خلقك و در چند نسخه و لا اراده تك پس معطف است
بر على خلقك و على بيانيه است بطريق تعليل يعني انكه چون كسي عالم بعواقب امور نباشد و محكم و مصالح
كار نداند و او خطا كند متهم شود بخطا در عمل او و در اراده او و چون حق تعالى عالم السر و الخفيات است و
حكيم على الاطلاق خطا در فعل و اراده او محال است پس كسي را نرسد كه تهمت خطا كند بر خلق كردن و بر
اراده او پس او متهم بخطا نيست در ايجاد و اراده يا متهم نيست بخطا نه بجهت ايجاد و نه بجهت اراده
زيرا كه هر چه باراده خود ايجاد كرده و اگر چه بحسب ظاهر خوب نمايد اما مشتمل بر شر است نظام كل و
حكمت تامه پس اين سلب مقام نيز مبني است بر حكمت بالغه و بر رفعت درجات خلفا باشد حتى عاد
متعلق است بابتزوه و مفعول تمك بودن شده و خلفا و كه مغلوبين مقهورين ابتزين نادان كشدند
هر گزيدگان تو و خليفهاي تو مغلوب و مقهور و مسلوب المرتبه بحسب ظاهر بر ان حكمك مبدل در
حالي كه مي بينند حكم ترا تبديل يافته و كتابك مبدل و او كتاب ترا از انداخته شده و بر عقب خ دو اين
كنايه است از عدم عمل بآن و فرائضك محرفة عن جهات اشراعك و در نسخه شرايعك مي بينند
فرض كرده اي ترا گردانيده شده و از جهات احكام شرعيه تو و سننك متروكة و سنتهاي
پيغمبر ترا متروك شده و مي بينند اللهم العن اعداءهم من الاولين والآخرين خدايا لعنت كن همه را

کردشان خلفا و اصفیای تو اند خواه آنانکه پیش گذشته اند و خواه آنانکه آخر بیایند چه دشمن خلفای
الهی عصوست و ایضا بنی امیه لعن اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله می کردند من رضی بفعالهم
بفعل فاعل است و کسی که راضی شد و بکار آن اعدای دین و آنها بفعل عین و آنها تهم و نصرت
دهندگان آن اعدا را و تابعان آنها را اللهم صل علی محمد و آل محمد انک حمید مجید و این جمله معترضه
است کصلواتک و برکاتک و تحیاتک علی ابراهیم و آل ابراهیم خدایا رحمت بکن بر محمد و آل
بدرستی که تو ستایش کرده شده و بزرگی همچو رحمتها و برکتها و سلامهای تو بر برگزیدگان تو که حضرت
ابراهیم اند و در نسخه اللهم صل علی محمد و آل محمد کما فضل صلواتک و برکاتک و تحیاتک علی الصفیانک
ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و مجمل الفرج و الروح و النعمة و التکبیر و التمجید اللهم فرج و
بگشایم را یعنی دور کن آنرا و زود بده راحت را و در اعلاء کلمه حق و قادر کردن و توانا
یافتن را بر آن اعلاء و تقویت کردن مر آن خلفا را یعنی این امور را زود بکن با ظهار مهدی علیه السلام
و پر کردن او عالم را بعدل اینها چه در شرع مقرر است با جماع اللهم و اجعلنی من اهل التوحید
و الایمان بک خدایا بکن مرا از جمله جمعی که اعتقاد بوحدانیت تو دارند و ایمان تو آورده اند و التصدیق
برسولک و از اهل الاحسان و تصدیق بر رسالت رسول تو اند و الائمة الذین حتمت طاعتهم
و از اهل تصدیق بعقد ایمانی که واجب ساختی اطاعت آنها را بمقتضای کریمه و اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی بحرمتی ذلک بیده و علی یدیه از اینجا یعنی که بوسیله آنها و بدست
آنها جاری شود آنچه مذکور شد از حکم و کتاب و فرایض و سنن آمین رب العالمین قبول کن
دعای مرا ای پروردگار انواع عالم اللهم لیس یرد غضبک الا حلمک و لا یرد تخطئتک الا عفوک
خدایا برنگرداند غضب ترا مگر حلم تو و نارضایی ترا مگر عفو تو و لا یجیر من عقابک الا رحمتک و لا
نمی کند از عقاب تو مگر رحمت تو و لا ینجی از باب افعال و در نسخه شهید از باب تفعیل منک الا
التضرع الیک و بین یدیک و نجات نمی دهد مرا از عذاب تو مگر تضرع من بدرگاه تو و
پیش تو فصل علی محمد و آل محمد و حسبنا یا ملجی من لذ فزعنا بالقدرة التی بها تحیی الموتی
العباد پس رحمت کن بر محمد و آل و بخش مرا ای خدای من و جمعه بندگان خود را از درگاه خود
فرج را یعنی دفع غم بقدرتی که بآن قدرت زنده می کنی در آخرت بدنهای را که مرده اند و قربها

لغنا و بیلا یعنی کرب و بال باشد مرا

نمکنند

مرتبه را پس مرا خوار کنند و اگر تو مرا خوار کنی پس کیست که مرا عزت دهد و اگر تو مرا بدرجه رسانی پس کیست که مرا پست کند

نمکنند

نمکنند

نمکن

کرفتاری از العثرة ای عفا عنه یعنی و عفو کن لغزش و تقصیر مرا و لا تبتلنی و در نسخه و لا تبتلنی ببلاء
علی اثر بلاء و در نسخه با مر بلاء و مبتلا مکن مرا البته ببلای عقب بلائی فقد ترى ضعفی و قلة حیلتی
پس بتحقیق که می بینی تو ضعیفی مرا و کمی تدبیر مرا در خلاصی از بلیات و تضرعی الیک و می بینی تضرع
مرا بدرگاه تو اعوذ بک اللهم الیوم من غضبک فصل علی محمد و آله و اعذنی پناه می برم بتو خدایا امروز
از غضب تو پس رحمت بکن بر محمد و آل او و پناه ده مرا و استجیر بک الیوم من تخطیک فصل علی محمد و آله
و اجرنی و پناه می برم بتو امروز از ناراضی رضائی و غضب تو پس رحمت بکن بر محمد و آل او و مرا در پناه
خود بگیر و برهان از عذاب و اسئلک امضاء حکمک فصل علی محمد و آله و اهبنی و سوال میکنم از تو امضاء حکم را
از عذاب خود و رضی داری پس رحمت بکن بر محمد و آل او و در امان خود بدار مرا از بلیات دنیوی
و عقبی و استهدیک فصل علی محمد و آله و اهدنی و طلب هدایت از تو میکنم پس رحمت بکن بر محمد
و آل او و هدایت بکن مرا و استغفرک فصل علی محمد و آل محمد و اغفرلی و از تو طلب عفو می کنم پس رحمت
بکن بر محمد و آل او و عفو من بکن و استرحمک فصل علی محمد و آله و ارحمنی و طلب رحمت می کنم از تو
پس رحمت بکن بر محمد و آل او و رحمت بکن بر من و استکفیک فصل علی محمد و آله و اکفنی و از تو طلب
میکنم کفایت مهمات خود را پس رحمت بکن بر محمد و آل او و کفایت مهمات من بکن و استرزقک
فصل علی محمد و آله وارزقنی و طلب رزق می کنم از تو پس رحمت بکن بر محمد و آل او و مرا رزق
بده و استعینک فصل علی محمد و آله و اعنی و طلب مدد از تو می کنم پس رحمت بکن بر محمد و آل او و اعانت
من بکن و استغفرک لما سلف من ذنوبی فصل علی محمد و آله و اغفرلی و طلب میکنم از تو بخشیدن گناهان
مرا که گذشته از من و کرده ام پس رحمت بکن بر محمد و آل او و بخش مرا و استعصمک فصل علی محمد و آله
و اعصمنی و طلب میکنم از تو عصمت را یعنی می خواهم از گناهان پس رحمت بکن بر محمد و آل او و مرا
حفظ من بکن از معاصی فانی لن احصی ثنائک کما حمدت نفسک ان شئت ذلک پس بدرستی که اگر تو خواهی
که بعد از این نگنم امری که مکروه تست من هرگز عود بآن امر نکنم پس حفظ من موجب بشیت تست
یا رب یا رب یا حنان یا منان یا ذا الجلال و الاکرام ای پروردگار من ای پروردگار من
ای بسیار رحم کننده و بجانب بندگان و مهربان بر ایشان ای بسیار منت نهنده ای صاحب بزرگی
و کرم کردن صل علی محمد و آله و استجب لی جمیع ما سئلتک رحمت بکن بر محمد و آل او و قبول کن درخواست

و آل محمد پس

غاله

غاله بر سوال من هر چه که کردم از تو و طلبت الیک و رغبت فیه الیک تعلق ای بر دو جا متعلق
باشی است یعنی بدرستی هر چه طلبیدم و هر چه رغبت در تحصیل آن کردم در حالی که آنچه بدگاه تو توجه
آورده و تقدیر و آنچه از تو طلب کرده ام ارادهٔ ایجاد آن بکن و تقدیر آن بنمای یعنی در کتاب لوح
المحفوظ اثبات و محو اثبات آن بکن و الا بتقدیر ارادهٔ ایست و اقضه و حکم تفصیلی موجود آن
آن بکن و امضه و امضای آن حکم بکن و نافذ ساز آنرا و تحرل فیما تقضی منه و در آنچه حکم
کنی اختیار بکن هر چه بهتر باشد برای من و بارک لی فی ذلک و برکت کن در آنچه برای من حکم کنی
و اختیار نمائی و تفضل علی به و قطع نظر از استحقاق من کرده بمحض فضل خود بده بمن آنچه
طلبیدم و اسعدنی بما تعطینی منه و سعادتمند بکن مرا بآنچه می بدهی بمن از آنچه اختیار کنی بمن و برکت
در آن بده و قوی منی قضیتک و اسعته بفتح سین بمعنی وسع و طاقت و قوی و بکسر اشباع و فرائی
نافذ کن و زیاده کن برای من از محض فضل خود و از انعام عامی که نزد تست فانک
واسع کریم پس بدرستی که رحمت تو شامل است هر چیز را و تو کریمی و صل ذلک بخیر الآخرة و بعیشها
و متصل کن این چیز دنیا را با خوبی آخرت و با نعمتهای آخرت که مطلب اصلی و مالست یا ارحم الراحمین
ای رحیم ترین رحم کننده گان ابتدی دعا تمامست پس گفته راوی که ثم تدعو بما بدا لک پس دعا کن
بآنچه بخاطر تو برسد و خواهی و در کتابی که بخط عبد الرؤف سماعت تمت عبارات تا آخر نیست و تصلی
علی محمد و آله الف مرة و صلوات بفرستی هزار مرتبه و آل هزار مرتبه و اگر وقت تنگ باشد بگوئی
اللهم صل علی محمد و آل محمد الطاهرة چنانچه در شان لا اله الا الله الفرحة وارد شده
هکذا کان یفعل علیه السلام و همچنین میکرد حضرت امام که بر او باد سلام الهی و در نسخه و تصلی
رکعتین یعنی بعد از اتمام دعا دو رکعت نماز نافله بکن و تصلی علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم الف
مرة صلوات بفرستی هزار آن و آل هزار هزار بار و هکذا کان یفعل علیه السلام و همچنین می کرد حضرت
امام که بر او باد سلام خدای تعالی

وکان من دعائه علیه السلام فی دفاع کید الاعداء

و هو دعاء بعد السجدة دعای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در
دفع مکر و حیله دشمنان و در خوف آنها الهی بتنی فلم تبت و وعظت فلم تتعظ ای خدای
من مرا امتحان کردی پس من غافل نشدم و بسیاری مشغول شدم و موعظه و نصیحت بمن کردی

التاسع و الاربعون

ای آن کتاب الامین یصلیان علی النبی فی المسجد قبل
الخروج الی العید بالتجوز بالله فانی فاتح یوم العید قبل
الصلوة و بعدها کلمة لا اله الا الله اللهم الا ان
یجلبه و علی بعد الزوال قاطع

بسیار بی خود پس سخت دل شدم و تضییع حق را عمل کردم و الیت الجهل بمعصیتک و نیکی کردی
بمن پس مرا کناه تو کردم ثم عرفت بصیغة متکلم فاحدثت بصیغة متکلم پس دانستم آنچه کردم از بدیها
و در نسخه شهید بصیغه خطاب یعنی دانستم آن نیکیها و احسانها که بمن کردی اذ هو قیدنی و وقتی که تو مرا
ساختی و مطلع ساختی مرا بر آن اعمال راست مثله بر آن احسانهای خود فاستغفرت بصیغة متکلم پس
بر گشتم کناه کردم فسترت بصیغة خطاب پس پوشیدی و تقصیح من نکردی فلک ما الهی الحذ پس
مرا است ای خدای من سپاس نعمت او و یه الهلکات و در آمدم در وادیهای هلاک یعنی معاصی
که هر کس آنجا در آید هلاک شود و حلت شعاب تلف و حلول کردم در دره های تلف که هر کس در آنجا حلول
کند تلف شود و مراد بشعاب تلف اقسام معاصی است تعرضت صفت شعابست فیها لسخطک
متعرض شدم در آن دره ها خشمهای ترا و تحلها معطوف است بر فیها و بای سببیه است متعلق است
بتعرضت و فاعل حلول متکلم است و ضمیر راجع است بشعاب و چون شعاب که مرجع ضمیر است ظرف
است پس تاویل چنین باشد بسبب حلولی فیها عقوباتک مفعول تعرضت است یعنی بسبب حلول من در
آن شعاب متعرض عقوبتهای تو شدم و مستحق آنها گشتم و وسیلتی الیک التوحید و وسیله من بدرگاه
تو اعتقاد وحدانیت است بوحدانیت و ذکر یعنی انی لم اشرک بک شیئا و لم اتخذ معک الها و وسیله
من اینست که هیچ کس را شریک تو در وجوب وجود نمیدانم و با وجود تو خدای دیگر نگرفتم
و قد فررت الیک بنفسی بتحقیق که گریختم بدرگاه تو با نفس خود یعنی نفس خود را گریزانیده بدرگاه
تو التجا آوردم و الیک معترفا مصدر میمی است اعتراف و بسوی تو اعتراف کنم بگناه کار چه غیر تو
کسی نیست که گناه را بخشد و غیر درگاه تو کریزگاه نیست و معترفا مصدر میمی است المفیع لحطیئتی
نفسی المنجی و بسوی درگاه تو است التجای کسی که ضایع کرد و حصه و نصیب خود را که صلوات نکرد
و بهره داد آن بنده بلکه عصیان کرده و التجای بجای هر که غیر درگاه تست فکم من عدو انتضی علی
سیف عداوته پس چندین دشمن مرا که کشیده بودند از غلاف هر قتل شمشیر دشمنی خود را و تحمل
علی عداوته و تیز کرده بود برای کشتن مرا دکار دلهای خود را و ارهف لی الشبا لحده و باریک
کرده برای قهر من طرف غضب خود را چنانچه کنار شمشیر را تیز کنند و باریک سازند بلکه تشبیه داده
غضب را بشمشیر و برای او ثابت کرده طرف و ترقیق و این کنایه است از صولت و شدت

اصدرته فصدرنی ای ارجعته
فرجع صح

طلب بازگشت بدرگاه تو کردم فاقلت
فعدلت پس مرا امان دادی پس م
تقحم النفس فی الشیء او خالها فیه من غیر
روية من
تم واقتحم و تقحم بمعنی الاقتحام الخوض فی الامر بالجهل
صح

و غضب و دافع بای قوله تعالی سمومه اضافه صفت بموصوف است یعنی پر تر کرده برای خود راندن
زهرهای خود را که کشنده اند چه بهر کس زهر دهند آن را باب صفه یه کنند و سمه ای خوی صورت بهایم
و راست کرده بجانب مثله تیرهای خود را که رسنده اند بهدف و لم تنم عنی بتغمیض غفلت عین حراسه
و خواب نکرده چشم پاسبانی او و در حالتی که غافل نبود از من یعنی شب و روز در تفحص حال من بوده
داده پاسبانی را بشخصی که پاسبان باشد و برای او چشم و بخوابی ثابت کرده و یحتمل که مراد بعین
دیده بان و طلیعه باشد پس اضافه بحراست بیانیه باشد و اضمر لی سوء منی المکروه و در دل خود
قرار داده که مرا تکلیف بامری کند که مکروه و بد باشد یعنی آسیبی برساند قولا یا فعلا و یحتمل که
بوسان خراب هزاو قاف هزارتیه و بنوشاند مرا بزور آب تلخ غلیظ تشبیه داده تلخی آن کروه را
بچشیدن که در آنجا آب تلخ غلیظ بر آید و اثبات آب تلخ و تجریع برای کرده و در نسخه شهید بدال
و غاست بعض زهر سریع القتل فنظرت بصیغة خطاب یا الهی الی ضعفی من احتمال الفوادح
پس نظر کردی ای خدای من بسوی ضعف من از برداشتن بارهای سنگین و محن روزگار و عجزی
عن الانتصار من قصدنی بجارحة و نظر کردی بسوی عاجزی من در انتقام از کسی که قصد جنگ من
کرده و وحدتی فی کثیر عدو من نادانی و بسوی تنهایی من در میان جمعی کثیر از دشمنان کسی که
عداوت بمن داشت و ارصد لی معطوف است بر نادانی بالبلاء و در نسخه شهید البلاء بنصب
فیتم العمل از باب افعال فیه فکری و کسی که استعداد و آمادگی کرد برای مقهوری من بلا را
که من بکار نبرده بودم در آن امر فکر خود را یعنی فکری نکرده بودم بر طریق خلاصی از آن بلیه که او
استعداد آن کرده بود فابتدانی بتحرک پس تو ابتدا کردی بمدد کردن تو مرا و شدت
آن من بقوتک و محکم کردی و قوی ساختی قوت مرا بقوت خود ثم خلیت لی حده پس کسی
برای من تیزی دم شمشیر او را و میسر شد من بعد بجمع عدید و جمع و گردانیدی او را تنها بعد از آنکه
صاحب جمعیت و عددکاران شده بودند و اعلیت کعبی علیه و بلند کردی عظمت و رتبه مرا بر او و جعلت
ماشده مرد و داعلیه و تیرای که راست کرده بود بجانب من بر گردانیدی آن تیر را بجانب او
فرده ترم لی بغیظه پس باز گردانیدی دشمن مرا در حالتی که شفا نداده بود خشم خود را یعنی بر
وفق مغضب خود نتوانست بمن اذیت رساند و لم یشف غلیله و در حالتی که ساکن و منطفی نشده

دغاف

الانتظار

و وحدتی

عدوه

والتوبة ازالة کبک حالی و دعاء الشرق والاعلوه
الکعب الغلظ ان شرعه ما تعلق ان ق والعدم و کعب
الرمح انوه شرعه اطراف الاهیب صح

الغیظ الغیظ والحقد صح

بود جوش دل او و شدت غضبش او در اقربیت من و کینه او با من قد عض علی یده و تفتح شین معجمه
در اصل لغت آدمیتن فعال بزبون استعمال شده و آن دراوم است یعنی اطراف مثل دست و پا و
پوست و لب و سایر اعضائی که لذاذ آن موجب قتل میت یعنی در حالتی که تحقیق بدندان گرفته بود
و بطریق گزیدن دست و لب خود را و ادبر مولیا و پشت بمن کرده بود در حالتی که برگردیده
بود از من و این حال موکده است قد اختلفت هرایاه در حالتی که مختلف شدند لشکریان
او و اتفاقی که در ایذای من داشتند کذا اشتد و در نسخه شیخ زین الدین حسین تفسیر کرده ای مخطا
فی قصده یعنی راه متوسطی که در ایذای من اختیار نموده بودند در سلوک آن راه خطا کردند و بمطلب
نرسیدند لیکن در قاموس این معنی یافت نشده و کم من باغ بغالی بمکایده و چندین ظالم که
قصد مکر کردند بحیل مکرهای که خواستند بمکر و حیله بر من غلبه کنند و نصب لی شرک مصایده و هر دام
کردند برای من دام صیدهای خود را و وکل بی تفقد رعایته تفقد بمعنی طلب است و گویند راعیته
ای لاحظته محسن الیه پس معنی تجرید از احسانست یعنی آن عدو و باغی طلب ملاحظه احوال مرا نمی
موکل ساخته بود که هر که غافل بمیشود از من بلکه لو تفقد حال من میکرد تا آنکه چون غافل یابد
مرا صید کند و اختبا ای اختفی یحیل یعنی پنهان شد تا مخدوع کند ای ظلمرای بمعنی لام است یعنی لی
اختبا الشبع لطریدته طریده وحیدی است که او را سبع رانده باشد و در انتظار مفعول له اختبا است
لانتهاز الفرصة انتهاز غنیمت و اغتنام فرصت است الفریسة فرس بودن فلان بمعنی شکستن
کردن صید است و فریسه صیدیست که آنرا سبع گرفته گردن بشکند و مراد لافتراس فریسه است
یعنی آن عدو پنهان شده از من تا بمکر بر من غالب آید مثل پنهان شدن دد از صیدی که او را
رانده و سست کرده و خود پنهان شده باشد بجهت منتظر بودن فرصت یافتن و شکستن کردن
آن صید و همچون آن جوان در ظرف افتراس است فریسه گفته مثل ضیق فم الرکیه و هو
یظهر لی الفاغمة الملق بودن فرس و در نسخه بودن کعب که صفت مشبه باشد و حال آنکه آن
عدو در وقت ملاقات اظهار می کند نزد من ملاقه وجه و خوش زبانی و خنده که ناشی است
از ملق یعنی اظهار تلطف زبانی میکند بر خلاف آنچه در دل اوست و یظهر لی علی شدة الحنق
حنق شدت غضب است پس اضافه شدت باو بجهت مبالغه است و نظر می کند بمن بنهایت

وضباء الی ضبا ز
ضبات فی الارض ضبا و ضبوا از اختیات صحاح
الاضباء الرجل علی الشیء اذا سکت علیه و کتمه صحاح

فریسی عن حلق المؤمن الملق و هو بالتحریک الزیادة
فی الزرد و الاتساع و التضرع فوق ما ینبغی
نهایه

شدت

شدت غیظ و غضب و گفته اند که بنظر را از نظره یعنی انتظره از تعسر و تانی علیه است
و انتظار یعنی مهلت دادن است و نظر تاخیر است و وجه ذکر این معانی ظاهر نیست خلاصه است
بصیغه مخاطب یا الهی تبارکت و تعالیت مقدس و منزه از قبایح و این جمله معترضه است
و چون ذکر شناعت عمل عدو کرد ذکر تنزیه الهی نمود دغل مفعول رایت است یعنی افساد
کار سریرتم را آنچه پنهان کنند و تجمع ما انطوی علیه پس چون دیدی ای خدا از من فساد کار را که
عدو در باطن خود مخفی ساخته و زشتی آنچه را که او پیچیده است بر آنچه و آنچه را در باطن
خود مخفی داشته و خود را بر آن پیچیده چنانچه پارچه چیزی را به پیچند تا مخفی شود از کسی جزای ما است
گویند ارکسه یعنی رده مغلوبا لا لاقه راسه ظاهرا لام بمعنی علی است و ام راس دماغ و مغز سر بالا
آن است شرزمیه بودن قدرت حضرت را گویند که بجهت گرفتن شیر سازند یعنی آن عدو را و از
گوینده اخذ بر دماغ او که سر بر زمین آمد و پا بالا شد و افتاد و در کوی که موجب گرفتاری و هلاک
او شد و ردته فی مهوی حفرته و برگردانیده انداختی او را در کوی که موضع افتادن اوست
و گویا مراد این است که این کوی که او بجهت انداختن من ساخته بود حق تعالی او را در آن کوی نگون
انداخت فانقمع گویند قمعه یعنی قهره و ذلله بعد استطالته یعنی ارتفاع و عظمت است ذلیلا
ارجع حال موکد است از فاعل القمع فی زبق بودن عنب جمع زبقه و آن حلقه ریسمانیست که بآن بزها را
به بندند حبالته دام و الذی کان یقدره آن برای من پنهان پس آن عدو مقهور گشت بعد از آن که عظمت
و ترفع که داشت در حالی که ذلیل و گرفتار شد در حلقه های دام او آنچنان دامی که اندازه نموده بود که
مرا در آن دام اندازد و قد کاد ان یحل بی الویل حقک جزای شرط مقدم شده و هر شرط یا شرط مقدم است
و این دال است بر آن اگر تجویز تقدم جزا بر شرط نکنیم فاحل فاحل یحل است بسیاحته و اگر است
تو شامل حال من نمی بود بتحقیق که نزدیک بود که حلول کند یعنی پیش آمد مرا بلیه که طول نمود و مشکاه
خانه او و این کنایه است از درد و بلا هر و کم من حاسد قد برق در روایت شهید از شرق تا
لسانه نیست و اینچنین است که حاسد قد حرق گویند شرق بر بعه یعنی حلق او گرفته شد چنانچه
آب دهن نتوانست فرو برد و بی با سببیه است بعضیه متعلق است بشرق و غصه چیزی را
گویند که در حلق بند شود یعنی چندین حاسد که بتحقیق حلق او بغصه بند شد و بحق من سببیه است

اذ غل باتحریک الفساد صحاح

ارکسه رد الشیء مقلوبا و قد رکسه
و ارکسه بعض صحاح

شرق الغصة الشجی و الغصة و قد شرق
برای غص به صحاح

بغیظ متعلق است بتبخ و بسبب و بهو من صورت غضب و حلق او اگر کاشد و حلق او را گرفت
و سلقونکم بالسنة حداد و مراد اینکه دریا سوخت یا مبالغه در عیب منه کرد و بحدت زبان خود یعنی تیز
زبانی او مرا آزار کرد و و حرفی در جمیع نسخ بفتح حاست لیکن در قاموس گفته و حرصه حرصا علی
بحر و یوم حرا استعر الحقد و الحسد و الغیظ و الغش پس از باب و مق یعنی با علم باشد و نیز معلوم
شد که لازم است پس تقدیر تضمین مثل بعث باشد یقرف بوزن فلس گویند فرق فلانا الی
کار پس اضافه بسوی او و بعد از تجربه فرق است از معنی عیب یعنی باعث شد مرا
بر پنهان داشتن کینه و غش و ذکر معایب غایبانه و اگر فرق بمعنی افتراق کسب شد معنی چنین
باشد که باعث شد مرا بر اظهار غش بسبب تخصص بسیاری او و تجعل غرضی غرضا لنبله گویا جمع
مرحات است بوزن مفتاح تیری که بآن تیراندازی یاد گیرند یعنی گردانید غرض مرا هدف تیرهای
خود که بتهمت عرض و ناموس مرا برد و قلدنی خلالا لم تزل فیه و دیگر دان من انداخت قلاده
صفات قبیحه که همیشه در رو بود یعنی آنها را بمن نسبت کرد و و حرفنی بکیده بهمیلتن یعنی سابق
و مرا بحفد آورد و بسبب حیلهای خود و در نسخه شهید بمجمتین است بمعنی تیز و زدن یعنی زد مرا
تیزه مکر و حیله خود و قصدنی بکیده و قصد مغلوبیه من کرد بحیله و مکر خود فناد بیک الهی
مستغیثا بک پس ذاکر شد بدرگاه تو ای خدای من در حالتی که پناه بتو بردم و پیش تو بفریاد
آمدم و اتقی بعزتک اجابتک در حالتی که اعتماد داشتم بر قبول کردن فریاد من بزودی حال
انه لا یضطهد بصیغه مجهول من اوی الی ظل کنفک در حالتی که دانا بودم باینکه مظلوم و مقهور
نشود کسی که جای گیرد در سایه حرز و حراست تو گویند اظلک فلان یعنی آنچنان بتو نزدیک
شده که گویا سایه خود را بر تو انداخته و لا یفزع من لجا الی معقل انتصارک و نمی ترسد کسی که التجا
برد بملجئی که آن انتقام گرفتن است از ظالم لحمتنی من بأس نقمتک پس مرا محافظت کردی
از ترس و سختی او بقدرت خود و کم من نحائب کرده و جلیتها از باب تفعیل یعنی و چند
امر ناگوار که بود از آن بطریق باران بسیاری و تو دور کردی از من آن مکروهات را و نحائب
بغیم اعطاء نها علی و چند بن امرا ای چیز نعمت که بارانیدی آنها را بر من و جدا لی حمیة نشرتها و چند بن
جویهای رحمت که پراکنده کردی بر عالم و در نسخه شهید نشر تها بیای تحتانیه و سین مهمله از باب

سلق بالکلام سلقا ای اذاه بحد شدة القول بالقول ان صح

الوحر فی الصدر شدة الغل صح

قرف الرجل ای عنه و فلان قرفنی ای هو اتهمنی اتهمنی صح

ای اتهمنی بالصفات التی لم تزل فیه

و و حرفنی ص
الوحر طعن لیس بنافذ صح

انتظار دوز

یشر تها ز

تفعیل یعنی بهتر و آسان کردی و عافیة البشها و چند بن لباس عافیت و دفع بلیات که پوشانیدی
مرا و اعین الحادثة طلعتها و چند بن چشمهای نوائب و مصائب و هر که مطلع ساختی که اثر آن
باقی نماند و تعوشی کربات کشفتها و چند بن محن و غم که با احاطه کرده بود همچو احاطه پوشیدنها که
تو آنرا دور کردی ما و کم من ظن بی حسن حققت و چند بن حسن ظن که بدرگاه تو کردم که آنرا بدل
بتحقیق کردی و بفعل آوردی بعض فضل خود و عدم حیرت و حیرة الفوت بفتح صاد و در نسخه
شهید بکسر و چند بن شکست و ناداری را درستی بخشیدی و احوال درهم شکسته را درست کردی و چند بن
افتادن را برداشتی و بلند کردی و مفعول انعش مضمر است پس تعلق او بنزوه بتقدیر انعشها
بجا است و اگر مقدر بود و انعشت منها باشد پس تجویز است و مسکنة تحولت و چند بن خواری که بر
گردانیدی و تبدیل آن بعزت کردی کل ذلک خیر محذوف است یعنی کاین یا الفت و تحولت پس
انعاما و تفضلا منک بر تقدیر اول ایز باشد و بر تقدیر ثانی مفعول مطلق یعنی همه آنها که مذکور شد
هست از روی انعام و احسان و تفضل تو یا همه آنها را انعام کردی از درگاه تو و فی جمیع متعلق است
متعلق بجار و مجرور یعنی انهمکت مر آنها انعاما مفعول مطلق انهمکت مقدر است و قایم مقام است
حتی علی معاصیک یعنی در جمیع آنچه مذکور شد منهمک رفته بودم در گناهان تو و تقدیر بعلی متضمن استعلا است
لم تمنعک مساوی عنی اتمام احسانک مانع نشد گناه کاری مرا از اتمام کردن تو احسان خود را بر من
و لا تجرفنی هواه و در نسخه شهید هذا ذلک عنی از ریاب صلاح عطاک و آن اتمام احسان تو نزد اساءت
من مانع نشد مرا از ارتکاب گناهانی که باعث خشم تست لا تسئل یعنی طلب علم عما تفعل از تو پرسیده
نشود آنچه تو بکنی یعنی کسی را نمی رسد که بگوید چرا کردی و لقد سئلت یعنی تکذیب فاعطیت و بتحقیق که
از تو طلب کرده شد و حاجات پس تو دادی و لم تسئل فابیت و طلب کرده نشد هیچ حاجتی که
بی طلب دادی آنچه بایست و استیح منک فاکدیت و طلب عطیه و فضل از تو نموده شد پس تو
قطع خیر خود نکردی و بفضل خود علیه نمودی ابیت یا مولای الا احسانا و امتنانا و تفضلا و انعاما
ابا کردی ای صاحب منه همه چیز را مگر احسان و ممنون ساختن بعطیه و فضل و انعام یعنی از عدم
احسان ابا و امتناع نمودی و ابیت الا تفضلا لحرمانک و تعدیا لحدودک و تغلبا علی و بیدک
و ابا کردم همه چیز را مگر در آمدن آنچه حرام کرده افتخام آنرا و مگر تجاوز کردن از حدود که

الانهماک التمادی فی الشیء و الاجتهاد فیه نهایة

الاستماحة طلب المعروف و العطیة و الفضل

تفعیل

منع کردی بحق و آنرا که تحریف را از وعیدی که بر عمل کنندگان کرده یعنی جمیع کلام خدای که مرخود تو
بشر از منزلت فلک الحمد الهی من مقتدر لا یغلب پس هر تراست ستایش ای خدای من آنچنان خدای
که نهایت قدرت وارد و مغلوب کسی نشود و فرمی اناة بوزن قنات لا یعجل و صاحب رفق و تأنی
و حلمی که شتاب نکند هذا مقام من اعترف بسوء الصنیع این جائی که منم ایستاده و اهم جای ایستادن کسی است
که معترف است بکثرت و تمامی نعم الهی یعنی منم آنکسی که اعتراف کرده بآن و قابلها بالتقصیر و در مقابل سوء
نعم تقصیر نموده و شهید علی نفسی بالتضییع و گواهی داده بر خود بضایع کردن نصیب عمر خود اللهم فاجعله
القرب الیک بالمنزلة الرفیعة والعلویة البیضاء خدایا بدرگاه من مستحق رعایت منم پس منزلت قرب
بدرگاه تو می نامم بوسیله رتبه محمد صلی الله علیه و آله که بسیار بلند است و مرتبه علی علاکه روشن و واضح است
و اتوجه الیک بهما و توجه میکنم بسوی تو بوسیله این دو مرتبه عظیمه ان تعیذنی من شر بحذف من که قیا
سی است از اینکه نگاه داری و محافظت من کنی و در پناه داری از شر گذاشتن و گذاشتن این دو کلمه
خلو و عافیت و کنایه است از آن دشمن یا بلیه که بجهت دفع آن دعا می کند پس بجای گذاشتن نام
همان دشمن یا بلیه باید برد بعبارتی که ملایم هر چیز باشد و باز شروع در تتمه دعا باید کرد که
فانی و در نسخه شهید و انی فانک لا یضیق علیک عفو و جدک بوزن قفل پس بدرستی که محافظت
من از بلیه و تحصیل مطلب من تنگ نیست بر تو و در سعت استیفای تو گنجایش اضعاف دین
است و بر تو آسان است و انت علی کل شیء قدیر و تو بر همه چیز قادری فصب علی الباقی من
رحمتک و در دهم توفیقک ما انجذه و سلنی الدرجة الرفیعة الی رضوانک پس بتحقیق بمن ای خدای من از رحمت
خود و دایم بودن توفیق تو آنچه منه آنرا اخذ و باقی سازم که بوسیله آن نزد بان بالا روم بسوی مرتبه
رضامندی تو که اکبر مراتب است بمقتضای کریمه و رضوان من الله اکبر و امن به من عقابک و بوسیله
آن رحمت در امن باشم از عذاب تو یا ارحم الراحمین ای رحیم ترین رحم

وکان من دعائه علیه السلام فی الرهبة

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در باب خوف الهی اللهم انک خلقتنی
سویا و ربیتنی صغیرا و رزقتنی کفیا خدایا بدرستی که تو خلق کردی مرا مستوی الخلقة و پرورده
مرا در حالی که کودک بودم و رزق دادی الفقه را که پسندیده بود اللهم انی وجدت فیما انزلت

فاحفظنی

وکالیکادک فی قدرتک
و شاق نیست در قدرت تو م

الخمول

من کتابک و بشرت به عبادک خدایا بدرستی که من یافته ام در کتابی که نازل کرده و بشارت داده
بآن مرا بندگان تو آن ظرف مفعول و وجدت اینکه گفته یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا
من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا و در بعضی نسخ انه هو الغفور الرحیم بدرستی که تحقیق آیات
الهی بندگان مرا آنها که بر نفس خود تعدی کرده اید با فراط معاصی تا امید مشوید از رحمت الهی بدرستی
که او آمرزنده همه گناهان و قد قدمت منی ما قد علمت و انت اعلم به منی و تحقیق که پیش فرستاده
شده از من چیزی که تحقیق آنرا میدانی و چیزی که تو از من بآن داناتری فیما هم انا استغاثه است
از بدی افعال خود مما احصیته علی کتابک پس خدایا استغاثه بدرگاه تو میکنم از سوائی که بدرستی من
بسبب آنچه شمرده و جمع کرده در من در کتاب خود یعنی کاتبان اعمال در صحیفه اعمال من ثبت کرده اند
فلو لا المواقیف التی اوتیل من عفوک الذی سبل بکریم و در نسخه بفتح کل شیء پس اگر نمی بود جاهای
ایستادن و تکیه کردن که باعث آن پای لغزد آنچنان جائی که امیدواری بآنهاست و آن
جاها بسیار معفو تست آنچنان عفوی که شامل همه چیز است لا لقیت بیدی بجواب لولا است و یا
بمعنی علی است یعنی هر آینه بر دست می افتادم یعنی کار من از دست می رفت و بدرگاه بلغزد و نتوان
ایستادن کسی بر روی می افتد و تکیه بر او است می کند اذا بخهره گفته القیت بیدی و مراد این است
که گفته شد و لو ان احدا استطاع الهرب بودن فرس من ربه لکنت انا احق و در نسخ برفع است
پس ان البلد باشد و احق بجزش و مجلو بجز گفته است بالهرب منک و اگر کسی قدرت گریختن از تو
چرا که خود را در درگاه تو مقصر تر از همه می دانم لیکن کسی قدرت گریختن ندارد پس من چگونه بگریزم
و انت لا تخفی علیک خافیة فی الارض و لا فی السماء الا اتیت بها و بر تو مخفی نیست هیچ پوشیده در
زمین و آسمان مگر آنکه آوردی تو او را پس کسی از تو چگونه تواند گریخت و کفی بک جازیا و پسندیده
تو در حالی که جزا دهنده یعنی در جزا دادن محتاج کسی نیستی و در نسخ شهید خانه نابجای عجوز و نوا صاحب
خزینه عطا و سزا و کفی بک حسیبا و پسندیده تو در حالی که حساب کننده اللهم انک طالبی ان انا هربت
خدایا بدرستی که اگر من بگریزم تو طلب کننده منی و مدرکی و یابنده منی ان انا فررت اگر بگریزم و این
فقره تاکید فقره سابق است فها انذا بین یدیک خاضع ذلیل راغم پس من اینک در پیش گاه و نزد در
گاه تو خضوع کننده و ذلیل و خوار و چسبیده بر زمین مالنده و ام ان تعذبنی فانی لذلک اهل اگر عذاب

ارتقیت ای طرحته سوء الظن نیز حرکت
والقی به من حرکت صحاح

داشته باشد هر آینه چه باشم من سزاوار رحم

من بکنی بر من حق است چرا که من لایق و سزاوار عذابم و هو بارت منک عدل و آن عذاب کردن من
ای پروردگار من از تو محض عدل است و ان تغفر لی فقد یا شیخی عفوک و البشری عافیتک و اگر عفو
کنی گناه مرا پس از تو عجب نیست زیرا که قبل ازین هم شامل من شده و عفو تو و پوشانیدن مرا بلباس عافیت
خود کرده من و دفع بلیات کرده فاسئلک و در نسخه شهید و اسئلک اللهم یا الحنان من اسمائک
و یا وارثة الحجب من اسمائک پس می طلبم از تو ای خدای من بوسیله نامهای تو که در خزینه تست و معلوم
ما نیست و بعظمت و حسن تو که حجت تو اند مر آنرا از نظرها پوشیده اند و این جمله اسئلک تقدیر نفی است
و انجمیس بسیار است مثل اشدک الا کذا و مثل قنوت حفیظه که فاسئلک بحقه و ان لا تقبضها الی
یعنی الا تقبضها و تقدیر نفی مقرونه الا رخت نزه النفس الجزوبه گویا گفته که نمی طلبم از تو هیچ چیز
مگر اگر رحمت کنی بر من نفس بحق کننده یا کلام محمول است بر ظاهر اثبات است و معنی اینست که
از تو سوال میکنم همیشه و سوال من منقطع نمی شود مگر وقتی که رحمت کنی و هذه الرقبة الملوکة یا بر این
استخوانهای پوسیده و بسیار جزع کننده و انی لا استطیع حر شمسک فکیف استطیع حر نارک و انجان
رمه که قادر نیست بر تحمل حرارت آفتاب تو پس چگونه قادر باشم بر تحمل حرارت آتش تو و انی لا
استطیع صوت رعدک فکیف استطیع غضبک و در نسخه صوت غضبک و این ظاهر نیست بر شنیدن
شدت آواز رعد تو پس چگونه قادر باشم بر شدت غضب تو فارحمنی اللهم فانی امرؤ حقیر و خطر
یسیر پس رحم بکن بر من ای خدای من چرا که من مردی حقیرم و شان و حال من در درگاه تو بسیار کم است
با الکار سازی من بسیار آسان است بر تو و لیس عذابی بما یزید فی ملکک مثقال ذرة و نیست عذاب
کردن من ازان بابت که در ملک تو بسبب آن باعث زیادتی شود بقدر ریگ ذره و لو ان عذابی
بما یزید فی ملکک اسئلک الصبر علیه و احببت علیک ان یکون ذلک لک و اگر عذاب من باعث زیادتی
در ملک تو بود بقدر ذره هر آینه از تو طلب می کردم که مرا صبر عذاب بده تا ملک تو بیفزاید و دوست
می داشتم آن عذاب را که سبب زیادتی ملک تو شود و لکن بتخفیف نون و در نسخه شهید بتشدید
سلطانک برفع و در نسخه بنصب اللهم اعظم و ملکک برفع او دوم من ان تزید فیه طاعة المطیعین
او تنقص منه معصیة المذنبین لیکن پادشاهی تو خدایا عظیم تر و دایم تر از آنست که طاعت ما
موجب زیادتی آن شود و معصیت موجب نقصان آن گردد زیرا که بی نیازی تو بی چاره و

اثرته بالکسر العظام البالیة ص
الموضع الخشن الجزع ص

وانجان رمه که قادر نیست م

خود فارحمنی یا ارحم الراحمین پس رحمت بکن بر من ای رحیم ترین رحم کنندگان و بجاوز عنی یا
ذا الجلال و الاکرام و بگذر از تقصیرات من ای صاحب عظمت و کرم کردن و تب علی انک انت التواب
الرحیم و توبه مرا قبول کن بدرستی که تو بسیار قبول کننده توبه و رحم نماینده و بر تا نبان مخلص

و کان من دعائه علیه السلام فی التضرع و الاستکانة

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در زاری و فروتنی بدرگاه خدای
عز و جل الهی احمدک و استحمدک اهل الحمد معترف است علی متعلق است باحمدک تحسین صنیعک
الی ای خدای من ستایش تو میکنم بر فعل جمیل تو بمن و تو سزاوار ستایشی و هو نعمائک علی و جزیل
عطائک عندی و بر کثرت نعمتهای تو بر من و بر بسیاری عطیات تو نزد من و علی ما فضلتنی حامد
محذوف است یعنی بر چنانچه در بعض نسخه است من رحمتک و السبغت بتقدیر السبغت علی من
نعمتک و سپاس تو میکنم بر آنچه مرا بآن فضل داده و بر دیگران از رحمت خود و بر آنچه تمام کرده آنرا بر من
از نعمت خود فقد اصطنعت عندی بالعجز عن شکری پس تحقیق که نیکوی کرده بمن آن قدر که عاجز
کردن من عاجز است از ادای حق آن و عجز شکر من کنایه است از عجز من در شکر نعمت تو و لولا احسانک
الی و هو نعمائک علی ما بلغت اخر ادعیتی و لا اصلح نفسی و اگر نمی بود احسان تو بسوی من و تمامیت
نعم تو بر من نمی رسیدم بحیثیت کردن نصیب خود از خوبی و نه باصلاح کردن نفس خود از بدیها و لکنک
ابتدأتنی بالاحسان و رزقتنی فی امور کلها الکفایة و لیکن ابتدا کردی باحسان و در جمیع امور آنقدر
رزق من دادی که پسندیده و خاطر بود و صرفت عنی جهد البلاء و دفع کردی از من جهد بلا را و آن
حالتی است که کسی صوت را بران ترجیح دهد و آرزوی موت کند و بعض گفته اند که آن قلت مال و کثرت
عیال است و منعت عنی حذر القضاء و منع کردی از من قضای که از او ترسند و ام یعنی چیزی که از او
ترسم بر من حکم نکردی بان الهی فکم من بلاء جاءنی قد صرفت عنی خدایا پس چندین بلائی که موجب
شدت و معیشت بود بتحقیق که دفع آن کردی از من و کم من نعمة سابغة اسبغت بها علی و چندین
از نعمتهای کامل که چشم مرا بآن سرد کردی و این کنایه است از روشنی چشم و خوشحالی دل بآن و کم من
صنیعة کریمة صنعتها و انت لک حامدی و چندین فعل نیک جلیل مرتبه است از من که در حق
من آن نیکی تمام کرده و انت الذی اجبت عند الاضطرار دعوتی تو ای که نزد اضطرار من دعای

الحادی والخمسون

مرا مستحق به ساختی و اخلت عنه العثار بکسر عین در جمیع نسخ است و از ضابط قاموس معلوم
می شود که بفتح عین باشد زلق زال الفرس پای است که بسبب افتادن باشد و کنایه است از گناه و در
شمس العلوم است که اقالة العثرة عفی عنه یعنی عفو کردی لغزش مرا نزد افتادن من از مرتبه صلی الله
علیه الاعداء بیقلاتی غلامه بضم چیزی است که ظالم متعدی گرفته باشد پس ظاهر است که یای را زاید
باشد برای تقویت سبب فضل تام و گرفتی برای من از اعدا آنچه بزور از من گرفته بودند یعنی دادی
داوری و بفریاد رسیدی و فریاد رسی نمودی الهی ما وجدتک بخیلا حین سألتک و لا منقبضا
از باب افعال و در نسخه شهید از باب تفعیل حین ارادتک خدایا نیافتم ترا بخیل وقتی که از تو طلبیدم
چیزی و نیافتم ترا گرفته و مقبوض وقتی که قصد تو کردم بل وجدتک الدعائی سامعا بلکه یافتم ترا
شنونده دعای خود و مراد از شنیدن دعا قبول دعاست و لمطالبی منقضیا و دهنده مطالب من
و وجدتک لعاکا بضم نون و قصر و در نسخه لعاکا بفتح و مد و آنکه در نسخه بفتح و قصر است
در کتب لغت پیدا نشد و علی سابغة فی کل شأن من شأنی اسم جنس است و کل زمان من زمانی
و یافتم نعمتهای ترا بر من تمام در هر کاری که از جنس کارهای من بود و در هر زمانی که از جنس اجزای زمان
وجود من بود فانت بیدی تجود و ضیعک لدی مبرور پس تو نزد من ستایش کرده شده و کار
تو نزد من نیک است تحرک نفسی و لسانی و عقلی سپاس تو میکند نفس و زبان و عقل من پس مراد
بحمد شکر است و الاحد مخصوص بزبان است حمدا یبلغ الوفاء آنچنان حمدی که برسد بمرتبه کامله وا
فیه بحق حمده و حقیقة الشکر و برسد بمرتبه که حقیقت شکر است و این هم قرینه است بر محل حمد
بر شکر حمدا یکون مبلغ رضاک یعنی آنچنان حمدی که باشد محل رسیدن رضای تو از من یعنی بمرتبه برسد
که تو بآن حمد از من راضی شوی فخلصنی من سخطک بوزان قفل و در نسخه بوزان فرس پس نجات
بده مرا از خشم و غضب تو یا کهفی حین تعیی المذاهب ای پناه من وقتی که مانده کنند مرا راهها
بهر راهی که روم بطلب نرسم و مانده و شوم از تعب یعنی در وقت درماندگی تو دستگیری و یا مقیلی
اسم فاعل است از اقاله و یاء متکلم نه فاعل است و نه مفعول بلکه اضافه یا دانی طلبه است پس
عثرتی بدل اشتمال است و منع ابدال ظاهر از غیر ضمیر غایب مخصوص ببدل کل است و در نسخه مقیل
بی یای متکلم و این اظهر است و مراد بعثرة گناه است یعنی ای بخشنده گناه من فلولا ستر تک

فهو یا لکنت من المغضوبین و مراد بعورات اینجا گناه است و مراد بستر بخشیدن یعنی اگر بخشیدن
تو گناه مرا نباشد هر آینه باشم روز قیامت از جمله مغضوب شده گان علی رؤس الاشهاد و یا مؤید
بالنصر فلولا نصرک ایای لکنت من المغلوبین و ای قوت دهنده من بلند کردن پس اگر مدد تو
مرا بر اعدا نمی بود هر آینه می بودم از جمله مغلوب شده گان بر اعدا و یا من وضعت له الملوک نیر
نیر چیزی است که بر گردن گاوان مراد دهند بالوازم آن چوب علی اعناقها و در نسخه شهید علی
اعناقهم فهم من سطواته خائفون و ای آنکسی که برای اطاعت او گذاشته اند ملوک آن چوب
عدالت را بر گردنهای خود پس ایشان از عظمت آنکس ترسانند یعنی از سطوات الهی خائف اند و یا اهل
التقوی و ای آنکسی که سزاوار آن است که از او بترسند و یا من له الاسماء الحسنی و ای آنکسی که مر او راست
نامهایی که در عرف اسماء حسنی نوشته اند نام را گویند اسألک ان تعفو عنی و تغفر لی از تو می طلبم اینکه
عفو کنی از من و بخشی مرا فلست بریا فاعتذر پس نیستم پاکناه تا عذر خواهی کنم در قاموس است
تعذر و اعتذر راجع بنفس مثلا زید در واقع گناه نکرده باشد و تعذر امر مقصر داند پس چون زید حجت
بیاورد برای پاکی خود این اعتذار باشد و اما اگر در واقع مقصر باشد چه حجت بیاورد و چه عذر گوید
و اینکه گوید عذر تقصیرات ما چند انکه تقصیرات ماست اینجا عذر بمعنی عرفیت یا مجازی یعنی بخشیدن
و لا ذی قوة فانتصر و صاحب قوت نیستم تا انتقام کشم و غالب آیم پس منم گناه کار و عاجز
و لا مفر بفتح فا و کسر مرد و سر و ای است فی فلرة گو مرا گریز گاهی نیست تا بگریزم و استقیلک عثراتی
و از تو می طلبم عفو کردن تقصیرات و لغزشهای خود را و اتنصل الیک من ذنوبی و گویند متنصل الیه من
الجنایة ای جزع منها و بترسد منها و بری آیم از گناهان و بترسم از آنها یعنی توبه می کنم از آنها یعنی توبه می کنم بدرگاه
تو از آنها التی قد اوبقتنی و اصلعت بی و اهلکتنی آنچنان گناهانی که هلاک کرده مرا و این تاکید
ما سبق است منها فررت الیک یا ربت تا بینا حال است از فاعل فررت فتب علی از آن گناه
گریختم ای پروردگار من در حالتی که تائبم پس قبول توبه من بکن یا تو فیق ثبات بر آن بده متعوذا
فاجرنی و در نسخه شهید و اعذنی در حالتی که پناه بدرگاه تو آوردم پس مرا در پناه خود بدار استجیرا
فلا و در نسخه شهید و لا تخذلنی در حالتی که طلب جوار و ذمه تو میکنم و از تو رهائی می خواهم پس مرا
زینهار بده و در ذمه خود بگیر و خوار مکن سائلا فلا و در نسخه شهید و لا تحرمنی سوال کننده

منقبضا س

نیر الخشبة المعترضة
من عنق الثور یا ع

تنصل الی اعتذر مر

پس مرا محروم مکن معتصما فلا اشقی و چنگ زننده ام بدرگاه تو پس مرا بدبخت مساز و راضیا
فلا و در نسخهٔ شهید ولا ترد فی خائبا و حاکنده ام پس مرا بدگمان برمگردان خائب که نومید
شده و نیز هم بمطلب و آرزوی خود نایاب مشکینا متضفا خائفا وجلا فقیرا مضطرا الیک بتضرعی
التی و حاکردم بدرگاه تو ای پروردگار منه در حالتی که مسکین ام و خوار و ترسنده ام و فقیر و مضطر
و پناه آورده ام بدرگاه تو و خائف و وجل عطف تفسیر است اشکو الیک یا الهی ضعف
نفسی عن المسارعة فیما وعدته اولیاءک والجهد عن محاذرة اعداءک شکایت می کنم پیش تو
ای خدای من از ضعف و ناتوانی من از شتاب کردن در تحصیل ثوابی که وعده کرده بدوستان خود
و از اجتناب از تحصیل عقابی که ترسانیده دشمنان خود را از آن و کثرت عطف است بر ضعف
همچو وهو موجود نفسی و در نسخهٔ شهید من المسارعة و شکایت می کنم از بسیاری اندیشه ها و فهمها
از دوست کردن نفس من در امور الهی لم [illegible] قلم تهلکنی بحکم بریتی خدایا فضیحت مکن مرا
مرا در میان خلق بتشهیر اعمالی که مرتکب آن شدم به پنهانی خلق و هلاک مگردان مرا بسبب گناه من
او هتک ستری و ان کنت بطشاً جیناً ندمولی و حلم ترا پس تو جواب می دهی و اگرچه من در تک
کننده ام در جواب وقتی که مرا بخوانی یعنی آنچه من می طلبم می دهی و من آنچه می فرمایی در آن کاهلم
کل ما شئت من حولی و حیث ما کنت و می طلبم از تو هر چه می خواهم از حاجتها و ضرورتها خود
در هر جایی که باشم و صحت عندک پیش تو فلا ادعو سواک و لا ارجو غیرک که ادعا نمی کنم غیر تو و نمی
خواهم پس نمی طلبم از غیر تو و امید وار نیستم از غیر تو لبیک لبیک اسمع من شکوی الیک و در بندگی
تو ایستاده ام ایستادنی بعد از ایستادنی که بشنوی فریاد و کسی را که شکایت بدرگاه تو کند و توکلی
من توکل علیک و می رسی بکسی که توکل بر تو کند یعنی کارسازی او می کنی و در نسخهٔ شهید و تکفی و
این اظهر است و تخلص من اعتصم بک و تقذف بمن لاذ بک و خلاص میکنی از بلیه کسی را که چنگ
بدرگاه تو زند و دور میکنی غم را از کسی که پناه بتو برد الهی فلا تخیب منی غیر الاخرة و الاولی لقلة صبری
خدایا چون من شکیبایی ندارم پس مرا محروم مکن از غیر آخرت و دنیا و اغفر لی ما تعلم من ذنوبی
و بخش بمن آنچه میدانی از گناهان من ان تعذب فانا الظالم المفرط المتهتک المتضیع الآثم المقصر
المتضیع و از باب تفعل و در نسخهٔ شهید از باب افعال المتعلل و از باب افعال و در نسخهٔ

یا ربی جمیعا

و تکفی س

المضیع س

شهید از باب تفعل عطف تفسیر اگر تعذیب من کنی برحق است چرا که من ظالم و تفریط کننده ام
و ضایع روزگار و گناهکار تقصیر کننده و بجواب رفته و سهو کننده و ترک نماینده نصیب خودم
و ان تغفر فانت ارحم الراحمین و اگر بخشی می توانی چرا که تو رحیم ترین رحم کنندگانی

و کان من دعائه علیه السلام فی الالحاح علی الله تعالی

الثانی والخمسون

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در الحاح نمودن بدرگاه الهی یا الله الذی
لا یخفی علیه شیء فی الارض و لا فی السماء ای خدایی که مخفی نیست بر او چیزی نه در زمین و نه در آسمان
و کیف یخفی علیک یا الهی ما انت خلقته و کیف لا تحصی ما انت صنعته و چگونه مخفی ماند بر تو ای
خدای من چیزی که تو آنرا خلق کرده و چگونه احاطه نکند علم تو بآنچه تو ساخته او کیف یغیب علیک ما
انت مدبره یا چگونه از تو غایب شود چیزی که تو تدبیر آن می کنی او کیف یستطیع ان یهرب منک من
لا حیوة له الا برزقک او کیف یتخلص منک من لا مذهب له فی غیر ملکک یا چگونه از تو تواند گریخت
کسی که نه تو اندیشیست مگر برزق که تو بدهی یا چگونه نجات یابد از تو کسی که جای رفتن ندارد غیر ملک
تو چه هر جا که رود همه ملک تست سبحانک اعضی خلقک لک اعلمهم بک منزه می دانم ترا از جمیع نقایص که
ترسنده ترین خلق از تو دانا ترین آنها اند بتو بمقتضای کریمهٔ انما یخشی الله من عباده العلماء و
اخضعهم لک اعلمهم بطاعتک و متواضع ترین خلق مر ترا کسی است که بیشتر عمل بطاعت تو کند و
اعمرهم علیک من انت رزقه و هو یعبد غیرک و خوارترین خلق نزد تو کسی است که تو رزاق او بدهی
و او بندگی غیر تو کند سبحانک لا ینقص سلطانک من اشرک بک و کذب رسلک بضم سین و بسکون
هر دو مرویست منزهی تو کم نکند پادشاهی ترا کسی که با تو غیر تو را شریک داند و پیغمبران ترا دروغگو
داند و لیس یستطیع ان یرد قضاءک من کره قضاءک ان یرد و کسی که مکروه داند حکم ترا قادر نیست بر این
که رد حکم تو کند و لا یمتنع منک من کذب بقدرتک و کسی که قایل بقدرت تو نباشد نمی تواند خود را باز
داشت از تو چه هر جا مقهور قدرت تست پس که تواند کشت نفس از تو کرد و لا یفوتک بعض
الذهب عنک من عبد غیرک و نرود از تصرف تو کسی که عبادت غیر تو کند چه بالاخره بعذاب
تو مبتلا گردد و لا یعمر مجهول از باب تفعیل عمره البقاء فی الدنیا من کره لقاءک و باقی کند الله
نمود در دنیا کسی که ملاقات ترا بموت مکروه دارد سبحانک ما اعظم شانک و اقهر سلطانک و ا

حیاة
کزکان فی الاصل

آمرک س

قوتک والقدرة عزتک منزه می دانم ترا چه عظیم است مرتبه تو و چه غالب است پادشاهی تو و چه قوی
است قوت تو و چه نافذ است حکم تو سبحانک قضیت علی جمیع خلقک الموت من وجدک ومن کرمک
منشوری تو که حکم کردی بر جمیع خلق تو و چه بکسی که نزدیکی دانست و چه بکسی ترا کافر شد و کل خلائق الموت
پاضافه و در نسخ شهید بتنوین خلائق و نصب الموت و کل خلائق ترا آنک و همه مخلوقات چشنده موت
اند و همه کردنده اند بسوی تو تبارکت ای تقدست و تنزهت یعنی در مرتبه کمال و طهارت و تنزه
و تعالیت و بلند مرتبه تو لا اله الا انت وحدک حال تو که داست لا شریک لک نیست معبود بحق
مگر تو در حالتی که منفردی بمعبودیت و شریکی نیست ترا انت بک صدقت رسلک و قبلت کتابک
و کفرت بکل معبود دونک و برئت ممن جحد بک ایمان بتو آوردم و تصدیق پیغمبران تو کردم
و کتاب ترا قبول کردم و انکار نمودم هر معبودی را که غیر تست و بیزار شدم از کسی که جحود غیر تو کند
اللهم انی اصبح وامسی مستقلا لعملی معترفا بذنبی و در نسخه بذنوبی مقرا بخطایای خداوندا بدرستی
که صبح می کنم و شام می کنم در حالتی که کم میدانم عمل خود را و در حالتی که معترفم بگناه خود و اقرار میکنم بگناه
خود و پس تاکید ما سبق باشد الا بیان و در اصل الشیخ ابن ادریس و در کتاب شهید لفظ علی
نفسی هست لیکن در نسخ دیگر نیست و قیل خاسرشدم منه بسبب تبذیر و تفریط بر نفس خود که نفس
خود را پراکنده و ضایع کردم علی اهلکنی علی هلاک کرد مرا هلاک کرد و هوای ارذالی اینچنین در نسخ
شیخ زین الدین و در نسخ دیگر ارانی و الصحیح نموده ارذالی کرده اند یعنی خواهش دل مرا در هلاکت
آورد یا در چاه انداخت و الهم کنایه است از هلاکت و شهوانی حرمتی و شهوتهای منه مرا محروم
ساخت از نعم اخروی فاسئلک یا مولای سؤال و در نسخه سؤال من لعن بک و وحدک و ایقن بقدرتک
و عرف عظمتک و صدق برسلک و خاف عذابک و طمع فی رحمتک اللهم انی اسئلک سؤال من نفسه لاهیة
لطول امله پس از تو می طلبم ای صاحب من همچو طلب کردن کسی که نفس امانی او بازی کند و غافل باشد
بسبب کثرت آرزوی و بدن غافل السکون لضعفه و بدن او غافل باشد از درد بلیات بسبب ساکن
بودن و کاهلی و یعنی بسبب اعتدال حرکت شرائین و این کنایه است از غایت حال و عدم حفظ آب
دل بسبب حرکت شرائین و قلبه مفتون بکثرة النعم علیه و دل او واقع است در فتنه یعنی در حیرت
باعث بسبب بسیاری نعمتها که بر او وارد شده و فکره قلیل لما متعلق بفکره هو صائر الیه و فکر او برای

موت را

چون

چون کرده اند و است بسوی او کم است یعنی فکر در عاقبت امور کم دارد سؤال عطف است بر سؤال
سابق بحذف عطف من غلب علیه الامل و فتنة الهوی و همچون سؤال کردن کسی که غالب است بر او آرزو
و حیران کرده او را خواهش نفس و استکنت منه الدنیا و متمکن و قادر شده است بر او دنیای
گرفته در دل او و اظله الاجل و اظلنی الشیء و فاتنی عن الشیء و فاتنی عن الشیء و نزدیک شده به او اجل که گویا
بر او انداخته سؤال من استکثر ذنوبه و اعترف بخطیئته همچو سؤال کسی که بسیار داند گناهان خود را و معترف
باشد بتقصیر خود سؤال من لا رب له غیرک و لا اله له دونک همچو سؤال کسی که پروردگار غیر تو نداند
و نداشته باشد و متولی کار او غیر تو نباشد و لا منقذ له منک و در نسخه منه منک و خلاص کننده نباشد
او را از تو و لا ملجأ مصدر میمی است له منک الا الیک و پناه گاهی و ملجأی نباشد او را از تو مگر بسوی تو
الهی اسئلک بحقک الواجب علی جمیع خلقک خداوندا می طلبم از تو بوسیله حق تو که واجب است بر جمیع
مخلوقات تو و باسمک العظیم الذی امرت رسولک بتسبیحک و بوسیله نام بزرگ تو که فرموده بر رسول
خود که تسبیح و تنزیه تو کند بآن نام که بجلال و جهک الکریم الذی لا یبلی و لا یتغیر و لا یحول و لا یزول و
چیزی که ذات کریم تو که کهنه نگردد و متغیر نشود و از حالی بحالی نرود و نیست نگردد و ان تصلی علی
اسئلک است علی محمد و آل محمد و ان تغنینی من کل شیء بعطائک یعنی از تو می طلبم اینکه رحمت کنی بر محمد و آل
و غنی سازی مرا از همه چیز بعطای خود که غیر از تو عبادت چیزی دیگر مشغول نشوم و ان تشغلنی عن
تفصیل و اشغال نفسی من الدنیا بکل ما فیها و اینکه و اشغل نفسی منه بکل از دنیا بسبب خود تو
یعنی خوف خود را در دل من الفاکهی قاز دنیا و اسوده و ان تبتلینی و در نسخه تبتلینی از ماده ثنا یا تکثیر
منی کرامتک و بر تو اینکه و اینکه ثواب بسیار دهی مرا از کرم خود بر رحمت تو قطع نظر از استحقاق من
فانک اقدر و منک اخاف و بک اثق و ایاک ارجو و لک ادعو پس بسوی تو می گریزم و از تو می ترسم
و بتو خوشی و رسی میکنم و از تو امید می دارم و الیک الجأ و بک اثق و ایاک استعین و بک ادعو و بسوی
تو التجا می برم و بتو اعتماد میکنم و از تو طلب مدد و یاری میکنم و بتو ایمان می آرم و علیک توکلی و علی جودک
و کرمک اتکلی و بسوی تو توکل میکنم و بر کرم و بخشش تو توکل میکنم و بر جود و کرم تو اعتماد
کرده کار خود بتو میگذارم و توکل بر جود تو میکنم
وکان من دعائه علیه السلام فی التوکل لله عز وجل

قول الملک قتلان اذا دانی
منک کانه القی علیک ظله

سلامی من تمس نسایة و سلامی
ای کشف عنی اسبنی عنه الشر
و تسلی الرکیف

تثنینی
ای الشر بین الصرف و العطف

الثالث والثلاثون

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در تذلل به درگاه الهی رب اخمتنی
ذنوبی و انقطعت مقالتی فلا حجة و در نسخ و لا عذر لی ای پروردگار من ساکت ساختی مرا
گناهان من که از شرم آنها حجت نظم نمانده و سخن گفتن من منقطع شده پس هیچ حجتی نیست مرا فانا
الاسیر بیلیتی و این دعا بعد شش میل بجانب مغرب است مثل انا الذی شیئتنی التی جیرة و الاباب
گفته بیلیة و بعلة و هکذا المرتهن بصیغه مجهول بعملی و در نسخ شهید بفعلی المترفون بی بخطیئتی
المخترمن قصدی پس منم گرفتار بلای خود و در گرو خود و سرگردان در گناه خود و حیران از راه
مستقیم خود که اقتصاد و میانه روی نتوانم کرد المنقطع بی بصیغه مفعول در قاموس است القطع
بمجهود العجز من سفره که بسبب نفاد زاد یا هلاک دابه یا حدوث المی سفر نتواند کرد پس سفر
منقطع است بکسر و مسافر منقطع به بفتح یعنی و منم عاجز از سفر خود که بحسن عاقبت نتوانم
رسید قد اوقفت نفسی موقف الاذلاء المذنبین تخفیفی که ایستاده کردم خود را در جای ا
ایستادن جمعی که خوار و گناهکارند موقف الاشقیاء المتجرئین اینچنین است در نسخها و ظاهرا
اصلش المتجرئین است چنانچه در نسخه شهید است که همزه بتخفیف افتاده علیک المستخفین بو
عدک در جای ایستادن جمعی که شقی اند و جرأت می کنند بر تو که خلاف حکم تو می نمایند و وعده تو را
که فرموده آنها را سهل می گیرند و در نسخی بوعیدک بسبب تکذیبی منصوب است از باب ما اضمر
عامله جزاء فاجترئت علیک و انی تعذیر عذر بنفسه عرضها للهلکة عذرت بنفسی مترس تو خدایا
چه جرأت است که من در درگاه تو کرده ام و این چه انداختن نفس خود است در هلاک که من کرده ام
مولای ارحم کبوتی لوجهی وجهی حرمت وجه آنچه از روی ظاهر است و لام بمعنی علی است و در نسخه بکسر
تاست در اکثر نسخ و معنی واضح ندارد و در یک نسخ بفتح تاست که عطف بر کبوتی باشد و این نا
مراست قد عنی ای مولای من رحم بکن بر افتادن بر روی و بر لغزیدن پای من و قد یخلیک
علی جهلی عاید بعلی عطف و مهربانی و ترحم است اگر قد از این ماده مشتق باشد معنی چنین شود که مهربانی
بکن بسبب حلم و بردباری تو بر جهل من یعنی بر من بسبب جهل من چرا که جاهل عاجز است و عاجز مرحوم است
اگر مشتق از جهود باشد معنی چنین شود که باز گردد و مرتبه دیگر حلم کن در مقابل جهل من و انما یک علی
انسانی و مهربانی بکن بر من بجهت آنکه گناهکارم چه مقتضای فضل آنست که گناهکار را بخشد و با احسان

کلمه حتی الخمة ۱۲ ۱۱ سکنته فی خصوصه او عزیم صح

وقفت س

خیر الرحمة ما ذاق الوجنة بخاری الطبر علی حرف وجه صح الوجنة ما ارتفع من الخدین صح

کنند

کنند یا بکرشته احسان بکن در مقابل گناه من فانا المقر بذنبی المعترف بخطیئتی پس من اقرار کننده ام بگناه
خود و اعتراف کننده ام بتقصیر و خطا خود و هذه یدی و در نسخه فهذه در قبضه و یا بیضه و اینست
من و پیشانی من در مقام خضوع اینچنین گویند چه گناهکار او است به بندند و موی پیشانی او را
گرفته بکشند استکین بالقود من نفسی خادم و تن در داده ام بقصاص کردن نفس خود یعنی بایستاده
بخاری و عاجز از هر چه خواهی بکن ارحم شیبتی و نقاد ایامی و اقتراب اجلی و ضعفی و مسکنتی و قلة حیلتی
رحم بکن بر پیری من و تمام شدن ایام زندگی من و بر نزدیک شدن اجل من و بر ضعف و مسکینی من و کمی
چاره من مولای و ارحمنی اذا انقطع بین الدنیا اثری و امحی از باب افتعال امحی اثر جنابه
و در نسخه شهید است من المخلوقین ذکری و کنت فی المیتین کمن قد نسی صاحب رحم کن بر من وقتی
که منقطع شود از دنیا اثر من یعنی بمیرم و محو شود از میان مخلوقات ذکر من و باشم در میان فراموش
شدگان همچو کسی که بتحقیق فراموش شده باشد مولای و ارحمنی عند تغیر صوری و محاسنی اذا بلی جسمی و تفرقت
اعضائی و تقطعت اوصالی ای صاحب من رحم بکن بر من نزد تغیر یافتن صورت من و در وقت تبدیل
حال من وقتی که پوسیده شود جسم من و جدا شوند اعضای من و پاره پاره شوند مفاصل و اعضای من و مجتمع
استخوانهای من یا مفلتی و در نسخه ما افلتنی عما برأ لی خدایا اشتغالی که حکم بتو از دست مفلت مخرم
از آنچه آزاد کرده شود مولای و ارحمنی فی حشری و نشری ای صاحب من رحم بکن بر من در وقت
جمع کردن من با خلایق در محشر قیامت یعنی در وقت زنده کردن من برای حشر و انبعاث فی ذلک
الیوم مع اولیائک موفقا و فی اعدائک مقصدا و بگردان در آن روز با دوستان خود ایستادن
مرا در میان محبان خود و برگشتن مرا از حساب که همراه دوستان تو بهشت روم و فی جوارک
بکسر جیم و در نسخه بفتح و این اقرب است بقولش مسکنی بارب العالمین و بگیر مرا در ذمه عهد و پیمان
خود یا بگردان در همسایگی خود محل سکونت مرا ای پروردگار عالم

القود القصاص صح

وامحی س

وکان من دعائه علیه السلام فی استکشاف الهموم

و بود از جمله دعاهای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در طلب دفع هموم و دیگر بلایا فی الهم
و کاشف الغم ای دافع الهم و دفع الغم بارحمن الدنیا و الآخرة و رحیمهما زیادتی لفظ دلالت
کند بر زیادتی معنی و رحمت مجازا است از انعام پس مراد اینست که ای دهنده نعم جلیله دنیا و آخرت

الرابع

اول آنکه گذشت و دویم

ونعم غیر جلیله دنیا و آخرت چه جمیع اقسام نعم از دوست و یحتمل که این عبارت اشارت باشد بچهار ترکیب
یا رحمان الدنیا و رحیم الآخرة و الدنیا یعنی دهنده نعم جلیله و غیر جلیله اخروی سیم رحمن الدنیا و رحیم
الآخرة و اگر معنی چنین گوییم که دهنده نعم جلیله دنیا و غیر جلیله آخرت بجز الت نمی ماند پس معنی اینست
که نعمت دهنده بمؤمنه و کافر در دنیا بر زنی و بمؤمن فقط در آخرت بخشش و رحمت چهارم یا رحیم
الدنیا و رحمن الآخرة و چون اولی نعمت اجل است از اعظم نعم دنیوی پس معنی چنین باشد که ای دهنده
نعم دنیوی که جلیله نیستند نسبت باخروی و دهنده نعم اخروی که جلیله اند صل علی محمد و آل محمد و فرج
عنی و اکشف همی نعمت بکن بر محمد و آل محمد و دفع غم و کشف غم منه بکن بدانکه هم الم است که از توقع مکروه
باشد قبل از وقوع و غم بعد از وقوع مکروه است یا واحد یا احد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له
کفوا احد ای یگانه که نه افراد دارد و نه اجزا و الی آنکه هر دم باو رجوع آرند مردم در حاجات خود
و الی آنکه نه فرزند دارد و نه پدر و هیچ کفو و مثل برای او نیست اغثنی بحرمة وصل انت پس بحرمت
احد را کفایت باید داد یعنی در عصمت خود بدار مرا و طهرنی و پاک کن مرا از گناهان و اذهب از باب
فتح یذهبنی و بزدا دور کن بلای مرا و در نسخه شهید از باب افعال است و معنی یکیست چرا که در قاموس
گفته ذهبه و اذهبه و اذهب بنا اینجا دعاست بعد ازین قول راویست و اقرا آیة الکرسی و
المعوذتین و قل هو الله احد و بخوان آیه الکرسی و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل
هو الله احد تا آخر یکبار پس ازین شروع در تتمه دعاست و معقول قول است و قل اللهم انی اسئلک
سؤال من اشتدت فاقته و ضعفت قوته و کثرت ذنوبه خدایا بدرستی که من از تو میطلبم و سوال
میکنم از تو همچون طلبیدن کسی که محکم شده باشد فقر و احتیاج او یعنی بمرتبه کمال رسیده و ضعیف
شده باشد قوت او و بسیار شده باشد گناهان او سؤال من لا یجد لفاقته معینا و در نسخه مقیما از
غنی و لا لضعفه مقویا و نیز از تو میطلبم همچون طلب نمودن کسی که نیابد برای درویشی و احتیاج
خود هیچ فریادرسی و نه از برای ضعفی خود قوت دهنده که دست گیری او کند و لا لذنبه غافرا لترک
یا ذا الجلال و الاکرام همچون سوال کردن کسی که نیابد برای گناه خود بخشنده غیر تو ای صاحب عظمت
و کرم کردن بدان که مستغیث و تقویت داده شده و آن کسی است که نه فاقه داشته باشد

اذهب یلیق

و اصلح یا یقین قلبی

و نه ضعیف بود پس تعلق بجای زائی است و یحتمل که لام سببیه باشد بتقدیر مضاف و مقوی یا تعلق
مغفرت بذنب ظاهر است اسئلک مسئلة یحب بها من علیه و یقینا ینفع به من استیقن به و در نسخه
شهید بنتفع به من استیقن به در قاموس است یقن الامر کفرح و الایقنه و بتقنه و استیقنه و استیقن به
علمه و تحققه حق الیقین فی قلبی و اثرک و از تو می طلبم علمی را که دوست داری بسبب آن عمل کسی را که آن
عمل کرده باشد و می طلبم دانستن احکام را تحقیق و یقینی را که نفع برساند بسبب آن یقین کسی را که دانسته
باشد آن احکام را آنچنان که حق دانستن است و راجی امر تو اللهم صل علی محمد و آل محمد و اقبض علی
القبیح نفس خدایا رحمت بکن بر محمد و آل محمد و بگیر مرا ایمان نفس مرا یعنی مرا بدار یا قبض و جمع
بکن با ایمان و تصدیق و اقطع عن الدنیا حاجتی و قطع احتیاج مرا از دنیا بکن و اجعل فیما عندک
رغبتی شوقا الی لقائک و بگردان و پدید کن رغبت مرا در آنچه نزد تست از عمل و رضای تو یحتمل
الاشتیاق منه بلقائک و هب لی صدق التوکل علیک و ببخش مرا توکل صادق بر تو که مطلوب بغرض
دیگر نباشد اسئلک من خیر کتاب قد خلا و اعوذ بک من شر کتاب قد خلا و از تو میطلبم ثواب اعمال
نیک که کرام الکاتبین در جریده اعمال منه قبل ازین نوشته اند و پناه بتو می برم از بدی آنچه کاتبان
اعمال در نامه منه قبل ازین نوشته اند اسئلک خوف العابدین لک و عبادة الخاشعین لک و از تو می
طلبم آنچنان خوفی که عابدان از تو دارند و آنچنان عبادتی که می کنند خشوع کنندگان برای تو و یقین المتوکلین
علیک توکل المؤمنین علیک و در نسخه بک و می طلبم مثل یقین توکل کنندگان بر تو مثل توکل
مؤمنان بر تو اللهم اجعلنی فی مثل رغبة اولیائک و مسألتهم و در نسخه شیخ زین الدین
منک خدایا بگردان رغبت مرا در سوال و طلب کردن منه از تو مثل رغبت دوستان تو در سوال کردن
ای ایشان از تو و رهبتی مثل رهبة اولیائک و در نسخه شیخ زین الدین منک خدایا بگردان خوف مرا از
تو مثل خوف دوستان تو از تو و استعملنی بما ترضاک علی لا اترک معه شیئا من دینک مخافة من
احد من خلقک و بکار دار مرا در اموری که مرضی تو اند بعملی که ترک نکنم با آن عمل هیچ چیزی را از امور دین
تو بواسطه ترس کسی از مخلوقات تو اللهم هذه حاجتی فاعظم فیها رغبتی و اظهر فیها عذری و
اعطنی فیها حاجتی و خاصة فیها حمدک خدایا آنچه مذکور شد مطلب و حاجت منه است و تا نیست
هذه باعتبار مذکور است پس عظیم ساز در تحصیل رغبت دل مرا و ظاهر کن بر خلق روز قیامت

عذر تقصیر مرا و تلقین کن بمن در تحصیل حاجات بجهت مرا که تعلیم و تلقین تو در حق تقصیر کننده
خلاص شوم و حاجت ده از بلیات در تحصیل حاجات بدن مرا اللهم من اصبح لی ثقة او رجاء دیگر
مرا و بثقه و رجا منه و وثق به و من برجی منه است بطریق زید عدل جزای منه محذوف است یعنی
فلیصبح لا بد قبلی به فقد فای تعلیلیه است اصبحت انت ثقتی و رجائی مجاز است بطریق
سابق فی الامور کلها خدایا هر که صبح کند در حالی که اعتماد و امید او بر منه تو باشد که چنین باشد
که مرا با و کاری نیست چرا که منه بتحقیق صبح کرده ام در حالی که اعتماد و امید منه بذات پاک تست
در همه کارها فاقض لی بالخیر یا خالقه پس حکم کن برای من بهر کدام از آن امور که عاقبت آن برای
منه خوف بشر و توفیق بحال امر بمن بده و نجنی من مضلات الفتن انها و صفت بمعنی
صوف است و نجات ده مرا از فتنهای که موجب گمراهی منه باشد برحمتک یا ارحم الراحمین
برحمت و انعام و فضل خود ای رحیم ترین رحم کنندگان وصلی الله علی سیدنا محمد رسول الله
المصطفی و علی آله الطاهرین و رحمت کند خدای تعالی بر سید ما محمد که رسول خدا است آنچنان
رسولی که برگزیده الهی از تمام عالم و بر آل او که پاک اند بمقتضای آیه تطهیر و آنکه علامه
جلال در حاشیه قدیمه تجرید خود گفته که فصل نکند بعلی بمقتضای حدیث منه فصل بینی
و بین آل بعلی بلی شفاعتی اصلا ندارد و حدیث منقول نیست الهی که بکرم و فضل
خود بر این ناچیز مترجم این ادعیه کریمه و صحیفه سجادیه
ببخشایی بحق این صحیفه شریفه و آبای عظام و او
لاد کرام او و عرفان و غفران و رضوان
نصیب مصنفان و کاتبان و قارئان
کن آمین رب العالمین
تم بالخیر

مما الحق

مما الحق ببعض نسخ الصحیفة کان من تسبیحه اعنی زین العابدین ع

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانک اللهم و حنانیک سبحانک اللهم و تعالیت
سبحانک اللهم و العز ازارک سبحانک اللهم و العظمة
ردائک سبحانک اللهم و الکبریاء سلطانک سبحانک
من عظیم ما اعظمک سبحانک سبحت فی الاعلی تسمع
و ترى ما تحت الثرى سبحانک انت شاهد کل نجوى
سبحانک حاضر کل ملاء سبحانک عظیم الرجاء سبحانک
ترى ما فی قعر الماء سبحانک تسمع انفاس الحیتان فی
بطون البحار سبحانک تعلم وزن السموات سبحانک تعلم
وزن الارضین سبحانک تعلم وزن الشمس و القمر
سبحانک تعلم وزن الظلمة و النور سبحانک تعلم
وزن الفیء و الهواء سبحانک تعلم وزن الریح کم هی
من مثقال ذرة سبحانک قدوس قدوس قدوس سبحانک
تحیا من عرفک کیف لا یخافک سبحانک اللهم و بحمدک
سبحان العلی العظیم روی الزهری عن سعید بن المسیب قال کان
القوم لا یخرجون من مکة حتی یخرج علی بن الحسین سید العابدین
علیه السلام فخرج و خرجت معه فنزل فی بعض المنازل فصلی رکعتین
فسبح فی سجوده بهذا التسبیح فلم یبق شجر و لا مدر الا سبح
معه فروعنا و رفع راسه فقال یا سعید افزعت فقلت نعم یا ابن
رسول الله فقال هذا التسبیح الاعظم حدثنی عن ابی عن جدی عن
رسول الله صلی الله علیه و آله قال لا یبقی الذنوب مع هذا التسبیح و ان
الله جل جلاله لما خلق جبرئیل علمه هذا التسبیح و هو اسم الله

حنانک یا رب و حنانک
یا رب و الحنان منک صفات

الملاء شوری
سبحانک موضع کل نجوی

الكبير الاكبر دعاؤه تحميده له عليه السلام الحمد لله الذي تجلى
للقلوب بالعظمة واحتجب عن الابصار بالعزة واقتدر
عن الاشياء بالقدرة فلا الابصار تثبت لرؤيته ولا الاوهام
تبلغ كنه عظمته تجبر بالعظمة والكبرياء واستعطف
بالعز والبر والجلال وتقدس بالحسن والجمال وتمجد
بالغنى والبهاء وتهلل بالمجد والآلاء واستخلص بالنور
والضياء خالق لا نظير له واحد لا ند له وواحد لا ضد
له وصمد لا كفو له واله لا ثاني معه وفاطر لا شريك
له ورازق لا معين له والاول بلا زوال والدائم بلا فناء
والقائم بلا عناء والمؤمن بلا خفاية والمبدئ بلا امد
والصانع بلا احد والرب بلا شريك والفاطر بلا كلفة
والفعال بلا نجز ليس له حد في مكان ولا غاية في زمان
لم يزل ولا يزول ولن يزال كذلك ابدا هو الاله الحق الحي
القيوم الدائم القديم القادر الحكيم الحي عبيدك بفنائك
سائلك بفنائك فقيرك بفنائك غنيا الحي لك يرهب المترهبون
واليك اخلص المبتهلون رهبة لك ورجاء لعفوك يا اله
الحق ارحم دعاء المستصرخين واعف عن جرائم الغافلين
وزد في احسان المنيبين يوم الوفود عليك يا كريم ومن
دعائه عم في التذلل مولاي مولاي انت المولى وانا العبد
وهل يرحم العبد الا المولى مولاي مولاي انت العزيز وانا
الذليل وهل يرحم الذليل الا العزيز مولاي مولاي انت الخالق
وانا المخلوق وهل يرحم المخلوق الا الخالق مولاي مولاي
انت المعطي وانا السائل وهل يرحم السائل الا المعطي مولاي مولاي

المبتهلون

انت

انت المغيث وانا المستغيث وهل يرحم المستغيث الا المغيث
مولاي مولاي انت الباقي وانا الفاني وهل يرحم الفاني الا الباقي
مولاي مولاي انت الدائم وانا الزائل وهل يرحم الزائل الا
الدائم مولاي مولاي انت الحي وانا الميت وهل يرحم الميت
الا الحي مولاي مولاي انت القوي وانا الضعيف وهل يرحم
الضعيف الا القوي مولاي مولاي انت الغني وانا الفقير وهل
يرحم الفقير الا الغني مولاي مولاي انت الكبير وانا الصغير وهل
يرحم الصغير الا الكبير مولاي مولاي انت المالك وانا المملوك
وهل يرحم المملوك الا المالك ومن دعائه عم في ذكر آل محمد
اللهم يا من خص محمدا وآله بالكرامة وحباهم بالرسالة
وخصصهم بالوسيلة وجعلهم ورثة الانبياء وختم
بهم الاوصياء والائمة وعلمهم علم ما كان وما بقي
وجعل افئدة من الناس تهوي اليهم فصل على محمد وآله
الطاهرين واجعل بنا ما انت اهله في الدين والدنيا و
الآخرة انك على كل شيء قدير ومن دعائه عم في الصلوة على آدم
اللهم وآدم بديع فطرتك واول معترف من الطين
بربوبيتك وبكر حجتك على عبادك والدليل على استجارة
بعفوك من عقابك والناهج سبل توبتك والمتوسل
بين الخلق وبين معرفتك والذي لقنته ما رضيت به
عنه بمنك عليه ورحمتك له والمنيب الذي لم يصر
على معصيتك وسابق المتذللين بحلق رأسه في حرمك
والمتوسل بعد المعصية بالطاعة الى عفوك وابو الانبياء
الذين اودعوا في جنبك واكثر سكان الارض سعيا ونشاطا

صل على آدم
وبذر حجتك
والوسيلة
رشارة من قدرته فتلقى آدم من ربه
كلمات فتاب عليه الآية

اجابتك

في طاعتك فصل عليه انت بارحمن وملئكتك وسكان سمواتك
وارضيك كما عظم حرماتك ودلنا على سبيل مرضاتك يا ارحم
الراحمين ومن دعائه ع في الكرب والاوقات الهي لا تشمت بي
عدوي ولا تفجع بي حبي وصديقي الهي هب لي لحظة من
لحظاتك تكشف بها عني ما ابتليتني به وتعيدني الى احسن
عاداتك عندي واستجب دعائي ودعاء من اخلص لك
دعاءه فقد ضعفت قوتي وقلت حيلتي واشتدت حالي
وايست بدي مما عند خلقك فلم يبق الا رجاؤك الهي
ان قدرتك على كشف ما انا فيه كقدرتك على ما ابتليتني به
وان ذكر عوائدك يونسني والرجاء في انعامك وفضلك
يقويني لاني لم اخل من نعمتك منذ خلقتني وانت الهي
مفزعي وملجائي والحافظ لي والذاب عني المحتنن علي
الرحيم بي المتكفل برزقي في قضائك كان ما حل بي و
بغلبك ما صرت اليه فاجعل يا ربي وسيدي مما قدرت
وقضيت علي وحتمت عافيتي وما فيه صلاحي وخلاصي
مما انا فيه فاني لا ارجو لدفع ذلك غيرك ولا اعتمد
فيه الا عليك فكن يا ذا الجلال والاكرام عند احسن
ظني بك وارحم ضعفي وقلة حيلتي واكشف كربتي واستجب
دعوتي واقلني عثرتي وامنن علي بذلك وعلى كل داع دعاك
امرتني يا سيدي بالدعاء وتكفلت بالاجابة ووعدك الحق
الذي لا خلف فيه ولا تبديل فصل على محمد نبيك وعبدك
وعلى الطاهرين من اهل بيته واغثني فانك غياث
من لا غياث له وحرز من لا حرز له وانا المضطر الذي

اوجبت

اوجبت اجابته وكشف ما به من السوء فاجبني واكشف همي
عني وفرج واعد حالي الى احسن ما كانت عليه ولا تجازني
بالاستحقاق ولكن برحمتك اني وسعت كل شيء يا ذا الجلال
والاكرام صل على محمد واسمع واجب يا عزيز دعاؤه ع
مما يخافه ويحذره الهي انه ليس يرد غضبك الا حلمك
ولا ينجي من عقابك الا عفوك ولا يخلص منك الا رحمتك
والتضرع اليك فهب لي يا الهي فرجا بالقدرة التي بها
تحيي ميت البلاد وبها تنشر ارواح العباد ولا
تهلكني وعرفني الاجابة يا رب وارفعني ولا تضعني و
انصرني وارزقني وعافني من الافات يا رب ان ترفعني
فمن يضعني وان تضعني فمن يرفعني وقد علمت يا الهي
ان ليس في حكمك ظلم ولا في نقمتك عجلة انما يعجل
من يخاف الفوت ويحتاج الى الظلم الضعيف وقد تعاليت
عن ذلك يا سيدي علوا كبيرا رب لا تجعلني للبلاء غرضا
ولا لنقمتك نصبا ومهلني ونفسني واقلني عثرتي ولا تشمت
بي البلاء فقد ترى ضعفي وقلة حيلتي فصبرني فاني يا رب
ضعيف متضرع اليك يا رب واعوذ بك منك فاعذني
واستجير بك من كل بلاء فاجرني واستتر بك فاسترني
يا سيدي مما اخاف واحذر وانت العظيم اعظم من كل
عظيم بك بك استرت يا الله يا الله يا الله يا الله يا الله
يا الله يا الله صل على محمد وآل محمد الطيبين وسلم
كثيرا ومن دعائه ع في ايام السبعة دعاؤه يوم الاحد
بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الذي لا ارجو الا فضله ولا

ولا أخشى إلا عدلك ولا أعتمد إلا قولك ولا أمسك إلا بحبلك
بك أستجير يا ذا العفو والرضوان من الظلم والعدوان
ومن غير الزمان وتواتر الأحزان ومن انقضاء المدة
قبل التأهب والعدة وإياك أسترشد لما فيه الصلاح
والإصلاح وبك أستعين فيما يقترن به النجاح والإنجاح
وإياك أرغب في لباس العافية وتمامها وشمول السلامة
ودوامها وأعوذ بك يا رب من همزات الشياطين و
أحترز بسلطانك من جور السلاطين فتقبل ما كان
من صلوتي وصومي واجعل غدي وما بعده أفضل من ساعتي
ويومي وأعزني في عشيرتي وقومي واحفظني في يقظتي ونومي
فأنت الله خير حافظا وأنت أرحم الراحمين اللهم إني
أبرأ إليك في يومي هذا وما بعده من الإلحاد من التشرك
والإلحاد وأخلص لك دعائي تعرضا للإجابة وأقيم على
طاعتك رجاء للإنابة فصل على محمد خير خلقك الداعي
إلى حقك وأعزني بعزك الذي لا يضام واحفظني بحفظك
الذي لا ينام واحتم بالانقطاع إليك أمري ويا المغفرة
عمري إنك أنت الغفور الرحيم **دعاء يوم الاثنين**
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي لم يشهد
أحدا حين فطر السموات والأرض ولا اتخذ معينا حين
برأ النسمات لم يشاركه في الإلهية ولم يظاهر في
الوحدانية كلت الألسن عن غاية صفته والعقول
عن كنه معرفته وتواضعت الجبابرة لهيبته وعنت
الوجوه لخشيته وانقاد كل عظيم لعظمته فلك الحمد متواترا

متسقا

متسقا ومتواليا مستوسقا وصلواته على رسوله أبدا وسلامه
دائما سرمدا اللهم اجعل أول يومي هذا صلاحا وأوسطه
فلاحا وآخره نجاحا وأعوذ بك من يوم أوله فزع
وأوسطه جزع وآخره وجع اللهم إني أستغفرك لكل
نذر نذرته وكل وعد وعدته وكل عهد عاهدته
ثم لم أف به وأسألك في مظالم عبادك عندي
فأيما عبد من عبيدك أو أمة من إمائك كانت له
قبلي مظلمة ظلمتها إياه في نفسه أو في عرضه أو في ماله
أو في أهله وولده أو غيبة اغتبته بها أو تحامل
عليه بميل أو هوى أو أنفة أو حمية أو رياء أو عصبية
غائبا كان أو شاهدا وحيا كان أو ميتا فقصرت يدي
وضاق وسعي عن رده إليه والتحلل منه فأسألك
يا من يملك الحاجات وهي مستجيبة لمشيته ومسرعة
إلى إرادته أن تصلي على محمد وآل محمد وأن ترضيه عني
بما شئت وهب لي من عندك رحمة إنه لا تنقصك
المغفرة ولا تضرك الموهبة يا أرحم الراحمين اللهم
أولني في كل يوم اثنين نعمتين منك تثنين سعادة في
أوله بطاعتك ونعمة في آخره بمغفرتك يا من هو الإله
ولا يغفر الذنوب سواه **دعاء يوم الثلاثاء** بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله والحمد حقه كما يستحقه حمدا كثيرا وأعوذ به
من شر نفسي إن النفس لأمارة بالسوء إلا ما رحم ربي
وأعوذ به من شر الشيطان الذي يريدني ذنبا إلى ذنبي وأحترز

به من كل جبار فاجر وسلطان جائر وعدو قاهر اللهم
اجعلني من جندك فان جندك هم الغالبون واجعلني
من حزبك فان حزبك هم المفلحون واجعلني من
اوليائك فان اوليائك لا خوف عليهم ولا هم يحزنون
اللهم اصلح لي ديني فانه عصمة امري واصلح لي
آخرتي فانها دار مقري واليها من مجاورة اللئام
مفري واجعل الحيوة زيادة لي في كل خير والوفاة
راحة لي من كل شر اللهم صل على محمد خاتم
النبيين وتمام عدة المرسلين وعلى آله الطيبين الطاهرين
واصحابه المنتجبين وهب لي في الثلثاء ثلثا لا تدع لي
ذنبا الا غفرته ولا غما الا اذهبته ولا عدوا الا دفعته
بسم الله خير الاسماء بسم الله رب الارض والسماء
استدفع كل مكروه اوله سخطه واستجلب كل محبوب
اوله رضاه فاختم لي منك بالغفران يا ولي الاحسان

دعاء يوم الاربعاء بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي
جعل الليل لباسا والنوم سباتا وجعل النهار نشورا
لك الحمد ان بعثتني من مرقدي ولو شئت جعلته سرمدا
حمدا دائما لا ينقطع ابدا ولا يحصى له الخلائق عددا
اللهم لك الحمد ان خلقت فسويت وقدرت وقضيت
وامت واحييت وامرضت وشفيت وعافيت وابليت
وعلى العرش استويت وعلى الملك احتويت ادعوك
دعاء من ضعفت وسيلته وانقطعت حيلته واقترب

اجله

اجله وتداني في الدنيا امله واشتدت الى رحمتك
فاقته وعظمت لتفريطه حسرته وكثرت زلته
وعثرته وخلصت لوجهك توبته فصل على محمد خاتم
النبيين وعلى اهل بيته الطاهرين وارزقني شفاعة
محمد صلى الله عليه وآله ولا تحرمني صحبته انك انت
ارحم الراحمين اللهم افض لي في الاربعاء اربعا اجعل
توفيقي في طاعتك ورغبتي في ثوابك وزهدي فيما يوجب
لي اليم عقابك انك لطيف لما تشاء

دعاء يوم الخميس بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي اذهب الليل
مظلما بقدرته وجاء بالنهار مبصرا برحمته وكسا في
ضيائه وآتاني نعمته اللهم فكما ابقيتني له فابقني لامثاله
وصل على النبي محمد وآله ولا تجعني فيه وفي غيره من
الليالي والايام بارتكاب المحارم والكتاب المآثم وارزقني
خيره وخير ما فيه وخير ما بعده اللهم اني بذمة
الاسلام اتوسل اليك وبحرمة القرآن اعتمد عليك
وبمحمد المصطفى صلى الله عليه وآله استشفع لديك
فاعرف اللهم ذمتي التي رجوت بها قضاء حاجتي يا
يا ارحم الراحمين اللهم افض لي في الخميس خمسا لا يشبع
طمعا الا كرمك ولا يطيقها الا نعمك سلامة اقوى بها
بها على طاعتك وعبادة استحق بها جزيل مثوبتك وسعة
في الحال من الرزق الحلال وان تؤمنني في الخوف بامنك
وتجعلني من طوارق الهموم والغموم في حصنك وصل ه

الطيبين

توفيقي
ونشاطي في عبادتك

وآتاني نعمته

وامرض عني شره وشر ما بعده

برحمتك يا ارحم الراحمين

وارزقني الايام بشفاعة
آل محمد ص

واجعله

واجعله

على محمد وعلى آل محمد واجعل توسلي به شافعا يوم القيمة
نافعا انك انت ارحم الراحمين دعاء يوم الجمعة

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله
الاول قبل الانشاء والاحياء والآخر بعد فناء الاشياء
العليم الذي لا ينسى من ذكره ولا ينقص من شكره
ولا يخيب من دعاه ولا يقطع رجاء من رجاه الدهم
اني اشهدك وكفى بك شهيدا واشهد جميع ملائكتك
وسكان سمواتك وحملة عرشك ومن بعثت من انبيائك
ورسلك وانشأت من اصناف خلقك اني اشهد انك
انت الله لا اله الا انت وحدك لا شريك لك ولا عديل لك
ولا خلف لقولك ولا تبديل وان محمدا صلى الله عليه وآله
عبدك ورسولك ادى ما حملته الى العباد وجاهد في الله
عز وجل حق الجهاد وانه بشر بما هو حق من الثواب و
انذر بما هو صدق من العقاب اللهم ثبتني على دينك ما
احييتني ولا تزغ قلبي بعد اذ هديتني وهب لي من لدنك
رحمة انك انت الوهاب صل على محمد وآل محمد و
اجعلني من اتباعه وشيعته واحشرني في زمرته ووفقني
لاداء فرض الجهاد وما اوجبت علي فيها من الطاعات
وقسمت لاهلها من العطاء في يوم الجزاء انك انت
العزيز الحكيم دعاء يوم السبت بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله كلمة المعتصمين ومقالة المحترزين واعوذ
بالله تعالى من جور الجائرين وكيد الحاسدين وبغي

الظالمين

فوق

الظالمين واحمده حمد الحامدين اللهم انت الواحد بلا
شريك والملك بلا تمليك لا تضاد في حكمك ولا تنازع
في ملكك اسألك ان تصلي على محمد عبدك ورسولك وان
تودعني من شكر نعمائك ما تبلغ بي غاية رضاك وان
تعينني على طاعتك ولزوم عبادتك واستحقاق مثوبتك
بلطف عنايتك وترحمني وصدني عن معاصيك ما احييتني
وتوفقني لما يقربني ما ابقيتني وان تشرح بكتابك صدري
وتحط بتلاوته وزري وتمنحني السلامة في ديني ونفسي
ولا توحش بي اهل انسي وتتمم احسانك فيما بقي من
عمري كما احسنت فيما مضى منه يا ارحم الراحمين

تمت الملحقات بالصحيفة الكاملة في عام
تسعين بعد الالف من هجرة النبوية
وصلى الله على محمد وآله
خير البرية

مجلس شورای ملی
کتابخانه

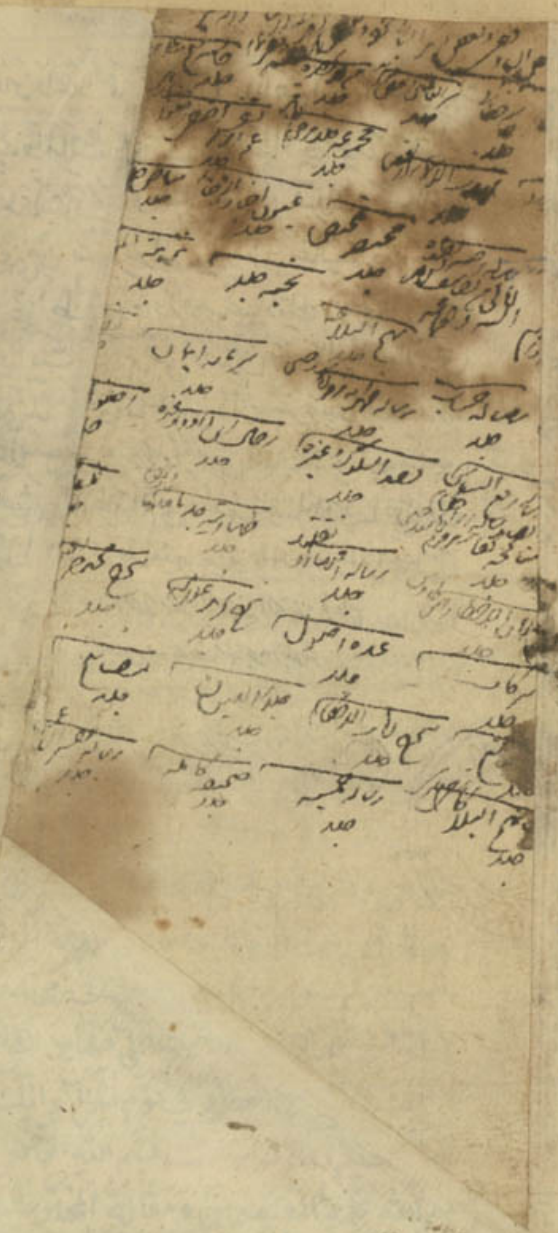

فطلب الولد قال علي بن جعفر
الحسن عليهما السلام لبعض صحابه
قال في طلب الولد ربّ لا تذرني فردا وأنت
خير الوارثين فاجعل لي من لدنك وليا يرثني ويرث
وانشغفوا لي استغفارك وانقب اليك انك انت الغفور الرحيم
فيه تصديق الحق هذا القول ذ قال الله ما تمنى من مال وولد من خيل ابنا والاخوة فلذ
مثل فلذ من اكثر هذا القول ذ قال الله ما تمنى من مال وولد من خيل ابنا والاخوة فلذ
تفعل استغفروا ربكم انه كان غفارا يرسل السماء عليكم مدرارا ويمدكم باموال وبنين ويجعل
لكم جنات ويجعل لكم انهارا